



۱۲۰۵۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	تفسیر جلال الاذهان
مؤلف	
مترجم	
موضوع	
شماره قفسه	۱۵۱۱۵
شماره ثبت کتاب	۹۰۶۳۱

۱۲-۵۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب تفسیر حماد الازها	
مؤلف	
مترجم	
موضوع	
شماره قفسه	۱۵۱۱۵
شماره ثبت کتاب	۹۰۴۳۱





۱۸۱۵

۹۰۶۳۱

تفسیر صافات

پیامی و دست در تنیدی کوی زدی و کوی بختیابی و منکر از کوی بختی و هر گشت  
 سر هر یکی از ایشان بر مثل قید بود و چشم خانه و بینی در استخوان سرها ایشان خان  
 بود که سباع و دود و دام در اینجا خانه ساختندی و بجه زادی پس شما چون خدای  
 این نعمت کرد یا و کنید نعمتهای خدای را تا باشد که شافلاخ و طغر باید و ثواب خدای و نعمت  
 دایم برسد **قَالُوا حَيِّتُنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحَلُّ وَنَزْلُ مَا كَانَ لِعِبَادِهِ**  
**أَبَارُونا فَأَتَيْنَا بِنَا لِنَعْبُدَ تَائِيَانِ الصَّادِقِينَ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ**  
**مِنْ رَبِّكُمْ رَجَسٌ وَغَضِبَ اتَّخَذَ لَكُمْ فِي أَسْمَاءِ سَمِيحُوا هَا**  
**أَنْتُمْ وَأَبَاءُكُمْ مَا نَزَلَ اللَّهُ بِهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ فَانْتَظِرُوا إِنِّي**  
**مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ فَأَلْحَيْنَاهُ الَّذِينَ مَعَهُ مِنْ حِمْرٍ**  
**مِنْ أَهْلِ طَعْنًا هَذَا الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مِنْ بَرِّينَ**  
 ایشان جواب دادند و بر سبیل انکار و تعجب گفتند که تو آمدی و ما میفرمای تا ما خدا را  
 پرستیم تنها و آنچه بدیدیم از ایشان انرا رها کنیم و برین مرامی ترسانی و وعده عذاب  
 نمیکنی بپار بیا آنچه تو ما را وعده میدی از عذاب اگر راست میگوئی و از جمله راست گویا نه  
 و این از بهر آن گفتند که ایشان هیچ گونه اعتقاد نکرده بودند که وی راست میگوید و پیغمبر  
 ایشان را جواب داد و گفت که واقع شد و واجب آمد و نزول کرد بر شما عذاب و غضب و خشم  
 از خدای شما یعنی نزد یک گشت و سایه افکند بر شما و غضب اراته عذاب بود بر شما و غضب و خشم  
 اراته قواب بود آنکه گفت که ای شما با من مجادله و خصومت میکنید در ما میا که شما تمایل  
 خالی و فادع از معنی و بدیدان شما فادع اند بی آنکه در تحت این اسماستیاتی بنی یعنی این  
 تبار شما نام اله شما آید و معنی الهیتم درین ها معدوم است و استحقاق عبادت از ایشان



دورانهای و نامهای آنها دید که خدای تعالی بآن حقیقی و سلطانی نورستای است که دلیل  
 صحت کند و این را دلیل است بر آنکه اسم دیگر و معنی دیگر از آنجا که اگر اسم و معنی یکی بودی ایشان  
 نوارسیدی که گفتند ما با تو درستی جدل میکنیم در اسم جدل نمیکنیم و لکن تو میدان یا همانا  
 که این مسئله بر تو پوشیده است که اسم و معنی یکی بنام چون فرق کرد میان اسم و معنی  
 و خواجہ جمع میکند یا تو مخفی باشی یا وی و لفظ الیق بک آنکه ایشان از خطاب کرد  
 و گفت چون عذاب میخواهید منتظر عذاب باشید و چشم آن دارید که من نیز از چشمه  
 منتظران عذاب و عقاب ام که شما فرماید آنکه خدای تعالی گفت که ما عذاب فرستادیم و  
 نجات دادیم و برهانیدیم بود را و آنرا که با وی بود نذر رحمت خود و بریدیم اصل و پیچ  
 انگسائی که آیات را برادر دغ داشتند و اصل و نسل ایشان و انانجام و همگی را از ایشان رها  
 نکردیم تا آخرین کسی که بود همه را هلاک کردیم و این از بهر آن کردیم که ایشان همه کافر بودند  
 مؤمن نبودند و ایمان نخواستند آورد و از ایشان مؤمنی در وجود نخواستند آمد  
 و **قصه** عاقل و عاقلان ایشان است که عاقل بر زمین بود ندریانی که از اخلاص  
 خوانند بخدا نیک خدای تعالی گفت و اذکار عاقلان را از قوم بالاحقاف و ان زمان بود که  
 بعضی را رمل عاقل خوانند و بعضی را حنونا و بعضی را میرین از زمین عاقلان تا بحضر مؤمن  
 و ایشان همه به برست بود نذر عقیده را بتی بود یکی صلا بود و یکی صمود و یکی همار و ایشان را  
 خدای تعالی عظیم داد بود ظلم و جور کردن گرفتند خدای تعالی خود پیغام بر را با ایشان فر  
 ستاد و مورد از حمله حبیب تر و شیب تر بود بیا در ایشان را دعوت کرد با خدای و از بت  
 پرستیدن و ظلم کردن منع کرد و ایشان را با گردند و قبول نکردند و او را برادر دغ داشتند  
 بود چون ایشان را بنرسانید ایشان گفتند من استمنا قوت از ما قوی تر گشت چون خرم

و فانی از حنجر دند خدای تعالی باران از ایشان باز گرفت سراسر پیوسته ایشان را بخورد و بجه  
 گشتند و حال ایشان خبیان بود که اگر کسی را رنجی رسیدی خواستی که از آن خلاص یابی بک  
 اندکی و بیست لحرام دعا کردی مسلمانان و مشرکان همه بیک جمع شدند و ساحتی خوا  
 ستندلی مکه را درین وقت عامله داشتند و ایشان را عامله برای آن خوانند که پدر  
 ایشان عیال بق بن لاود بن سام بود و همیشگی ایشان میردی بود نام وی معاویه بن کبر  
 از فرزندان عاقل چون خط بر ایشان سخت گشت جمعی را بکله فرستادند تا آن بهر ایشان  
 باران خواهند و از حمله ایشان قتل بن عفر و لقیم بن منزل و عقیل بن صلابن عاد الا کبر  
 و میزدن سعید بود و او مسلمان بود و اسلام بپایان می دلشت و لقمان بن عاد و هر یکی  
 از ایشان قوی را با خود بردند چون بک رسیدند بنزدیک معاویه بن کبر فرمودند و او  
 بظاهر مکه بود خارج حرم ایشان را فرود آورد و اگر ام کرد که خویشان وی بودند و یک ماه  
 بنزدیک وی بودند و شب و روز بچهر خوردن مشغول شدند و این معاویه را دو کینر  
 بود که ایشان را جراتان گفتندی از بهر ایشان جماع کردند و ایشان قوم خود را و قحط و رنج  
 ایشان را فراموش کردند و هر روز یک نامه و دو نامه معاویه رسیدی از شکایت سختی حال  
 ایشان و معاویه شرم شد است که نامه را برایشان خواند تا بیاید که ویرا بلجن نسبت  
 کنند تا روزی بیستی چند بگفت و کینر کان را قلعین کرد گفت فردا چون این قوم بلهوف  
 طرب مشغول شوند این آیات را برایشان خوانند تا ایشان را تنبیه می افتد و آیات این بود  
 الا با قیل و یحکل قم فہنیم لعلہ یفہی بنا عما ما فیسئل ارض عاقلان عاذا قلمشوا یبیسون الکلام  
 من العطش الشدید فلیس یفرجوا بہ الشیخ الکبیر ولا العلاما و انتم ہنہا فیما تہتہنم ہناکم و لیلکم النما  
 فتمح و فہکم من وفد قوم ولا العوا الحیة والسلاما چون جواد تان باین آیات سرود

فہنم

گفتند ایشان گفتند قوم ما را بکافی فرستایند و ایشان در ریخ و ماد و طب با این خطا  
کردیم فردا برویم در حرم و دعا کنیم تا باشد که خدای ما را و قوم ما را یاران فرستد مرند که  
ملکمان بود در دهان گفت ای قوم شما را ما نیستا خطا کرده اید بدعا و ما شما یاران نیاید  
اگر خواهید که خدای بجا و بر شما رحمت کند و یاران فرستد بنائید تا برویم و مهودایان  
اوریم که این یاران جز بدعا و این بد و بر خود ناکفت و اسلام بوی اشکارا کرد جلست  
خیزی خال معاویه بانکار در آمد و گفت اما سید فاک من قبیل دوی کرم و اکر من شود  
اگر ما را لنترک دین و قد و زمل قال صد و العبود و نترک دین ابا و کرام  
دوی رای و متبع دین بود و معاویه را گفت که ویران دیک خود یار دار تا ما باشد که او بر  
دین مانت بر دین هود است و این مرشد مردی حبیب و شیب بود زها که تا ایشان  
برفتند آنکه س خاست و مکه آمد و ایشان هنوز در عانکر بودند بیاط و بر کوشه باستان  
و گفت با رخدا یا تودی که من از وقت عاده نام با رخدا یا حاجت من روا کن و قیل را  
نه ایخ خواهند از تو و لقمان بن عاد نیز بان پس شاد و در دعا و ایشان نشد بکناره رفت  
و گفت با رخدا یا من تنها آمده ام تو در حاجتی که مرا هست روا کن که من با وقت عاده نام  
قیل برخواست و گفت با رخدا یا من نه بای بیای آمده ام تا دوا کنم و نه برای ایشان  
تا قدر دهم با رخدا یا بله شاد و ایخ خواهد ادن و پیش ازین دانه با رخدا یا اگر خود  
بشعش است ما را یاران ده که علال شدیم خدای تعالی به اس بدید آورد یکی سفید و یکی سیاه  
و یکی سرخ آنکه از میان ان ابرها هاتقی اواز داد و گفت یا قیل اختیار کن برای خود و قومت  
ازین سه ابر یکی را و گفت ابر سیاه اختیار کردم که از اب پیشتر خدای تع فرمود تا ان  
ا بر سیاه را بوازند تا بر زمین عاده و کرد وادی ایشان در آمد که انرا معنی گفتند ک

حلیه

ایشان چون ابر دیدند شادمانه شدند گفتند هذا عارض مسطرنا این ابر است که ما را یاران  
خواهد داد حق تعالی گفت خطا کردید بل هو ما استجبتکم به ریخ و معاذ اب الیم این  
است که شما بتجیل میخواستید بادی است که درو عذاب در دناک است اول کسی که ان  
دید و شناخت زنی بود از عاد نام او مهلد چون انرا عذاب بدید بغض نزد و بیعتان  
و پیشوند چون از هوش در آمد گفتند ترجی افتاد گفت بادی دیدم در و یار ما و آتش  
در پیش ان باد مودانی که از ان ما می کشیدند عمر و بن شعیب روایت کرد که  
چون خدای تع با در فرمود که برو قوم خود را هلاک کن خاندان باد گفتند با رخدا یا  
ازین باد عظیم حم مقدار بیرون کنیم گفت خدای که بیستی کاو دوشی برود گفتند با  
خدایا تو عالمتری که ما طاقت ان نداریم و انرا نگاه شوایم داشتن و علم خراب کند خدای تع  
گفت خدای آنکه بخواهد انکشتی بیرون رود ان مقدار باد را که در دهفت شب و هشت  
روز در ایشان سلف شد بیا پی چنانکه فرمود عجزها علیهم سبع لیل و ثمانیه ایام بر وجه  
گذر میکرد از اهلک میکرد این مردان و اشتران با بار کران بر گرفت و در هوا بردی و بیند  
حتی و نیست کردی در خانه می رفتند و در در می نیستند و در جاهای می رفتند و می  
نشستند با داری ایشان می رفت و بر می آورد و نیست میکرد هود و قوش بخور از دق  
خطیر و بساختند از کلمه ان باد که با ایشان رسیدی نرم شدی و نیم کشی و بار است بودی  
و چون عاده رسیدی جهان سخت شدی که اشتر با بار بر گرفت و بر زمین زدی ان کسان  
گفتند که از ایشان هفت مرد بود که از ایشان قوی تر بود و بهتر ایشان مردی بود  
نام او خلیان گفت بیا بید تا بکنار وادی دوم و باد را منع کنیم بیا بد بکنار وادی با  
یکدیگر را بر می گرفت و بر هوا می برد و بر زمین می زد و دران وادی چون در خاست

خزما بن می فکند. جنابک گفت کاهنم اعیان نخل خاویزه از ایشان کس ماند الا خطبان  
بیامد و پناه با جابت کوهی داد و این بیتها میگفت لم یبق الا الجحان نفس  
یا لک من یوم دهانی امسه. ثبات الوطی شدید و طسه. لو لم یجینتی حیثه احبته  
هو یباید و گفت و یلک یا خطبان سلم سلم اسلام ان تاسلامت بایی گفت اگر اسلام ان م  
خدای من چه دهد گفت هشت گفت اینان که اند که من ایشانرا خبر ابو میسم پنداری  
که اشتران نجفی اند گفت آن فرشتگان خدای من اند گفت اگر اسلام آرم خدای تو  
و قضاص قوم من از ایشان بخورند گفت و یحیک هیچ پاشاه را دیدی که از لشکر خود انتقام  
کشد گفت اگر من بکشدم خشمم باد را و او را در بر بود و بران کوه زد و پان  
پان کرد و از عادت کس نماند الا ان کوه که بکله بود اند از مکه بیرون آمدند و بان دیک  
معاویه بن بکر شدند شب سیم را مردی رسید بر اشتی و از هلاکت عارضین داد  
ایشان گفتند هو در کجا رها کردی گفت بساحل دریا ایشانرا شکلی یادید آید هنر یله  
بنت بکر گفت صدق و رب که و مرید بن سعد و لقمان عاد و قیل بن عنی چون ایشان  
بکله دعا کردند قنای با ایشان ندان کرد و گفت خدای دعا و شایا اجابت کرد کون  
حاجت خود بخواید من ندان گفت اللهم اعطنی تبرا و صدقا بار خدا یا موابری  
و صدق کرامت کن و پرا بداند آنچه خواست قیل گفت من ان خواهم که بقوم من  
رسید گفتند که هلاکت رسید ایشانرا گفت روا باشد حاجت تو از البقا بعد هم باری  
دنا مد و ویرا هلاک کرد لقمان بن عار گفت بار خدا یا مرا همی دراز بده گفتند  
چه مقدار خواهی گفت سندان که عمر هفت کرکس باشد گفتند که بداند چون کر  
کسولن خایه بلامدی او را بکر فتی و می پرویدی تا مردی و بکرا اختیار کردی قوتش را

در اطاعت

و گفته اند که هر که کسی را پانصد سال عمر بود و چون نوبت بکر کس هفتم رسید او را  
می پرورد چون عمر کرکس با خر رسید و نام ان کرکس لید بود با مداد چون کرکسان  
دیکر میزدند لید نتوانست بریدن لقمان بیامد تا لید را بد بیند و در خود فتوی  
و سستی یافت لید را دید بران حالت گفت انقض لید بر نتوانست خاست و مرد  
لقمان بین بیفتاد و مرد مرید بن سعید دران وقت که بشنید که عاد هلاک شد این بیتها  
گفت عاد رسولهم فامسوا عطا شایا لهم السماء لکنهم برهیم جفا را  
عن آقا عاده العفای الانزع الا لعلوم عاد فان قلوبهم فصرعوا  
من الجحیم المبین ان اتبعوا و ما من الا من و الشقاء و نفسی و ابتای و ام و لری  
لنفس نبینا هو در اعر و انی سونی الحق آل هو در و احوه اذا سخن التشاء  
انکه بیخاست و بان دیکر هو آمد و با هو می بود تا که فرمان یافت و هو چون فرمان  
یافت عمل و صد و پنجاه سال بود ابو الطیفیل گفت که امیر المؤمنین علی مردی  
را گفت از حضرموت که آن تو را دیکر سرنخ دیدن نعلان ناحیت که در پیل من درخت  
اراک و سدر است از حضرموت گفت آری یا امیر المؤمنین والله که تو وصف میکنی انرا  
و صغر کسی که انرا دیدن باشد گفت ندیدم ام و لکن شنیدم حضرمی گفت یا امیر المؤمنین و ان  
جه جایست گفت کور هو در پیغمبر است و روا بقی دیکر است که کور نور و نه پیغامبران  
رکن و مقام و ز من است و کور هو در و شعیب و صالح و اسمعیل نجاست و هر پیغمبر که خدای  
قوم او را هلاک کردی یا مکه آمدی یا مؤمنان و اینجا عبادت کردند تا آنکه که بایش خدای  
و الی شوق احابهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله  
غیر قد جاء تکریر بینه هده و ناقه الله لکم آیه فذر وهاثا کل  
من بکر

فِي اَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوْهُمْ فَيَا خُلْدًا لِمَ عَذَابُ الْيَمِّ وَاذْكُرُوا  
اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَ الْمَرْءُ فِي الْاَرْضِ تَخْلُوْنَ  
مِنْ سَهْوِ لَهَا فَتُضَوَّرُ وَتُنْحَقُونَ الْجِبَالُ يَتُوبًا قَاذِرُونَ وَاللَّهُ  
اَللَّهُ وَلَا تَعْتَوُوا فِي الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ **حق** میانه و تعالی چون ذکر  
عز و وقوم او و هلاک شدن ایشان نکرد ذکر صالح و قوم او نمود میگوید که ما بنو نوح  
قبیله نمود بر سالفه بایشان برادر ایشان را یعنی یکی از قبیلہ ایشان صالح بن عیسی بن اسف  
بن ماشح را و عقی بن عاد بن ارم بن سام لوح و ایشان را باید ایشان نمود خواند خاندان  
قبایل دیگر را باید ایشان خوانند و گفته اند که ایشان را ای اندک بود و نمود اندک بش  
برای این ایشان را نمود خوانند و مکن ایشان در حجر بود میان حار و شام تا برای  
القری صالح بیغیر ایشان را دعوت کرد و گفت ای قوم خدایا پرسید که شما را خدایانی  
دیگر نیست جز از وی شما احد بینتی و حجتی و دلالی طاهر و صحت نبوت من و ان  
این نافع خدای است که شما را ایقی و علامتی است در روی حجت گفتان من و نافع را  
با خدای اضافه کرد برای آنکه حجت او را بخلاف آن افزید که دیگر ایشان را و بین و بر  
مالکی نبود جز از خدا و اینه در روان بود که او از سنگ ملسا بیرون آمد پس از آن که نیلا  
اشتی که آن سنگ را شتر استین است در وقت زادن و خندان اب که بخودی هم خندان  
شیر بردادی صالح گفت که دست از بین استن بردارید و را کنید تا در زمین خدای میگرد  
و میخورد و میچرد و دست با و در آن نکند بیدی که آنکه شما را بیکس عذاب و ربی بغایت در  
تاک و یا و کنید چون خدای شما را خلیفه کرد در زمین آن پس عال یعنی زمین از عالم است  
با آنکه ایشان را هلاک کرد و شما داد و شما مالک آن شدید و شما را جای کار و ممکن کرد اند

در زمین از منزلها و ممکنها و ان از زمینها و زم گوشگها می سازند و میگیرند و از گوشها  
خامنها می تراشید یعنی خانه خود در سنگ میکنند پس یال کنید الا و غمتها خدایا که بر شما  
کرده است از فوقی که شما را داد است و در زمین ممکن کرد اند که است و در زمین خدایا کنید  
قَالَ الْمَلَأَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ  
اَمِنْهُمْ اَلْعِلْمُونَ اِنَّ صَلَاحًا مَوْسَلًا مِنْ رَبِّهِ قَالُوا لَا اَنَابًا اَرْسِلَ  
بِهِ مَوْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا بِالَّذِي اٰمَنُمْ بِهِ كَافِرُونَ  
فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ اِنَّا بِنَا  
يَا قَعْدَةَ قَالُوا اَنْ كُنْتُمْ مِنَ الْمُرْسَلِينَ فَاَخَذَ ثَعْمَرُ الرَّحْفَةَ قَا  
صَبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ فَنَوَّوْا عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ  
اَبْلَغْتُكُمْ فِي سَآلَةِ رَبِّي وَفَضَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُخَيَّبُونَ  
النَّاصِحِينَ **حق** جماعتی از اشراف نمود از متکبران و کردن کسان ایشان می  
مستضعفان را گفت از آنکسای که ایمان آوردند از ایشان بسبیل استنطاق و  
تحریر که شما میدانید که صالح بیغیر بیت فرستاد از قبل خدای خویش این مؤمنان  
مستضعف گفتند که ما ایشان را داریم با و و باج با و فرستاده اند از قبل خدای خویش  
و این از بهر آن گفتند که این مؤمنان پیدا شدند که ایشان مؤمن اند و از سر حقیقت میگویند  
آن متکبران و کافران گفتند که باج شما ایشان آوردید کافران و از ما میگیریم پس آنکه این  
متکبران که از متابعت رسول خدای نکل میداشتند آن شتر را بی کردند و بکشتند و اگر  
چه نافع را قدرین سالعت بی کرد که اضافه این با ایشان از بهر آن کرد که ایشان با آن  
راضی بودند نافع را بی کردند و از فرمان خدای در گذشتند و عصیان و طغیان

اوردند و گفتند ای صالح بیار ایخ ما را نان و عذیب می دهی از عذاب خدای اگر تو از جمله  
پیغمبران من علی پس بگرفت ایشان را از عذاب خدای صیحتی یعنی آوازی که زمین از آن  
آوان در جنبش آمد و ایشان از هول آن همه بر جای خود سر در گشتند و سر راه خود  
یعنی مسکنها و شهر خود پس چون صالح ایشان را بدان حالت دید روی از ایشان برگرداند  
و از ایشان اعراض کرد و گفت بر سبیل تحسیر بیا ایخ فایت شده بود از ایمان ایشان گفت  
که ای قوم من و سع خود و طاقت خود بزل کردم در زمین شما و دعوی کردن شما  
و پیغامهای خدای خود شما رسانیدم و نصیحت کردم و لکن شما نصیحت کنید کار خودت  
نذارید و سیاق آیه دلالت میکند بر آنکه این آن وقت گفت که عذاب با ایشان رسید  
و هلاک شدند و گفته اند که این آن وقت گفت از ایشان اصرار دید و بداشت که ایمان  
نخواهند آورد و عذاب با ایشان فرو خواهد آمد چون وقت نزول عذاب بود آن  
میان ایشان بد آمد و بیست بر ایشان گرفتند و این سخن بگفت قصه  
نمود و صالح و کشتن ایشان مژا قد را بر وایت کعب الا حجاب است که چون خدای تعالی  
عادل هلاک کرد نمود را از پس ایشان در زمین خلیفه کرد و تمکین داد و مردان را ناعد  
ایشان بسیار شد و درازی عمر ایشان خدای بود که مژدی از ایشان سر بردی و هنوز  
عمری وی مانده بود که شرای خراب شد ایشان در لایستادند و خانه ها در سنگل میکنند  
و از سنگل خانه ها می تراشیدند و خزا و ندان قوق و مال شدند و در زمین فساد اشکال  
کردند خدای تعالی را بد پیغمبری با ایشان فرستاد و ایشان از عرب بودند و صالح از  
همه حبیب تر و سبب تر بود و جوان بود در میان ایشان مقام کرد و ایشان را با جایی  
میخواند تا آنکه که پیش رسید و پس کس با او ایمان نیاورد الا جمعی از خبیله مستضعفان چون

صالح ایشان را در دعوی الحاح کرد و ایشان را از عذاب خدای بترسانید ایشان گفتند  
که این عید که خواهد بود بیرون رویم و ما خدا یان خویش را بخوانیم و تو خدای خویش را  
بخوان اگر تو را اجابت کند ما بتو ایمان آوریم و اگر ما را خدا یان ما اجابت نکند تو ما را  
متابع کنی صالح گفت و او با شد چون عید آمد همه بیرون رفتند و بتا را بیرون بردند  
و نهادند و در پیش بتان تضرع و زاری کردند و گفتند ای خدا یان ما ما را اجابت کن  
چون خواب گشتند ریش ایشان خندید بر عمر و گفت ای صالح اگر تو پیغمبری ما را ازین  
سنگ و اشان مبنی کرد که از کوه جدا بود گفت ما را از وی نایقه لستری ما را بیرون  
آور از جنس ایشان بزرگتر می روی اگر تو این بکنی ما صقه بتو ایمان آوریم صالح با ایشان  
عهد کرد که چون خدای اجابت کند ایمان آرند و خلافت نکند عهد کردند و سوگند از خود  
دند صالح دو رکعت نماز برگرد و در عقب آن خدای را بخوان و ایخ ایشان خواسته بودند از  
خدای درخواست خدای تعالی اجابت کرد و شکم آن سنگل بابتد شتری این کشت و بچه درو  
جنبیدن گرفت و آن سنگل خبا نکلا شتر این در وقت زادن بنالید بنالید و سنگل یک کافت  
و از آنجا شتری بیرون آمد از این ده ماه بزرگتر شکم و بسیار موی خبا نکلا ایشان خواسته  
بودند و در حال بجه در شکم شتر بجنبش آمد و شتر بنالید از در و بار بنهاد در حال  
استر بجه بر شکل و آن قوم چون این حال بدیدند سر دی از میان ایشان نام او خدیب  
ایمان آورد و کرمی از قوم او و اشراف نمود خواستند که ایمان آرند و ذواب و صلیب  
که صاحبان بودند ایشان را نمی کردند و خدیب را بیسرعتی بود نام او شهاب خولیت  
تا ایمان آورد و از این هم نکلا شدند و یکی از خبیله نمود این معنی بنظم آورد است  
و کانت غصبه من ال عمر الی دین البی دعوا شهابا عزیز نمود کلهم جمیعا

فهم بان مجیب و لواجب بان لا یصلح صالح فیما عن بان و ما علوا لصاحبهم نوا بان  
ولکن العواذ من ال محمد . تولوا بعد رشلهم کیا بنا چون ناقة از سنگ بیرون آمد صالح  
گفت هیز ناقة لها شرب و لکم شرب یوم معلوم او را نصیبی باشد از آب و شما را نصیب ناقة  
در صحرا و حجر یا حجج جوامی کرد و ایشانرا احببند آب بود ناقة بیرون نوبه خود بیامدی و درهن  
بر چشم نهادی و حبله آب باز خوردی و یک قطره را نگردی آنکه بستانای قاصدم  
آمدی و بی روی مرد و شید ندی تا هم خدا آب باز خوردی بودی شین عوض بادی  
و درون دیگر که نوبت ایشان بودی ناقة کرد و آب نکریدی تا ایشان بیامدی و آب بر  
گرفتندی و خنجر کردندی و روز دیگر ناقة باب آمدی بر او آمدی که میان  
دو کوه بود چون بان گشتی از آن تنگانی شدن از بزرگی شک بر او دیگر بروی ابو موسی  
اشترک گشت چون من بدان موضع رسیدم از آب پیوستم بیت کردی در نامت و بیست  
و ای جبر کردی و در زمان در اندرون او و هر حیوان از ایشان و کا و کو سفند که  
و برادیری از و کنتر سیدی و از وی بر سیدی و جویا پیوستی کردن بر بخ افتادند و لاغر  
شدند و خدای تع این بر سیدل ابتلا و امتحان کرد و ایشانرا ایشان گفتند این بگویند  
ندیم باید کرد که این اشترک کنیم تا جها را پایان ما را اسان باشد در میان غورانی بود  
پس نام او عتق دختران بکر داشت و مال بیان از کا و کو سفند و زنی دیگر بود نام او صلو  
زنی جوان بود و پاکیزه با یکدیگر بنشینند و گفتند که کار ما و مال شاه شد از صالح و ناقة  
وی تدبیر ان باید کرد که ناقة را بکیم و این صدوق را شوهری بود نام او صمیم و او مرد  
مسلمان بود و مال این زن در دست وی بود بر مسلمانان قوم صالح صرف کردی چون  
زن بدایت بی روی از کا کرد و زنا گفت تو بدانی که من مرد مسلمان و مالی که مرا باشد

کرد اندک خط خود و وضیبت خود بنیاسید از ثواب و این بیست بوستانی بود بیست خلد  
بود چه اگر بیست خلد بودی و یا از پنجایم و نیاوردندی و گفته اند که روا باشد  
که بیست خلد باشد و در اینجا مکلف بود تا مصیحت افتد کذا بخاش سید اند چون مصیحت  
بگردد از بخاش بیرون آرند و این معنی است و معنی آنکه معنی باشد که ماهی کار  
شهری عنه باشد و حکیم کار باشد الا فیه و بیعیم بران از نکاب قبایح منز باشد  
و قبایح نکند و احکام بواجب نکند برای الک منقر باشد از قبول قولشان و هر چه  
چنین باشد ایشان از ان منز باشد خدای تعالی ادم را نوب کرد بر ک تناول ان  
درخت اگر تناول نکردی و بر ثواب بسیار بودی اما بر تناول و پراختی و عقابی بود  
فوسوسر لهما الشیطان لیبیدی لهما ما وری عنهما من  
سواهما و قال ماله کما زبکا عن هذه الشجرة ای ان تلونا  
ملکین و تلونا من الخالدین و قاسمهما ای لکما من  
الناس صمیم قد کسما یغرو و حق سبحانه و تعالی حکایت میکند که الملیح  
نلیس کرد تا ادم و حواری از بیست بیرون آورد میکوید که شیطان بر ادم و حواری  
وسوسه کرد و وسوسه دعوت باشد با کاری بصورتی پوشید و غرض الملیح درین  
وسوسه ان بود تا لباس بهشت از ایشان دور گرداند و انج ایشان پوشیده بودند از عورتها و  
ایشان بجامهها ایشان ظاهر گرداند و در جن جنین در است که چون ایشان  
از ان درخت تناول کردند با وی در آمد و تاج از سر ایشان در بود و حله ازین ایشان  
جدا کرد و حواری ایشان ظاهر شد ادم که ان بدید بر مید و در کجاست ادم حق تعالی گفت که  
یا ادم فدا امی از من می گیری ادم گفت لا یلحیا و منک با رخدا یا شرهم میدارم از تو

و سوسه ابلیس گفت خدای تعالی اذوی حکایت کرد که او آدم را گفت که خدای تعالی  
باز داشت و منی نکرد ازین درخت الا از بهر آن نماند و فرشته باشد باز بهر آن  
تا در محبت جاوید نماید و در هم ایشان حیات انداخت که هر که این درخت تناول  
کند صورت او بگردد با صورت فرشته و همیشه در محبت جاوید ماند و با ایشان رسول  
خورد که اینج میگویم شما را از روی نصیحت میگویم و من را سبقت بکنید که از آن  
شمار چون ابلیس سوگند خورد در شبه ایشان قوی شد الا بحاله طعن ایشان بخان بود که  
هیچ کس دلیلی نیابد که در سوگند دروغ خوردن ایشان را باین سبب و باین نحله  
بجاء فرود فرود کند است یعنی ایشان را فرود و فریقین از آن پایه و منزل که بر آن  
بودند زمین پست آورد **قُلْ يَا آدَمُ اسْكُنْ أَهْلَ الْجَنَّةِ وَ تَزَوَّجْ مِنْهَا**  
**أَلَمْ أَهْكُم مِّن تِلْكَ الشَّجَرَةِ قُلْ كُنَّا لَكَ الْغُلَامَ**  
**لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ** چون ابلیس را ایشان سوگند خورد بسوگند وی فریفته  
شدند و هم چنین مؤمن را بخدای توان فریقین عبدالله عمره که که بن را از آن خور  
دیدی که عداوتی و براناد کردی و بر گفتند که بدکان تل بنام می فریبند تل ایشان را  
ازاد کردی و ای گفت هر که را بخدای فریبند ما فریفته وی شویم پس نگاه که آدم و حوا  
از آن درخت بخوردند و طعم آن بچشیدند با سراسر ایشان از ایشان بوده شد عودتها ایشان  
خاک گردید و در آیت اند از برک و رحمت محبت برهم می و سختند و عودت بمان می  
پوشیدند و آن درخت را بچش بود که بر کوی عودت خود می پوشیدند خدای تعالی گفت ای  
آدم نه من همه محبت ترا حلال کرده بودم و شما ازین درخت نمی خوردید و نه شما را

**يَا آدَمُ اسْكُنْ أَهْلَ الْجَنَّةِ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا يَفْتَنُوا**  
**فَتَنُوا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ** فتون  
عنهم و قال يا قوم لقد أبلغتكم رسالة ربِّي و نصحت  
لكم فكيف أسى على قومٍ كفرتين **كَا فَرَأَى** که بزرگان  
و اشراف قوم شعیب بودند و فرزندان خود را گفتند بشعوب ایمان میاوردید و او را  
باور مآورد پس روی وی کشید که اگر پس روی وی کشید و در دین وی شود زبان  
کار و خاسر باشد چون ایشان سخن اصرار کردند و دیگران از ایمان آوردن منع کردند  
خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و بزله که با ایشان رسید عبدالله عباس گفت که خدای تعالی  
ویدی از دره ها و دوزخ بر ایشان بگشاید و گریانی ایشان رسانید که نفس ایشان منقطع شود  
بر ایشان بیت چند اندک ایشان در خانه ها و سردارها میرفتند سود می داشت خدای تعالی  
ابری فرستاد در و بادی بود خشک چون خشکی با وسایط ابرو بدیدند و شتابان رفتند و روی  
پاوه ها دند و خورد و بزرگ همه در برابر حاضر آمدند و این ابرو تمامی آنها را خور  
گرفت همه در سراها بودند و در برابر بودند خدای تعالی زمین را از زیر ایشان بچشاید  
و اشراف از آن ابرو فرود آمد تا همه بر جا و مردند محمد بن اسحق گفت **عَرَى** عودی از اهل  
مدین چون آن ابرو بدیدند بدانست که آن ابرو رحمت نیست ابرو غدا نیست این بیتها بگفت  
**يَا قَوْمِ انْشَبُوا قَبْلَ فُرُوعِكُمْ سِيرُوا** و عمر بن شاذان ای ازی غنیمه یا قوم قریب است  
**يَذُوقُونَ ثَمَرَهَا الْآلِهَ** نمین و عمر بن شاذان بود که این بودند ابو عبدالله الجالی گفت **اَوْجَارُ**  
**وَهُنَّ وَحَطَى** و کثرت و غنم و فرشت نام ایشانان مدین بود و در روزگار  
شعیب پادشاهی کنون را بود چون وی هلاک شد خواهرش بر و نوحه میکرد و میگفت و آن

فلمن هذا يوم هلك ومنه الهلك سيد القوم لثاء الحنف نادى ومظلم جعلت نزلهم نار  
 خزان تع اذ بان ما نكفت وحكايت كرد كه چون عامي شدند و متاع شيبه كردند  
 رحيم ز لولله بيايد و بگرفت ايشان را و ايشان در بر او و خويش همي جاي خود نبردند  
 انكه گفت كه انا لك شقيب را تكذيب كردند و باو كه فرستادند و بسبب تو هلاك شدند  
 كويي كه ايشان هرگز در سر او و منزلها خود بفرستاد و مقام نكردند از نكته ايشان هيچ  
 نشان و اثر نماند انكه بگويند بگويد و گفت بسم الله تعالي بزرگان ايشان و قتل  
 حال ايشان كه انگاشته شيبه را تكذيب كردند و گفتند و قبول نكردند و متابعت ويرا  
 خاسروان كار خوازند ايشان خود را بآن كاسه دينا و دينا فتنه و هلاك شدند  
 و در آخر عذاب ابد گرفتار باشند چون شقيب از ايشان پرسيد و تو ميدي كشت و انا  
 عذاب ماله كرد ايشان بگفت و روي ايشان بگردانيد و گفت اي پنج بر من بود  
 بگويم نصيحت و حفظ از شما دفع نداشتم و پنج فرمود بود مرا كه بشمار رساله بيايدم  
 بشمار پيامهاي خود و نصيحت كردم شما را و از عذاب عذاب بترسانيدم شما را بترسانيدم  
 نداشيد اکنون چگونه بدو هكر بگويم بفرمود كه كافر بود و يعني ايشان استحقاق آن ندارند  
 كه كسي بر هلك ايشان اندوختن شود و جلاي ايشان اندوختن بايد نوبه محزون يعني كشت  
 كه خود را نيز بايد هلكه ايشان پس از آنكه و لشكر شده بود  
 وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَوْمِ ثَمُودَ إِلَّا نَارًا أَهْلًا بِالنَّاصِيَةِ وَالصَّنَادِ  
 لَعَلَّهُمْ يُصْزَعُونَ ثُمَّ نَزَّلْنَا السَّيْلَ عَلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ  
 وَفَالُوا قَدَمًا مِّنَ الْبَاطِلِ وَالصَّنَادِ وَالصَّنَادِ فَجَاءَهُمْ  
 وَهُمْ لَا يُصْزَعُونَ

الا انك اهل ان شرابتي و درويش و بقط و در خويش بگرفتيم رسيل امتحان و اختيار  
 تا باشد كه لعنه ايشان هم شود و با خداي كر بزند و تضرع و فرزندى غايب و خيال  
 سختي و درويش و بيايد بگرفتيم و بخدمه امتحان كرديم سختي امتحان كرديم باهيچ  
 عدل تا ايشان ان سخت و سخت بگرفت بدل كرديم و بجاي بدى بگرفت و عذاب  
 بگرفتيم و بيايد بگرفتيم بيايد بگرفتيم بيايد بگرفتيم و درويش بگرفتيم  
 تا ايشان فراوان كشت ايشان در سخت بگرفت و از سرفطت و جهالت گفتند  
 جدا كه اگر ما از اين رنجي رسد از بهاي و درويش و سختي بدلان نام خيبر بود كه  
 در سخت و كاه در رقت بود اکنون ما را بگرفت رفت و سخت اند خون جگر ايشان اين  
 گفتند كه از يك كار هلك بگرفتيم ايشان را بگرفت و عذاب و هلاك كرديم ايشان را  
 و توقع نكردند **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ أَمْنُوا وَاتَّقُوا فَفَصَلْنَا عَلَيْهِمْ**  
**بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا**  
**يَعْمَلُونَ أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَعْدَ**  
**صَحْحِهِ وَهُمْ يَعْبَهُونَ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلْيَكْفُرُوا فَمَا مَكَّنَّ اللَّهُ**  
**لَهُمُ الْقُدُمُ الْخَاسِرُونَ** انكه حق تعالي فرمود بگويد و عيب و ترهيب و  
 استعدا كه اگر اهل اين شهرها ايمان آورند و از عذاب ما بترسانند و در  
 عاصي نشدند و مادها و جزاين و بركات از آسمان و زمين بگشاديم و ايشان را از  
 امدى و از من بگناه و نيات رستي و از هر جاي جبر و دوى ايشان تمامي و عاصي  
 ايشان با ايمان رسيدى و بترهيب كشتي و در زمين بركات و فضل و جوارح و حصول  
 مرادات و دوى ايشان را و لكن بخلاف اين كردند بجاي طاعت معصيت كردند و بجاي

اٰیٰهَا اَنْ تَوَلَّیْنَ اَصْبٰهَهُمْ یَذُبُّوْهُم وَیَطْبَعُ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ وَهُمْ لَا یَسْمَعُوْنَ یَا اَیُّهَا الْقُرْاٰی نَقُصُّ عَلَیْكَ مِنْ اَنْبَاِهَا وَ لَقَدْ جَاۤءَ قَوْمٌ سَلَمَهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ فَمَا كَانُوْا لَیُّوْمٍ مُّنْوٰیۤمًا لَّا یُوْا مِنْ قَبْلِ کَذٰلِكَ یَطْبَعُ عَلٰی قُلُوْبِ الْکٰفِرِیْنَ وَ مَا وَجَدْنَا اِلَّا کُتْرَهُمْ مِنْ عٰهَدٍ وَاِنْ وَجَدْنَا اِلَّا کُتْرَهُمْ لَفَا سَیِّقِیۡنَ

حقیرانه و تعالی میگوید که ای هدایت نکرده و راه مقودانانرا که ایشان را زمین را عیان یا قند پس از آنکه اهل زمین را بجهل هلاک کردیم بکنایه که ایشان کردند و اصرار کردند چون قوم نوح و هود و صالح و لوط و عیسی که اگر ما خواهیم توانیم که ایشان را از میان هلاک کنیم و عیسی را بنام بیست کنایه ها که کردند که گفت بر سید بنا و سخن که ما هم می بینیم بر دلها و ایشان یعنی حکم میکنیم و میگویم را بخاک و در معلوم حالت که ایشان ابد ایمان ندارند و عذاب کشا می اندازد که بر دلها و ایشان هم می بود و غرض از این خبری که خدای می دهد از دلها و ایشان است که تا رسول عز و قطع صبح کند از ایمان ایشان و نیز طبع معنی علامت و نشان باشد یعنی ما علامتی و نشانی بر دلها و ایشان کردیم که چون فرشتگان بنشینند بدانند که ایشان ایمان نخواهند آورد و در لغت و تفسیر ایشان بین آید و این طبع برین دو وجه منافع نباشد از ایمان برای الگ حکم حکم تبع محکوم می خبر عیان و محکوم را بر وجهی علم کنند و علامت و نشان هم منع نباشد از این هر که خدای گفت بل جمع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیله و اگر مانع بودی از ایمان اندک و بسیار را مانع بودی و چون اندک را مانع نیست بسیار را هم مانع نباشد بلکه گفت پس ایشان نمی شنوند یعنی قبول نمیکند و فانی اند و در خبر پس است باز مانع کار

ایمان و تصدیق انکار و تکذیب کردند تا لاجرم ایشان را بکفر فتنه عذاب استیصال و قطع و غیر آن بشویم ایچ ایشان کس کردند از معاصی و نافرمانی آنکه گفت ای ایمن شد اندک این شهرها را از آنکه عذاب ما ایشان آید و ایشان خفته باشند در خواب تا که چنانکه شیعیان کس برند با این شد اندک اهل این شهرها را از آنکه عذاب ما ایشان آید در وقت چاشنگاه و ایشان در لعب و بازی و نشاط باشند مورد عذاب است بجزم و هتای بی و ترک غیبت و ابتناء و آنکه این نباشند از عذاب خدای نه شب و نه در روز آنکه گفت که ای ایمن شد اندک ایشان از آنکه خدای یعنی از عذاب خدای و مکران عذاب را گویند که صورت مکرر از بر سید است در آنجا که گفت ستمند بجهنم من حیث لا یولی و معنی آن بود که خدای تعالی برای اظهار عجز خود آنکه بداند که شکر کند او را نعمت و من دوستی بیشتر دهد تا او بدارد که آن خود چنان می آید از نگاه تا که عذاب فرستد او را و هلاک کند و این مکرر اند و مکرر بچید و بپوشید کار بیخ آنکه گفت از عذاب خدای ایمن نباشند الا زبان کبابان و این تنبیه است بر آنکه بیدار باید که همیشه فرمان بفرمود کسی که دخی دارد و می ترساند که باید که تا که بوی رسد و ویران هلاک کند پس باید که بر طاعت خدای مشا رعت نماید و از معاصی اجتناب کند و ایمن نباشد از عذاب خون مصیبت کند که انگاه و دنیا و آخرت زیان کند باشد بمعصیت خود و اما پیغمبران خدای ایمن نباشند و حاس و زیان کار نه اند برای آنکه ایشان ناموس الخطا و الزلل باشند و نگاه از ایشان صورت نه بیند و دین ایمن انبیا و اولیا از ایمان ایشان باشد بخدای و چون خدای تعالی ایشان را ایمن کرد ازین و حاکم نباشند اما در حق کاران و کاران ایمن نباشند **اَوَلَمْ یَهْدِ لِلَّذِیْنَ یُرِثُوْنَ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِ**

بر ایمان و طاعت و نجات و نجات و نجات تا مانند آنکه ایشان رسید بایشان  
 نرسد آنکه گفت فلک انقراضی این شهرها که ما را هلاک کردیم قصه ایشان و اسباب ایشان  
 بعضی باقی باز گفتیم از شهرها قوم یوح و عا و عود و شیب و طوطا بندها هم بپایان  
 آوردند و صحبتها و دوستی با ایشان آورده اند از آن مجربات و ادله و بیجه و طرائق علم ایشان بیجه  
 و خبر بپایان خود ایشان میاوردند باج ایشان پیش از آن بدان کار بودند و نگذیب  
 کردند یعنی استیلا و تکیه ایشان را تا آنکه در کتب تاریخ کار بودند از خود استیلا و تکیه ایشان  
 شرح ایمان آورد آنکه گفت کذب که طبع الله تم حقیق خداوند مهربان بر دل کاروان  
 و از این ایه معلوم می شود که خدای تعالی مهربان و طبع منع نکرد از ایمان کسی را برای آنکه  
 بکن کارشان را کرد با موسی که همه ادله و بیجه و بیست و دلیلی ایمان از قصه هلاک  
 و ادله و قصه هلاک رسولان علیهم السلام را آوردن معجزات و نبیات و آنکه ایشان با  
 اختیار بد خدا ایمان میاوردند گفت چنین مهربان بد دل کاروان به خیال که عجزان  
 کاران بودند که منع کند ایشان را ایمان آنکه حق تعالی گفت و ما وجدنا لاکثرهم من عباد  
 ما یذنبون ایشان را هیچ عذری نداشتیم یعنی هر عذری و معافی که کردند با پیغمبران  
 بشکستند و بر هیچ وفا نکردند و بیشتر ایشان قاصی و بیرون آنکه از برای  
 خدای خود و عاصی باقیم و این عهدان بود که لعن الله چون در بلائی و سختی  
 گرفتار شدند عهده کردند و گفتند یقیناً بحسبنا لئلا یمنی چون نجات یافتندی  
 وفا نکردی و ایمان بنا آوردندی الا اندکی از ایشان که ایمان آوردندی و گفته اند که  
 خدای تعالی با اکثر کتابه گران است از همه نبی ماهره را فاسق باقیم ازین کاران چنانکه  
 لفظ قوله میاوردند و مراد حق است چنانکه گفت فقلید ما یؤمنون

با عیالات و باهده و چون در هر دو حال ماند در بیخ می باید بود فرق میان آنکه ایمان  
 حصول و عقیقت آن چون بی تق و با تقیم بجم باید نیست پس فرق میان وصل ایمان و تق  
 و عقیقت گفت که این اید و در بیخ آن بود که ایشان قوم موسی را ببیند که گرفته بودند  
 و ایشان را گریه و گریان میفرمودند چون شک کردند از کوه و نقل کردن و کوشکها  
 و سیراه می کردند و انواع جرف و صیحات از کلیکی و دزد و دزدی و سخت زدن و اگر  
 کسی نتوان می کردند هر روز و همراه از وی چنین می خواستندی که تعیین کرده بودند و اگر  
 نه ایشان و نخاص و بر اجزندی و زنا و دزدی و با فتن فرمودندی موسی را ایشان  
 دلخوشی داد و گفت خوش دل باشید و اندوه ملا بدید که امید است از خدای شاکه دشمن  
 شما را هلاک کند و شما را خلیفه او کرد و از او زبانه او بدارد و ملک وی بشمار دهد و این  
 نعمت باشد بکنند و آنکه میگرد تا تاجه می کنید و چه گونه می کنید و از شما حاصل  
 خواهد شد تا بر حسب آن شما را جزا دهد خدای تعالی و چون هلاک و ملک مصر با ایشان  
 کار و بیهوده شد را بکناد با تو شیخ بن النون و در روز کار و او در شهرها و دیگر با ایشان  
 بکناد و در عهد سلیمان ملک همین با ایشان داد چون فرعون را هلاک کرد و ملک مصر با ایشان  
 کار و بیهوده شد را بکناد با تو شیخ بن النون و ایشان را بکناد بدید کرد و کوساله پریشان  
 پشه کردند **قَالَ لَقَدْ أَخَذَ نَاحِلَ فِرْعَوْنَ يَالسَّيِّئِينَ وَ لَقَدْ**  
**مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّكَ مَيِّدٌ كَرُونَ فَإِنَّكَ أَهْلُكُمْ الْحَسَنَةَ**  
**قَالُوا لَنَاهُذِهِ وَإِنْ لَصَدَقَ سَيِّئُكَ رَجُلٌ وَابْنُ سَيِّئَةٍ**  
**مِنْ مَعَهُ إِلَّا إِنَّمَا ظَنُّهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ**  
**لَا يَعْلَمُونَ** سخن بخاند و تعالی حکایت بلیث فرعون و قوم او میکند میگوید که  
 باکریم بعد از او عقیبت و سائرهار و طلال فرعون را و اتباع و قوم او را و بقضای

سوار و غوطه و سون در اهل بادیه بود و اهل موافی را بود و نقض می نمود در شهرها  
بود که بعد از آنکه گفت روز گاه بیاید که مردمان درخت خیار و زیتون یکدیگر را  
بیش بیاورد آنکه گفت که ما این عذاب قوم من عین از اهلان کردیم که تا باشد که ایشان  
در اندیشه و بداند که این محنت از اهلانست که ایشان بر کوه صرا کرده اند و ایشان  
خود هیچ اندیشه نکردند و آن انشومی کفر و محبت خود داشتند بل که اگر کسی  
با ایشان آمدی و نعمتی و فراخی با ایشان رسیدی گفتندی که این خود دار است و حق نیست  
بر حسب حال یا بر حسب استحقاق که خود را استحقاق کرد و بود را بجهل و انانیت زیاد کرد  
رسیدی از غوطه و تنگی و اذیت گفتندی بشومی موسی گفت که ای خداوند که اگر ایشان  
بنودندی این محنت یا بر سیدی که خداوندی است که ایشان را برین انداخته و گفته که ای  
ایشان موسی حواله میکنند و میگویند که آن شومی و نیست خبر نیست بلکه ایشان را برین  
آذینی و مکر آن همه نیز دیگر خدای است گفت من درستی و رفاه سالی نیز دیگر در دست  
و رنج و غوطه و محنت و بلا هم در دست من است و عذاب و عقوبتی که ایشان  
مردم نیز دیگر خدای است موسی معصیت و کفر ایشان است خدای را با ایشان نمی توان  
نه سومی موسی و لکن بیش از ایشان می دانم بعضی نظر اندیشه میکنند اهلان را که از  
و قالوا ما هم ائنا ائنا به من ائنا لنخبرنا بها فما نحن لك بمؤمنين  
منين قال سلنا عليهم الظوفان والجراد والقمل و  
الصنادع والذباب ايات مفصلة فاستكبروا وكانوا  
قوما فجرة مبین قوم فرعون و اساع او موسی را گفتند که هر که ایق می  
آورد می و دلالی با غایب از دالات از بهر آنکه ناله با جمل و کفر و مارا مسعود و مجاد و  
کودانی و غیره گفته تا بتو ایشان آدمی مرکب تو با ما و تر کن در نهیم آنکه

و گفتند که خدای تو موسی را از این حالت در مقامات جزا جزا با و در حاکمیت و انانیت  
حکیم روی با ایشان آورد و فیضان ملامت در میان ملکات و گفت بدخلانی بود که شما کردید  
و بدخلان و کن استقامتی بودید من از پس آن که من رفیع بطور و شما را بگذرستم ای تعجیل کردید  
و سبق بر دید بر قربان خدای شما و کار او با شما و گفتید با خود که معال با خبر رسید و موسی  
با زنیاء مدعی عروج است و سامی گفت ایشان را که موسی هرگز میان نیاید و او برین  
است چون این بگفت الواح را از دست پیداست از خشم و سر برادر خود را گرفت  
و بخود کشید یعنی ویرا در بر گرفت و دست در کرد و او را از آن ملک ایشان جمل و رو  
یکدیگر اندید و بداند این با وی از سر شفقت و مهربانی کرد نه از سر غضب و استحقاق  
که این فعل سفیهان باشد و موسی دانست که برادر و برادرین خود نیست و برین حمل  
کردن او نیست باشد از آنکه بدست استحقاق و امانت و معونی که استحقاق و امانت و معونی  
وی گفته شود این شایسته آنکه برادر خود را گفت که ای برادر با این قوم چگونه بودی و  
چه کردی هر دو گفت ای برادر من وای پس از من و هر دو برادر موسی بود پس همدیگر  
ذکر کار از برای کرد نامهربانی موسی در زیاده کرد آنکه شفقت و مهربانی از قبل  
مار بیش تر بود گفت ای برادر این قوم مرا ضعیف کردند و تنها بافتند با این همه من هیچ  
تقصیر نکردم ایشان را وعظ گفتم و بیم کردم ایشان گفتند از من نشدند و من دیگر بود  
که سزاگشتند از غایت اذیت که من کردم بر ایشان ای سخنان است که در حق موسی  
با هر دو در عیبت جمل و رو این معامله کردند و او را ضعیف کردند و بیم آن بود که ویرا  
بکشند و او خلیفه موسی بود و وزیرش بود بر قومش اگر با هر دو رسول این ماست این  
گفتند چه عجب باشد چون موسی هر دو را در بر گرفت و سرش در کنار آورد و او در حال

غضب و شتم و دسی که آن دیدند بفرستند که با وی بی میگذرد و آن گفت ای برادر  
 درین حالت که تو می دشمنان که از دور نگاه میکنند می بیند که تو با من قیام میکنی و  
 دشمنان را بین خشم مگردان که ایشان چون این تعظیم را استحقاق پیدا کنند شامت  
 کنند و مرا با این ظالمان که درین خوض کردند و رضا دادند قرین گردان و این جز این  
 من که جدا از پس من نیامدی و مرا چنین نکردهی که اهل صلاح نبود چون ایشان در  
 حضور من کوه ساله پرست شدند و همه با که در غیبت من بر تو کردی و عذر این میخواست  
 و مرا گفت ای خشیت ان تقوی فرقت بین منی اسرائیل و لم تر قتی موسی چون  
 بل و نه ساخت هرول باشت ان تقصیر کردی گفت با رخا یا پیامبر مرا و برادران  
 رحمت و مغفرت و امر از خود داخل گردان و بر رحمت کن و تو ان خدا را که  
 رحمت کند بر من و رحمتی و این دعا که کردندی که میگوید که انقطع بود و خدا را  
 و خشوع تا بدان تحصیل ثواب و دفع در حاجت کند و ذکر و دعا را از آن کرد تا بداند  
 که این دعا را بر من کردن گرفت و بخود کشیدی و بر وجه استحقاق و غصب بود که انکی  
 که با کسی چنین معامله کند از عیب ان او را بخان دعا کنند **ان الذین اتخذوا**  
**العجل سینا لهم غضب من ربهم و ذلک فی الحیوة الدنیا**  
**و کذلک نجزی المقترین و الذین عملوا السیئات ثم تابوا**  
**من بعدھا و امنوا ان ربهم یغفر الذنوب و یعفو رجبهم**  
**و لما سرکت عن موسی الغضب اخذ الکواکب و فی**  
**نسخها هدی و رحمة للذین هم لربهم ربهم**  
 نالک کرمال را معبود گرفتند و کرمال را بر پند زد و بداند که برسد با ایشان و فرمود

ایمان

در سجدها چون عباد و شکایان اوان ایشان در مساجد بتسبیح و تحمید خود از حق تعالی باشند  
 از ایشان کسر و در رخ شمع که اینجا باشد عیب ایشان از ان است من کن گفت ایشان آمدند  
 موسی عجب باید از چنین حال که سخن می گوید محمد با نفا ن بود گفت با رخا یا پس من زان  
 محمد که ان خدای حق و یاسه الله باد و انست و سیم و بر خرم موسی منم بهیوت بالحق  
 و به عذر ان موسی ۳۳ بار در حق تعالی است و کتبانی و نوح و نبوتها از انجا و بعضی از ان  
 موسی هر چه میسر آمد ان محتاج بودند در درین خود از مواظبت احکام و تفصیل و بیان  
 حق و سران و در کجاست و نار و عجب و امثال این و این الواح نوریه است و ان  
 لوح بود و گفته اند هفت بود از بر حد سیم و باقی سب و در دانی الواح بر دانی قامت  
 موسی بود و کتاب او چون نقش گشاید و بیع گفت نوریه سجده ان بود که با رخا را است  
 بود یک سجده و یک دعا و انشدی خواند و کس بودی که سجده خواند مگر موسی و نوح  
 و عیسی و عیسی حسن بصره گفت که ان الله که و کتبانی فی الواح من کل شیء من  
 عطفه و تفصیل کل شیء و در حق و رحمت و نوریه هزاران است و از جمله انج در نوریه بود  
 انست که بسیم الله الرحمن الرحیم و کتبانی من الله ملک العزیز الغفار العبد و رجب  
 موسی ان مران سجدی و دعا می لاله لا انا فا عبد فی ولا شرک فی شیء و انکری و لوا لک  
 او انصیر انجیک حقیق حبیب تسبیح و تقدیس من کن که چیزی نیست جز ان من و شک و یار من  
 جبر و شرک من کن و شک و د و بدو خود که بار کشت تا در کای خوش دم ترا و حوت ناحق  
 سرین که بر تو حرم گوید و الله انما ان و من بر تو منک شود و نام من میگوید بدر حق  
 که من تو منم و نام که می و نام تعظیم کنند و کوی من الله باج کن شد و بهر و جنت  
 وین و دولت انست که من فراد و قیامت اهل سنها را با بدام و انشان کوی بر من گردان

خداوند مفضل که من است ای امان که حاسد عرو نعمت من بخ و گفتار در نعمت موزنا  
 مکن تار و تنی و ریختن از تو باین تکریم و درها را بر تو بنفتم و ذبحه جز بر نام من مکن که هیچ  
 قربان از من بر این امان نرود که از تو نام من نگشته باشد و باین هدایه غلیظی که از من  
 عظیم است بنزد یک من و مردمان آن بخواه که بخود حقایق این نسخه درده ایست که در الواح بود  
 تعالی چون موسی را الواح جاریه امر کرد و گفت فوالکبر این را و سبحان یقوتی و حمدی و جلای  
 واجتهالی بلوغ و عرضی در سنج اگر عزم منعم شود در عمل است باشد و قوم خود را بفرمای  
 تا بیکو ترین آثار این آفریند و کار بندند از فراغی و سستی حالش حلال داشت و حواسش حرام و عزم  
 از اثنای بیشتر بخیر بران مواظبت کنند و گفتند که ای احسن معین من است و گفته اند در توبه هم فرجه  
 است و هم شنه و فرافتن احسان باشد که هیچ کسند میان فریضه و سنت آنکه گفت بر سبیل تقدیل و  
 عید که من زود بود که بشما تمام شرف امان و جوار ایشان که در روز است پس باید که شما از آن  
 بر حذر باشید و در هر زمان خدای عیسیان یارند فقال گفتند معاذ الله که شما شام  
بریم و سباز و مساکن ان کا فرمان با شما تمام ناید ایند که با ایشان در وقت عبری کیوند و مثل ان کنند  
و گفته اند برادر باین دربار عال و محو است که کن را ایشان بران بود و گفته اند که مراد باید در و راست  
از کردیدن فرعون و فرعون بر سبیل که خدای تع و زبان حال نالای قوم فرعون را بر سر اید و در و ایشان  
بر سران میگردد و بدو بنی اسرائیل می دیدند و عبری می گرفتند **سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ**  
**الَّذِينَ يَكْبَرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا**  
**آيَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ اللَّهِ يَتَّبِعُوهُ**  
**سَبِيلَ اللَّهِ وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ اللَّهِ يَتَّبِعُوهُ سَبِيلَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ**  
**كَانُوا بآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا كَافِلِينَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا** آيَا

منا

ایمان آوردند متابعت و پیروی وی کنند که فی رسول است رفیع القدر عالی محل مؤید بحجرات  
 با هر دو دلاله ظاهره و باطنی تا نویسد هم حیات کامله که از خداوند غلیظی تا بخواه که باین استغفار  
 نکردن از شهر که که اصل شریعت است و از بدعتی نام او و نعمت و صفات او و ذکر کتاب او و چنانچه که  
 جهودان و بنی سبایان اند در توبه و انجیل که نزدیک ایشانست مکتوب و نوشته می باید و نام و  
 نشان و علامات وی از کتاب توبه و انجیل میخواهند که او ایضا بر اینگونه فرماید و ان شایسته  
 و نایبیت منم کند و باز دارد با جان فرماید و از شر که باز دارد و بیکام اخلاق و صله الار  
 سام فرماید و از عیان اصنام و قطع الارحام منع کند و حلال کرد داند از بهر ایشان چنین باشد  
 حلال و یکی را که بر ایشان حرام بود و باز دارد ایشان را از حیثی و پیشه ها که میخوردند و از احلال  
 پیدا شدند چون مردان و کوشش خوک و خون و غیران و فرمودند از ایشان یار و کران  
 تکلیف و حرجی که در آیه بر ایشان ضایعه و تکلیفها و دشواری که ایشان را فرمودند از نماز و کفایه  
 در روز و شب و فایده که داند از ایشان علما که بر کردن ایشان بود و این هم بجا نیست از تکالیف  
 که در کردن ایشان بود که در آن چنانکه ایشان را فرموده بودند که بهر جائی که نجاستی بر وی ای  
 انجامه و اندام آنها بپزند و غشی می آید بپزند پس زانکه باین رسول ایمان آرند و او را  
 تعزیر و توفیق کنند و در کار او برانقص و باقی دهند و متابعت نور کنند که قرانت یا امام  
 حق اینند که مقلدان و مستکبران و طغیان فکاک باشند بنواب خدای عز و جل و در تعزیر  
 اهل البیت و انجیل را این است که نور علی بن ابی طالب است هم چون جهودان  
 اهل محبت که بوس کشند هم سلطان طبع را چون کردند خدای تع گفته باشد که ای را  
 تخصیصی در عقیقت است و رسیدن این رحمت بران موقوف است و ان متابعت ان سر و است که در  
 اخذ این مذکور است که باین از خلیه نامیاء فی نور است و او علی بن ابی طالب است و او نویسنده





دست دهند تا ایشانرا بخان درود که گشت دروند او را و ققایی پیش پیری او را بود و پیری  
برو بود و لکن عاقبت او را باشد جمعی را و باشد که مرکب شتابان تباشند از آنکه این سرک و دلهای  
ایشان دفتر با ایشان بود قریبشان خونما باشد شیران روز باشند و از ایشان شب ترس و دشمن  
را یک ماه را برو و نفس خویش کار ناز کند تا بخروش کند شرطه و حسن ندارد و معروف  
و نه منکر کند و هم در تودیه است که پیر پیرا بر دارم در ایشان باشد و که موسی و کلام خود  
در دهن او هم میرجه او را وصیت کنم بگوید بالست او بر که کردم و از دو دوازده بزرگ بناید و  
او را برای من بزرگ یازس داشتم و در انجیل نام سخن از ملوات الله علیه فار قلیط است و در  
انجیل است که بنادیدم شما را که بفار قلیط خدایا نگاه بایستایم و چون بیرون اید اصل  
عالم را میفید کنید و بجهل حق قیام نماید و بکارها و عظیم و اجبار عیب دهد و هیچ کند مرا و بپوش  
گوایس دهد **قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ**  
**مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمَّا يَأْتِ**  
**وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَأَتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ**  
**تَهْتَدُونَ** و من قوم موسی آمد یقصدون یا بحق و به بعد لون  
حق سبحانه و تعالی خطاب کرد رسوا خویش را و گفت بگوی ای محمد که من رسول خدای و من  
شأن و کلام بنامه ان خدای که مال جهان و زمین و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان  
که هیچ خدای نیست جز از وی زنده کرد اند و پیران را است بر خلق جیوه و ابطال از پیران  
او برید بخدای و پیران ان سخن را می که او بخدایان دارد و بکلمات و سخنها از ان آیات  
قرآن مجید که مراد بکلمات عیبی از موسی است و مناعتی و کند یعنی این است  
ای را تا باشد که شما هندی شوید و راه یابید آنکه گفت که از قوم موسی جاعلی اند که حق را

نمانند و بحق عدل و انصاف گشتند و باقی را گفت که این قوم پس زمین ننگ اند هیچ  
تغییر و تبدیلی نکرده اند و عوت پیغمبر ماید ایشان رسیده است خبری روایت کردند از رسول  
که او گفت شب معراج می با سحان بردند گذر من بر ایشان بود ایشان با من سخن گفتند و من  
با ایشان سخن گفتم خبری که گفت و اند که با که سخن میگویند گفتند که گفت این محمد است پیغمبر  
اخیر الزمان محمد بنی امی ایمان آوردند بوی ایشان ایمان آوردند و گفتند موسی را و وصیت  
کرد است که هو که از شما احد را در یابد از من سلام برساند رسول گفت سلام بر موسی را آنکه  
گفت ایشانرا ی سوره از قرآن بیا موختم و از شرع جز خان و زکوة بنامه بود ایشانرا غان  
فرمودم و زکوة و ان شبیه منع کردم و برادیه سخن کردم این سخن را گفت  
خود انبیا طاعت حق شدند پس سبیل دست بعضی دراز کردند و پیغمبر را میکشند و در زمین قرار  
کردند سبیل را بجهل ایشان گفتند باز خدایا ما ان میان ندایم و سبیل ایشان را نمیستیم میان ما و ایشان  
جد اگر دان خدای تعالی ایشانرا از هر روز زمین تا بر و نیک سال و نیم میرفتند تا بر و حسین افرو  
انعام کردند مسلمانان الله و روی بقبله دارند **وَوَضَعْنَا عَنَّا تَتَّى**  
**عَشْرَةَ آيَاتٍ أَهْمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذَا اسْتَقْبَلُكَ قَوْمُهُ أَن**  
**أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشْرَ نَجَسًا قَدْ عَجِبَ**  
**كُلُّ النَّاسِ مَشْرَئِعًا وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ**  
**الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلًّا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا دَنَّا قَوْمًا وَظَالِمُونَ** و اما این سر را بد و ان سر بر کردیم و سر بر دین  
احق بنامه قبیله باشد در بنی اسمعیل و بپادشاهان و از ان غلاما ایشانرا که از دوازده فرزند  
پیغمبر بودند و بران حکایت کرد ایشانرا که رتیب ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضل جدا

شده و ما وحی کردیم بموسی چون قوم او از او بخواستند و گفتند او را که عصا خود را بر سنگ  
 زن و آن سنگی بود مخصوص چهار سوی از هر جانبی بر جبهه و بر او هر چه میخواستند  
 ایشان را بیاورد بجز آنکه میخواستند که بر زمین بیفتد و قطعی ازین بیان مختلط  
 نمی شد پس موسی عصا بر آن سنگ زد و از آن جبهه آب روان شد که هر قومی و سبطی مشرب و  
 موره خود بشناختن و دانستی که جبهه او کدام است و اگر از ایشان سالیان کردیم یعنی در  
 تا که از آفتاب ایشان بخاند و من و سلوی ترکیبین و همان بر ایشان فرو فرستادیم و ایشان را کفیم  
 بخورد ازین روز بهار پاک و حلال که ما شما را گرامت کردیم با این عهد که با ایشان کردیم کافر و ظالم بودید  
 و بکفر و ظلم بر ما ظلم نکردید لکن بر خود ظلم کردید که خود را از نوبت ایم و نعمت ابد محروم گردانید  
وَ اذ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا  
حَسْبُهُ وَ اذْخُلُوا الْبَابَ مُخْلِصِينَ أَنْفُسَكُمْ فَصَلَّوْا لَهُ  
الْحُسْنَ وَ يَذَلِّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلَهُ غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ  
فَارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ مِنَ الْقَرْيَةِ كَانُوا يَظْلِمُونَ و یونانی می محمد  
 چون گفتند اسباب طبعی اسرا پیدا که بشنید و ساکن شوید درین شهر که بیت المقدس است و گفته اند  
 که زمین شلم بود و بخودید ازین دیر یا شهر را و هر کجا که میخواهید و استغفار بکنید و امرش بخودید  
 و میگوید اللهم احفظ منا خطاینا و ازین شهر که در وید و بحدی شکر کنید ما کمالان شما یاریم  
 و احسان کنید و بگویید هر یک که ما میفرماییم بگو کایا را نعمت و فضل پس را تا که ظالم بودید از  
 ایشان بیدار ایشان را فرمودیم و گفتند که خطه ایشان بر طریق استراحت کفشد و ایشان را  
 مقرب و استغفار فرمودند ایشان قوی دیگر گفتند که دلیل اصرار کرد تا لا اجم فر و فرستادیم ما  
 بر ایشان عن ای از آسمان بجزا و آن ظلم که کردند وَ اسْتَلْهِمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ

خاصه الحیر اذ یقولون فی السبت اذ کانتهم حیث انهم یوم سبتهم  
 شرباً و یوم لا یسبون لا کانتهم لکن کلک یلوهم بها کانی  
 یسبون و اذ قالت امته لیزعظون فقی ما الله مهله کف  
 او معله بقدر عدا کانت اذ اذ قالوا معله رة الى ذک و کله یسبون  
 حق تعالی گفتار محمد سر از میان یعنی ازین جهودان مدینه بر سبیل تقوی و توبه و بر سبیل استغفار  
 از احوال اندبه که بیکبار دریا بود یعنی از احوال مردمان آن دیر که چون در روز شنبه تقدیر کردند  
 و از فرمان حق تعالی در گذشتند و صیلاهی کردند در آن روز و ایشان از آن منی کرده بود بدان عبادت  
 از شهری بود میان مصر و مدینه بر کنار دریا از آنکه خوانند از یک گفت میان مدین و عینا بود  
 زمری گفت نام او طهر بود ایشان از فرمان خدای در گذشتند چون می آمدند با ایشان را هیاتان در  
 روزه شنبه بر سر آب ظاهر و چون روز شنبه نکرده اند یعنی تقییم شنبه برگردنی و تقییم ایشان شنبه را  
 آن بود که ایشان را فرمود بود که صید ماهی کنند و بعبادت و طاعت مشغول باشند پس ایشان چون شنبه  
 نکرده اند ماهیان با ایشان یا هدی و ایشان را باین ابتلا و استحقاق و عیان می آید و اما باینکه میگویند با آن  
 ضعیف و نافرمانی که می کنند عموماً گفتند رونی بزدیک عدا الله عا بر شدم او را دیدم  
 مصحفی در کنار و میگوید کفتم ای پسر من رسول خدای خوا میگوید گفت ازین آیات که میخوانم در شهر  
 الامراق کفتم ان آیات کدام است گفت این آیات آنکه گفت آنکه شناسی کفتم ای گفت بدان که در آن شهر  
 جاعتی بودند در عهد داود که بر میان صید ماهی حرام کرده بودند روز شنبه و سبب آن بود که جهود  
 فرا تقییم روز اوینه فرمودند و عیان در و و حاکم مسلمانان را فرموده اند از آنکه از آنکه در روز  
 شنبه بدل کرده اند خطی می گفت چون خلاف کردند در فرمان من من این روز شنبه بر ایشان معلوم کردم  
 و ایشان را فرمودم تقییم این روز هر که این روز شعصیه کند و بجز طاعت شغول باشد او را عذاب کنم

و ایشان را روز شنبه از صید ماهی می کردند چون شنبه بود چندان ماهی بیدار می بودی اب که  
 از اسطی بودی هرگز نک و هر چه با شکمها چون شکمها را شتران آب تن و بر یکدیگر می افتادند  
 و از شبهای زهی آب پیوسته ای ایشان می دیدند و جمع نمادند که یکی را قرض کنند و چون  
 شنبه بگذشت یک ماهی روی خودی تا دو روز چون روز کالی برین می آمدند ایشان را  
 وسواس کرد و گفت ای پیکار کان بی تدبیر شما را روز شنبه می کرد و اندر پیر است این دریا چونما  
 و جاها بکنید اب دریا را بد و راه دھید روز او نه تا ماهیان در آن حوضها و جاها باشند  
 در شنبه اندر روز یکشنبه بکس بد ایشانرا گفتند این حوض لطیف است چنان کردند و برین وجه  
 ماهی کنفتند پیش کردند این را بگفت مردی از ایشان باید روز شنبه و یک ماهی گرفت و در  
 سیاهان دین در ببال اوست و بر کنار دریا می بگرفت و در سیاهان دین در و بست و ماهی را  
 در آب و اگر روز یکشنبه ان ماهی را گرفت و با سخا نود و برین کرد ماهی روی می شنید  
 در سراسر وی رفت ان ماهی بیدار شد گفت ای تو چرا کردی از خدای من سیدی که بخیل  
 اعیان کند ما را و با وعظ گفت او شنبه و یک روز و روز منتظر عذاب می بود چون عذاب نیامد  
 و نرسید بر او شنبه دو ماهی گرفت با سخا آورد بران وجه که اول که فرمود چون عذاب  
 نیامد با سردمان بگفت مردم به این کار شدند و غریب باین کار دادند و ازین مالها به  
 بسیار جمع کردند و در آن شهر هفت هزار مرد بودند همه فرقه شدند که هر کافر بودند و نمی کردند  
 و کوهی ظالم بودند و توری کردند و کوهی آنان بود که ناچارانرا گفتند لم تعطون چرا وعظ میگوید  
 قوم ما که خدای ایشانرا هلاک خواهد کرد یا عذابی سخت با ایشان خواهد رسید ایشان جواب دادند  
 و گفتند یعنی ایشان که ناچار بودند از بهر ان ایشانرا وعظ میگویم تا بزرگ خدای ایشانرا عذاب  
 انگیزد باشیم و تا باشد که ایشان حذر کنند ازین معصیه و ماهی بکسند تا عذاب خدای با ایشان

در این روز

نازل شود آنکه آنها که ایشانرا نمی کردند و گفتند که ما با شما درین شهر باشیم این شهر با ما قسمت کنید  
 شهر را قسمت کردند و دیوای مله در میان ما آوردند چون مدتی برین راه و ایشان برین اصرا  
 کردند خدای تع عذاب فرستاد و هر را خوک و بوز نه کرد این در و نای این مصطبان برخاستند از آن نیمه  
 شهر هیچ اوانی وحشی نشینند و میخس میروند بیاید و در کثرت گفتند که این مردمان دوش  
 هر مست بودند و اسب را هیچ بیدار نشدند چون دور یک برادر با ما بیاید و در دزد و بد و بار ما  
 بان نهادند و فرزند یک برادر مردم ان نیمه شهر خوک و بوز نه شده بودند قتال گفتند جوانان  
 بوز نه شدند بودند و بران خوک این مردمان دران شهر شدند اما ترا که خوشان و اثنایان ایشان بودند  
 می شناسند و ایشان می شناسند ایشان را دران و خوشتر را در اینان می شناسند و می گویند و ایشان  
 می گفتند نه اکتیم شما را که میگوید عذاب خدای شما رسد بر ایشان میگردند سه روز همچنان بودند  
 آنکه میبردند **فَلَمَّا تَسَوَّا مَاءً ذُكِرُوا بِهِ أَخْبِنَا أَلَّا يَكُونُ مِنْهُونَ عَنِ السُّورِ**  
**وَ أَخَذْنَا آلَ الْفِرْنَ طَلَمُوا بِعِلَابٍ بَعِيرٍ بَا كَالُوا أَيْعَشُونَ فَلَمَّا عَقَبُوا**  
**عَنِ مَا كُفُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ وَإِذَا ثَارَ**  
**رَبُّكَ لَيَبْغِثَنَّ عَلَيْهِمُ الْيَوْمَ الْفِتْنَةَ مِنْ يَسُوءِ مَهْمُهُمْ سَوْءُ الْعَذَابِ**  
**إِنَّ رَبَّكَ لَكَرِيمٌ الْعِقَابِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَعَفُوفٌ رَحِيمٌ**  
 مغرران خلا داد کردند و درانند این سخن که گفتند لم تعطون نجاة یا قتلد یا هلاک شدند که دومی برانند  
 که هلاک شدند برای آنکه بسبیل حکم گفتند و ناچارانرا نمی کردند ازین منکر و گوهی گفتند که  
 ایشان نجاة یافتند و ایشان این سخن از اسراف گفتند از آنکه دانستند که ایشان بر کفر مصر اند  
 و این قول موافق اهل است و بیشترین اند و میان بن ربای گفت **يَحْتِ الْعَالَمَانِ بَيْنَ يَمَانِ**  
 و تا آنکه گفتند لم تعطون قوم ما میگوید که چون این قوم ظالمان فراموش کرده تلای ایشانرا

یال دارند از عذاب و از پی کردن صیدهای روز شنبه ما بجایه داریم کسی را که ایشان پی کردن  
 از ایشان یعنی نافه ای حق از صیدهای و بگرفتیم اما تا اگر کظم و تعدی کردند بعد از جهت سبب  
 ارج ایشان کردند از هفت و عسیان قلنا عوا پس که ایشان در گذشتند تا باغ انشائی کردند  
 و حامی شدند ما ایشان را گفتیم که باشید بود کافی حزار و ذلیل شده و دانه و از رحمت دور شده  
 متاثر گفتند که ایشان هفت روز بمانند پس آنکه ببردند و پادشاهی خود را اعلام کرد و بیا  
 کا تا نید و یا عزیم کرد و سوگند خورد سخولی که بفرستند بر ایشان و مسلط گرداند کسی را که ایشان را  
 مر رنجاند و تکلیف عذاب سخت میکند ایشان را تا برون قیامت و این رسول گفت که ایشان را بچند  
 و معذب و لشت بغل و بی و جلا و جزیه و همان کرد بر ایشان که این عذاب ایشان را تا قیامت  
 بماند و گفتند که ایشان کزیت بیکران می دادند تا وقت رسول و رسول هم کزیت بر ایشان  
 نهاد و همچنین با ایشان بماند تا روز قیامت **الله گفت** که سخولی تو ای محمد زود عقاب است آسمان  
 را که محقق عقاب باشند و او مقهور و رجیم است از رحمت و مهربانست بر مؤمنان که سقور رحمت  
 و مغفرت باشند یا بر ایشان تفصل کند **و قَطَعْنَا هُمْ فِي الْأَرْضِ أَمْثَلًا مِنْ قَبْلِهِمْ**  
**الضَّالُّونَ وَمِنْهُمْ ذُوْنَ ذِكْرِ وَابْوَأْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالْشَّيَاطِطِ لَعَلَّهُمْ**  
**يَرْجِعُونَ فَخَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ**  
**عَرَضَ هَذَا الْأَذَى وَيَقُولُونَ سَجَعْتُمْ كُنَّا وَإِنِّي أَنَاهُمْ عَرَضَ**  
**شَلَّةٌ يَأْخُذُوهُ الْمُدَيُّوْخَةُ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ لَا يَقُولُوا عَلَى**  
**اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالَّذِينَ الْأَخْرَجُوا خَرُّوا الَّذِينَ يَقُولُونَ**  
**أَوْ لَا يَقُولُونَ وَالَّذِينَ يَسْكُونُ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا**  
**لَا نُنْصِيعُ أَجْرَ الصَّالِحِينَ** **برکنده** در زمین جهات بسیار را از ایشان بعضی تعلیمان

و دیگر

و دیگر مردان بودند صالحان چه بود انان بودند که بعضی و محمد صلعم ایمان آوردند و گفته اند  
 از آنکه که درای حوی دارند و بعضی از ایشان فرود افتاد و کم ازین اند یعنی کافران و فاسقانند  
 و بلو ناهم و بیا بگویم ما ایشان را بحسنات یعنی بن درستی و فراخ دستی و بسیار بخشش و  
 بشیات یعنی خیر و بیای قنک دستی و حوران و ارج مانند ان باشد از قبل حقای آنکه بماند کرد  
 که ان بن ابتلا و امتحان عرض است که باشد که ایشان رجوع کنند و باحق آیند و با سرانشتال  
 فرمان شوند پس بمانند از پس ایشان جمعی که فرزندان ایشان و عوض ایشان بودند و فرز  
 رند از چون صالح بود خلف گویند و چون طالح بود خلف بجا بدگفتند **که**  
 مراد تر یا اند که از پس چه بود ان بمانند و گفتند جماعتی چه بود ان بدسین اند کز پس ان کردن  
 او این بودند گفت که این جماعت که از پس ایشان بمانند کتاب را یعنی توبه را بعبادت برداشته  
 ایشان میزای گیرند مال دنیا را بر شوق بر احکام و حکم بخلاف راستی میکنند و مال دنیا را برای ان عرض  
 خوانند که ما تبار عرض ناپایدار است و با این همه که میکنند از معاصی تبار مغفرت و امر بر ش  
 میکنند و میگویند که ما را بیا میزنند یعنی سخولی تو با ما با این مشاقت نکند و ما را بیا میزد آنکه بیان  
 کرد که ایشان برین که میکنند محصورند و بیچاره می شوند اگر عرض دیگر هم ازین جنس متاع  
 دنیا بایشان اید از اهرام بیتا نه و مباله نکند و حیدر آنک بیش می ستاند سیر می شوند الم بویختند  
 علیم ای ما آنکه گفتند بر ایشان مشاقت و عهد در تودیه که بر خدای جز از حق نگویند یعنی  
 ایشان که در احکام رسو می ستاند و تعزیر و تحریف توبه می میکنند از ایشان عهد و پیمان  
 ستند آنکه بر سخولی تعال دروغ نگویند و ارج او نفرستاد به در کتاب با و حواله نکند و حال  
 بر تحلی است که ایشان میخوانند و میدادند ارج در کتاب است یعنی توبه و ایمان ذکر آنرا اند  
 و بیا ایمان رفعت است ای عجب با این همه حجت که بر ایشان گرفته اند این همه میکنند

گویند که عین و صلاح خود می شناسند و در دنیا او بخت اند و آخرت بدتر است و نیکو تر کسی را که از  
خدا بترسد و از معاصی اجتناب کند ایشان بهتر بگذراند و در خیر ترین چیزها و بخت  
اند آیا ایشان در عین یا بند و عقل ندارند و خود را کار می بینند و اندیشه نمیکنند تا بداند که  
ثواب آخرت و عینم بدای ترا بهتر است از این حطام دنیا و عرض فانی که ترا شایسته و بخواهی نیست  
و آنکسانی که حیل و کتاب زده اند و توریه را که کتاب ایشانست دست او بر خود ساخته اند  
غافل بپای میدارند و اصلاح می ورزند ما من در صلاح و در نیکان ضایع نگردانیم توریه را که  
مشغل بود بر غفلت و عیان غافل بپای آن تخصیص کرده که شرف و منزلت او بیشتر است بخل  
سفره فرمود موضع الضلوع من الدین کوضع الرأس من الجسد **وَادْنَقُوا**  
**الْجِبِلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَا**  
**كُم بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَاذْخُلُوا رَبَّنَا**  
**مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَسْهَلْهُمْ عَلَى**  
**الْأَنْفُسِمْ أَلَسْ بَرًّا قَالُوا بَلَى سَهِدْنَا أَن تَقُولُوا إِنَّمَا أَتَيْنَاكُم بِبَيِّنَاتٍ**  
**وَأَنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ قُولُوا إِنَّمَا أَتَيْنَاكُم بِبَيِّنَاتٍ**  
**وَكُنَّا دُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتَعْلَمُونَ الْمُبْطِلِينَ**  
**وَلَدَلِكُمْ نَفْصِلُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** **بَارِئُ** ای محمد چون بر  
کندیم ماکوه را و برداشتم بر آلاء و سرایان چنانکه پنداشتند که ایوان است از بر سر ایشان  
بداشته و این خنای بود که بنی اسرائیل احکام توبه قبول نمیکردند و کار می بیند حق تعالی  
با فرمود تا کوهی از جای بکشد و بر آلاء و سرایان بدشت مقدار لشکرگاه ایشان یک فرسنگ  
و در یک فرسنگ چون ایشان بدیدند در بجهت اقبال نزدیک نیمه روی بر زمین نهادند و نیمه دیگر  
در کوه می تکریدند ترس از آنکه بر ایشان افتد و از بیجااست که جهودان بجهت برابری جیب

گشتند و گویند این بجهت بسیار که آن بجهت است که باین عذاب از ناپا داشتند و در اختیار  
آهل البیت است که آنها که منافقان بودند بجهت بر یک نیمه روی کردند و آنان که  
مومنان بودند بجهت پیشانی بر زمین نهادند و ایشان در آن حال گمان می بردند که  
این کوه برایشان خواهد رفت و ایشان را کفینم که فرایسیدایح شمار دادیم یعنی توریه  
و سجده و منشا و کشتار و عمل کنند معمران گفتند که چون موسی ۱۲۰۰  
الواح را اظهار کرد هیچ سنگی در ریخت نماند الا که اجتناب از کرد لا جرم هیچ چه بود نباشد  
که توریه بخواند یا برو خوانند الا که اجتناب از کند و بنشاند و سر بخیزد و وای ای  
فرمود که واذکن وایار کنید وایار دادید ایح و توریه است تاها تا که متقی و پر هیکار  
باشید و از معاصی اجتناب کنید یعنی تا باشد که لطف باشد شما را در دار و احوال و  
اجتناب مقتضای قول است و اذخرو یک باری ای محمد چون فرات گرفتند خدای تعالی از فرزندان  
آدم از پیشانیان فرزندان ایشان را مفسد و آن سلف و احوال بخل گفتند  
که خدای تعالی نیست آدم را ببالید و سجد فرزندان او را بیرون آورد بر صورت بیطن نماند  
که وادی است در پهلوی عرفات و گفته اند بدینا از زمین هند شدی گفتند  
در آسمان بود چایب رست از بالید و مردند و از آسمان آورد چون مروارید سفید  
و این را گفت بر حجت سزاست شوید و چایب جیب پیشانی ببالید فرزندان اولاد را بخواب  
بگردان آورد سپاه گفت که بدو رخ شوید و لا ابائی و با ایشان خطاب کرد و گفت بداند  
که بجز از من خدای نیست شما را بمن شرک میارید و پیغمبران و کتابها شما خواهم فرستد  
تا عذر من بپوشاند و دهد چه خواهید کردن ایشان گفتند تو سخنانی و ما را سخن تو عذر نیست  
نیت که می بطوع اقرار دادند و می بر وجه نفاق و از ایشان این عهد بداند احوال  
و از آن و معاصی ایشان بنویشت آدم در ایشان نگاه کرد ایشان را مختلف دید بعضی خوب  
و بعضی رشت بعضی دراز و بعضی کوتاه و بعضی ثور و بعضی درویش گفت باری خدا یا

ایشان را چون چنین کردی گفت خواستم تا من در میان کند سدی گفت در میان ایشان  
 پیغمبران بود نه چون جواهرها و درخشان در آن میانه نور بلند بد گفت باز خدا با این کبریت  
 گفت پیغمبریت از فرزندان تو گفت هر او خجل است گفت شست سبک گفت باز خدا یا  
 پیغمبر ای گفت فلم برفت یا خجل نیکان گفت باز خدا یا از عمر من جمل سال در عمر او پیغمبر ای  
 و عمر آدم هزار سال بود چون به قصد و منصب رسید ملک الموت بادم آمد گفت بجای کار آمدن او گفت  
 تا حاجت بر دارم گفت مرا جمل سال عمر داند است گفت نه بداد و دان ای انکار کرد و گفت  
 نرفتم ام تا من زندانش جو ذکر دند و جاحد شدند و فراموش کرد عهد خدا را تا فرزندانش  
 فراموش کردند و خطا کرد تا فرزندانش خطا کردند و این عهد ترهائی و باطلی است که  
 مخالفان و اهل جناب آوردند مخالف عقل و قرآن و کونین ملک الموت باکشت و گفت باز  
 خدا یا آدم جمل سال دیگر صحرای میگفت و مرا بگوئی بداد و دان ای گفت بگفتم انکار میسند  
 گفت بر و جانش بر دار که با ما جود راست نیاید برفت و آدم را جان برداشت چون عهد  
 فرزندان ستره بود ایشان را گفت که بایست آدم شود که من قیامت بر نه انگیزم تا از شما یکی  
 ماند با من تا در وجود نیاید و هر روزی مستوفی میماند و این خبر که مخالفان آوردند  
 مخالف عقل است از آنجا که این فرزندان بر صورت ذره و با ایشان خطاب کرد و گفت است  
 بر یک کامل عقل بود ندان بودند اگر نبودند ان حکیم درست نبود خطاب با ایشان و اگر کامل  
 عقل بودند باید که آن حال بر ایشان بودی و فراموش نکردندی و طولی که اگر نیایان ارد  
 از تفصیل ارد نه از جلد و اگر مخالف مرکب درین گامی بودی مخالف نوم و کروز و ال عقل  
 را هم گامی بودی و بایستی که اصحاب الکف که سیصد سال خفته بودند چون برخاستند هر چه  
 دانستند بایستی که فراموش ایشان شده بودی و نیز خدای تعالی گفت غرض من از پرانست تا  
 و ملک قیامت مکی نید انانکه عن هذا غافلین اما خلافا و اوطا هر قرآن است که خدای گفت

فإذا اعتذرت بك من بني آدم فكنت من آدم و كنت من طهورهم و كنت من طهرهم  
 و كنت من ذريتهم و كنت من ذرية و كنت ان تقولوا يوم القيامة اننا كنا عن هذا  
 غافلين و این برای آن کرد تا درین قیامت دعوی غفله نکنند تا حجت بر ایشان قائم  
 شود اگر فراموش کنند و غافل شوند حجت ساقط کرد و دیگر گفت او تقولوا اننا انكر  
 ما اوتينا نكول نيكه يدان و انكر ما شرک بودند بشرک يدان عذر نیارند و این در حق کسانی  
 صورت میدهد که يدان ایشان مشرک بودن باشند و انانکه از نیست آدم بودن باشند  
 چگونه گویند که اشرك الايمان من قبل و کذا ذرية من بعدهم و چون این باطل شد  
 معنی درست و کتاب و صحیح است که این خطاب با جاعلی است  
 از فرزندان آدم که خدای تعالی ایشان را بیافرید و کمال عقل داد و آلات و تمکین و تکلیف  
 کرد ایشان را و زبان پیغمبران تفصیل کرد که است بر یک ایشان از پس نظر داد له و  
 تحصیل علم و معرفت خدای تعالی گفتند بل و ایشان را بر یکدیگر کوله گرفت تا منظر قیامت نگو  
 نید که ما از این غافل بودیم تا عقل گفت در ستره کرد و کونین ما را يدان مشرک بودند  
 ما اطفال بودیم بایشان اقتدا کردیم و وجهی دیگر در کتاب و این است که  
 چون خدای تعالی ایشان را بدید بطریقه و کمال عقل و ترکیب عجب او بر که دلیل میکند بر آنکه  
 ایشان خالق است قالد و عالم وحی و موجود و حکیم و جمیع و بصیر و هر یک و کمال و سرمد  
 حاصل بر صفات کمال پس و درین خلق بمنزله کسی بود که کوله بر ایشان بگردد تا انانکه ب  
 نتوانند کردن و ایشان درین باب بمنزله معنی میباشند و اگر چه انجا استدلای و اعتراضی  
 حقیقی نباشد و مثله شاهدین علی انهم بالکفر و مطعون است که جمیع کس بگویند خود گواهی بدهد  
 و مراد است که ایشان فعلی کنند که دلیل بر آن ایشان بود و معنی این است که با کونین محمد



چون باین معنی بر می جفت آنکست اورا تخلیه کرد تا بر فت و بران گویند و قوم او با او  
چون لشکر موسی را دیدند دست برداشت و دعا کردند گرفت حواسست تا قوم خود را  
دعا کند و بر موسی و قومش نفرین کند خدای تعالی زبان او بگردانید موسی را دعا کرد  
و قوم خود را نفرین کرد اورا گفتند ای معلم این چیست و چرا میکنی گفت قصد من  
خلاف این بود ولیکن زبانم چنین رفت که شنیدی این کلامی است خدایی و خدای او  
غلبه نتوان کرد خدایش زبان کارنان با شتر از دهن میفلد و بر سینه افتاد گفت زمین  
گفتم که دین و دنیا از من بشود اکنون رفت و هیچ جای نماند مگر حیل و مکر چنان است که  
ز کافران بیاورد و متاعها با ایشان دهد تا بکشور کاه موسی رود و خویشین را بر زبان  
عزیزه کند و اگر کسی سر او ده کند ایشانرا منع نکنند که اگر یک تن از ایشان زنا کند ایشانرا  
بضربه و طعنه بکشند ایشان هم چنین کردند و در رعایت حال عبری بگذشت از بزرگان  
بنی اسرائیل نام او ز موسی بن سلیم و او سر سبط شمعون بن یعقوب بود او را بدید و با  
خویش دعوی کرد و زن و پسر اجابت کرد او دست از زن گرفت و پیش موسی آورد و  
گفت دانم که خواهی گفت که این زن با این حال بر ما حرامست گفت ای و الله که حرامست  
دست از او برداشت و الله که بندارم و فرمای تو بزم دست او گرفت و بخیمه خود برد  
و با او خلوت کرد و همچنین مردان دیگر با زنان دیگر همین معامله کردند خدای تعالی در میان  
ایشان طاعونی فرستاد تا از میان بطاعون بسیاری هلاک شدند مردی بود در میان  
لشکر موسی نام او فضا می زنی هرون با قوه و شوکت و اسفند سازن کر موسی بود  
درین وقت غایب بود چون باز آمد و این حالت دید گفت ایان چرا کردی ندانم  
با من بآن گفتند حرم برداشت و بخیمه ز موسی آمد و او را با آن زن خفته در حجره فرو

کرد

کرد و هر دو را هم با آن دوخت و بحرم برگرفت و بهر او داشت و در لشکر کاه موسی  
بیکر داند و گفت اللهم هذا جزاء من یعیسک خدای تعالی طاعون ایشان برداشت و از آنکه  
که طاعون در ایشان افتاد تا آنکه که قضاصل بن علی کرد با آن قاسق هتاهل از مرد بطاعون  
هلاک شدند و این در یک ساعت از دوز بود و از بیخاست که بنی اسرائیل هنوز عالت  
دارند که از ذبحی که کنند من بدان فخاص را نصیب کنند خدای تعالی این آیه فرستاد  
و طریقی از خدیش او یار رسول بکشت و دیگر مغروران گفتند که آیه در مردی آمد  
نام او یوس و او را سه دعا مستجاب بود و او زنی داشت و از آن زن من ندان دلست  
زن او را گفت ازین دعا یکی در کار من کن گفت روایا شد چه میخوامی گفت دعا کن تا  
خدای تعالی مرا بیکو بر بی زنی کند در بنی اسرائیل او دعا کرد خدای تعالی او را بحالی داد که  
نیکوترین اهل زمانه شد و مردم با او فتنه شدند و او چون حال خود بدید شهورا گفت  
که ترا خواهم و از و غیبت نمود مرد را خشم آمد دعا کرد تا خدای تعالی او را با سکی کرد  
او را کشته کرد این دعا در کار او شد و زن ندان او بیاید و پدر را ملامت کرد و در  
پدر را گفتند ما را برین صبر باشد که مادر ما سکی بناخته باشد دعا کن تا خدای تعالی او را  
یا همان حالت برد که اول بار بود دعا کرد با حال اولی و هر سه دعا در کار او شد پس خدای  
تعالی ذکر او کرد و گفت که این شخص را که حال او شنیدی ما اگر خواستیم و او را با آن آیات  
رفع کردیم یعنی با آن آیات اگر نامل و تدبر کردی و با ایمان آوردی و عمل کردی و روایت  
اول یا باین دعا صلاح دینی و دنیاوی و رفعتی جز خواستی و رضا و مغفرت و تعظیم  
هست ما طلبیدی و لکن نکردی پس یعنی بدینا میل کرد و مرا دو هوای خود طلبید  
درین دنیا و فانی و پس روی هوا بر نفس خود کرد دنیا بر اخلاق بگذرد بدان گفت

که این هوارن فی است بر وایت اخزین یعنی مناعت زن خود کرد تا هوس و عادات کار  
می شد پس آنکه خدای تعالی گفت و بیا و هر کسی را که بر طریقه وی باشد مثل ز  
تخصیص من چیزی که آن سگ است گفت مثل و داستان و صفت او چون دا  
ستان سگ است اگر بار بروی زبان از دهن بیرون افکند و اگر بار بروی بینی زبان  
از دهن بیرون افکند حاله کوسکی و سیری و رنج و راحت او یکی باشد بر حله احوال  
زبان از دهن بیرون افکند این کافین بحال وی همین است اگر و غش کوی سوز  
ندارد و اگر نکوی همین بود و غش گفت و نا گفت بروی یکسان بود این عباس گفت  
اگر کلمه حکمت بر وی حمل کنی بر نگیزد و اگر و عاش کنی میزدی نشود چون سگ اگر مطرود  
باشد و اگر را بن گشت کند و سگ صفت باشد حسن بصری گفت که مثل منافق  
است که اگر دعوی کنی و اگر کنی با حق رجوع نکند چنانکه گفت سوار علیکم ادعوی هم  
ام انتم صامتون چون این مثل زدا اشارت کرد باین مثل که زد و گفت این مثل و  
داستان قومی است که ایشان با ایات ما کذب کردند و از ادو غ داشتند از جهود ان  
پس ای محمد قصه گفتن ایشان با ایشان بگوی تا باشد که تفکر کنند و در بیان بعضی جنب  
اسلا و باین اصل کتاب بگوی تا چون بشوند بداند که این جنبه موافق کتابها  
ایشانست و تو خوانند بقی ایشان درین اندیشه کنند بدانند که این بوحی خدا و  
پیغام جبرئیل میگوید حجت بر ایشان لازم گردد آنکه گفت بد مثل و داستان است مثل  
قومی که ایشان با ایات من کذب کردند و از ادو غ داشتند و بر نفس خود ظلم کردند  
و نقصان حظ خود کردند و هر کرا خدا ای تع هدایت کند ثواب و نعيم هبت او ستم  
باشد بانه اسلام و ایمان و این عثایه است که گویند هر که او در بهشت شود مؤمن باشد

و هر کرا که از خواب و بهشت ایشان افتادند که زبان کارانند بکنز که خط نفس خویش بگو  
بر خویش بنه کرده اند ابو القاسم بلخی گفت که هر کرا خدا ای هدایت کند با الطاف و تمکین و او  
قبول هدایت کند و حاجت دعوت کند میدی باشد و هر کرا خدا ای با و ی که از او پیرا زانک  
لطف و تمکین کردن بود و از ضلال و کفر بچرخش منع کند او خاس و زبان کار باشد و چون  
ضلال عند امتحان و تکلیف خدای باشد ازین سبب با خدای استوار گرد چنانکه زیارتی کرد  
ایمان با سوره اضافت کرد و گفت من اذ هم رجبا الی رحیم چون عند ناول سوره بود  
یا هر کرا خدا ای هدایت حکم بود میدی بود و هر کرا اضلالت حکم کند او خاس بود و نا  
محکوم به بران صفت باشد حکم باین حکم کند که حکم حاکم تبع محکوم بود

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا الْجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ  
قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ  
لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ  
أَضَلُّ وَأَوْلٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ وَاللَّهُ لَا سَمَاءَ الْحُسْنٰى  
فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سِجْرُونَ  
مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا مَثَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ  
وَبِهِ يَعْدِلُونَ

حق سبحانه و تع میگوید که از پریان و ادمیان بسیارند که  
ایشان بر کفر اصرار کنند و کوش باد عوق رسولان نکنند و حجت عقل را کار بینند و در  
سابق علم صفت که ایشان هر کرا ایمان یارند و جز اختیار کفر نکنند و چون چنین کنند  
مرجع و باز گشت و عاقبه و مصیر ایشان دوزخ است بسوء اختیار ایشان و جز آنکه ایشان  
در ایات تدبر و تفکر نکنند و همه افعال اهل دوزخ کنند بنیابت است که ویرا از هر دوزخ

افزاید اند آنکه ایشانرا صفت کرد ببلاده و بعد فهم و قلّه فکر و ترک شفاعت محل علم و سواس  
 بروج مبالغت و گفت که ایشانرا دلمه است که باین چنین می بیندند و ایشانرا جسمها و است که  
 باین هیچ نمی بینند و گوشتها دارند و باین چنین می می شوند بعضی جسم از میزان دانه ام تا  
 بیش و دل از بهران دله ام تا بدانند و گوش از میزان تا بشوند شنیدنی بشوند  
 و دیدن بیند آنکه درایج شوند و بینند نظر و فکر کنند تا علم بحاصل شود و حق  
 از باطل بدانند پس چون این آلات دارند و استعالی می کنند ایشان بمنزله اجساد باقی باشند  
 و بلکه از چهار دیوار سال تر اند و کمراه تر اند از اجساد که چهار دیواری را چون برای برود و چون  
 باز داری بایستد و چون بر راه داری برود و ایشان هیچ چیز از راه نمی بیند از امور دین  
 و بانگ ایشانرا عقلی است راه نمایی بر شد و منع کننده از عباد و چون عقل استعالی  
 نمیکند و بالات و ایات مستغنی می شوند ایشان از بهایم کم راه تر باشند و در معنی آیند  
 و چیزی دیگر است و آن است که معنی و لفظ را نا این بود که با بیاضینم در نشاء  
 ثانیه باز افزینم بیانی از جن و انس تا بد و زخ بریم بر استحقاق کثافی که کرده باشند  
 و کفری که آورده باشند چنانکه معنی و نادای اصحاب النار اینست که او از دهند و ندان  
 کنند نه آنکه او از دادند و ندانند و برین وجه لام بر اصل خود باشد آنکه گفت و ایشان  
 ندانند که غافله اند از کار آخرت و نیست و دوزخ و نواب و عقاب و تامل و تدبر و ایات  
 و حج و خدایا هست تا ما را نیکو چون ذکر کاران کرد و مذمت و ملامت ایشان گفت  
 مؤمنانرا ترغیب کرد بد عاگردن و خدایا خواندن و گفت خدایا ما مه است نیکو  
 تر نامها و خدایا همه نیکو باشد و خدایا نزد و نه نام است یا هزار یک نام و معافی  
 بعضی راجع با ذات او چون قادر و عالم و حی و اله و بعضی راجع با صفات فعل او چون

خالق و رازق و باری و مقصور و بعضی فایده تقدیس و تجید میدهند چون قدوس  
 و سلام و غنی و واحد و گفت خدایا یا ماها نیکو خوانند و دست بردارید از ماها که  
 ایشان در نامها و خدایا الحاح میکنند و میل میکنند و می گردند در نامها و از حق  
 و او را باوصاف و صف میکنند که با و لایق باشد و نامها را و بر تیان می نمایند بعد  
 از آنکه در اینجا تغییر می کنند در برابر الله بقی را لایق میگویند و در برابر عزیز بقی  
 را عزیزی میگویند و در برابر منان مائة میگویند و جمله بتانرا خدای میخوانند بعضی گفته  
 اند که الحاد نام خدای آن بود که او را بنامی خوانی که او خود را باین نام بخواند بود  
 و در کتاب و سنت نیامده باشد و در آیه دلالت بر آنکه خدایا جز بنامی نتوان خواند که  
 بدان معنی وارد بود مقطوع بدان قرآن یا خبری معلوم آنکه ایشانرا وعید کرد و گفت پیغمبر  
 ایشانرا جز با و یا داش دهند باین کرد باشند معاند گفت سبب نزول آیه  
 آن بود که بعضی مشرکان عرب شنیدند که رسول خلق را دعوت میکند با خدای بنام الله  
 آنکه شنیدند که خدایا بنام رحمن و رحیم میخوانند گفتند نه محمد دعوی میکند که من یک  
 خدایا میخوانم و یک خدایا می پرستم که الله است اکنون رحمن کیست و رحیم کیست  
 خدای تعالی فرستاد و لله الاسماء الحسنى ابو هریرع روایت کرد که رسول ع گفت  
 خدایا نزد و نه نام است هر که از این شماره و او را باین بخواند بهشت شود آنکه خدایا  
 صفت قومی دیگر کرد و گفت از جمله آنکه فی که ما ایشانرا بیا فریدیم گروهی و طایفه اند  
 که ایشان بحق هدایت کنند و راه نمایند و بحق عمل کنند و در احکام راستی نگاه دارند  
 در حق میست که پیغمبر ع این آیه بر خواند گفت این آیه امت مراست که  
 ایشان بحق گیرند و بحق دهند و بحق حکم کنند و از پیش شما قومی بوده اند هم چنین

آنکه این آیه بر خواند و من قوم مؤمنی مدهدون بالحق و بعد لون ربع الشکر است  
از رسول ع که از است من قومی باشند که بر حق نبات کنند و ایشان باشند تا آنکه  
که عیسی فراید و در خبری دیگر گفت که همیشه گروهی از امت من بر حق است و باشند  
تا آنکه که فرمان خدای یابد ایشان و ایشان را زبان ندارد خذلان خدای و خلاف  
مخالفی و در تفهیرا بل لبیت علیهم السلام است که این آیه مخصوص ایشان است  
و این صفات ایشان لایق است بر آنکه خدای مطلق فرمود که ایشان بحق راه نمایند  
و بعد حکم کنند و ایشان باشند الا کسی که ما مون الحجاب باشند و مقطوع علی عصمتهم  
با قر و صلاق گفتند که مراد باین آیه علی بن ابی طالب است علیه السلام و هم او  
گفت بحق خدای که بیان من در دست اوست که این است هفتاد و سه نفر و در همه  
دانش و وزخ باشند الا فرقی که خدای تعالی گفت است وضو ایشان کردن و من خلفا ائمه  
یهدون بالحق و بعد لون و الذین کذبوا با یا تناسکستند  
رجتم من حیث لا تعلمون و املی لهم ان کیدی  
متین او لم یفکروا ما یصا جبههم من جنه ان هو  
الا تدبر مبین او لم یضروا فی ملکوت السموات و الارض  
و ما خلق الله من شیء و ان عسی ان یكون قیاقرب  
اجلهم فیما یحدث بعله یومنون من یصلک الله فلا  
هادی له و یدرهم فی طغیانهم یعمهون  
و آنکافی که دروغ میدارند آیات ما را و آنکان میکنند و بدان ایمان نمی آورند و ایشان را  
در نود و نیم اندک اندک و درجه درجه و نزدیک کرد این مبله که و عذاب تاگاه از آنجا

که ایشان ندانند و خبر از آمدن هلاک و عذاب ندارند و ایشانرا مهلت می دهیم و عذاب  
ایشان تا خبر بکنیم و ایشان عید اند که یکد من متین است و کوفتن من ایشانرا عذاب  
متین است فعل خود را با ایشان از تا خبر عذاب و مهلت یکد خواند از آنجا که در ظاهر  
احسانست و در حقیقت خذلان محض است که معنی است که هر وقت  
که ایشان معصیتی نیکند خدای ایشانرا تعقیب ندهد و ایشانرا عذاب نکند  
نمکند که تعقیب آنکس کند که ترسد که فایت کرد و هیچ چیز از قبضه و قدرت او فایت نکرد  
و عذاب او سخت است کس طاقت عذاب او ندارد آنکه گفت اولم تیفرق و ای کافران و شرکان  
اندیشه نمیکنند تا بدانند که بصاحب ایشان یعنی محمد هیچ جنونی و دیوانگی نیست تا ویرا  
دیوانه بخوانند و این خیال بود که رسول ع در وقت موسم بر کوه صفاد و قبا یل و بطون  
و الحفاذ قریش و غیر قریش را با خدای دعوت میکرد و میگفت یا بنی فلان و یا بنی فلان  
از خدای ترسید از کفر و معاصی دور شوید و بیکانگی خدای ایمان آورید و بت را بچند  
کنید و ایشانرا تحویف و تهدید میکرد گروهی از ایشان گفتند ان صاحبکم لخبون یصبح  
صباح المجامین این صاحب شما معانای دیوانه است که بانک میدارد چون دیوانگان خدای  
تعالی این آیه فرستاد و گفت چرا اندیشه نمکنند تا بدانند که با او هیچ دیوانگی نیست و دیوانه  
ایشان اند که ویرا دیوانه میخوانند از آنکه چون تو شخصی را با حلم و سکینه و وقار کمال عقل  
و وفور فضل و اجتماع خصال خیر دیوانه خواندن جز از دیوانگی ایشان باشد و جمع کردن  
میان دو صفت متضاد قیوم اندی دیوانگان اند و دیوانه خواندن و کاهن ساحر و کاهن  
هنر و سحر و کمانه از کسی آید که بغایت کمال عقل و ذکا باشد و هیچ عاقل روا ندارد  
که این دو لفظ متناقض در حق کسی آید که بیکبار بگوید لیکن ایشان از سر تحریف و سرکشگی

چون اجناس غیب شنیدند گفتند که کاهن است و چون معجزات جارق عاقله دیدند  
گفتند که ساحر است و چون نظم قرآن یافتند که عرب و عجم آن را نظم عاجز بودند  
گفتند که شاعر است و چون خدا را بی چون و چگونه و بی مثل و بی مانند و بی جای و  
بی مکانی و بی ضد و ضد خواند گفتند که دیوانه است از این چنانچه او میگوید نتواند  
بودن خدا را تعریف کند او دیوانه است او بیگانه است و بیگانه ظاهر است خلایق را  
از عذاب و عقوبت آنکه گفت اولم بنظر و ای نظر میکند و نمی نگرند و اندیشه نمیکند  
در ملکوت و ملک آسمان و زمین و در آسمان نگاه نمیکند که انرا با عظم خلق و ثقل جرمش  
چگونه در هوا معلق داشته است بی علایق و سوز آن زمین و بی علاقه از زبان و مری  
گردانند او را بشناختگان و هفت سانه در دوازده برج میگرداند بحساب راست میری  
مشتاق و درین زمین کسرت انواع نبات و خلائق و اصفای انواع از اجادات و حیوانات  
و در این خلایق بیافزاید از هر چیزی که نام شیء واقع شود یعنی از هر چه این  
نام خواست افزین است اما تنفس و اما بواسطه و نیز در آن اندیشه نمیکند که شاید بود  
که مرکب ایشان نزدیک آمد باشد و تواند بودن تا این اندیشه و این نیز ایشان را با آنکه درین  
احتیاطی کنند و مال و مرجع خود را نگرند و از دنیا و مآل دور شوند و با آن  
نزدیک شوند که ایشان را عزالدی و فخر جا و دانی با دارد چون باین حدیث که  
قرآن است اعیان می آورند با غایت فصاحت و بلاغت که انراست و حله عا لیان عاجز  
شدند از آوردن نظیر آن بیکدام حدیث ایمان خواهند آوردن آنکه فرمود که من فضل  
الله هرگز که خلایق اصلا را کند یعنی هرگز که خلایق تکلیف امتحان کند تا او خدا را  
صال شود و ذیالهی باشد که او را دلیل دارد و برهان می آید باینکه خداوند آنکه خلایق

نصب کرده است بر او یا مقاربت آن یا بیتر آن و چون تکلیف امتحان کند و ایشان  
اختیار اعیان نکنند اختیار کفر و طغیان کنند بکنار ایشان ترا در طغیان و ضلالت و  
جہالت ایشان سرکش و متعین و روا بود که معنی آن بود که هرگز که خلایق تع از راه  
بهشت مکرر گردانند و راه بهشت نماید بر سبیل استحقاق عقاب بر کثرت او را بدین  
خلایق راه نای باشد و راه کند او را تا در ظلمات و تاریکیها و قیامت و عرصات  
موقف متعین میگردند تا آنکه که فو شکان عذاب باورند و او را بدو رخ پرند  
يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مَرْسِمُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا  
عِنْدَ رَبِّي لَا يُجِيبُهُ لَوْ قُرِّبَ إِلَيْهَا هُوَ يُعْلِتُ فِي السَّمَوَاتِ وَ  
الْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُهَا نَفْعَةٌ تَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيفٌ عَلَيْهَا  
قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ  
لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ  
أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا اسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ  
إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَىٰ هَرِيقٍ مُّنُونٍ این مکرر و جا  
حدان حشر و نشر از قوای محمد سوال میکنند و می پرسند از وقت قیامت که وقت  
آن کیست و کی خواهد بود و قیامت را ساعت خوانند از آنجا که ناکاه باشد یا از بزرگ  
باطنی و درانی که انراست بنزدیک خلایق هفت ساعتی باشد از ساعتها خلق و وقت  
عبادت است از وقت نوح صراقل و دوم که خلایق همه میبرند و باز همه از آن شریک  
ایشان را جواب ده و یکی که علم آن نزد یک خلایق نیست و بدید نیارد انرا و ظاهر کند و  
همه وقت او الا که او قادر بر کمال است و خلایق تع قیامت را از بهر آن از خلق بر سبیل

داشته است تا ایشان بجهنم نرسند و در راه که هر وقت و هر روز و هر ساعت  
و هر شب خواهد بود تا این باشند و پشت باز نگذارند و هر روز و هر ساعت باشند  
چرا که وقت مرگ و اجل خود معین دانستند با قول معجزی بودند یقین و با خبر  
طیحا بودند یقین و طاعت و این هر دو منافی تکلیف است آنکه گفت که گواشت بر  
اهل آسمان از فرشتگان و بر اهل زمین از آدمیان و حیوانات یعنی وقوع او و علم  
او باشد اید و احوالی که این است آنکه هم او بیان کرد و گفت که قیامت بشما میاید الا  
ناگاه و از تو می پرسند از قیامت و آمدن او بندگان که تو عالمی و ذاتا بحقیقت احوال  
و آمدن آن که از تو سوال میکنند و تو از آن یک بیگانه ای می شناسی که تو دوست صمیمی  
می شوال ایشان و میخواهی که از تو سوال کنند یعنی تو کاه سوال ایشان از آن سبب  
که این علم غیب است و جز خداوند را ندانند و لکن بیشتر به مردمان میدادند که او سبب  
مخصوص باین علم این عبارت گفت که این سوال چه بود آن که در سوال  
گفت قیامت ناگاه بر حین و مردم هر کس بشغل خود مشغول یکی حوض را اصلاح  
میکند و یکی چهارپای را آب میدهد و یکی در بازار قیمت متاع میکند و یکی میراث  
کرفتن را در قیامت میدهند و جای می نماند زید را هم از رسول عار وایت  
کرد که گفت چرا مثل مرا گفت قیامت برنجید تا به حضرت پیدا شود قول بتیاد  
شود و عمل آنرا کرد و مردم وصیت نکنند و هر کس بان که دارد بخیر کند و چون  
صالحی باشد که ایضا ذکر خدای کنند گویند که آن بدعت است آنکه خدای تعالی بیغیر  
خود را فرمود که بگوی ای محمد که مالک نسیم برای نفس خویش نفی و ضعیف و سوجنی  
و زیانی را من نتوانم که نفع بخود رسانم و شری از خود باز دارم این بخدای تعالی دارد

و من نلایه و در دست من نیست الا آنچه خدای خواهد که من مالک آن با نعم تعلیک و عین  
او اگر مرا بکن کرد اند از حذب نفی بخود و دفع شری از خود توانم و اگر نه  
نتوانم و اگر من عیب داشتم می بسیار چیز شدی و چنین خود را بسیار که دانستم  
و هیچ بدی و نکر و من بمن نرسیدی و لکن من عید نام و من باین علم راه نیست این عبارت  
که اهل مکه گفتند رسول را که خدای ترا چنین ندهد که نرخ کی گران خواهد بود و کی ارزان  
خواهد بود تا تو در وقت آمدن آن برای وقت گران بخوری و بران سوس کنی که خدای تعالی  
این اید فرستاد و گفت بگوی که من این ندانم و منوایم الا که خدای مرا اعلام کند و عین  
و ما و این من منوایم کرد و من نسیم الا خداوند و شان دهند از آن که ایمان آورند  
و مرا تصدیق کنند و قول من باور دارند و اینه را دلیلت بر آنکه قدر قبل الفعل  
باشد برای آنکه گفت اگر داشتم چنین بسیار که می باید تا فکر باشد بران چ اگر فکر  
مع الفعل بودی و اگر عیب نیز داشتم اشتکار چنین نتوانستی کردن و اعدا علم  
هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منہا نساء و رجالا  
لیسکنوا ایها فلما نفخنا فیها خلقت خلقة خفیفا فہوت بہ فلما  
انفخت دعوا للہ دینہما لیس الیسا صالحا لکنوا من الشاکرین  
فلما آتینہما صالحا جعلنا لہ شراکا و بینا آیتہما فنعالی اللہ  
عما یشرکون ایسرکون ما لا یخلق شیئا و ہم یخلفون و لا  
یستطیعون لہم نضر او لا انفسہم یتضررون و ان تدعوا  
الی الہدی لا یتبعون کم سواء علیکم اذ دعوا ثم ام اسم صالحا  
میتون اوست آن خدای که ما فرستاد از یک نفس و از یک تن یعنی آدم

الحق است که

و من ادم ع خفت او را که خولشت بیا فرید چنانکه در اینجا راست که حواری از بیلوی جیب  
 ادم بیا فرید تا ادم بابا او سکون و آرامی بی چون از و از جنس و وجود که جنس را جنس  
 خود میل بیشتر بود و از جنس رسد باشد چون ادم با او خلعت کرد یعنی با حوا حوا را  
 دار گشت از ادم بابی سبک برای آنکه هنوز ابد بود در رحم او پس بگذشت با این بابی یک  
 و روز کار بر و بر آمد که آن بار شد پس آنکه که آن بار شد ادم و حوا خدا خود را بخواندند  
 و از حق فرزند صالحی خولشتند با سلامت از هم عیبها و گفته اند مراد به صالح فرزند زنی است  
 یعنی اگر بابی دمی مان جدی شکران نعمت تو باشیم چنانکه ادم و حوا این دعا کردند  
 و فرزند خواستند هیچ کس نبود از فرزندان ایشان تا این دعا نکرده و این حاجت بخولشت  
 پس مراد از دعا الله ادم و حوا و فرزند آن او را از زنان و شوهران بگذر پس آنکه  
 که ایشان را فرزند صالحی ظاهر یعنی فرزندان ادم را تا ادم و حوا از آن مرد و زن ایشان یعنی  
 هر یکی از ایشان هر خدا یا شریکان بدید کرد و رایج ایشان را حذلی کار بانکه بر فتنه و فر  
 زندان خود را که همه عیدانه بودند بکاه و افرید خدای بود که عبد العزی و عبد اللات  
 و عبد منات نام شده و خدای تع نشد به کرد نفس خود را از رایج و بر شریکی باشد و  
 گفت خدای تع متعالی و بزرگوار است از رایج باقی شرک آوردند و دلیل بر آنکه مراد از آن  
 صفات مشق گفتار اولاد ادم است نه ادم و حوا اینست که عاشر کون و گفت که عاشر کون  
 محمد صفا فی گفت که گنایه در حیدر ایه متعلق است بفرزندان ادم و حوا  
 و آن بیچ با هم و حوا متعلق نیست الا قوله هو الذی خلقکم من نفس واحدی تا اول خطاب  
 کرد با حیدر مکلفان از مؤمن و کافر و بر وفا حرا آنکه خصمیر کرد که فرزند او و حوا را از ایشان  
 رایج کردند و گفتند و وحی دیگر است که مراد بحیال آن باشد که کردند ایشان من

محمد بن عمار صفیانی

فرزند ایشان را یعنی چون خدای تعالی ایشان را از فرزند بداد که خواستند چون خدای تع  
 بداد ایشان را از فرزند دیگری طلب کردند تا شریکی آن فرزند باشد و شریکی جز مخلوق را  
 نباشد خالق و شریکی بود از همرا این گفت که خدای تعالی متعالی و منزله است از رایج کافی  
 با و شریکی کردند چون دایه لفظ شرک بود خود را از آن تنیز کرد و وحی دیگر است  
 که خطاب قریش است و ایشان ال فصل نه معنی این بود که شمارا که قریش بد از یک نفس  
 افرید یعنی از قص و زنا و ادم از نورا و افرید یعنی عربی و قریشی و ایشان از خدای فرزند  
 صالحی خواستند چون عاشر را بیا و رایج طلب کردند ایشان مراد از رایج ایشان را  
 شریکی بدید کرد که ایشان را عاشر را عاشر فرزند بود یکی را عبد منات نام کردند و یکی را عبد  
 العزی و یکی را عبد قصی و یکی را عبد الدار و این وجود و در معنی ایه نیکوست است رایج گفته  
 اند که این جد ادم و حوا کو اهر کرده اند نیکو نیست و آن است که گفتند که چون حوا  
 بار گرفت ابلیس با و آمد بر صورت شخص و او را گفت تو میدانی که این چه در شکم تو است  
 چیست گفت نه گفت چه این باشی از آنکه حیوانی باشد از جنس این که در زمین است  
 از شک و خوف و غیره آن که حیدر زمین از جنس ایشان مخلوق است و از جنس شما کسی نیست  
 حوا گفت پیوسته باید کردن گفت من مودی ام که مراد از خدای متعالی است و دعا را مستجاب  
 دانم اکنون دعا کنم فرزند از جنس شما آید گفت پس دعا کن گفت بکنم تا آنکه که شرط کنی که  
 چون بزحمت آید عبد العزیز نام کنی و ابلیس را الطاف نام بود شرط کردند که چنین کنند  
 چون بزاد عبد العزیز نام کردند و آنکه قول حیدر که شرکاء و دعا ایتما و این از حیدر قول  
 فطیم است که ادم و حوا را ادم بیچید و خلیفه بود منزه و معصوم از معاصی و حیدر  
 بیخبران از نگاه کین و صغیر معصوم باشد که اگر نباشد رایج را از قبول قول ایشان

اید و چون روا بود که ایشان کلاه کبیر و صفیر کنند چگونه از ایشان شرک و کفر روا دارند  
و این روا دارد الا کسی که بپهرانها نشاند و خواند که و سجده شرک و شرک نصیب بود  
یعنی او را خدا نصیب کرد اینند در اینج ایشانرا حدی دل از مال است از حدی خود را از  
شرک براء است که در شرک رفته است آنکه گفت آیه اش یک می کرد ایند با خدا را که چیزی  
نخواهد از زمین و ایشانرا از زمین اند یعنی جادای را می پرستند که ایشان قورنه اند یا اصول  
نصبت تا بان مستحق عبادت شوند و عبادت خدا که قال الذوات است و بر همه مقدورات  
قال است زاده اند و عبادت اقسام میکند که مخلوق اند و مواجد که عابدان خود را  
یابی کنند و آنکه چنین باشد در غایت عجز و ولایت باشد الهیه را و جلال و تبارک و اگر ایشانرا  
بخوانند تا شمار راه نمایند ایشان شمارا متابعت نکنند با سواد و در طلب شمارا نخواهند  
عقل و حقیق و سمع و بصر ندارند و معنی دیگر است که اگر شما این بت پرستان را با  
هرایت دعوت کنید و باراه راست خوانید ایشان شمارا متابعت نکنند که از آنجا که بعد ازهم  
قلیل از طوفان و غفلت بر ایشان مستولی شد است چنانچه شد اند که بر ایشان یک است  
دعوت کردن ایشان و دعوت ناکردن و خاموش بودن از ایشان یعنی کفایت از ایشان  
باهدایت و اگر بخوانید و از ایشان خاموش باشید بر ایشان یک است از آنجا که در ایشان فلاحتی  
نیست بر کفر اصل که اند و بر خود و انکار معتمد است **ان الذین تدعون من**  
**دون الله عباد امثالکم فادعوههم فلیست حیوانکم ان کتمه**  
**صادقین الله انجل عینون یهاتم لکم ان یطشون**  
**یهاتم لکم عین یصرون یهاتم لکم اذان یسمعون**  
**یهاتم لکم عینون یهاتم لکم عینون یهاتم لکم عینون**

عوضه و نوع خطاب میکنند بابت پرستان و میگوید که انکافی که شما ایشانرا می پرستید و  
حقیرانند و در خطای ایشان همه مذکوران اند امثال و مانند شما همه عاجز و اسیرند و محتاج  
چنانکه شما عاجز و اسیر و محتاج آید و اگر باور نمی دارید که ایشان عاجز و محتاج اند  
ایشانرا بخوانند تا شمارا عبادت کنند اگر راست میگوید و چون اجابت دعا خواهد از ایشان  
و اجابت نکند بداند که ان از است که ایشان نشنوند و نمیبینند و ندانند و قادر و عالم  
نداند و غنا و کفایت نکند که ایشانرا بر وجه دیگر تنبیه کرد گفت که ای ایشانرا با ایمان است  
که بان بروند با ایشانرا دستا راست که بان بکیرند یا ایشانرا چشمها می بست که بان ببینند  
یا ایشانرا گوشها می بست که بان بشنوند و این جمله استفهام است بر سبیل انکار و نفی معنی  
نمایند و در مقامی که در دست گیرند و در چشم بینا و در گوش شنوا و جسم را قنارت باین آلات  
بود چون ایشانرا این آلات نیست چه کرده فایز باشند و چون قال ربنا شند الهیه را چگونه  
بشایند و سزای عبادت چگونه شایند و باشند و وجهی دیگر در معنی آیه است که  
انکافی که شما ایشانرا می پرستید از جنس خود ای ایشانند کانی اند مانند شما و این بر سبیل استهزا  
گفت ایشانرا یعنی نهایت کار ایشان است که ما فرض کنیم که ایشان زنده و عاقل باشند و اگر  
چنین باشند ایشانند کانی باشند مانند شما و هیچ ترقی و فضلی نبود میان شما و اینان  
شما محتاج آید ایشان همه محتاج باشند و چنانکه شما عاجز آید ایشان همه عاجز باشند  
آنکه این صفت بزرگان می کرد و گفت ایشانرا می بست که بان بروند یا دوستی هست  
که بدان بکیرند یا چشمی و گوش هست که بدان ببینند و بشنوند یعنی نیست آنکه رسول را  
خطاب کرد و گفت بگو این کار را که شرک است و بیا از خود را یعنی این بتانرا که می  
پرستید ایشانرا بخوانید و آنکه همه یکی گردید و با من یکدکند و در مضرت من زاری زینند

و نرا هیچ و نهید و نکرید تا هیچ ندان دارد بانه و این سخن نکوید از آنکه و ائمه باشد عیسی  
و نگاه داشت خدای چون شرکان و بر آن توفیق کردند و بستان خوردن سازند خدای و در  
فرمود که ای ائمه باین سخن جواب داده **إِنَّ وَلِيَیَ اللّٰهَ الَّذِیْ مِنْ لَّدُنْکَ الْکِتَابِ**  
**وَهُوَ یَقِیُّ الصّٰلِحِیْنَ وَالدّٰثِرِیْنَ نَدْعُوْنَ مِنْ دُونِهِ لَا یَسْتَفِیْعُونَ**  
**نَصْرَکُمْ وَلَا اَنْفُسَهُمْ یَظُنُّوْنَ اِنْ نَدْعُوْهُمْ اِلَیْهِ اِلَیْهِ اِلَیْهِ اِلَیْهِ**  
**خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِیْنَ**  
سیکوید ای محمد بگو ای ائمه که و ای من و یا و من خدای است آن خدا که کتاب قرآن و کتاب  
او میرا نگاه دارد و بصره دهد و او بعضی خود متوفی کار صالحان باشد و بکسی دیگر نکند و او  
نگاه شما ای ائمه برستید و ن خدای را بستان شما را بصره متوفی کرد و بانی متوفی و خود  
را نم یابای نتواند کرد از آنجا که حال از صلاحیه فارسی و حیث ندارد و اگر ائمه را بجا که  
و دین اسلام و راه راست بشوند از آنجا که الت شتون ندارد و گفته اند که سمع بعضی  
قبولست یعنی قبول نکند و بشوند و تو ای محمد می بینی ای ائمه که در قومی بگویند و می بینند  
بعضی ایشان با نکریدگان می مانند از آنجا که صورت ایشان خن ساخته اند که کس در ایشان می گردد  
می پذیرد که ایشان می نکرند و تغلب خلق میکنند تا چیزی را بپسند و گفته اند که مراد باین  
شرکان اند که بعضی بتومی بکرند و آثار و افعال قومی ببینند تا باین متفع نمی شوند پس چنانست  
که گویند می بینند اندک زول داع فرمود میامید و ساری در معاطه و معاشه و مکام اخلاق  
را کار بستن و ترک نشدید و تعبیر کردن گفت فو اکیران یان ایچ بر زبان امانت برستنی  
و تفسیری عبد الله عباس و سدی گفتند که مراد است که ایچ بود شد از اموال و صدقات

برای درویشان و حقوقی که واجب باشد بر ایشان ایچ عفو و سهل بر ایشان بستان و استقصا  
و مبالغه کن و گفتند که این پس از آنکه نزل صدقات بود و وجوب زکوة چون از زکوة  
آمد این سوره شد و واجب شد گرفتن زکوة بطوع و کره و از هر این بود که رسول خدا  
را از همه بگیرد زکوة و هر شهری و قبیله عالم فرستد و بر عموم حمل کردن اولیست و دیگر  
و بر فرمود که مرده را بشکوی فرمای بطاعت خدای زواجیات و مندوبات و هر چه بگوید  
باشد عقلا و شعرا روایت کرده اند که رسول خدا گفت که چون این آیه آمد  
جبرئیل آمد مرا گفت درین آیه و امر بالعرفی معنی است که آن تصل من قطعک و قطع من قطعک  
و تعفو عن من ظلمک و شاعری این معنی نظم کرده است و گفته مکام الاخلاق فی ثلثة  
من مکملت منه هذا کل الفقی اعطاک من یحرمه و وصل من یقطع و العفو من اعتدی  
حفظ من یحیی الصالح اعطاک که حذر تع بمکام اخلاق فرمود و در قرآن هیچ آیه ای  
نیست جامع تر مکام اخلاق از این آیه و رسول خدا گفت بُعِثْتُ لِمَنْ مَّكَامُ الاخْلَاقِ وَبَعْضُ  
اَزْوَاجِی رَسُوْلٌ کَفَتْ مَّكَامُ اخْلَاقٍ وَجِبْرِیْلُ اَنْتَ کَرِیْمٌ کَوِیْدٌ وَصَلَّیْ اَبْرَارٌ کَوِیْدٌ  
دَارِدٌ وَصَائِدٌ رَاعِطٌ هَدٌ وَمُكَافَاةٌ بَنِیْکُوْی کَذِیْدٌ وَصَلَّةٌ رَحِمٌ کَذِیْدٌ وَادْوَامَةٌ کَذِیْدٌ وَحَسْبٌ  
حَرَمٌ دَارِدٌ وَرَفِیْقٌ رَا بِنَاءٌ کَبِیْرٌ وَصَهْبَانٌ رَاعِطٌ هَدٌ وَصَرْفٌ مَّكَامُ اخْلَاقٍ مَرْمٌ دَارِیْنٌ  
لَسْتُ اَنْتَ فَرَمُوْدٌ کَ اَرْجَا یَلَان رَفِیْ کَرْدَان و بآیات محالطه کن و اگر کسی بی سفاقت و بی  
خرصی ترا بر بخاند در مکاه او گوش بعضی معنی را ن گفتند که مراد او جبرئیل است و ایچ  
او اندک باین قیل منوخرجک و اَمَّا یَنْتَ عَنْکَ مِنَ الشَّیْطَانِ بَرَّحٌ فَاسْتَعِذْ  
بِاللّٰهِ اِنَّهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ اِنَّ الدّٰثِرِیْنَ اَتَقُوْا اِذَا مَسَّهَمْ طَایْفٌ مِنَ  
الشَّیْطَانِ تَذَرُوْا اِذَا هُمْ مَبْصُرُوْنَ وَاِخْوَانُهُمْ یَدُوْهُمْ وَهَدٌ

فِي الْغَىِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ وَإِذَا كُنَّا لَهُمْ بَايَةً قَالُوا لَوْلَا  
 أَجْتَبَيْنَاهُمْ فَلَا لَكُمَا نَبِيعٌ مَّا يَنْبَغِي إِلَى هَذَا أَنْصَارُكُمْ  
 رَبُّكُمْ وَهَدَىٰ ذُرِّيَّتَهُ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ  
 اگر شود از شیطان تزلزل و وسوسه بخلاف آنچه توفیق از خداوند  
 کند با فراتر و تبااهی خطاب بغير راست و مراد است و می آید از آنکه بدلیل معلوم شد است  
 که شیطان بغير وسوسه نتواند کرد و کرد گفتار کردید توفیق و وسوسه می پناه با خدای  
 و باد نگاه او که بر تزلزل از شیطان نگاه دارد و آنرا که اوست خدا برخواستار و نا  
 شست و سوس شیطان را و دانست باحوال شما آنکه ذکر متقیان و پرهیز کاران  
 کرد و گفت آنسانی که متقی و پرهیز کار و خدای ترس باشند چون وسوسه از شیطان  
 باشد از سد بارنجی که جنس سودا و جنون باشد بیاورد و در خدایا و او امر و نواهی ویرا  
 نگارند و نام خدای بر نه مجاهد گفت که این مردی باشد که خواهد که معصیت  
 کند خدای را یا کند و آن معصیت را نکند و رشد و صلاح خود را بیند بعضی علی گفتند که  
 المستقی من بستی خستنی و بصیر و فیصله آگهی که ایشان برادران شیطان اند از کفایت  
 و فاق شیطان ایشان از فضیلت و عزایت و کرامتی و معصیت میکند و در اینجا میگرد  
 بخلاف متقیان که اگر ایشان را وسوسه باشد از و یا قصد معصیت کنند و کلامی از ایشان در  
 وجود ایشان تو برکتند و از آن میان بیرون آیند از حلقه شیاطین و برادران دیو  
 محله و این گفتن تو بدینکه و آن معصیت با ندانند و بران اصرار کنند آنکه با رسول  
 خود و خطاب کرد و گفت ای محمد چون تو با ایشان بیایی ایی که از تو افتخار کنند گویند ترا که  
 جز اختیار آن نکردی و آن آیه تبارک و تعالی و از خدای خود در خواستی تا آن آیه تبارک و تعالی  
 ایشان را جواب ده و بگوئی که این در دست من نیست و برادر من نیست اگر خدای مصلحتت باشد بکند

و اگر نداند کند من جز متابعت آن نتوانم کرد که بمن وحی میکند از قرآن که آن وحی است من  
 از خدای من و مرا باشد که از خویش من چیزی کنم یا چیزی گویم و این قرآن بصیرت و هدایت  
 و دلیلهاست از خدای شما که با حق از باطل بداند و بیکد زبانشناسید و هدایتی و تبارک  
 و رحمت است جمعی مؤمنان که ایشان بدان خضع شوند و از آن فائدگی کنند نه کافران را که  
 ایشان در آن اندیشه نکند تا علشان بحاصل آید **وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعْ لَهُ**  
**وَأَنْصِتْ لَهُ الْعَلَّامُ الرَّحْمَنُ** **وَإِذَا كُنَّا لَهُمْ بَايَةً**  
**نَفْسُكَ تَقْضِيهَا وَخَفِيفَةٌ وَذُقْ مِنَ الْحَبْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْفُتُوحِ**  
**وَالْأَصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ** **إِنَّ الَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ**  
**يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَحْسِنُونَ**  
 عبدالله انجاس و این معهود گفتند که سبب نزول آیه آن بود که در ابتدا و شرح در خانه  
 رو ابو جحی که بر یکدیگر سلام کرد ندی خدای تعالی این آیه فرستاد مناس گفت که آیه در روزی  
 انصاف می که چون رسولم در نماز ایق خواندی او با و از بلند رسول میخواندی خدای تم  
 این آیه فرستاد و او را و دیگران را فرمود تا در نماز خاموش باشند و گوش با قراوة امام کنند  
 کلیم گفت چون ذکر و در خشتید ندی جزع کردند خدای تعالی این آیه فرستاد بفرستادن  
 و اعل علم باشد که استماع قرآن و احادی در نماز فرمود برای آنکه او امر قرآن نه بر وجوب باشد  
 و اتفاق است که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست خدای تبارک و تعالی میگوید که چون قرآن  
 خواند گوش با قرآن کنید و او امر و نواهی آنرا بگوش جان بشنویید و جان کنید که سر کار  
 کرده و گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه شما گوش با قرآن کنید تا معانی او بداند  
 بر اعظ و احکام او مستغف و منتفع گردید و بشنویید و گوش فرا دارید و خاموش باشید و در آن



بودند گفتند که ما برای آن شناختیم که ما را قوه و هنر نبود و هنر بود و لکن از  
برای آن شناختیم که خدمت رسول و محافظت رایت را دعایت کردیم و این اوست  
شناختیم که اگر رسول ما را نداند از مشرکان این بنای بی بود که بروی حمله او  
دندی رنجی باورساید ندی و رایت را بیکند ندی و ما درین مقام که استال بودیم  
مدد شما بودیم و مردی ما کفر از مردی شما نبود ما را نکند که غنیمت شما ببرد و ما بی  
غنیمت با شما مردی از جمله انصار باین نام او ابوالیسر یحیی است و گفت یا رسول الله تو  
گفتی که هر که مردی را بکشد او را چندین بدیم و هر که اسیری بیاورد چندینی باشد او را  
ما هفتاد مرد را کشتیم و هفتاد اسیر آوردیم سعد گفت یا رسول الله آن مرد که ایشان  
طلب کردند ما را بنایت یا ما از ایشان بددلی تو بودیم و لکن ما را کشتیم که صف تو تنها ما  
رسول ما در آن کار توقف کرد مردم بدین گفت و گو ایضا شد سعد گفت یا رسول الله مردم  
بپارند و غنیمت اندک اگر آنچه و هفتاد نفر بایشان هفتی بیاورد دیگران چیزی نماند و مشکلی  
نشود خدا ای تعالی این ایه فرستاد و رسول ما آن غنیمت از میان ایشان بسوی تیغ  
کرد علی بن الصامت گفت که ایه دوامل بدو آمد و سعد ابو وقاص گفت روز بعد من  
سعد بن امیه را بکشم و او را تیغ بود که از او و اکثیفه گفتند بر داشتیم و پیش رسول او  
دم و گفت یا رسول الله این تیغ بمن ده که من خداوندش را بکشم گفت این تیغ مرا بدیت و  
فرانیت سلطان است بر و بر غنائم که من بیاوم و بر سر غنائم نهادم و بر بخی غنیمت  
من رسید با خود گفتند باشد که این تیغ یکسر افتد که این تیغ بزرگ باشد و خدای تعالی این  
فرستاد و رسول ما قسمت غنائم بکرد و آن تیغ رسول افتاد بمن بخشید و گفته اند که در  
شهاجر و انصاف اند که در قسمت غنیمت خلاف کردند خدای تعالی کاران با رسول افکند

ما چنانکه صواب دانند قسمت کند حق سبحانه و تعالی بگوید ای محمد از تو پرسند که غنائمی که از  
دین بریدند که راست بگو و جواب ده که آن انفال خدای است و رسول خدا این است عکره  
و بجایید و محال گفتند که چون رسول ما سرتی بجای فرستادی چون باین نزد  
یا غنیمتی رسید ندی که این راست خدای تعالی گفت بگو که خدای است و رسول خدا  
اینرا عطا گفت که آن چیزی بودی که بدست مسلمانان اخاری بی قتالی از یند و پرستار  
و اسب و گفته اند که مراد ازین حسن مال است چون حسن غنائم بر کردی پرسیدند  
که این راست خدای است و رسول راست از محمد باقر و جعفر الصالح علیهما السلام روا  
است که انفال هرگز مینمی بود که اهلش را پارسا رند و هرگز مینمی خواب که از اهللی و  
مستحق نباشد و سرکوهها و میان رودها و بیشها و زمینها و موا که بران زرع نکرند  
باشند و از ارباب نباشد و اقطاع عباد پارسا مان که در دست ایشان نه بر وجه غضب  
و میرای کسی که او را وارث نباشد و کنیز کی و اسبی قیمتی و جامه کران ما که از انظار  
نباشد در غنیمت این مهر پیش از قسمت انفال بود و چون قوم قتال کنند بی دستوری  
امام هر غنیمت که از دین حمله امام را بود این حمله است که رسول را بود و از پس او مقام مقام  
او که ناظر باشد در کار مسلمانان بفرمان وی چون ظاهر بی و در حال غنیمت او سینه خود را  
در حقه تاله اند که در آن تصرف کنند آنچه ایشان از آن جان نبود از مساجد و مسکن و سلاح  
و در قراءه اهل البیت و این مسعود چنین است که میگویند که انفال ای محمد انفال از تو  
میخواهند بگو که شما را در آن حق نیمی پس اگر ایشان را در آن حق بودی خدا از کفایتی  
که فاقوا الله خلاف کرده اند و از آنکه این ایه منسوخ است یا نه بجای خود و سدی  
و عکره و جمعی از مفسران گفتند که منسوخ است بقوله واعلموا انما غنیمت من شئ

فان بنه خسته و ديگران گفتند كه اوستوخ نيت و درست اينست براك نفع محتاج  
 بود به دليل و جبري نيت كه دليل نفع او ميگردد و تما في نيت ميان اين ايه و ايه حش نفع  
 انجا باشد كه تما في باشد ميان نفع و مستوخ و جمع شود ان كرد ميان ايشان انكه مستوخ گفت  
 فانفق الله ان خدای تيرسيد و طاعت و او امر او را كاربنديد و ان معا صي اجتناب كنيد  
 و اصلاح ذات اليبس بجاي آريد قتل گفت كه مراد باين اصلاح ذات اليبس است  
 كه در عهد رسول چون مسلمانى كافرايكشتى سلب و سلا حش ان مردا بودي چون اين ايه  
 اند رسول هم فرمود تا بعضى يا بعضى رد ميگردند بر وجه مصالحه و توسط بجايد گفت  
 مراد باين اسرعى است انان اختلاف كه ايشان كودند روز بزرگ در غيبت گفت خلاف  
 مكنيد و حقيقت حال خود را اصلاح كنيد و ايج سيب بين و مغارت است از ميان برداريد  
 و خدا برا و رسول را طاعت داريد او امر ايشان را كاربنديد و ان نواهي ايشان منتهى شويد  
 اگر شما كرويد ايد و بخيلوي ايمان آريد كه انك ايمان ارحم خدا و ثواب و عقاب و ايمان ويرا  
 حامل و باعث بود بر طاعت خدای و رسول نك و صف مؤمنان مخلص كرد بر جوي  
 بليغ و گفت انما المؤمنون و انما ايمان جبري را بود و نفع جبري كه جروي نك گفت  
 مؤمنان انان باشند كه چون در پيش ايشان ذكر خدای كنند و نام خدای بوند دلها ايشان  
 بترسد چون ايات خدای بر ايشان خوانند ايمان ايشان در زياره كوداند و در همه كارها  
 بر خدای توكل كنند و كارها و خود را باهي كنند از انج بترسند و اميد دارند و ناز باي  
 دارند و بشرايطان و كذا در دن وقت قيام نمايند و انانج ما ايشان را در نفع اديم  
 نفع كنند اين جاعف كه باين صفات مخصوصند مؤمن بر حقيقت اند و مستحق اطلاق  
 اسم ايمان الله ايشان است نزد يك افرينگار و پروردگار ايشان در جات رفيع و مقامات شريف

جزا و اعمال نيكو ايشان با نعيم ممت و لذات مأكول و مشرب و هناه عيش در جنت است  
 كه ان هناه و نعيم باشد هر درجه چند انك اسب نيك در هفتاد سال تا حش و ايشان را ستام  
 زنى و روزنى با كرامت و جزا كوانى بعضى منافق دايه بر مسيل تعظيم و اين ايه را دليل نيت  
 بر انك هر كه در جنت باشد مؤمن باشد و انك خدای تع ذكر افاضل مؤمنان كرون است  
 و مؤمنان در طاعت شفاضلند اگر چه در ايمان متساوي اند و باجماع و حبل القنوب و تربيل  
 در ايمان شرط نيت اگر چه ذكر اين كرون است نيتى كه در ذكر ايه گفت الذين امنوا و تطهين  
 قلوبهم و اگر در و ان شرط صحت ايمان بودي منافق بودي لكن مراد است كه ان فضل مؤمن  
 است كه چون ذكر خدای كنند و عقاب او بترسد و بوعدها و او دلش نرم نشود و چون ايات  
 بر او خوانند و در ان تاكيد معارفش ميگرايد و ان زياره در ايه و طوبى ايمان باشد و ايمان  
 عبارتست از مجموع علومى تابع نشود ايمان نك عاقل عبارتست از مجموع  
 علومى تابع نشود عقلش نكوبند و نماز و روزه هم از فضل ايمان است از شرطها و انك هو يكي  
 مشتمل است بر فرضيه و سنت و در ايه مطلق است و گفت اخلاص بمان سنت و ترك نفقه  
 سنت ايمان اخلاص و نقصان كنند خلاف اجماع باشد عبد الله عباس گفت كه هر كه  
 منافق باشد او مؤمن حقا باشد مردى حسن بصرى را گفت تو مؤمن هستى گفت ايمان در نيت  
 اگر ايمان بخدای و فرشتگان و كتابها و رسولا و قيامت و نيت و در رخ و نعت و نشود  
 و حساب و كتاب و ثواب و عقاب خواستى من بدان مؤمن ام و اگر اين خواستى كه انما المؤمن  
 مبنون الذين اذا ذكر الله و حشيت قلوبهم انما تملت ميذاليم كه ايشان هم يا به عطفه گفت  
 كه در سفرى جماعتى را ديدم كه نيم نيم حرمه را بند كشيده بودند و نيم حقا ما ندانستيم كه ايشان را ما  
 حرم خواب دهيم تا كه عبد الله مسعود را ديدم ويرا گفتيم گفت شما را هر بايست گفتن اگر راست گوييد

قطع کنید که شما از اهل عیسی هستید که مؤمن حقیقی را محال می بینی بود و هر که او را می بینی که مؤمن  
 است حقا و قطع نکند بر آنکه از اهل عیسی است او عیسی را مؤمن بود و بنیامین را که کافر  
 كما اخرجك ربك من بديك بالحق وان فريقا من المؤمنين  
 لكارهون يجادونك في الحق بعد ما تبين كما انا  
 نناقون الى الموت وهم ينظرون واذا يدعكم الله احدى  
 الطائفتين انهما لكم وثوق دون ان عن ذات الشوكه  
 تكون لكم ويريد الله ان يخق الحق بكم لئلا يقطع  
 دابر الكافرين ليحق الحق ويبطل الباطل ولو كره المجرمون  
 حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای محمد ترا بسبیل مجادله می برساند از انصار و نوا را از انصار  
 مایمان که حق کیست و ایشان را از کافران که با تو جدال کردند و در جهنم جای دارند  
 با تو آنکه که خدای ترا گفت که از خانه بیرون شو بطرف عیسی چون بیرون شدی و او جلالت را بهر حمایت  
 ایشان از مکه بیرون آمدن بود و خدای ترا و عدل نصرت کرد بطرف مکه که کاروان قریش است یا بر  
 نفر که لشکر او جمع است و توانا تر از عت با حینک و وسع کافران بود و در آن روز بودیم  
 چنین کار انداز حکم که در انقال و قسمت تمام کردیم ای کافران بودید و برفیق و با گرفت  
 نکرستی اینجا نیز بر طرفان خدای برو و با کراهت ایشان منکر و فیه ~~طاعت~~ است  
 که عبدالله عیسی و عبدالله بن مسعود روایت کرده اند که مرعی بود نام او که از بن  
 جابر از منی بر مکه مدینه غارت کرد و بر آنکه تا غزوه که از اصرار خواهد شد منبری رسول رسید  
 بر اثر او بر رفت و برادر بناشت بنام روان حال مقام کرد چنانکه ابوسفیان از انعام می آید باز کاروان  
 العاص بن عمر و بن العاص و عمرو بن العاص و مخزوم بن نوفل و زهری با جمل سواران از نیکان

قریش

قریش و مالی عظیم با خویشین داشتند از مال تجارت و مبلغی عطر داشتند چون نزد یک  
 بدر رسیدند خبر رسول آمد یاران خود را خبر دادند که قوم و بسیار مال بیرون شوند تا باشد  
 که خدای تعالی در حق شما کند خصام چون این بشنیدند بطمع مال و غنیمت بیرون شدند و ثواب  
 با سلاح و بی سلاح بکمان آنکه کار را می بینا شد چون ابوسفیان بشنید که رسول عیسی بر او ایشان  
 آمد مصحف عقیقی را بکافریست و ایله که را ازین خبر کرد و گفت که اگر تقاضا کنید ما را بیاورید  
 و ایشان توانگر شوند و شهادت رویش و ابلیس بر صورت سراقه بن جحشیم بکامد و این خبر را گرفتند  
 لا غالب لكم اليوم من الناس و اني خالكم انكم تاتونهم فبما نزلهم من السماء من غلبهم فاستجاب  
 و من بار و هم باه شام این خبر چون این بشنیدند حجت جاهلیت را کار بستند و ندادند در مکه  
 حال آنکه هر که باز می آمد سرایش می کردند و مالش بغارت می بردند و رسول عیسی از مدینه با لشکر  
 خویش بیرون آمد تا بواهی رسید که از آن زمان که رسید خبر نوی رسید که قریش ازین خبر یافتند  
 و ساز کردند می آیند تا کار و تیار را حمایت کنند و پیروز رسول عیسی از انجا بر گرفت و بر و حاکم  
 سوسی را از آن قریش بگرفت و او خبر قوم بگفت و رسول عیسی فرستاد نام و عبدالله  
 را بقطر باز آمد و خبر قوم آورد و کاروان در پیش قدم خیر می آمد و گفت خدای تعالی و عدل  
 می دهد که یک طایفه ازین دو گروه یعنی غیر یاقین را خواهد بود و عیسی اختیار غیر کردند  
 و رسول عیسی با اصحاب مشور نمود که چه صلاح باشد ازین غیر برویم یا با نفیر که قریشیان اند  
 کلدار کنیم بد و گرفتند بعضی با کاروان و بعضی با لشکر قریشین و هر که نه باین بود و نه بان  
 در آن روز در شمار نبود تا مثل شد این حدیث در حق کسی که او را بار نیانند و در حق و ش  
 و یک و بد و گفتند لاقی العیر فی الغیر صحابه هر کسی برخاستند و سخنها را نیکو گفتند و گفتند  
 بن عمر و گفت یا رسول الله انما کیر روی برو که ما در خدمت تو ایم ما ان کیریم کسی را از ایشان





که با یماه ایشان بر و قمار میکرد و هم اسب بروی می استلا و اب نداشتند تحقیقند ایشان  
 ایشانرا احتلام اقبال بلیس بر صورت شخصی بیاید و ایشانرا گفت ای اصحاب محمد شما دعوی  
 میکنید که بر حقیم و پیغمبر خدای در میان ماست اینک شما غار میکنید و سحر است و مش  
 کات شما را علیه گردند و اب بدست من و گرفتند و شما در زمینی گرفتار شد اید که قدم  
 بروی قرار نمیکرد چگونه امید بیدارید که شما را بر ایشان غلبه بود هم اکنون ایشان بعضی  
 از شما بکشند و بعضی را بکوبند و مسلمانان ازین اندوختن شد بد خدای تع بارانی فرستاد  
 چنانکه رودخانه بران آب گشت مسلمانان غسل کردند و طهارت ساختند و اب بر که  
 فتنه رجز شیطان از احتلام است که خود را و یماهها خود را جلاستند و درین سخت  
 گشت بان باران چنانکه قدمها و ایشان و چهار یا بان ایشان را بخوار گرفت و از آنرا محمد  
 چون خدای تو وحی کرد بفرشتگان که من با شما ام بعضی و ظفر و معاوت شما مؤمنان را  
 بر جاء بیا و بد بفرقه دل و حجه عزیمت و نیت در جهاد کفار بود و حق گفت  
 و در آن روز بر صورت مردی و یا اصحابان رسول میگفت و ائمه باشد بفرقه و ظفر که ایشان  
 با یکدیگر میگویند که اگر مسلمانان را حمله کنند از کس بر جای غارت مسلمانان قوی دل  
 شدند آنکه بشادقی دیگر و گفت سالی فی قلوب الدین کفر و الزعم من ترس در دل  
 کافران اندازم و حوقی بر ایشان غالب گردانم رسول هم گفت حضرت بالزعم من ترس  
 ترس بعضی کردند آنکه هیبت و ترس من یک ماهه راه برود آنکه حق جهاد و تعالی  
 ایشانرا کینست و چگونه نمیرودن در اسوخت و گفت من بیدار بودم که در آنها را نشان بر  
 عقل و کیش کاه ایشان و گفتند که حوقی معنی علی است یعنی بریند بر کرد نماز ایشان  
 و رسول هم گفت من بفرشتگان را تا عذاب خدای کنم تا عذاب ضرب الاغواق و شد الوان

یعنی

یعنی قتل و اسردون سقختن با تش و بریند از ایشان و بنید از پد و از کشی عبد الله  
 گفت سراد اطراف و مفاصل است یا ان گفت مراد بفرقه الاغواق ضادید و رؤساقش  
 است و کل نباتات آنست از سفل و زیر دستان عبد الله عباس گفت که مردی  
 از بنی غفار مرا حکایت کرد که من و پیغمبر غم روز بدر با لای کوهی شدیم منتظران تا ظفر کرا  
 باشد و ما بین خود را دران میانه اندازیم و غنیمت گیریم کاه ابری بر آمد و نزدیک ما  
 آمد و ما در میانه ان ابر حجه اسپان می شنیدیم که می گفتند اقدم پیغمبر ان بشید برینید  
 و بیضار و بعد و من خود را نگاه داشتیم اما در حق هیچ قوی غارت بود عکرمه گفت از  
 ابراهیم موی رسول الله شنیدم که گفت من غلام عباس بن عبد المطلب بودم و اسلام در  
 خانه ما آمده بود و من و زن عباس ام الفضل ایمان آورده بودیم و عباس را یک یون با ایمان  
 آوردن ابوطیب بیدار بفرقه بود اما عباس بن هشام را بعضی خود فرستاد بود چون حباب  
 ظفر سلطانان بعد بر سرکان ما بر دیکر از من خیمه زده بودیم ام الفضل دران خیمه بود و  
 در کوته نشسته بودم و ترس می تراشیدم ابوطیب بیاید و درین خیمه بنیشت و بنیشت و ابایش  
 من بود جنرا که ابوسفیان سید کس فرستاد و برانجا آمد و برانگفت ای برادر این حال  
 چگونه افتاد گفت بگویم حیدان بود که ما ایشانرا بدیدیم پشت بپشت دارم و ایشان تیغ در  
 مانها دند و میکشند و اسیر می گردند چنانکه میخواهند و من ان مرد را علامت میکنم که ما  
 جماعتی را دیدیم بعید روی بر ایشان ابلق نشسته ان میان آسمان و زمین که کس پیش ایشان  
 نمی توانست ایشانرا ابراهیم گفت من دامن خیمه برداشتم و کفتم ان فرشتگان بودند  
 ابولهب دست بر آورد و بر روی من زد ام الفضل جواب خیمه بر گرفت و پیروی وی زد  
 چنانکه شکست و گفت و بران یون گرفته برای آنک سید وی غایب است و برخواست



کردن بود **فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُمْ**  
**إِذْ رَمَيْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ**  
**حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ذَلِكَمَنْ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَهَّيْنِ كَيْدَ**  
**الْكَافِرِينَ** **○** حق سبحانه و تعالی درین آیه باز نمود و سبیل مبالغت که آنج  
 روز بدر رفت از کشتن و اسیر کردن بقوه و غزه و منفعت تو نبود بلکه بفضل و  
 رحمت و تقویت و تأیید و نصرت من بود که فرشتگان را فرستادم از هر دو سو و این  
 مبالغه را بخدای رسانید که از وقتی فعل کرد و با خود اضافه گفت که خدا نکند یکی از کوفه  
 که این کار در حق و قدرت تو نبود و اگر نه همت و نصرت من بودی ترا این کار بر نیامد  
 مگر پس بحسب حق گفت تو گفتی ای ترا و لکن خدای گشت و تو بنده حق بدینان  
 و لکن خدای انداخت در جنت من **○** که رسول عم چون بدر رفت  
 گفت هذه معارج العقيم ان شاء الله چون قوم برآمدند گفت هذه فريش كبريا لها  
 بحيلة لها وخبرها كبريا تون رسولها اللهم ان اسألك ما وعدتني ايمان فريشها بذكره حليمه  
 بعضه و كبر در زمین مگردد رسول خود باید روح زن میدارند با خدا یا از تو می  
 خواهم آنج مرا و عهد و عهد خبیر من آمد و گفت قبضه خاک بردار و در روی این نمر امان  
 چون صبحها بامت سوز رسول عم امیر المؤمنین را گفت باین خاک مرده امیر المؤمنین  
 باین خاک و سنگ ریزن نیمی از دنگام می کرد تا چه خواهد کرد آن خاک را در روی ایشان انداخت  
 و گفت شاهت الوجوه زشت با این رویها هیچ مشرک نماند که خدای تعالی باین از آن خاک  
 و سنگ ریزن بجهنم می فرساید و بدهن و بیبی وی اندک می مان روی در ایشان تمامند  
 و کشتن و اسیر کردن گرفتند سعید بن المسیب گفت که ابی بن خلف المحضی با روز بدر

اسیر گرفتند و ی خویشتن را با رخ برده چون خواست که برود گفت یا محمد اسی دارم که او را  
 هر روز مرقی از کادوس میدهم ترا بران لب خوام کشتن رسول گفت بل که من  
 ترا کنم ان شاء الله چون روز احد بود ابی بن خلف را آمد بران اسب نشسته بود می تاخت  
 تا نزدیک رسول رسید جماعت مسلمانان پیش و رفتند تا او را بکشند رسول عم حرکتی در  
 دست داشت بینداخت بر مبلو او آمد و سجداستخوان پهلوی وی بشکست او را از آنجا بر  
 گرفتند و میگفتند باکی نیست که زخم کار کنی ما دست گفت با من مگوئید خدای که محمد را  
 طعن زد که اگر بر اهل زمین قسمت کند همه را هلاک گرداند و من ازین جان بزم و شما  
 نشیندی که روزی بمر محمد گفت من ترا بکشم ان شاء الله و او دروغ نگوئید او را بردست گرفته  
 می بردند بر دین ایشان جان بلاد در راه او را دفن کردند و گفته اند که در روز خیبر  
 کمان بخوشت و تیری بدینجا پست و بجانب حصن خیبر انداخت تیرا مدور گشتن این  
 الحقیق را و او را بر مبلو خفته بکشت مجا و گفت جماعتی صحابه در جماعتی کشتگان  
 حلقه کردند این گفته که من گفتم و آن گفت که من گفتم خدای تعالی این فرستاد و گفت  
 تمام کشتی این ترا لکن خدای گشت و تو بنده حق ای محمدان سنگ ریزن و خاک یا آن حرم  
 و تیر بک که خدای انداخت یعنی آخر و خاک و سنگ ریزن و آن تیر و فرسایدی و لکن خدای  
 رسانید بر وجه مجر تو از بهر آنکه ایشان در هیچ آدمی نیاید و برای آن کرد تا مؤمنان را ابتلا  
 کند و بسیار ایدامتحان کردی بیکو و عطاء هد و نعمت کذب بر ایشان منصرف و قیمت و اجر و ثواب  
 و تا بداند که خدای بر ایشان چه نعمت گردان فرجه و طغریا نکر ایشان و بسیار دشمن فاشگر  
 این نعمت بکلامند و خدای تعالی شنود که گفتار و بیند که دار ایشانست و غرض ازین جمله  
 آن بود تا خدای تعالی نعمت دهد مؤمنان را و ضعیف و سست گرداند کید و مکر کافران را

إِنْ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَمَا وَخَرْتُمْ لَهُمْ  
وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَكِنْ تَعْنَى غِيْبِكُمْ فَذِكْرُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ  
وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ  
رِسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عُنْدَهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ وَلَا تَكُونُوا  
كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ **اعلم** که چون خواسته  
که از مکو برون آیند دست دراستار کعبه زدند و گفتند اللهم انصرنا على محمد بن  
وأهدنا للفيلين وأكرم الخزيين وأفضل الدينين بأمر عبدك يا نصر كن آذين دولسكرا انرا که  
میلد تراست و آذين دو کوفه انرا که راه یافته تر است و آذين دو جماعه انرا که کرم تر است  
و آذين دو دین انرا که فاضلتر است خدای تع رسول خود را نصرت کرد و بر بنیان این امر  
فرستاد و ایشان را خطاب کرد بر سبیل جمل و گفت شما اگر فتح و نصرت میخواستی فتح و نصرت  
بر شما آمد و ابو جبهل روز بدر گفت اللهم انما كان الجفر واقطع للرحم وانا ما بالاعرف  
فأجبهه الخلة بأمر خدا میر که از ما فاجوتر و فاطم تر است و حم را و جبري آورد است  
چاکه ما انرا غمزناسیم خود ابریشانی وی زن و هلاکش کن خواتع و دمار وی بروی بپوشید  
و او را دو مرد زدند یکی را عوف نام بود و دیگری را مغوذ برادران یکدیگر بودند و عبد الله  
معهود و بر عام بگشت ابی بن کعب گفت که این خطاب با اصحاب رسول است که ایشان  
پیغمبر را گفتند یا رسول الله برای ما از خدای تع خواهی رسول روی سحر کرد و گفت  
انا کذیبش دشما بودند ایشان را انواع عذاب کردند و بدست ارباب و بیگ کردند و از  
دین خود بر نکشند و اعضا ایشان از یکدیگر جدا میکردند و از دین بر نمیکشند انکه  
خیان شد که سوار یکی را صفا بخضر موتی آمدی از کس نرسیدی مگر از خدای عز و جل

و کوفندی از کرک نرسیدی شما را بقیل است فتح و نصرت و خدای این امر فرستاد انکه از  
خطاب مؤمنان عدول کرد با خطاب کافران و گفت که اگر شما ازین کفر و دشمنی رسول  
باز ایستید شما را بپیش بود و اگر با سر دشمنی و عداوت و حرب محمد ایستید با سر فتح  
و بطرف و نصرت او ایتم و شما جمعیت که کنید و لشکر که کرد او دید شما را سوهی نکند از انکه  
خدای با شما است نصرت و نماید انکه مؤمنان را گفت که ای کرم و بدکان طاعت دارید  
خدای او رسول خدا را و امتثال فرمان ایشان کنید و از و بگریزید و حال است که  
شما دعوت و کلام خدای می شنوید و میبایستید تا انکه فی که ایشان گفتند که ما می شنویم  
و ایشان نمی شنوند یعنی بشنیدن منتفع نمی شد ناجون منافقان و مشرکان و جهودان و  
ترسایان بر اختلاف اقول **إِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّلَمُ**  
**الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ**  
**وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ** **حق** تعالی میگوید که برترین جا  
نوران و چهار پایان و روندگان بر روی زمین نزدیک خدای تع عز و جل کران  
و کنگرانی اند که حق بشنوند و در حق اندیشه نکند تا انرا باطل تمیز نکند خدا و ایشان را  
چهار پایان خواند و انکه بیان کرد که از چهار پایان بتراند و اگر خدای تع درین  
جماعت که حال ایشان نیست خبری داشتی و دانستی که اگر با ایشان لطف کند بان منتفع شوند  
با ایشان لطف کوهی تا بشنودند خدای چنانکه مؤمنان می شنوند و کار می بندند و لکن از ایشان  
احتیاط بد و اصرار کفر داشت که اگر ایشان را بشنوند بشنوند و از ان اعراض نکند  
محمد را قهر گفت که ایمان بنوع عبد الدار اند از ایشان ایمان میا و در الای مصعب بن عمیر  
و سدید بن حرب و میگویند ایشان که نحن هم یکم عا جابه محمد و ایشان اصحاب نو بودند

روز اول همه گشته شدند ابوعلی گفت که جمعی بودند که ایشان گفتند که ما  
 ترا آنکه باور نداریم که جماعتی را از وقتی که کتاب که سالهاست تا ایمان آوردن ایشان را  
 زنده کنی تا ایشان با ما سخن گویند و ما سخن ایشان شنویم آنکه خدای تعالی گفت که اگر خدای تعالی  
 در ایشان چیزی داشتی سخن مردگان ایشان را بشنوی و اگر می توانی از ایشان بپرس  
 و ایمان بیاورند و این ایه دلیلت بر بطلان قول آنکه میگوید که روان بود که مقدر بر نفس  
 بود که اگر با کافران بکشد ایمان آرند و بکنند چه اگر چنین بود مودی بود با نقض غرض می  
 تعالی عن ذلک **یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول**  
**إذا دعاکم لیاخیکم و اعلموا ان الله یحول بین المیزر**  
**و قلبه و انه الیه تحشرون** حق تعالی در این آیه خطاب میکند  
 با مؤمنان و میگوید ای کسانی که ایمان آورده اید و پیغمبر را حجتی بر شما  
 را دعوت کند با چیزی که آن چنین شما را زنده کند و ایمان آید و ایمان حقیق است  
 و کفر مرکب آنکه لا اسمع الموتی و لا یسب حیونکم من عذابنا من ذکر و انی و هو  
 مؤمن فلنحییته حیون طیبه و گفته اند که جماعتی و حقا سبب حیونت و سک  
 تحسین الذین قبلوا فی سبیل الله امواتا قبل ان یحیا و مراد با سبب طاعت ابوجهیر  
 روانست **گردد که رسول را با بی گناه بکشد او در نماز بود و او را از طرف**  
**گفت یا ای نبی انا انما نسئلک بکرم و بانیس رسول** (که گفت ای ای حجتی بر نداده ام)  
 چون ترا بخوانم تو نشنوی که خدای تعالی گفت یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول  
 اذا دعاکم لیاخیکم گفت لا نسئکم با رسول الله ازین پس هر که که بخوانی اجابت کنم و اگر  
 حجتی را ندان یا شمع آنکه گفت ترا حجتی بر منی که مثل آن در توره و انجیل و زبور

و قرآن نیست گفت بلی یا رسول الله گفت در نماز حجتی خواندی گفت فالحق الکتابی گفت یا خدای  
 که جان محمد با ما است که مثل این سخن در توره و انجیل و زبور و قرآن نفرستاده است و  
 ان سبع المثانی است و خدای عز و جل فرستاده است آنکه خدای تعالی گفت که اگر خدای تعالی  
 منع کند وجود او را از میان مرد و دلش برک یا چون و ذوال عقل پس نفع نیابد  
 بدل خود و یا آن تدارک فایست نتواند کردن و این بر وجه تخریص باشد بر توبه کردن یعنی  
 بشاید پیش از آنکه این حال پیدا شود و وجه دیگر آنست که خدای تعالی قادر است که منع  
 کند میان دل و افکار و از اعتقاد و از ابدات و کراهات پس معنی آن بود که افعال  
 جوارح شما تابع افعال قلوب است و افعال قلوب را اگر خدای خواهد حایل و مانع باشد  
 میان آن و شما و دیگر آنست که مؤمنان هر وقت اندیشه کردند که دشمن بسیار است و عدد  
 فاندک خونی در دل ایشان اهل خدای تعالی با رکعت که منع کند میان دل ایشان و میان  
 خوف تا شاکف نباشد و میان دل کافران و امن تا همیشه ترسان نباشند و گفته اند  
 که معنی آنست که خدای تعالی هر چه را می خواهد خدایت کند که گفته شد پس فرضی که می طلبید از وی  
 فایست شود و از اخلاص دل و طاعات و علاج کردن دل تا تسلیم گردد پس گوئی که  
 خدای میگوید که این چنین که شما را داده ام غنیمت دارید و این فرصت را بنگاه دارید و دل  
 خویش با صلاح آورید و خالص بوجه حضرت حق گردانید و بدانید که شما را حشر کند و نیز بکشد  
 کرد و اورند **و انفقوا لاصیبت الذین ظلموا منکم خاصه و ا**  
**علموا ان الله شدید العقاب و اذکر و اذا انتم قلیل مستضعفون**  
**فی الارض تحافون ان یحطوکم الناس فاولم یأیدکم**  
**ببصره و زن وکم من الطیبات لعلکم تشکرون**

فمنه م

حق تعالی میفرماید که بترسید از فتنه که چون بیاید خاص یکسانی فرسد که ایشان ظالم باشند  
و مراد بفتنه بلا و مصیبت و ظلم است که در میان خلائق افتد این عباس گفت در زمانه  
که خدای تعالی میگوید که بر منکر خاموش مباشید و اعضا کنید و رضا دهید که ظالم خدای بیاید  
ظالم را از غیر ظالم تبیین نکند ظالم را از ان عذاب بر ظلم بود و آنرا که ظلم نکرد باشند بر آن بود  
که امر معروف و نهی از منکر نکرد باشند و نامکلفا را از اطفال و مجانین و بیا سبیل  
استحسان و اعتبار و لطف بود سر عین بر بعضی بترسید از فتنه که عام بود و از عذاب که  
بجمله خلائق برسد از خاص و عام و ظالم و غیر ظالم چون عذاب استیصال که امت سلف  
را بود حسرتی گفت ایة در حق صحابه و رسول و پیغمبر و زبیر این ایة میخواند  
و میگفت ما له ما لین ایة می خواندیم و نداشتیم که از اهل این ایة ایم تا بدویم این خود  
در حق ما بود است این عباس گفت که چون این ایة آمد پیغمبر خدای گفت من ظلم علیها  
معتقدی هذا بعد و فانی فکما عا جید بنوق و بنوة الانبیاء و فلی هر که و علی ظلم کرد درین جا  
که من فتنه ام و این مقام از وی باز کرد بعد از وفات من خلیفان باشند که انکار کردند  
ما و بنون پیغمبران که پیش از من بود اند حدیقه میان گفت که رسول خدای  
گفته است که باران من سیر از من چیزی نکند که باشد که خدای تعالی از آن بصبه من ببارد  
و جاعلی بر آن کار کند و بر و ند بر آن جای ایشان در رخ بود این مرید گفت که  
رسول چه گفته است که فتنه است بر خیزد تا میلا شود فتنه عینا مظهره که انکس که در آن فتنه  
خفته بود به از آن باشد که نشسته بود و اگر نشسته بود بر آن که استیلا باشد و انکس  
که اعیانه باشد به از آن بود که در آن بود و اگر رونق باشد به از آن باشد که در آن باشد  
بگویند صحابه گفت یا رسول الله اگر این فتنه مراد ریاید و من در تاختن باشم گفت بایست

گفت اگر استیلا باشم گفت بشنید گفت اگر نشسته باشم گفت و شما با خویشین کسر و نگاه دار  
که بندگان مظلوم باشی به از آن باشد که نیک ظالم باشی و رسول گفت که چون فتنه بیاید بندگان  
خدای را است که عالم از آن فتنه بعلی بخانه یابد و اعلی ان الله بداند که خدای تعالی  
عقوبت است انکه خدای تعالی خطاب کرد با صاحبزبان و گفت یا کفیل انرا که چون شما در کفر  
بودید اندک بودید و ضعیف در ابتدا و اسلام قریش شما را ضعیف کرد بودند شما می ترسید  
سیدید از آنکه مردمان شما را بر بایند یعنی شرکان عرب با اهل یارس و روم چون بخواب  
ستید که از کفر برون آید و بزمه جنت کنید و خدای شما را بسلامت برسد رسانید و در  
ندیمه جایان دار و شما را نایید و عقوبت کرد و دست شما قوی گردانید بنصره و ظفر  
که داد شما را روز در روز و در فتنه شرکان و رونی شما را از روزی به روز حلال و پاک و آن  
غنیمت است که ظالم حلال کرد و پیش از شما امتان دیکر را حلال نبود و این بوی آن کرد  
تا شما که غنیمت او گوید قتل گفت مراد جمله عرب اند که ایشان در جهان زیاده  
بودند بکم کرسه و تن برهنه و زندقه کافی شوق تازند بودند با شقاوت و شر بودند چون  
بودند مستحق دوزخ شد و بر دوشمن سخت و قوی بودند با بسیار و در میان خود  
هم جهان بودند ایشان را خدای نبود که کسی را بر ایشان حسداید چون خدای تعالی رسول  
را بر ستد و اسلام ظاهر گشت ایشان را فراخ رویی و محترم و مسلمندند پس و چنین  
نعمتی و حالتی بر این ستمگر باید کردن و این برای آن کرد تا شکر کنند  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْزَنُوا لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَتَحْزَنُوا لِمَا  
بِأَيْدِيكُمْ فَاتِمُّوا عَمَلَكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مَعَ الْوَالِدِينَ  
فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ خدای تعالی خطاب میکند

مؤمنان را و میگوید ای کسانی که ایمان آورده اید با خدای تعالی بیعت کنید و از او امر و از نهی او بپرهیزید و بپای رسول برگردید و شریعت او و در آنجا که میان شماست از آنجا که یکدیگر بیعت کنید و شما میدانید که حقیقت و خیال و خیانت و سرانجام آن چگونه است چنانچه بن عبد الله بن مسعودی گفت سبب نزول این بود که جبشیل آمد و گفت ابوسفیان فلان جارف و طاعت با جماعتی سرگران ساز گزید و چنین پوشید و درید و ناکاه بسیارشان میزد یکی از جمله منافقان نامش یثرب و ابو سفیان را از آمدن مسلمانان خبر کرد و میگوید که در ابولبابه اید آنکه که رسول خدا جمودان بنی قریظه را حصار می داد و بیست و یک روز ایشان گرسه و تشنگی و طلب صلح کردند بدینجه بنو النضیر کردند بودند که خود باز گذارند و با او عاوان می نمود رسول خدا گفت صلح کنم الا بر آنکه بر حکم سعد معاذ قرار دهند گفتند که ای بایه و پیش ما فرست تا با او می شود کنیم رسول و پسران او را با ایشان ما صحبتی نود برای آنکه مال و وفور ندان او در دست ایشان بودند او را گفتند چه گوئید در حدیث سعد معاذ و آنکه ملا میفرماید تا بر حکم او فرو افتد گفت بناید و ایشان که بخلق یعنی گفتن بد ایشان گفتند که ما فرود نیام بر حکم او خدای تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین امنوا لا تحذروا الله و الرسول ابو لیاة گفت من چون آید تا شش قدم از قدم بر نداشته باشم که حیات کرده ام با خدای و رسول و پیمان کردم و فرود آمدم چون بیا هم این آیه در باب من آمد بود با او می خورید که ابولبابه بیامد و خوشی را می نمود مسجد بست و سوگند خورد که طعام و شراب بخورم تا بپریم یا خدای تعالی من قبول کند مفت شام و روز طعام و شراب بخورد تا بفرستاد و صقیف شد پیوسته گشت خدای تعالی و کی بر گرفت او را گفتند خدای تعالی تو بید بر خیز

گفت

گفت و الله که من خود را با آن نکشتم جز که رسول مرا با آن کشاید رسول عیسی و او را با آن کشید ابولبابه گفت تمام تو یمن است که از زمین و سرا و که در این کاه کردم بروم و از جمله حال خود خبر دهم ایم رسول خدا گفت که طاعت از مال خود بصدقه ده تا کفایت کنایت شود و این از باقر و عارف علی بن السلم روایت کرده اند این عباس گفت که مراد با او نجات هر چه می گشت که از مردمان یوسف باشد از فریقین چون نماند و روز و غنای خجابت قتال گفت مراد دین خداست یعنی این دین که از خدای با ما است و در بد تا با او سپارید که از اهل طاعت واجب بود آنکه خدای تعالی گفت که بدانید که ما الهام شما و فرزندان شما فتنه و طاعت است و شما را یعنی این ما الهام و فرزندان که بین قریظه است و بین وجهه و محض با آمد با بی لیاة و اگر چه سبب او بود دیگران در تحت خطاب و حق باشند و مورد آیه ایست که زمانه تا با او و فرزندان معنون نشود که آن سبب فتنه شماست و درین متکبرید و آن یاله کنید که بنزدیک خدای است منزه عظیم و توان جزایب انما که مناعت حق کند و مخالفت مرا از نفس کند یا ایها الذین امنوا انکم

**تَسْقُوا الله لِيَجْعَلَ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللهُ دُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَاذْ قُلْنَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِلْيَتِيمِ كُفْرًا وَنَقْلُوا كُفْرًا وَنَجَّرُوا حَوْلًا وَ**

**يَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ**

ای مؤمنان و کرم و بدکاران اگر شما از خدای تعالی بترسید و از فرمان او درنگ نکنید و از نجات کردن دور باشید خدای شما را قه و طفر و تصرف دهد که میان حق و باطل فرقی بدید کند و روز بیدار و فرقان خواند یوم الفرقان یوم التقی المحضان یعنی یوم الفقه و الطه و





محمد بن قیس گفت که قریش گفتند چگونه انفال که خدای تعالی محمد را از میان ما اختیار کرد اللهم ان کان  
 هذا مولی من عندک فامطر علینا حجارة من السماء چون سب و زامه بر میسند و ازین گفتند  
 یحییان خداوند و گفتند عفو الله عنکم **وَمَا لَهُمْ لَا یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ وَهَهُ**  
**یَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلَیَاءَهُ إِنْ أُولَیَاءَهُ**  
**إِلَّا الْمُشْکِفُونَ وَالَّذِینَ أَكْثَرُ هُمْ لَا یَعْلَمُونَ وَمَا کَانَ**  
**صَلَواتُکُمْ عِنْدَ النَّبِیِّ إِلَّا مَنَکَرًا وَتَصَدِیْقَةً فَلَذَوقُوا الْعَذَابَ بِمَا**  
**کُنتُمْ تَکْفُرُونَ** بناشد و در سده ایشان و این منزه و مرتبه نبود ایشان را  
 که خدای تعالی بر ایشان انکار کند و عذاب نکند و فعل به وسیله است این باشد که ایشان  
 باز می دارند و منع میکنند رسول خدا را و مؤمنان را از خانه سخا و مسجد حرام باین  
 همه ایشان میگوید که ما اولیاء خدا و خانه اویم دروغ میگویند ایشان اولیاء خدا و خانه او  
 نیستند و عثمان خدای جز متقیان و پرهیز گاران بناشد و روایت دیگر از محمد باقر ع  
 است که ایشان یعنی قریش گفتند که ما اولیترین مردمانیم بمسجد الحرام و اولیایان ایم  
 خدای تعالی بر ایشان رد کرد و گفت دروغ میگویند اولیترین مردمان بمسجد الحرام جز مؤمنان بنا  
 شد و متقیان و لکن بشیریه ایشان عن و اند حسن نصیری گفت که باین آیه که و الله  
 الا بعدهم الله آیه اول منوخت و این درست برت بر او اندک نسخ در او امر و احکامش  
 شود نه در اخبار و این آیه جز است و جمع میان این آیه و آن آیه است که مراد بنی عذاب  
 در آیه اول عذاب دنیا است و اثباتش در دوم آیه عذاب آخرت خواسته است و وجه دیگر  
 اینست که در آیه اول بنی عذاب امتیصال است و در دوم اثبات عذاب قتل و اسروا  
 من بعد استغفار مراد بان ایمانست برای آنکه هر که ایمان بدارد استغفار از درستی نیاید

و چون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود و در دنیا و آخرت تا که جبری نکنند که در آخرت  
 بد آن محقق عقاب گردند آنکه گفت که اگر شما مشرکان را ببیند که نزدیک خانه خدا  
 خانه میکنند کان میرید و میبندارید که آن خانه قرینه و عیان است تا سبب دفع عذاب  
 باشد یا بر سبیل استغفار بل که همان ایشان نزدیک خانه خدای نیست الا صبر کردن و  
 دست بر هم زدن جعفر بن زبیر گفت که ابو سلمه را پرسیدم ازین آیه دستهایم  
 بر هم نهاده و در و کرد تا از انجا افادنی بیرون آمد و گفت من کان چنین کرد دلی چون  
 رسول ع طواف کردی جماعتی از بنی عبد المطلب از پس رسول رفتندی بطریق استرا  
 و بد من صبر ز دلی و دستهایم ز دلی چون غار کردی در مسجد و مشرک بیاوردی  
 بردست راست او با سبقت دزدی و دو بردست چپ و من چنین صبر کرده دزدی و دست ز  
 دلی تا رسول را بغلط افکند ابو علی گفت مکار و تصدیق ایشان بجاء دعا و تنبیه  
 نوبی یکدیگر یعنی ایشان بجاء غار از آن که دلی بر او ان فعلی ایشان را غار خواند که آن بن  
 دیگر ایشان بجاء غار بود چون فعلی ایشان این بود چه بر سبیل استرا و چه بر سبیل تغلیظ  
 گفت لاجرم جزاء ایشان دو زخ و عقاب آمد تا در آن عقوبت ایشان را بر سبیل استرا  
 گویند بجایید امروز این عذاب را بجزای آن کافر شدید در دنیا بخدا و رسول  
**إِنَّ الذِّینَ کَفَرُوا یُفْقُونَ أَمْوَالَهُمْ لَیْسَ لَهُمْ سَجِیلٌ**  
**اللَّهُ فَسَیُفْضِلُ لَهَا مِمَّا تَرَکُونَ عَلَیْهِمْ حَسْرَةً**  
**ثُمَّ یُعْلِفُونَ وَالذِّینَ کَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ یُحْشَرُونَ لَیْسَ**  
**اللَّهُ الْخَبِیْثُ مِنَ الظَّالِمِینَ وَ یُجْعَلُ لَیْسَ لَیْسَ لَیْسَ**  
**بَعْضُ فِیْهِمْ کَمَثَلِ بَعْضٍ فِی جَهَنَّمَ أَوْ لَیْسَ**



از اسلام بدانکه اعتقاد شما بر ایشان نیست اعتقاد برخداست و خدای موفی شماست و ولی  
نعت شما و اولیای شماست و او یاور و یابنی کنند شماست و او نیکو خداوند و نیکو یاری  
و نیکو یار و بی استغاثه شما **وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ**  
**لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ**  
**السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْسْتُمْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلَافًا مِّنْ نَّاسٍ عَلَىٰ عِدَّةٍ يَوْمَ الْقُر**  
**ْآنِ يَوْمَ التَّلَاقِ لِكُلِّ فِتْنَةٍ مِّنْهُ خُمُسٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**

حق تعالی خطاب میکند مؤمنان را و میگوید بدانکه هر غنیمتی که شما بیکدیگر بران میرسد  
باشد پنج یک خدا بر است و رسول خدا بر است و آن شخصی را که خداوند قریب خویش  
نست پیغمبر و شما را و میکنان را و راه گذار یا نرا و این شما واجب و لازم است اگر شما  
بیکدیگر ایمان دارید و با یکدیگر و فرزندان بر یکدیگر و فرزندان در روز قیامت  
یعنی روز بدر که خداوند فرق کرد در آن روز میان مؤمن و کافر و حق و باطل و  
آن روز که دو جمع بهم رسیده و سلامتی و متقابل یکدیگر کردند و آن روز روز دینه  
بود هفدهم ماه رمضان و گفته اند نوزدهم ماه رمضان سال دوم از هجرت رسول خدا و این  
روایت جعفر الصادق علیه السلام و خدای تعالی بر همه حقیر و فاجر است پس عاقل باشد از آنکه جز او  
مهر کسی بر وفق استغفار و بی دهد و غنیمت جز اهل حرب باشد که مسلمانان از کفار و یغما  
و کال و دار و کسب و داران همه است از خدای تعالی مسلمانان و بعضی فرق کردند از میان غنیمت  
دینی و گفته اند که غنیمت است که تقابل استاند و فی انفس که در تقابل است اند و گفته اند  
که غنیمت مال منقول باشد و فی رسیتهما را ایشان و فی خاص رسول را باشد و از پس  
و قیام مقام رسول را بود از آن پس است و او هیچ کس را در آن حق نباشد بقوله تعالی

ما انفك الله على رسوله من اهل القرى فلهذا للرسول ولذی القربى والیتامی والمساکین  
و ابن السبیل و قول انکس که میگوید که این آیه منسوخ است بایه واعلموا انما غنمتم من شیء و  
ست نیست بر او آنکه تنافی نیست میان هر دو آیه و جمع کردن میان ایشان صحیح است و  
نیز منسوخ آیه دلیلی نیست و بی دلیل حکم توان کرد بنسخ قرآن و من شق از برای آن گفت تا قاف  
نسخ استغفار و در هر دو جمع از و بیرون شود حتی الحیطه و المحيط و ارج غنیمت کرد و باشند بر  
پنج قسمت باید کرد و یک قسمت که حسن است از قیاس جدا کردن و آن چهار دیگر را قسمت باید  
کردن میان لشکران که فی کمال کوف باشند و تقابل حاضر شده شوند و از دهم دهم و بیست  
را یک سهم و اگر مردی باشد که مسلمان بسیار دارد و بر انصیب حواس پس ندهند و اگر جمعی  
بسیار باشند مسلمانان آیند و مسلمانان آیند و مسلمانان از حوب فارغ نمانند و غنیمت  
قسمت ناکند ایشان را بین نصیب دهند و آن یک سهم را که حسن است بر شش قسمت باید کرد  
یکی خدا را و یکی رسول را و یکی از خویشان رسول را که متولی کار او باشد از پس او و آن  
امامت و قسمتی پیغمبر را و قسمتی مسکینان را و قسمتی بنابر السبیل را که از بی مانع باشند از قی  
از آن علی و عباس و جعفر و عقیل و عقیب و کرمه و ابی بنی شاد بسیار از او عیال بسیار  
و از فرزندان عبد المطلب جز هاشم که بر او عقیب شده است آن یک قسمت که خدا بر او است  
سول را باشد و بعد از رسول قسمت خدا و از آن رسول امام را باشد و ابو العالیه مردی بود صالح  
آن تا جایی او گفت که سهم خدا و کعبه را باشد فان لله ای بیت الله و حسن بنزه یک اهل بیت  
در بیت و پنج چیز واجب بود در غنیمتی که آن دار الحوب بودند و در راجح تجارت و مکاسب و  
در امان پس تا آنکه مؤنه او و عیال و از آنجا بود و هر چه از معدن بیرون از آن از جمله معادن  
از لادن و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارژن و نمک و لفظ و کبریت و هر چه نام نمودن





وَقَالَ إِنِّي بُرِيْتُ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ  
 اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ **عبدالله عباس** وکلای وکلای گفتند که قریش  
 چون خواستند که از مکه بروند ایستادند و با یارانش که میان ایشان و بنی کانه کاه نایب  
 و کینه قدیم گفتند که بنی کانه این کتابان را و تعریفی رسانند درین توقف باید کرد و از بیم  
 را کار باید بست ایشان درین بودند که ابلیس را بدان کوی بر صورت سراقه درین مالک بن  
 جستم گفتنی و او از جمله اشرا و سالان گناه بود و قریش را دلی که می داد و گفت لا غایب  
 کم ایوم من الناس خدای تعالی میگوید که با کسی که از کشتن او را که شیطان و صورت سراقه می داد و اهل کافران  
 که از زمین کرد و در چشم و دل ایشان راسته کرد ایستاد و ایشان گفت که امروز هیچ کس در میان  
 شما را غلبه نتواند کرد و من می آید و پشت و پناه شما و زنها در چند ساعت تمام برود و می رسد  
 چون ایشان این بشنیدند گفتند که از بنی کانه این شدم روی را بیدار نماید و شیطان با او  
 بود راست چون دو لشکر روی بهم آوردند و عدد فرشتگان از آسمان رسید ابلیس بر سر  
 بنات عقیق که آمد بود باز گشت و بگویند درین حال ابلیس دست در دست حارث بن هاشم  
 نهال بود در صف سترگان ایشان بر صورت سراقه چون فرشتگان را دید و چهره که در پیش  
 اشتر رسول خدا ایستاد بود و بدان دست گرفته او را بنیادست روی به زمین آورد و حارث  
 و پدر گفت ای سراقه در مثلین حال بکاف و روی و شرم زانی کرد چهره حال را از ما بیکدیگر گفتند  
 بیزم از شما من می بینم اینج شما می بینید و شما می بینید اینج من می بینم من از خدای می بینم که  
 روی به زمین نهاده و او هم به زمین رفتند چون محکم با او ایستادند گفتند که سبب در میان سراقه  
 بود و سردم را از زمین کرد چهره سراقه رسید گفت شنیدم که شما که قریش را میگویند که سبب  
 می بیند شما من بودم لم بخدای که من از رفتن شما خبر نداشتم و از قاتل شما و من خود شما را ندانم

گفتند

گفتند بنو قلات روز آمدن و ما را و عهد ما می و غی و کوهی و گفتی تعالی که ایوم من  
 الناس وانی ساجدکم سوگند خورد که من این جن ندارم چون جماعتی از ایشان امان آوردند  
 پس از آن بدانشند که ان ابلیس چون است و این روایت با قر و صلوات علیها السلام  
 خلافت کرد اندر ظهور شیطان تا ایشان او را بدیدند ابو علی و جمعی متکلمان گفته  
 اند که خدای تعالی صورته را بگویند بجهنم رسول و تشدید مکلفان و سبب خللان کافران  
 و نضن مؤمنان و ابوالقاسم البخاری و جمعی گفته اند که بظهور بنو دوسوسه بود و انکالیس گفت  
 ای اخاف الله من خدای می ترسم دروغ گفت که بجهنم او ازین نبود از آن بود که دانست که  
 ائمه ایشان ندارند و عان ابلیس نیست که اصحاب خود را بهلاک رساند و خود بر کرد و انکه گفت  
 و الله شد بدیع العقیق خدای سخت عقوبت است روا باشد که ابلیس و غیر او از عقیق او بترسند  
 طایفه بن عبدالله گفته اند که رسول خدا گفت که هیچ روز شیطان ذلیل تر و خوارتر نباشد  
 از روزی که برای ایک درین روز رحمت فی قیاس بیلدگان گناه کاران است من عز و  
 می یاد از روزی که چون در کربلا بدیدیم پیل را که در پیش فرشتگان می آمدان روز بخت بلیس  
 اذ یقول المضافون والذین فی قلوبهم مرض **عمر**  
 هو لا یدینهم و من یوقل علی الله فان الله عز ویر حکمه  
 و لو تری اذ یوقی الذین کفروا الملائکه یقرنون و جوی  
 هم و اذ یأمرهم و اذ یوقوا عذاب الجحیم **دلیل**  
 قد مت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید **ع**  
 یومین ای صمد چون گفتند ساقان الله مدینه و انسانی که در دلهای ایشان شکی و نفاق بود  
 و گفته اند که این جماعتی بود ندان ساقان که در مکه بود ندان رسول عا میگویند که بعلت آنک

گفتند که خورشید ما را از خانه بکشد چون قریش بدر رفتند بایشان بدر آمدند چون قلت  
مسلمانان و کثرت کافران بدیدند شکشان در زبان گشت یکبار مرتد شدند و روی بشار  
رسول آوردند و از خیل ایشان قیس بن الولید و جابر بن ربیع و علی بن امیه و العاص بن  
مخنف بودند چون در میان بصره افتادند فرشتگان بر روی و پشت ایشان می زدند ایشان در آن  
حال که بدر حاضر بودند گفتند این حاکم را که مؤمنان و صحابه رسول بودند درین ایشان نشان  
بفرست و سر و در داند ایشان اعتبار بر جر که دند که این کار واپس گرفته اند خدا تع کت که  
اعتقاد بر خدای کردید و هر که اعتقاد بر خدای کند خدای تع عزیز و غالب و قاهر است هیچ چیز  
اورا غالب نشود حکیم است قهر و قلیه جز بحکمت و عوایب نکند و اگر توبه یابی محال و قهر  
وان حال که فرشتگان جان کافران بر می داشتند و در آن حال که جان ایشان بر می داشتند بر پشت  
و پهلوی و سوراخ ایشان می زدند بعضی بر خیزد و بعضی ایشان بر مول سعید بن جبیر عباد الله  
عباس گفت مشکان چون روی مسلمانان کردند نفس مسلمانان تیغ بر روی ایشان زدند و چون  
پشت بریت طلای فرشتگان در ایشان رسید ندی مقام و سباط مرشدان ایشان زدند و  
و ایشانرا گفتند یخشید عذاب انش سوزان در روز عذاب انش که این عذاب جلد بدید  
در بعضی تفاسیر آورده اند که فرشتگان مرتجع که کافران زدند و از جوارح ایشان  
انش برافروختن اگر توان حالت و واقع در بی کاسی ضحک و حالی عظیم را مشاهده کردی  
آنکه گفت ایچ بان رسیدند و ان عذاب که حبسید ندانید بود بلکه با استحقاق بود بگو ای ایشانرا  
که این همه بسبب معاصی و کفر شما بود که خود کفر دید و بدست خود را مقدم گردانیدید و چون  
چون شما کردید ملامت جز شما را نماند بیکار او کتا و فوک تیغ و خدای تع بر بدکان خود  
سپارد و ظالم نیست ایچ که جز اعمال بود و بر وفق استحقاق **لک اب ال فرعون**

**و الدین من قبلهم کفر و ابایات الله فاحذر الله**  
**بد تو بهم ان الله قوی شد بد العقاب ذلک بان**  
**الله لم یکن مغیر النعمة انعمها علی قوم حتی یخروا**  
**ما یا نفسهم ان الله سمیع علیم لک اب ال فرعون**  
**و الدین من قبلهم کفر و ابایات ربه فاحذر کلام**  
**بد تو بهم و اعرف ان ال فرعون و کله کابو ا**  
**ظالمین** **ع** حال ایشان یعنی اهل بدر و طریقه و روش ایشان هم چون طریقه  
و سنت و عادت اتباع و شیاع فرعون و انسانی که از پیش ایشان بودند که کافرانند  
بایات خدای پس بگرفت خدای ایشانرا بان کناه که ایشان کردند و خدای تع سخت عفو  
است کس با طاقت عقوبت می باشد این عذاب از آن بود و بسبب آن بود که در حرکت خدای  
تعالی هیچ نیست و نکند و نکرد اند نفی که بر روی می کرد باشد تا آنکه ایشان بگردانید ایچ  
با ایشان بود از نیت و فعل و این نعمت محمد بود که خدای تع بر قریش کرد بود ایشان را و کافران  
شدند و تکلیف می کردند تا لاجرم خدای این نعمت را با انصاریان نقل کرد بگو گفت که  
نعمت اهل کجین فرمود که اطعمتم من جوع و امیتهم من خوف و محمد را با ایشان فرستاد  
شکر از نعمت نکردند و بکفران بدل کردند تا خدای تع از نعمت بریشان بگردانید و بعد از آن  
بدل کرد حق تعالی درین ای کال عذاب خود را بر می فرماید و می گوید منم ان خدای که جواب  
نعمتی مستجاب بر سبیل تقصیر یا نیکان خوش کن از کم خود را و اندازم که ان نعمت بریشان بگردانم  
تا آنکه ایشان حال خود پیچید بگردانند و بجای شکر نعمت کفران کنند و بجای عذر ان خود را و  
ان خدای که ان کم خود را و اندازد که نا واجب و نا مستحق از نیک بگردانید که نیکو را  
بگردانید تا آنکه با بغی که او افرین آید بگردانید و عذاب کند که او حاشا بل که هر چه کند از سر حکمت

کند و در وجه و طبق استحقاق کند چنانکه مال فرعون که در آنجا پیش از ایشان بود و در انواع عذاب  
 که ایشان را بکناه ایشان هلاک کرد باید بعضی را بایش و بعضی را با تش و بعضی را بحبسف و بعضی را  
 بسف و بعضی را بر حبه و بعضی را بپله و بعضی را بصحر و بعضی را بشیخ چنانکه فرمود و اگر قتال  
 فرعون ماحظه کرده اند مال فرعون را و ایشان هم بعضی عز قی ال فرعون و قلمی قریش ظالمان  
 بود و چون خدای تعالی از خود نفی کرد و باحواله با کافران کرد نیکو بود که عز قی ظلم را از عتوق  
 نفی کند و بخالق حواله کند ای والله **ان شئنا لک واجب عند الله الذین**  
**کفر و افهمهم لا یومنون الذین عاهدت منهم ثم یقضون**  
**عهدهم فی کل مرة و هم لا یقفون فاما یستقیمهم فی الحرب**  
**فشرذ بهم من خلفهم لعلهم یتکبرون و اما تحا**  
**قن من قوم مرخیانه فابین الیهم علی سوا و ان الله لا**  
**یحی الخائنین** حق تعالی میگوید که برین جانودان بنزدیک خودی نکسانی اند که  
 ایشان کافرانند بخدا و رسول خدای و بدای ایشان دوا بخواند که ایشان عتایت چهار پادان  
 اند و لیکل کلا تمام آنکه خبر که ایشان پادان یارند فهم لا یومنون فلرسولم توقع بیک بدل  
 عزیز خود را در بنیادان ایشان نداده آنکه گفت ان کافرانی که تو عهد را دیشان بستدی و ایشان  
 بنو قریظه بودند با رسول عهد کردند که با او قتال نکنند و کس را روی بایی نه خدا ایشان  
 بیکبار عهد میکنند و مشکان که را میلاح بایی دارند چون رسول می کس فرستد ایشان و  
 ایشان طاعت کرد گفتند که ما را فراموش بود خطا کردیم دیگر باز عهد کردند و روز خندق ان  
 عهد را بشکستند و با که آمدند و با مشکان هم دست شدند و با رسول کاذب را که بدست حق تع  
 گفت ان کافرانی که تو ایشان عهد بستدی و ایشان مر بار که عهد کردند عهد را شکستند و بر

سیدند

سیدند ان عاقبت عار و ناریس که توانا را دو کار زیاری و بریشان دست یابی با ایشان کابی  
 کبی که دیگران از ان چا کنند شوند و بدان عبرت گیرند کسی که از پسر ایشان یا شند و عجز ایشان  
 باز کو تید تابا شد که چون عین گرفته باشند ایشان شکستند و از شکستن ان عهد و عقوبت ان  
 حد رکشند و عیسی را دلیری و یار را ان بود که غدر کند و اگر شری و کان بری تو ای محمد که قوی  
 با تو حیات کنند و عهد را شکستند با ماری که ترا ظاهر کرد و حیا نک تو قریظه کردند تو بنو عبدل ایشان  
 با ایشان امان براسی ظاهر و آشکارا تا ایشان بین دانند که تو حریف ایشان را می سکاتی کان بنزدیک تو  
 بر عهدی که اگر آشکارا کنی و ایشان کان برند که تو بر عهدی و ساز حریف ایشان سیکانی این با تید  
 عذبی باشد و سوبت نباشد و بیت ان باشد که ایشان از تو همان دانند که تو از ایشان دانی و  
 بیانت کن با ایشان با تک بی اعلام ایشان تغیر ایشان دعی و ایشان پندارند که تو بر عهدی که  
 خدیج مخایانرا دوست نداده و مرید قریقه و ثواب ایشان نباشد چه ایشان حق عتاب و  
 امانت باشد و این آیه هم درین قریظه آمده و قلمی گفت که مری قریظه را بعد و باین آیه  
 رسول هم خبر حریفان رفت و با ایشان قتال کرد **و لا تحسبن الذین**  
**کفروا اسبقوا انهم لا یجرون و اعدوا لهم ما استطعتم**  
**من قوه و من ربنا لعل یترهبون یعدو الله و عدوکم**  
**و اخرین من دونهم لا یقلون نعم الله لعلهم هم و ما یستقیقوا**  
**من شئ فی سبیل الله یوق الیکم و انتم لا تعلمون**  
 حق سبحانه و تع خطاب میکند بخبر را و میگوید که بیندار و کان منبر که انکاسی که کافر شدند  
 بر ما سبق و ایتدیه و از عذاب ما بپوشند که بخشن ایشان بر ما سبق تو استد کرت و از قصه  
 قدیمه و میران نتواند شدند و ما را عاجز نتواند که در ایندن بل که در عهد مریضه و در پنا

و در ملک و ملک ما اند ما چرخ خواهیم با ایشان تو ایم کردن و جزا بروی عمل ایشان تو ایم دانه که  
ایشان از ما هیچ حار فایت نشوند آنکه خطاب کرد مؤمنان را و گفت بسازید و بدست بنسید از هر یک  
و کار را با ایشان ای می تواند ساختن و نهالان از این شما را حاجت باشد از صلاح و یقین و کان و اسبان  
در و سینه تا فریب شوند و طاقت کار تار و حوب آورند و گفته اند که قوت تیرا فایده است و رباط  
الحبل مستن است و رباط در اصل رسی باشد که اسبان را بدان ببندند که گفت چنین کند و بر  
ساختند چنان خدا را و در چنان خود را و جماعت دیگر را برادر چنان خدای و دشمنان مؤ  
منان اهل مکه اند و گفته اند که بنی قریظه اند و اهل یارس و گفته اند که بر عموم است جمله دشمنان  
دین با شما است و بیجا است دیگر را و منافقان اند از آنکه گفت شما ای شما را می شناسید از هر  
آنکه غار میکنند و درون میدادند و لا اله الا الله و محمد رسول الله بر زبان می راند اما خدای  
ایشان را می شناسد از آنکه وی مطلع است بر سواد و صفاتی و دانند که هر یکی در سر و غیر خود چه دارند  
طبری گفت که ایشان بنیان اند الله گفت هر چه شما نفع کنید در راه خدای از راه و راه  
را چنین خواهد که بان خیر تو ان کرد و اب ان بهام و کامل شما دهند و بر شما هیچ ظلم نکنند  
و از تو اب شما هیچ بنگارند **وَ اِنْ جَعَلُوا لَكَ الْاَسْمَاءَ فَاتَّخِذْ لَهَا مِنْ تَحْتِهَا**  
**كُلَّ عَلَمٍ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ وَ اِنْ يَرَوْا اَنْ يَخْرُجُ مِنْكَ**  
**وَ اِنْ حَسِبْتَ اَنَّكَ اَنْتَ الَّذِي يَنْصُرُهُ** **وَالْمُؤْمِنِينَ وَ اَلَقْتَ**  
**بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ لَوْ اَنْفَقْتَ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا مَا اَلَقْتَ بَيْنَ قُلُوْبِهِمْ**  
**وَلَكِنْ اَلَفَّ اللهُ بَيْنَهُمْ اِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ**  
و اگر چنان باشد که ایشان که ناقصان عهد و شکنندگان میثاق اند از بنی قریظه و غیر ایشان  
میل کنند به صلح تو بین با ایشان میل می کند و از غنای مکر ایشان متوسل و توکل و اعتماد بر خدای کن

و کار با او کند از تیار و نکه دار تو باشد و او شنو است اقوال و دعوات بندگانش و داناست مصالح  
ایشان اگر چه فایده امر است اما هر امری و حوب را باشد پس در او بود که لغا صلح جویند  
رسول ع یا امام مصلحت در خلاف صلح بینند صلح نکند و دلیل برین اجماع اهل البیت است و  
بعضی معنای گفتند که ایه منسوخ است بقوله اقتلوا المشرکین و درین است که منسوخ نیست  
برای آنکه این ایه در حق مشرکانست و ان در حق اهل کتاب است از بنی قریظه و بنی النضیر  
و دیگر آنکه اقتلوا المشرکین در سوره توبه است و این است و این است و این است و این است و این است  
هزار جمله که هزار در حق منسوخ بدهند و هزار در رجب پس در هر دو ایه تافه نیست و این در دو حق  
شیخ میگوید ناخوش پیش از منسوخ جزا است و این هر دو معنی مانع باشد از نسخ و نسخ قول  
حسن نصیری است و وقت آنکه گفت و اگر خواهند که بفریزند ترا بنی قریظه با طهارت صلح  
و خدیجه اطهار امری مرغوب بود برای حصول صلح و خود با ایشان خلافت و ان چون قریب تو  
خواهند تو از ان اندیشه کن و دل شک ملا که خدای تع ترا پس است و او است که ترا موبد کرد  
دایند و نضره را بیایند و نضره خود و متابعت مؤمنان و جمع کرد میان دلهای ایشان که اگر  
تو هر چه در زمین است بران خرج کردی تا در میان ایشان الفت اندازی و جمع ارسی خوانی  
میان دلهای ایشان جمع کردن و لیکن خدای تع میان ایشان جمع کرد و الفت ملا و این از عدا  
و شست که میان اوس و خزرج بود خدای تع بزرگتر رسول برداشت از ان مؤمنان و مومنه  
و محبه در میان ایشان بدید و در دنیا نیک چون همه برادران یکدیگر شدند و با هم جمع شدند و بنشینند  
و او است ان خدای که عزیز و عالیه و حکم کار و نیکو کردار است **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**  
**حَسْبُكَ مِنَ الْاِتِّفَاقِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ**  
**الْمُؤْمِنِينَ هَلَى الْاِتِّفَاقِ اِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ**

بَعْلُوا مَا بَيْنَ يَدَيْهِمْ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا النَّاسَ الَّذِينَ  
 كَفَرُوا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَتَّقُوا اللَّهَ لَأَنَّهُ خُفِيَ عَنْكُمْ  
 وَعِلْمُهُمْ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ  
 يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ يَغْلِبُوا الْفِتْنِ يَأْذِنُ اللَّهُ وَاللَّهُ  
 مَعَ الصَّابِرِينَ حق سبحانه و تعالی خطاب میکند رسول را و در حقش میدهد و  
 میگوید ای پیغمبر با قدر و منزلت خدای تعالی است و آن مؤمنانی که پس از تو می آیند و اگر دیگران  
 ترا فرود کنند تو هیچ زیانی نباشد در تعدادی که در این است که مراد باین آیه امیرالمومنین  
 است و طواریح اخبار شاهانین قولست بر آنکه مستقلاً آیه نصرت است و آن نصرت که بعد از  
 تأیید الله مرسولان امیرالمومنین علی را بود از هیچ کس نبود پس بدیع باشد که این خاص باشد  
 با و آنکه پیغمبر را فرمود است و گفت ای پیغمبر مؤمنان را بر قتال و جهاد تحریض فرمای و ایشان را  
 بر کارزار بادشمنان خدای خشنک و بکوی که خدا دشمنان میگوید که اگر از شما بیست مرد باشند  
 صبر کنند بر کارزار ایشان بود و بیست از کافران غلبه کنند بنا شد و نصرت حق و اگر صد مرد  
 باشند از شما بر هزار مرد ایشان غلبه کنند هر مردی با حق بر آید و این در باب تأیید اسلام بود که  
 مسلمانان را عدد اندک بود چون این آیه پیدا فرمود و در غرض و در پیش از جنگ کردن این  
 بود و آنست که ایشان قومی اند که من دانند قتالی که میکنند و عیبا میکنند و چون شما  
 که بر بعضی میکنند و امید نیست میدارید و اگر این آیه اگر چه ظاهرش خبر است معنی حق است  
 برای آنکه آیه مبسوط الحکم است با اتفاق و اگر خبر محض بود هیچ مردی را نمی گفت که اگر کوف  
 خدای از شما تخفیف کرد از این تکلیف کرد بود چون مدتی بعد و مسلمانان را عدد بسیار گشت  
 حق تعالی فرمود و تحقیق این تکلیف کرد از ایشان و این آیه فرستاد و حکم آیه اول این بود

که اگر شما فی اذن مشرک روی نکرد ایدنی فواسق بودند و مستحق ذم و عقاب و خدای تعالی  
 این تخفیف کرد باد و آورد گفت اکنون خدای سبک کرد از شما و دانست که در میان شما  
 صغیفانند اکنون حکم است که اگر آن شما که مؤمنانید صدمه صبر کنند یا است و وصیت با  
 غلبه کند و اگر هزار باشند و هزار غلبه کنند بفرمان خدای تعالی این آیه بلا خلاف واضح است  
 و واقع حکم آیه اول و حکم ثابت است و مستقر و هر که امروز از دو کافر روی بگرداند او فاسق  
 بود و مستحق ذم و عقاب باشد پس صبر کنید ای مؤمنان که خدای با صابرانست معنی نصرت  
 یعنی آنان که بر ثبات و جهاد و معالیه ان صبر کنند **مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ**  
**لَهُ اسْتَرْجَاءٌ حَتَّى يَخْرُجَ فِي الْأَرْضِ يَتَرِيدُ عَنْ عَرَصِ الَّذِينَ نَبَأُوا**  
**بِئْرٍ يُدْعَى الْأَخْزَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَزَّ مِنْكُمْ لَوْ لَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ**  
**لَكُمْ كَرِهَ فَمَا اخْلَاكُمْ عَنْ عَذَابِ عَظِيمٍ فَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ حَتَّى**  
**يَأْتِيَهُمْ آتِ اللَّهِ وَأَتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَفْوٌ رَحِيمٌ** عبدالله مسعود گفت  
 سبب نزول آیه آن بود که روز بدو سیار را آوردند رسول در حق ایشان با صوابه مشورت  
 کرد گفت چگونه درین باب این اسیران ابو بکر گفت یا رسول الله قوم تواند و خوشان تواند  
 استیفا باید کرد باشد که خدای تعالی لطیف کند که ایشان ایمان آورند از ایشان فزیه ایشان و در آن  
 واضح استانی بیان و علقه کار ندارد بکوی کن از دشمنان هر گشت یا رسول الله ایشان کافرانند  
 و آنانند که ترا نکند بیای کردند و از خانه خویش بیرون کردند بر بیان رحمت بناید کرد  
 بناید گشت عقیل را بدست علی آید تا بکشد و فلان را بدست من بآورد و او مردی بود از  
 خویش و ندان او تا بدین بکنتم عبدالله را و الله و الله گفت زای من است که بفرمانی تا این را  
 جلد در راهی جمع کند و خار و عینه بیاید کرد ایشان در آورد و او را نشاند و از آن دو هم را

بسوزند عباس گفت قطع رحم خواهند کرد پس رسول ع هیچ جواب نداد برخاست  
 و در حین سوز مردان هر یکی چیزی دیگر میگفتند یکی گفت که ای ابو بکر کی می  
 باری عمر شود و یکی گفت بر روی عبدالله ر قاضی کند رسول ع بیرون آمد و گفت خدای تع  
 بعضی دلهامو منان نرم کند تا از عیزم تر باشد و دلهامو بعضی سخت کند تا از سنگ سخت  
 تر باشد آنکه روی با سیران کرد و گفت کار شما از منم بیرون میرفت با اسلام او را باز کرد تا برون  
 یا فدی کند خود را عبدالله معبود گفت من گفتیم الان سبیل بن میضار که من از و کلمه اسلام  
 شنیدم رسول ع هیچ نگفت عبدالله گفت من سخت تر سیدم و گمان کردم که سنگ از آسمان فرو  
 آید تا جوامد اخذ کردم در حدیث رسول بار رسول ع گفت الان سبیل بن میضار چون دگر دور  
 بود باز آمد رسول ع دیدم که دلت شکسته بود و ابو بکر میگفت من گفتم با رسول الله ع جاکنه  
 افتاد است مرا بگوی تا من بن بگویم و اگر گویم بناید نکلان کنم گفت با اصحاب مقام کردم که  
 خدای تع ایشانرا عذاب خواست فی شان و عذاب ایشان خفان نزد یک بود که این رحمت  
 بما و نیز دیک ماد رحمت بود و خدای تع این ایه فرستاده بود ما کان لنبی ان یقول له اسرکین  
 ایه برای آن اهل که هوار صحابه رسول پیش بران بود که سیرانرا کشند و فدی به بنامند چه  
 ایشانرا میل عالی بود و این خدای تع است از مصلحت و کشتن ایشان صحابه را نداشتند متفق شدند  
 که ایشانرا فدی بیاورند و درها کرد خدای تع این ایه تعذاب فرستاد و اگر چه خطاب با رسول  
 عتاب با قوم است بنی که گفت تریدون عرض الدنیا و قول انفسی که گفت رسول در شان  
 داخلست باطلست زیرا که بعبه هرگز بنا خواست و ما را بنا نطلبید و خدای تع دنیا و ملک  
 دنیا را می عرضه کرد او قبول نکرد خدای تع میگوید که هیچ نبرد و بنامند و درست بنود را روی  
 که در سیران باشند تا وقت وان هنگام که اسلام عوی و عزیز شود بان سبب که قصد

و غلبه خود بر کافران فاش کرد و اندک بکشتن هر سیری که دست آورد یعنی دوی دست  
 نباشد که سیرانرا باز فرستد و درها کند در اقامت اسلام را قوی بنود و چون اسلام  
 قوی کرد و رو باشد آنکه بر سبیل ملامت گفت ایشانرا چون رحمت در فدا کردند و مال دنیا  
 خواهند که شما که مسلمانان اید عرض دنیا یعنی مال میخواهید و مال دنیا را از سیران عرض  
 خواهند که و با بقای بنی نباشد بخانک عرض را بغایت بنود و خدای تع برای شما اخذ و  
 ثواب اخذ میخواهد که از انقطاع بنود با نعظم و تعجیل و خدای تع عزیز است و غالب  
 کی و بر غلبه توانا کرد حکیم است هر چه کند و خواهد و فریاد و وفق حکمت و صواب باشد  
 آنکه گفت که اگر نه نوشته است که انرا خدای است و سقیم گرفته است و پیشی برده و ثابت  
 کرد در لوح محفوظ که غنیمتها و سیران امت محمد را خلاست هر اینه با نچ شما کرد هان  
 اختیار فدی و مال عذابی بزرگ شما رسیدی سعید جبر و مجاهد گفتند که اگر  
 نداشتی که خدای تع در لوح محفوظ بنوشته است که اهل بدر را عذابی نکند با نچ شما کردی  
 عذابان فرستادی عبدالله السلفی گفت که رسول ع صحابه را گفت در باب سیران بدر  
 ایشان هفتاد مرد بودند که کدام اختیار کنید اگر خواهد ایشانرا بکشید و شما سیران  
 افروا اگر خواهید فدی بستانند و بعد ایشانرا بکشند ایشان اختیار فدا کردند  
 لاجرم دوازده نفر را مرد از مسلمانان بکشد بعد از آن که روز بدر با ن فرخته بودند  
 آنکه خدای تع گفت فکوا متاعکم بخوید و انرا نچ غنیمت گرفته اید حلال پاک گفتند  
 که صحابه دست از غنائم کشید و داشتند این ایه آمد و این امر بر سبیل با خن است بن عباس  
 گفت که رسول ع گفته است که مرا نچ چیز هان اند که هیچ بعبه را پیش ازین زمان ندانند  
 خدای تع زمین را بعبه و ظهور من کرد تا هر کجا که رسم خان کنم و هر که که اب نیام بخاک



درست شد و اسلام نیکو گشت پس حق تعالی در حق او و ان جماعت این اینه فرستاد و گفت  
 بگو ای ایزد که اگر خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان دانید بعضی این که از شما بپند شما  
 را عوض بد از آن و پیش از آن بد همد عبد الله عباس گفت که بدم گفت خدای تعالی  
 فیما اجبت ان من بیتا و قبله در بر دارند خدای تعالی مرا بعضی خندان مال و نعمت برادر که  
 بیت غلام خیریم و هر یکی را مال بسیار بدادم تا بختان رفتند برای من کمترین غلام بیت  
 هزار دریم سرا به داشت اندک گفت که بخدای کس با آن نکند مال را که بیرون با خدای آن  
 عوض با نعمت و مغفرت بر سرای و امر کند و بنزد منم بر سرای که من بعضی از حله مال  
 اهل مکه شتام حق تعالی فرمود که ای محمد اگر ایشان خواهند بعضی این اسیران که با تو خجاست  
 کنند تو از آن دلشک میباش که پیش ازین من با خدای خجاست کرد اند بعضی افعال کرده اند  
 که عیوب خجاست دارد یا کان بود اند که آن از خدای پوشید است از خجاست نام کرد  
 یا با آن گری خدای و دوستان خدای خجاست کرده اند پس لاجرم خدای تعالی با آن از آن کردند  
 تمکین کرد از ایشان تا آنها بر ایشان غالب شدید مبری گشت شدند و بعضی (میر گشتند و بعضی  
 بهر صفت رفتند هم چنین اگر با تو خجاست کنند و بعضی عیوب کنند و با تو در باطن کانی  
 کنند که در ظاهر خلاف آن دارند خدای تعالی نیز ترا عین کرد ایشان و خدای تعالی عالم  
 است با سر و ایشان و حکمت عاجز بود در باب ایشان بگو با مال و بگو با مال و بگو با مال  
 عقوبه **ان الذين امنوا و هاجروا و جاهدوا ايا موالهم و**  
**انفسهم في سبيل الله و الذين اؤوا و انصروا اولئك بعضهم اولياء**  
**بعض و الذين امنوا و لم يهاجروا مالا کمین و لا نفسهم من شئ**  
**حسن يهاجروا و ان امتنن و لم في الدين فخلع كبد النضر**

**الا على قوم بدیع کرم و بینهم میثاق و الله ینفذ العملون بصیر**  
 حق بهانه و تبع چون ذکر کاغذان کرد و این ایان کردند و این در حق ایان فرمود  
 عقیب آن ذکر مؤمنان شما حیر مجاهد کرد گفت انا انک ایمان آوردند و دیگر بدیدند بخدا  
 و رسول و این تصدیق آن واجب و محبت کردند از مکه بدیده اند و در موافقت تو خجاست  
 و مان خود را کردند و در سبیل من جبار کردند عیال و جان مال بذل کردند و جان در راه  
 خدای صرف کردند و انا انک ترا و احباب ترا جای دادند و با خود گرفتند و نصرت و یاری  
 کردند یعنی انصار ریان که اهل مدینه بودند ایشان انا انک که بعضی از ایشان دوستان بعضی از  
 آن روی محبت و حکم ایمان و احکام اسلام همه یکی اند و انا انک ایمان آوردند و محبت  
 نکردند و با تو ان مکه بدیده نیامدند شما را ان ولایت و میراث ایشان هیچ چیز نباشد  
 حق و قتال و جلی گفتند که مراد داشت که ایشان اولیاء بگویند و میراث  
 و این آن بود که در بدایت اسلام میراث با میان بود و محبت تا آنان که محبت نکرد بودند  
 ایشان را از میراث میاجریان چیزی نمیگفتند و اگر حواریان بودند و مؤمن بودند و  
 برای آن که محبت نکرد بودند چون ای و اولوالارحام بعضی از ارا منسوخ کرد با فسر  
 گفت بمواکات اول که پیغمبر میان ایشان مال میراث گرفتند بعضی گفتند مراد ولایت  
 بگویند پس ان که حکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان ایشان و ایشان چه ایشان ایمان  
 و محبت بود و این قوم دیگر ایمان بود بی محبت گفت حکم ایشان دیگر است که ایشان  
 متابعت یک تر اند و شما را ان پایه نیست که از ایشان باشد اندک گفت اگر جان باشد که  
 ایشان شما استعانت کنند و از شما نصرت و یاری خواهند بد شما واجب و لازم باشد  
 نصرت ایشان بگو که این استعانت و نصرت بر قومی خواهند که میان شما و ایشان عهدی

و مشایق باشد که اندک مقدار بر ایشان ضرر نماید کردن و اینها را با کسی نباید طول تا نفیض  
عبد نکردند و خدای تعالی هر چه کند و انا و نبیاست **وَالَّذِينَ كَفَرُوا**  
**بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَى تَفْعَلُونَ تَكُنْ قَتِيلًا وَفِي سَائِرِ**  
**وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ**  
**أَوَّلُوا وَنَصَرُوا وَالَّذِينَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ**  
**رِزْقٌ كَرِيمٌ** و انا انانک که فراتر از بعضی از ایشان اولیاء و بعضی دیگرند همه  
در میان یکدیگر اند و یک دست اند بر انانک از ملة ایشانند اند عبد الله عباس گفت  
مراد ولایت میرانست که کافران ما دام تا اهل یک ملة باشند از یکدیگر میران گویند  
قتال گفت میبایست زولایه ان بود که مردی میماند و میان خود و لشکر و املی  
گفتی اگر ایا فادست باشد از پیام و اگر ایا فادست باشد از پیام حق تعالی این آیه  
فرستاد و بیان کرد که از مؤمنان انک باشد که مؤمن بود او انک بعضی اولیاء بعضی از  
کافران انک بودند که کافر بود و الذین کفروا بعضی اولیاء بعضی تا انکس را حکمی باشد  
که نه تا ان نهایی بود و نه از انان انکه گفت **الْأَفْعَالُ** اگر نیکند شما اینج شرافت  
موت اند در صفت میران و بخشنیدن ان در زمین فتنه بزرگ و خدای عظیم حاصل  
اند این جرح گفت **الْمَغْفِرَةُ** و بعضی و با کسی ننگد یکبار فتنه و فاساد عظیم  
بدید اند انک گفت و انک فی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدای حجاب کردند  
و انانک شما را جای مالند و بعضی و با کسی کردند ایشان مؤمنان بر حقیقت اند مهاجران  
ایمان خود را هجرت و جلا در راه خدای بدل حال و جان محقق گردانید و انصار و یان  
با نوا و بعضی و مجاهد بجای و مال محقق کردند تا لاجرم همه را یک حکم اند در ایمان و در ثواب

و استحقاق

و استحقاق و امرش کند و دوزخی بزرگوار که ان بهشت است علما خلاص کردند و حکم  
هجرت بر خاست باید بعضی گفته اند که اگر از هجرت نیت لغو کند لا هجرت بعد الفقه ازین فتح  
مکه هجرت باشد و درست است که حکم هجرت بر جا و نیست و ثواب او را که در سرای حور ایمان  
از دوزخان و مان و اسباب و املاک را بگذرد و برای اسلام اید حکم او حکم مهاجران باشد  
و ثواب او نیز اب ایشان بود چه او همان کرد که مهاجره رسول کرد از انقال از مکه با مدینه  
و اما در لغو لا هجرت بعد الفتح چون فتح مکه مخصوص است نبی هجرت و حکم او با یک که مخصوص  
باشد برای انک هجرت ان بود که از سر اختیار خانه را بگذرد و از سرای حور با سرای اسلام  
اید و بعد از فتح مکه که سرای اسلام بود پس بمبایست ان باشد که مرد داد و سرای بود از سرای  
با سرای دیگر اید **وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا**  
**مَعَكُمْ قُلْ لَكُمْ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْضِ مِنْكُمْ**  
**بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ**  
**شَيْءٍ عَلِيمٌ** و انا انک ایمان آوردند و هجرت کردند پس انانک شما هجرت کردید  
و در دین خدای با شما یک دست شدند و جهاد کردند یعنی اگر چه ایشان بر پی شما  
بنویسند و با شما بنویسند که از پس شما بودند چون با اختیار خود سرای و اسباب و املاک  
خود را کردند و در پس شما میمانند و با شما در جهاد کافران موافقت نمودند ایشان از شما  
اند در وجوب موالاة و بذل نفس و وجوب میراث و خداوندان رحم با این بر شما  
و ندان مبری از ایشان بهتر می او نیستند در میراث هر کس که نزد یکدیگر باشد بخوبی و او نیز باشد  
میراث چون جهت استحقاق میراث قریب است و اساس رحم هر چه قریب نزد یکدیگر باشد  
مرد میراث او میراث باشد و این آیه دلالت بر آنکه میراث بغیر از با شد اگر عصبه باشد و اگر  
باشد و اگر عصبه باشد و او را اگر باشد برای انک شصه را حکم باشد بغیر از قریب و او را





شده و صلوات الله بر محمد و آل محمد و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در روز عرفه  
است بروایت عکرمه از عبدالله عباس و بروایت ابوالصهباء از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
حقیقه است و بروایت دیگر از رسول الله و از امیر المؤمنین و باقی و صارق علیه السلام روز عید است  
و او را بداند حج الا که خواتم که مسلمانان و مشرکان در آن روز حج حاضر اند و در و پس از آن  
مشرکان حج نکردند یعنی بنی نضیر گفتند من المؤمنین علی را دیدیم روز عید را شری سفید شسته و غسلی  
می گرفت و سر می بید و لکام استر می بگرفت و گفت روز حج اگر گرام است گفت این روز که تو  
در و ای مجاهد گفت حج اگر حج قارن باشد و حج اصغر حج مفرد بعضی دیگر گفتند حج اگر  
حج است و حج اصغر غنم که غنم ناقص است از حج اگر گفت درین روز که حج اگر است اعلام است  
من یثا که خدای و رسول خدای بر ایشان مژگان و جلالت برستان آنکه گفت که اگر بخوان  
باشد که شما که مشرکینند و نه کنید و از کفر باز گردید شما را بهین و نیکوتر باشد و اگر برگرد و ایمان  
بیاورید و پیست بر رسول خدای و گفتار وی آورید بداند که شما خدا را عاقل تر از این کرد و آن  
قبضه قدرت و بی بیرون نتوانید آمدن و توانی محمد بنیاده انکسائی را که خدای و رسول  
خدای که فرستاد بعد از در دناک و لفظ ثبات بر سبیل تنگ و محترمه گفته است یعنی ایشان  
عبادت اصنام با صد چیز و نفع میکنند اکنون ایشان ده ایام را و بگوید که کنی بجای خدای است  
در دنیا و عذاب است در آخر آنکه استنفا کرده و گفت الا الذين عاهدتم کما بان که شما با ایشان  
عهد بسته و پیمان کرده اند از مشرکان و ایشان عهد ثبات کرده اند و هیچ نقصان نکردند و هیچ  
خلل نیاوردند و کفر بر شما پایدی ندارند و با دشمنان شما هم دست نمکشند و ایشان را بعد  
و دهد و سلاح معاونت نکردند شما ان عهدی که کردند و ان را مدتی نماند ایشان عهد را

تمام کنند و ان مانع را با خدای رسا بر خدای حق متقیان را دوست دارد و فرمود که گفت من را و جماعتی  
اند از بنی کنانه که از اجل ایشان نه ماه مانع بود خدای حق فرمود تا ایشان را با نقضاء مدت آن  
تمثلت دهد و چهار ماه با ایشان خطاب و مواخذت نکند برین قول استنفا باشد من قوله  
فیه و اقل الارض اربعة اشهر مجاهد گفت قوم بودند از بنی نضیر و مدح و گفته اند که  
می اندازند خدمت که رسول را مخالفت نکردند و دشمنان او را معاونت نکردند و کرمی  
دیگر که رسول با ایشان عهد بسته بود و مصالحتی بر بنی نضیر و جزئی برای انکه رسول  
تسویک می رفت در آن راه با جماعتی بسیار عهد بسته کرده چون اهل هجو و اهل عربین و اهل  
ایله و دمه الخذل و ایما جماعتی بودند از بنی نضیر و بر ایشان صلح نامه نوشت و  
جزئی بر ایشان نهاد و ایشان را در خدمت گرفت و ایشان بر عهد ثبات کردند تا که از دنیا  
برفت لاجرم عهد با ایشان برخاست تا در قیامت ملامت که شریط عهد بجای آورند و از دست  
بیرون نیانند فقال گفت این جمعی مشرکان بودند که عام الحذیبیه با رسول عهد  
کرد بودند و از ان ایام چهار ماه مانع بود از رسول خدای حق گفت ان مانع تمام باید کرد  
فَاذْأَسْلَمُوا لَاسْمِهِمُ الْحَزْمُ فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَجَدْتُمُوهُمْ  
حَدُّهُمْ وَاحْصِرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ قَالُوا  
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ  
رَحِيمٌ حوقع میفرماید که چون ماهها حرام بگذرد و ماهها حرام رجب است و  
دو القفل و دو الحجر و قوی دیگر است که یک ماه حرام است و ان شوال است و سه  
ماه حرام است و ان دو القفل و دو الحجر و حرم است گفت چون این چهار ماه بگذرد هر کجا  
که مشرکان را می یابید می کشید و فرمود که اگر در خل باشد و اگر در حرم اگر در حرم باشد

و اگر در محال و اگر راه حلال باشد و اگر راه حرام بگیرد ایشان را و باز دارند و بنشینند برای ایشان بر هر دای و طریق تا ایشان را بگیرد پس اگر نوب کند و از کفر با ایمان اندوختن بپای آید و زکون مال بدهند و شرائط اسلام بجای آرند راه ایشان بکشاید و دست ایشان بدارد که خدای تعالی امور بزرگ و مبرهاست بعضی گفته اند آیه را دلیلست بر آنکه تادک غاز غرافتلی باشد چنانکه ایمان سبب حقن خون است غان و ذکوة هم سبب حقن خون کرده است که غان تا بول و اقاسوا الضلوع و اتوا الزکوة حسبن بر العقل گفت که آیه تا سنج است مبراه را که در دوزخ عقوبت و اعراض و فدی است عفا که گفت که آیه منوخر است بایه فاقامنا بعدوا و اقاموا و درست است که مرد و محکم است بر آنکه اتفاق است که از اول کار تا آخر کار رسول هم قتل کرد و هم عفو کرد و هم خداستد و نیز هم درین آیه میگوید و خذوهم و بگیرد ایشان را و گرفتن اسیر کردن باشد و حدیث عطاء را هم برین دلیلست که او گفت مردی را پیش رسول آوردند اسیر کوثر نام او ابوالامه و او شنید عاصم بود رسول عم او را گفت یا اسلام او را بخواهین یا باریخ یا بکشت یا از او دست کم گفت ای محمد اگر میبکشی مردی بزرگ را کشته باشی و اگر فداسازی بزرگی را فداسازی بکشی و اگر از او دگنی مهری را از او دکرده باشی و اقامه اسلام بخواهم او را درین رسول ۱۴ گفت برو که از او دست گردم چون او این شنید گفت شهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله گویم تو دلیل میکنی که نویسم بر خوابی برخواست و بایامه رفت و طعام که از یامه از یامه باطعام را از اهل مکه منع کرد گفت شما را طعام ندیم تا آنکه که ایمان آورید و اوایل مکه هنوز با رسول بیعت نبود پیش رسول نامه نوشتند بیکایت او رسول فرمود که با ابوالامه طعام از ایشان منع مکن او بقول رسول ایشان را طعام داد **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ**

لَا يَعْلَمُونَ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ **إِنَّ الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا إِلَيْكُمْ فَاَسْتَقِمُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ كَيْفَ وَإِنْ تَظَاهَرُوا عَلَيْهِمْ لَا يَرْغَبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةٌ يُؤْتِيكُمْ بِهَا فَوْقَ هَهُمْ وَبِأَرْغُلَيْهِمْ وَآكُفَّرْتُمْ عَنْهُمْ فَاَسْقُوا** **حَتَّى يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ** حق تعالی میگوید که اگر کسی از مشرکان یا بنویسند و عهد و انبوی بنهار خواهد بود و او را بنهار ده و در پناه خودش گیر و در جوار خودش او را سخن خدا را بشنود و محبت برو مشوجه کرد که او اسلام آورد نجات دینا و اخراج یا بد و الا او را با ما من گاه خودش رسان که حمایت تو و در پناهی تو است پیش اگر خواهی یا وی قتال کن تا با وی عذر و حیانت نکند یا بشی و این همه برادران می باید که ایشان قومی جاهل و نادان اند بر ایشان تعجب مکن تا باشد که بدانند و او را دلیلست بر آنکه کلام خدای هم از قبیل خوف و صوت است بر آنکه جماع جز در خوف و صوت صورت نبندد و او را **حَتَّى يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ** که جماعتی خوارج جمع شده بودند و راه می زدند و کسانی را که بر طریقی ایشان بودند میکشیدند اتفاق را کاروان بریشان بگذشت و ابوالهذیل علاقه در میان ایشان بود ایشان بر سیدند و او میدادن جاهلها خود بپرسیدند ابوالهذیل گفت هیچ اندیشه ندارد و این کار را با ما من کردارند که من دفع ایشان بکنم ایشان پرسیدند که شما چه مردمانید و کدام قومید ابوالهذیل گفت ما قوم از مشرکان مسیحیین ایمان ما کلام خدای میگویم خارجیان گفتند که سر جابکم و یا قی حید از قاتل و ایشان خواندند ایشان گفتند اما وصفا گفتند اخوان ما که شما در حواری ما اند و دید مبلات ابوالهذیل گفت نه حق ما تمام نکند و ده اید گفتند چگونه گفت ما را با ما من گاه رسانیدند خدای میگوید و ان احذ من المشرکین استخارک فاجره حتی یسمع کلام الله ثم

البلغه نامه گفتند دست گفتن با ایشان بر فتنه و ایشان را با امن گاه خود رسانیدند آنکه خدای تعالی  
گفت و بسبیل انکار و تعجب که من کما ترا جبهه کونه عهدی بود بنزدیک خدای و پیغمبرش یعنی این  
نیاشد و محال بود که ایشان را عهدی بود یا عهدی و حیاتی که در دل خود دارند قطع در عهد  
ایشان میکنند که بعد وفا میکنند مگر آنکه فی که شما با ایشان عهد کردی بنزدیک سجده الحرام  
عبداللہ عباس گفت که قریش بودند بجا آمد گفت که خزانہ از این اسحق گفت  
که قوم این گمان بودند و بی خبری که ایشان عذر کردند و عهد شکستند پس الام تا ایشان  
بر عید با شدند و استقامت کنند شما بن جان عهد با شدند و متفرضان ایشان مشولید که خدای  
مشقیان و بی همین کار دوست دارد آنکه بسبیل انکار و سبیل انکار و سبیل انکار و سبیل انکار  
مکمل استند نام کرد و گفت چگونه ایشان را عهد باشد یا چگونه ایشان را نکشی و چگونه مرا فتنه  
عهد و حرمت ایشان کنی که اگر خیانت بود که ایشان را بر شما خضر بود و دست با بند بر شما مراقبه  
عهد شما کنند و نه حرمت خویشی شما نگاه دارند و شما را از فتنه نکند پس شما با ایشان  
خاکونه اعتماد کنید و ایشان را چگونه رها کنید ایشان شما را بدینا یعنی بزماینها و خویش  
راصی میکردانید بزمان سختی میکنید که شما با راضی میشود و دلدار ایشان مکرر اند که  
بزمان میکنید ایشان هم کارانده و هم منافق چه باطن خلاف ظاهر و اشتیاق سیرت مناس  
فغان باشد و بیشتر بنه ایشان فاسقانند و این اکثر عبارتند از کل یعنی هم فاسقان اند  
اشتر و ابایات الله ثمتنا قلیل فصد و اعن سبیل الله انهم سائر  
ما كانوا يعملون لا یزفون فی مؤمن الا و لا ذمه اولئک  
هم المخذون فان تابوا و قاموا الصلوة و اتوا الزکوة و  
خواتم فی الدین و فیصل آیات لقوم یعملون

حق سبحانه و تعالی این مشرک را صفت کرد و گفت که ایشان خدای را ایما را اندک میدادند و بعضی از  
بها را اندک بشنیدند و این قوم اوسیان بود و امثال او که کافران را طعام می داد و بزرگ میکرد  
تا بمحمد ایمان یارند و خلفاء و قریش را طعام می داد و خلفاء بنی رسول را عیداد جیائی گفتند  
که این جمودان بودند که در عصر عهد بشکستند بخطا می اندک و طعمه قلیل که ایشان را بودند  
سفله و بان قلیل خواند که باضافت این ایات از خود فوت کردند از ثواب اخرة اندک بود  
پس از آن کافران مردم را از راه خدای باز میداشتند و بگردانیدند و بد کاری بود این  
ایشان میکردند و در هیچ مؤمنی مراقبه و محافظه هیچ عهدی و خویشی و قرابتی نمیکردند  
و این را برای آن مکرر کردید که این ایه در حق اناست که بایات خدای عوض اندک رسانیدند  
و از راه خدای و دین مسلمان مردم را منع میکردند و ایه اول در جمله ناقضان عمل است و ب  
قول جیائی جمودانند که گفت و ایشان که ظالمان و متعدیان از راه حق بکستند و از جدی  
که ایشان را نماده بودند در تکلیف بجا و کردند پس اگر خیانت باشد که ایشان توبه کنند و ایمان  
آورند و بی گمان بچکاره اقامت کنند و شرط اسلام را دادند و کوفه بجای آورند ایشان در دین برادران  
شما اند و چه گونه برادران شما باشند که ایشان هم مؤمن باشند و هم مسلمان آنکه گفت و تفصیل  
و بیان آیات و حجج حکیم برای قوم که بداند و اندیش کند تا علان حاصل آید  
وَ اِنْ تَلَوْا اٰیٰتِنَا مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعْنُوْا فِیْ دِیْنِکُمْ فَقَدْ تَلَوْا  
اٰیٰتِنَا لَعْنَةً لِّمَنْ لَعْنَهُمْ لَعْنَهُمْ یَبْقَیْهِمْ اِلَّا تَقَاتِلُوْا فَوْقَ مَا  
تَلَوْا اٰیٰتِنَا وَ هُمْ یَاْخِرُجُ الرِّسَالِ وَ هُمْ یَدُوْکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ  
اُخْشَوْهُمْ فَاَنْتُمْ اَوْ اَخْشَوْهُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ  
و اگر ایشان سوگند هارا که خورده اند بشکستند پس زان عهد که کردند و سوگند را خلاصی

این عبارت از آن است که در آنجا که ایشان را توبه کردند و ایمان آوردند و بی گمان بچکاره اقامت کنند و شرط اسلام را دادند و کوفه بجای آورند ایشان در دین برادران شما اند و چه گونه برادران شما باشند که ایشان هم مؤمن باشند و هم مسلمان آنکه گفت و تفصیل و بیان آیات و حجج حکیم برای قوم که بداند و اندیش کند تا علان حاصل آید

گشتند و درین مقامین زند و عیب و قدح گشتند بایشان فقال کنید که ایشان آمده کفرانده و پیش  
روان اهل سرکند عبد الله عباس گفت که آمده کفر او سنان بر حری است و الحارث بن  
هشام و سهیل بن عمرو و عماره بن ابی جهل و دیگران از رؤساء قریش که عبد رسول نیکستند  
بجاءه گفتند که اهل فارسند و دروم حدیقه بیان گفتند اهل این آیه هنوز نیامده و پیش  
ازین خواهند بود و بایشان فقال کند و بی او ایما و خدا و امیر المؤمنین هم روز جلال بیاید  
برخواند آنکه گفت انا والله لقد عبدت رسول الله و قال لی یا علی کتبت فی الفقه انما کتبت  
والفقه الباعیة والفقه المارفة گفت با آنکه کفر کار دار کنید که ایشان سوگند باین معنی سوگند  
و فاکتند و حرمت سوگند ندارند و بران ثبات تمامند ایشان اعتقادی ندارند بخدا  
و آخرت سوگند و قد را و نشاءند بایشان فقال کنید تا باشد ایشان ازین کفر و عنایه باز  
ایستند الا انما یلون ای کار دار نکنند شما با قومی که سوگند و انقض کردند و قصد این کردند که  
سفیران مکه بیرون گشتند و ایشان اول بکارزار شما ابتدا کردند روز بدر و ابتدا کردند بقمار  
یعنی خزانه که خلفا و رسول بودند ای می ترسید شما از ایشان می ترسید از خدای می ترسید و خدای  
سزاوارتر است که آن و پیش سید مرتضی فقال ایشان اگر شما مؤمنان اید از خدا و از عقاب خدا  
**قَالُوا لَهُمْ يَعْلَمُ اللَّهُ بِأَيِّكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرُهُمْ عَلَى مَنْ**  
**صَدُّوا قَوْمَهُمْ مِّنْ مِّنْ وَبَدَّاهِبْ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ يَتَوَكَّلُ اللَّهُ عَلَى مَنْ**  
**يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَيْهِ حَكِيمٌ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّ قُلُوبَنَا لَتَعْلَمُ اللَّهُ**  
**الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيكُمْ وَلَمْ تُنَجِّدُوا مِن دُونِ اللَّهِ وَلَا سُلَاطَةَ وَلَا**  
**الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهَةِ اللَّهِ خَيْرٌ مَّا تَعْبَلُونَ** حق بجای واقع میگوید بزر  
سبیل بیان و معجز در باب اجناد از عیب بکار دار کنید با این کاران قاصداً تعالی

ایشان بر دست شما گشته کرد اند بعضی گفته کردند و بعضی بر سرشوند و خوار و ذلیل گردانند ایشان را  
بقتل و اسرو و نض و کدش و بر ایشان و شفا و دهر سینه و ذکر و معی مومنانا بجاءه و سدی گفتند  
که اینها خزانه اند خلفا و رسول هم و نیز تابیر دشمن از دلهای ایشان بر او آنک چون باز خود  
در یابند و انعام بکنند از دشمنان خود دلهای ایشان خوش کرد و این آیه معجز است از حجرات  
رسول هم بر آنکه این جنراست از عیب و معجز بود و وفق جنراط و این وعدة با بخا و رسید  
و این نمائند الا ابو حنی از قبل خدای تعالی آنکه بر سبیل استیفاء گفت که خدای تعالی قبول کند قبیله  
آنکس را که خواهد و با وی لطفی کند که خدا آن اختیار و توبه کند و توبه وی بپذیرد چون علامه  
بن ابی جهل و سهیل بن عمرو و درین آیه ثبات است با آنکه بعضی ایشان ایمان خواهند آورد و آن  
و نیز معجز باشد رسول را چون معجز بود و وفق جنراط و دیگران تا بداند که فقال بایشان  
ما مع توبه بخواد بودند و خدای تعالی دانست بتوبه ایشان چون توبه کنند و حکیم است بکنند  
و نیز باید بقال ایشان الا انهم یهران که دران حکمتی بود آنکه خطاب کرد و گفت یا خود می  
پندارید شما که شما را دعا خواهند کردند و بکنند استیفاء بپرسید انکار و توبه بخواند معنی  
شما را بکنند از دعا و دعا بکنند براج شما بر این دعا که بخلصان که بجاءه اند در دوا خدای آن  
دیگر شما را نکند و بکنند بکنند از دعا شما را و معجز خدای تعالی است که از شما بجاءه کثبت  
یعنی هنوز بجاءه بکنند از دعا شما را بجاءه و آنکه تا ایشان بجاءه باشند خدای  
شما را بجاءه نداند در حال و اگر چه فیالم برل عالم بود بسیار معلومات و علم با نکات جایی  
خواهد بود علم بود بچند آن چنان چون موجود شود و بکنند اند که معنی است که خدای  
تعالی با شما معامله امان کرد که ایشان با اختیار و معجز است از احوال غیر می کنند تا  
بدانند چون بکنند این صورت داشت این عبارت بر و اجر کرد و لم یجدوا و خدای هیو



که متافه الحاح بدست منت و حاجیان را من اب میدهیم طلحه بن شیبه گفت من مهمترم که  
 کلید خانه کعبه بدست منت و عثمان آن تعلق بمن دارد و اگر من خواهم مهمتر گردانم  
 کعبه توام بودن این گفتگوی در میان ایشان دراز شد گفتند بیاید تا اولین که ازین راه  
 بیاید و بیل حاکم گردانیم تا در میان حاکم کند گفتند رو باشد نگاه کردند امیر المؤمنین  
 علی را و دیدند که می رانند گفتند الله اکبر ما را بهتر ازین حاکم بناید دست او گرفتند و رفتند  
 و قضیه در پیش او باز ماند او گفت الا و لکما علی جنین منکما من شاره راه عامه و کسی که  
 او بهتر از شماست گفتند او کبریت گفت من ضربت ها منکما بالبیف حتی قاتلکما الی الاسلام  
 از شما بهتر آنکس است که بیع از سر شما باز نکرده تا آنکه شما را با اسلام آورد گفتند عا با این  
 از خود کنایه میکنند گفت بلی وجه منع کند مرا از آنکه من این گویم و بیرون آنک صاحب  
 جها بودم در دین خدای بد و قبله با رسول نماز کردم و پیش از شما مدتها با رسول خدا  
 خداوند خدای کردم ایشان خصوصت خود را پیش کرده و روی با او آورده گفتند را اخصو  
 با تو اقل ما تا پیش رسول دوم پیش رسول آمدند گفتند با رسول خدا این کودک آمده است  
 بر ما تقاضا میکند رسول گفت چگونه قضیه پیش وی باز گفتند رسول عرض کرد گفت منظر  
 وحی می بود تا کسی نگوید که من عا علی میکند خدای تعالی این ابرو شال را حطلم ستافه الحاح  
 ای شما این کارن حطیان و همان کوفه خانه کعبه با ما تید کسی میکنند که وی ایمان آورد بخدای  
 و بر رسول خدای وین و در باز پس و جها و کرد در راه خدای شما ایمان او و نواب او چون  
 ایمان و نواب کسی می آید که وی حاجیان را جها و همان خانه خدای کوفه سرگزانی باشد  
 که ایشان با یکدیگر کسان باشند و نزدیک خدای راست باشند با یکدیگر و ایشان را با یکدیگر  
 یکسان نماند ظلم باشد و خدا تعالی ظالم را اهلایت نکند و راه نبشت نماید آنکه وصف کرد

از آنکه تفصیل در این ترا بر عباس و شیبه و انا نیک ایمان آوردند و همین کردند و از مکه با سر آمدند  
 آمدند و در راه خدای چهار کردند و جان و مال در راه خدای بذل کردند ایشان بدرجه و پاپه  
 و منزلت نزدیک خدای بزرگوار تراند و ایشان اند که رشکاران و طغیان فکدان اند و این  
 آیه یا مین المؤمنین علی را است از آنجا که هیچکس را آن درجه و منزلت بهتر نزدیک خدای  
 بعد از پیغمبر که امیر المؤمنین علی را هم و رسول خدای گفت ان احب الناس الی الله یوم  
 القيامة و اذنا هم بحسب الامام عادل و از و عا و لن امام بنود و رسول خدای در حق او و شیعه  
 او گفته است خدا نیک جابرین عبدالله الانصاری روایت کرده که علی و شیعه هم لغا برون  
 علی بن ابی طالبیت و شیعه او که او رشکارانند و چون ویران شقی الاستیقا صریح زد  
 گفت خیر و رب العجته آنکه خدای تعالی حال ایشان کرد و گفت خدا را ایشان و بر فردگار  
 ایشان ایشان ایشان می دهد بر حقی و بخشش از خویش و رضا و خشنودی و بهشتی  
 که ایشان را در آنجا نصیب میم و جاوید باشد تا آنکه ازینان سقط کردند و ایشان در آن  
 بهشت و بان نصیب خالد و جاوید باشد و نزدیک خدای تعالی مژدی عظیم و نواب نزدیک است ایشان را  
 یا ایها الذین آمنوا لا تحذوا الامار کم و اخوانکم اولیاء ان استحقوا  
 الکفر علی الایمان و من یؤلفکم منکم فاولئک هم الظالمون  
 قل ان کان الایمان و کفر و بقاء و کفر و اخوانکم و اولیاءکم  
 و عشیرتکم و اموالکم اقرب فقولوا و تحاذر الخشون لسان  
 طوا و مساکین ترصونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد  
 فی سبیله فترصونها حتی یأتی الله بأمره و الله لا یهدی القوم  
 الضالین **ع** عبدالله عباس گفت چون خدای تعالی مؤمنان را فرمود که با رسول

محمّد کند و از مکه عبور کند و ترک پدران و برادران و خویشان خویش نکند چون کافر  
باشند و بر دین نمانند و کشتن یا رسول الله اگر ما را بترامد باید کردن از کافران  
پس ما را از پدران و برادران و خویشان بترامد کردن و مالها و تجارتها را همه بیهوده  
شود و سر ما را حراش کرد و خدای تعالی این امر را گفت و گفت ای مومنان وای که ویدکان  
وای انا تک ایمان آوردن باید پدران و برادران خود دوستی نکند و با ایشان اختلاف  
نکند که ایشان ایمان نیارند و اختیار کشتن کنند و کفر را بر ایمان نکنند و دوست دارند و کسی  
از شما با ایشان موالاته کند و دوستی ببرد و با ایشان قتل کند و از جمله ظالمان باشد و بگوید  
مرا بشناخته که اگر پدران شما و برادران شما و فرزندان و برادران شما و زنان و خویشان و ندان  
شما و مالها که از آب است کرده اند و تجارت و بازرگانی که از کسب و نثار و این امر بر سر و  
مکمل و سرها و که شما از این است که اگر این همه شمار خونخوار است و دوست داشته اند از خدا  
و رسول او و جهل کردن در راه دین او پس شما حرم دارید و منظر باشد تا آنکه که خدای تعالی  
که خواهد بکشد و امر خود بطلان کند خود بیاورد از قتل کند و کشتن آن بر دست مومنان حسن  
بصورتی گفت مراد عقیقت است یا اجل که ایشان را بان و عید کرده است و خدا و تعالی راه نماید  
فاستان و بیرون ایشان از امر حق را بهشت ابو صالح از این جهل روایت کرد  
که چون خدای تعالی مومنان را فرمود که بکشد مردی بیاضی و زن و فرزندان و برادر و خویشا را  
گفتی که من عید می روم اگر با من بیاید و الا خون من رفته با من میان من و شما خویشی نماید آن  
پس ازین با آنجا آمد من با شما التفات کنم کسی بوهی که بخت می روم و بجهت کردی و کس بجهت  
درا و عقیقتی و گفتی از زنان و فرزندان و برادران که من را بکشد که بوجوهی مردان بجان شغفت  
پس ایشان با آنستادی و بجهت بکشد خدای تعالی ایشان را از ان می کرد و بیان کرد که کار دین و اسلام

مقدم است بر نسب و قرابت از هر دین ترک زن و فرزندان و مال می باید کردن و چون قطع  
نار و پدر و برادران از هر دین واجبست قطع اخیری و میکانه واجب تر باشد و لازم تر  
و رسول خدای میفرماید لا یجوزکم طعم الا یان حتی یحب فی الله و بعض فی الله هیچ کس از شما  
لذا ایمان و حلاقتان نباید تا آنکه که دوستی او و دشمنی او در حق خدای و دین او نباشد  
و درین امر بر جمله مومنان واجب گردانیده اند که از هر دین خود از پدر و مادر و برادر و خویشان  
و حمله منافع و مکاسب و خطوط دنیا بجهت شوند خدا تعالی ما را توفیق دهد که ما برین قیام  
نمایم و از هر دین از سر دنیا بر حینیم و در تک فعل الله توبه من یسأله  
**لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ  
أَعْيَضَكُمْ كُتُبُكُمْ وَأَنفُسُكُمْ أَن تَعِيبُوا مَعَهُ يَوْمَ وَقَعْتُمْ لَدُنْكَ  
عَلَيْكُمْ كُرْالُ الْأَرْضِ يَوْمَ أَزْهَبَتْ تِلْكَ الْأَنفُسُ وَالَّذِينَ قَالُوا  
إِنَّا لَمِنَ الْغَالِبِينَ أَلَمْ تَرَ أَنَّا جَعَلْنَا نُبَيْنَ وَآزْنَ  
جُنُودَ الْأَثَرِ وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَأَوَّلُ عَذَابِهِمْ  
أَلَّا يَكُونُوا لِدُنْكَ عَذَابُ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ  
وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو جَبَرٍ** حق سبحانه و تعالی بجهت آنکه مومنان کرده است تا بگوید  
ایشان می دهد و میگوید که خدا و شما را نصرت کرد و یاری داد در مقامها بسیار و جایگاهها  
کارزار و روز حنین و این نام واد است میان که و طائف که مسلمانان را بجا با کافران حزقی  
از قتل و ان جنان و کوفین رسول ع را فتح مکه بود در ماه رمضان چند روز از و ماندن چون  
از مکه بیرون آمد روی بجهت مدینه برای قتال هوازن و ان روزه و از آن هوازن مرد بارشود  
بودند ان مهاجر و انصار و ده هزار مرد از جمله طلقاء و از ان پیش جمع که اندر و بود





استغفار کن رسول خدای گفت السلام اعز الانصار ولا تبار الانصار ولا تبار الاثاری الا انصار  
یا معشر الانصار ما ترصون ان یصرف الناس بالنساز والنع وانتم ترجعون و فی همکم رسول الله  
شما را منی نباشد که مردم باز گردند و نصیب ایشان نگردد و نصیب شما رسول خدا  
بود گفتند بلی یحیی باه و عنه وی مؤله و عنه و رسول ع گفت الانصار کوشی و عیدتی ولو  
سکک الناس وادی و سلاک لاد انصار شفا لسلکت سبب الانصار انصار بان صاحب سر من اند و  
خواص من اند اگر مردمان بیک وادی فرسودند و انصار برمی و دیگر فرسودند من براه انصار  
شوم آنکه عباس بن مرداس را پیش خواند و گفت تو گفته ات جعل یمنی و جنب العبد ینال  
قرع و عینته ابو بکر گفت بیدم و ما درم فدا تو باشی نه وی چنین گفته است گفت حکمی نگفته  
گفت من عیشته والا قرع الله علی عم لا گفت یا علی قم فاطلع لسانه و حین و زبان او بپر  
عباس گفت والله که این بی من سخت تر از ادا آنک دهقان ما سیرا آمدند در سرای ما  
علی دست من گرفت و می برد و الله که اگر من داشتم که کس باشد که مرا از وی بازستاند فریاد  
خواستم و کنی داشتم که کس پا در شل و ستواند نماز من چون مرا باز میرد گفت یا علی زبان  
من بخوابی ببردن گفت ای مرا فرموده اند در حق تو بخوابم کردن و هر ساعت که مرا پیشتر باری  
من همین بگفت و وی همین جواب دادی مرا آورد تا من در یکا شتر غنیمت الله مرا گفت رسول  
ترا چه فرموده است از غنیمت شتر گفت که چهار فرموده است گفت اکنون بود از شما تا آمد  
شما را که تراست من گفت یا علی رسول زبان ببردن من این خواست گفت ای گفت ما درم  
و بیدم فدا شما را چه کریم و حطیم و عالم مردمانند شما آنکه گفت یا تو حشر و حکیم مرا درین  
چه صواب باشد گفت صواب نیست که چون رسول ترا بجهاد اشتر فرموده بود و از آن جهان  
گرفت تو من چهار ستانی و از آن جهان باشی یعنی از انصار بان و مهاجران باشی که ایشان را

پیش ازین ندان است سعید بن المسیب گفته درین روز شش هزار بود یا آورد  
و قسید کردند و رسول فرمود که مردی که اب تن است باقی زن دیکر نکند و مردن که اینتن  
بیت از دو دور باشند تا آنکه که استبرأ کند بجهنم آنکه جماعتی از هوان زن بیایند و بطوح اسلام  
آورند و گفتند یا رسول الله تو بهترین و کریمترین جهانیا بی زنان و فرزندان و دلبهار  
یا یا وری و امروز ما مسلمانیم بفرمای تا بار دهند رسول گفت آت غنیمت است و لکن از طریق  
بشاحت زنان و فرزندان میخواهند که با شما دم یا ما را گفتند یا رسول الله ما بحسب  
خود هیچ تر نکنیم بفرمای تا زنان و فرزندان ما با ما دهند رسول ع گفت هر چه در حق  
و نصیب من افتاد و نصیب اهل بیت من و جملاتی ششم من با ایشان دارم کیمت که مرا  
مواظف کند چنانکه گفتند که ما مواظف کنیم و هر چه در دست ایشان بود از زنان و فرزندان  
ایشان همه باز دارند رسول ع گفت ای قرص من است بر من تا جایی دیگر غنیمتی افتد عوض  
باز دم و مرا که بخوابد که مرا کند از مردنی بجایه اشتر فزید میباید همه گفتند یا رسول الله  
ما حاجی شدیم و فدا بخوابیم همه رد کردند مگر صفوان بن امیه که او زنی داشت بعلت حل با  
ایشان داد او وی خشم کردید که چون رسول ع حین بختید مردی آمد دراز بالا  
کندم کون پشت و باز کرده بر روی او و پیشانی او را بچو دگفت که بدیدم که باین غنایم چه کرده  
گفت چه کردم گفت عدل نکردی رسول ع خشم آمد گفت و بیک چون عدل بزد دیکر من نباشد  
بزد دیکر که یا به سدا نان گفتند یا رسول الله دستور باش تا کوشش گفت دعوه فانه سیکون  
له اتباع یرفون من الدین کایمق السهم من الرمیة یقتلهم الله علی بدیحت خالق الله البه گفت  
را کنید ویرا که ویرا اتباعی باشند که از دین میروند شوند جنانکه تیر از نشانه و خدای تع  
ایشان را بدست دوست داشته و تن کسی بکشد که او را از همه خلقان دوست ندارد و خلیفان



ایشان را توانگر کرد بآنکه اهل جنة و صفای ایمان آوردند و از بین طعام آوردند بر پشت چهار  
پای و در زمین بشال و جرش فراخی باد که اهل کمال از آن توانگر شدند و حقان گفت  
خدای تعالی ایشان را توانگر کرد بجزیه اهل کتاب و توانگری ایشانرا بحیثیت خود باز بست  
از آن سبب که ایشان بعضی بآن وقت و آن حین فرسیدند و از بهر آن تا مکلفان  
با خدای گریزند و امید براه او دارند و خدای تعالی عالم است بمصالح و مآثر تکلیف  
و حکیم است در منع شرکان از مسجد الحرام **قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ  
بِاللهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَرَسُولُهُ  
وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى  
يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ** این عباس گفت چون  
خدای تعالی شرکان را مانی کرد از آنکه بکشد شیطان در دل این جماعت انداخت که  
ایشان نیایند شجاج خوردند و طعام از گنجایا بید خدای تعالی از فرستادن ایشانرا  
بقتل اهل کتاب فرمود و بکشتی که از ایشان بقول کنند متفقشان کردند بکلی گفت  
که چون این آیه آمد رسول بغزاة بنی قریظه و بنی النضیر رفت و ایشان مصالح کردند  
و آن جزیه اول بود در اسلام که اهل کتاب گرفتند و اولین مدتی بود یا ایشان رسید  
می گوید و فرمایند رسول را و مسلما را که قتال کنید بآنکه می که ایشان بخدای ایمان ندارند  
خدای تعالی جمودان و ترسایان را وصف کرد بآنکه ایشان ایمان ندارند بخدا و اگر چه  
خدا و گویان اند خدا و دانان نیستند براه آنکه خدایا فرزندان را میارند و آنکه در  
حق خدای این روا دارد خدایا ندانند و بوی ایمان ندارند و من گفت که بقیامت  
ایمان ندارند و ایشان اگر چه معتقد این چیزها باشند مؤمن نباشند براه اعتقاد آنکه

ایمان باشد که علم باشد و از سری دلیل باشد و گفت که ایشان حرام نمی دارند از خدای و  
رسول از حرام کردن آن برای آنکه بشرع رسول ما که تا بحشر شایع است ایمان ندارند و من  
حق کدین خدای و رسولت ندارند بآدم حق و حق نام است از نامهای خدای ندارند  
و این آیه دلالت بر آنکه جمودان و ترسایان باطلست و حق نیست گفت که از آنکه ایشانرا  
صفت ایشان آیتها را بیان کرد و گفت که از جمله کسانی که ایشانرا کتاب دادند یعنی  
توریه و انجیل تا آنکه که کلامیت بدهند بدست خود پیغمبر و امام و ایشان دلیل و صاغر  
باشند و حکم اهل کتاب اینست که اول ایشانرا دعوت کنند باسلام اگر قبول نکنند ملان  
اند و اگر قبول نکنند با ایشان کارزار کنند تا آنکه که ایمان آرند یا کوفت قبول کنند  
ابو علی گفت **مَنْ عَنِ يَدَيْهِ أَنْ يَكُونَ كَافِرًا** معنی یلداشت که باید که بدست خود دهند و و باینست که نا  
پیشی فرادادند تا مذهب و صفاتشان پیدا گردد و گفته اند عن یحیی بن یزید بن یزید  
بنیه ندهند و گفته اند که بدقت است و بد نفع است معنی کوفت بدهند از نعمتی که  
شما بایشان کردن باشید بقول کوفت و آنها که ایشان جزیت گیرند جمودان و ترسایان  
و گویان اند و صابیان را حکم سایر کفار دیگر باشد و ابوسعید اصطخیری از اصحاب شافعی  
با این موافق است و محسن اهل کتاب اند یا نه شافعی را درین دو قولست و ابو حنیفه  
روایت که ایشان اهل کتابی نه اند و از امیر المؤمنین علی روایت کردن اند که او گفت  
که ایشانرا پیغمبر و کتاب بود پیغمبر خود را بکشد و کتاب را بپوشند و کوفت را بحدی  
منت خند آنکه امام مصلحی داند از ایشان می شناسد یا رسولان بعد یا بر زمین  
شافعی گفت کم از میان ایشان شناسد اگر درویش بود و اگر توانگر و ابو حنیفه گفت اگر  
درویش بود دو دانه دریم و اگر متوسط بود بیت و چهار دریم و اگر توانگر بود چهار

و هشت درهم و اما آنکه ای که طاعتی نباشد و کسی نبود او را بروی گرفت نباشد و  
 دیوانه گرفت نباشد و در و نباشد که هیچ ذمی دارد که کند که در حرم شود هیچ حال نه  
 برای کار و نه براه گذار اگر گویند جزیت اهل کتاب طاعت یا معصیت اگر  
 طاعت باید که بدان مستحق ثواب باشند و اگر معصیت است نباید که خدای تعالی تعصیت  
 نماید جوایز این است که مستحق امام از ایشان طاعت و اما دادن ایشان نه ط  
 عت و نه معصیت بر سبیل فزیه و دفع قنلت از نفس خود و نیز اشتقاق جزیه  
 از جزایست و جزا را وصف نمکنند با تک طاعت یا معصیت **وَقَالَتِ الْيَهُودُ**  
**عَدُوٌّ بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ وَآلِ الْمَسْجِدِ إِنَّ اللَّهَ ذَلِكَ قَوْلُ لَهُمْ**  
**بِأَفْوَهِهِمْ لَضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتِلْهُمْ**  
**اللَّهُ أَتَى يَوْمَ قُلُوبِ** خداوند خبر میدادناجی جودان و ترسانان گفتند و  
 ایشان رد میکنند گفتار دروغ و باطل ایشان را گفت که جودان گفتند عزیز را که او پسر خداست و  
 سائیان گفتند که هیچ یعنی عیسی این مرید پسر خداست اینجا سوال کنند و گویند که خدا تعالی  
 این بجهودان چه گوید خواه کرد و ایشان این را مستکلف جواب است که با قول خداوند تعالی که  
 جودان را تأثیری نبود و چون این آیه آمد جودان عهد رسول این گفتند خودند چون سلام بر  
 لشکر و نغان بن اوفی و مالک بن الصیف و سبب **أَنَّ جَهُودَانَ** در حق عزیر این  
 گفتند ان بود که از عهد الله عباس روایت کرده اند که او گفت هر زمان جمله اکابر و بزرگان  
 بنی اسرائیل بود و بعضی گفتند که او پسر نبی بود و توریه در میان ایشان بود و از عذرة او بجای  
 تابوت بود و مردم بعضی یاد داشتند چون معصیت متعول شدند و عظم و عذوان میشد که  
 فتنه خدای تابوت از میان ایشان بر گرفت چون فتنه زایل کردند توریه از دلها و ایشان

بر گرفت و از یاران ایشان گرفت مدتی برین برآمد ایشان پشیمان شدند و از عقوبت شناختند  
 توبه کردند و با عزیر گفتند عزیز دعا کرد و تضرع کرد و از خدای درخواست توبه کرد  
 او و خدای تعالی دعا و اجابت کرد و توریه مردل او نهاد و توریه با یار او نهاد و توبه  
 را بدین نشان کرد و توریه بر ایشان خواندن گرفت و توبه را بر ایشان اتمام کردند و توبه را کردند  
 اما آنکه که خدای تعالی تابوت با ایشان ملاج از وی نوشته و یار گرفته بودند با آن نسخه که در تابوت  
 بود مقابل کرد و در حقی زیاده و نقصان نبود ایشان گفتند این تخصیص عزیر را بر او است  
 که او پسر خداست تعالی الله عما یقول الظالمون صدای گفت که سبیل آن بود که چون عمار  
 لغیر بنی اسرائیل مسلط میشدند و ایشان را می کشند و می کشتند و می کشتند و می کشتند و می کشتند  
 کشتند و در عالم پراکنده شدند و عزیر برگشت و در بعضی کوهها خدایا عبادت میکرد و از کوه  
 فریاد می کرد و روز عید و روزی از روزها عید فریاد می کرد و روزی را دید بر سر کوهی ایستاد و  
 میگفت و اعظمه و اکاسیه و عزیر در تضرع و دعا می گفت یا خدا یا بنی اسرائیل  
 و ای علم را که دی عزیز فرزند و آن زن را و عذر کرد و گفت از خدای توبه و او کان  
 خبان برد که آن کوه شوروی است گفت ای زن توحیدان دانی که روزی توبه بدست شوه  
 توبه روزی توبه بدست ترا و شوهوت را و جمله خلائق را زن گفت که میدانی که روزی  
 جمله خلائق بدست خدای است و هیچ کس را بی رویه را نکند عیدانی که علم جمله عالمیان  
 از دست و بنو اسرائیل را بی علم را نکند عزیر گفت راست گفتی و گفتی توبه بدست خدای  
 ام اتمام تا تا توبه بدست خدای را که توبه بدست خدای را که توبه بدست خدای را که توبه بدست خدای را که  
 حشمت بخواند است از میوه آن و آب از حشمت بخورد و از آنجا وضو کند و در رکعت عان  
 بکن که خدای تعالی ترا چیزی خواهد داد از عزیزان یا بجای که برفت با عماران کاه خور رفت

در کرم

و کروز جبهه اب از مان نگاه او برد مید و در حق بر کما را و سید شد و از ان میوه بخورد  
 و از ان اب باز خورد چون نگاه کرد پی می آمد فراز آمد و او را گفت دمن باز کن او دمن  
 باز کرد چنینی و در دهن او نهال گفت فرو برد او خورد و آنکه او را گفت از بیخارین جبهه در  
 برو تا بقوم خود رسی او هم حیوان در آن جبهه می رفت چند آنکه بشنید می رفت عیش  
 در زیاده می شد تا آنکه که بقوم خود رسید جله توریه باز شد و بود قوم را گفت بروید و قلم  
 چند بیا و دیدی فشد و چند قلم بیاوردند بر هر اسکنی قلمی بر بست و توریه نوشتن گرفت  
 بجمله قلمها تا توریه حمله بنوشت ایشان چون آن بدیدند و فشد و آن سختها توریه که در  
 گوهها پنهان کرده بودند بیاوردند و مضارعه کردند با آنکه او نوشته بود یک حرف تفاوت نبود  
 گفتند توریه باین بر کی و مشکلی مقدور کن شود که یک گیر و عظم آن در دل او عاید این  
 خصوصیت بر داشت که وی بسخر خدایت تعالی الله تعالی ذلک و اما سیر آنکه  
 هییی را بر خدای خواندند آن بود که ترسایان پس از آنکه هییی را با همان بردند هفتاد و یک  
 سال بر طریق سلاطین و صلاح بودند تا آنکه میگرد و روزه میداشتند و عیال میکردند تا آنکه که  
 میان ایشان و جهودان کارزار افتاد و در میان ایشان مردی بود شجاع نام او بولس  
 بیاید و بیایند از ترسایان بکشت آنکه جهودان را گفت من من ترسم با و آنکه ترسایان  
 بر حق باشند و ما بر باطل و اگر چنین باشد ایشان ببشت شوند و ما بدو رخ و لکن من یکدلی  
 سازم که ایشان نیز بدو رخ روند آنکه باید و این داشت نام او عقیابایی بی نظیر بود در میان  
 دو لشکر اسب را پی کرد و بجایه جاک کرد و خاک بر سر کرد و گفتش قوم مرا می دانند گفتند  
 نه گفت من آن بولس ام که خنده کاه با شما کارزار کردم اکنون پنهان شدم و توبه کردم مرا  
 از آسمان ندا کرد که توبه تو مقبول خواهد بود تا آنکه که ترساشوی اکنون من تمام

و توبه کردم و شمار را که کردم تا با خیر باشند از کار من آنکه از آنجا رفت و یک سال تمام  
 در کلبه بنشت و انجیل میاموخت و آنکه انجیل خواندن گرفت و ترسایان را گفت مرا  
 از راه آسمان ندا کرد که خدا توبه تو بپذیرفت و از تو سختی نرساند و از او را باورد  
 داشتند و او از انجا بیت المقدس میبرد و بر ایشان خلیفه کرد نام او بطور و او را  
 تعلیم کرد که خدای و عیسی و مریم سه شخص بودند یک خلایق شدند این انا تثلیث و آنکه  
 است که ترسایان میگویند و از انجا بروم رفت و ایشان را الهوت و ناسوت تعلیم کرد  
 و گفت عیسی انش نبود و جیم نبود و لکن پسر خدای بود و مردی دیگر را پیش گرفت نام او  
 یعقوب و این مقال او را بیا موخت آنکه مردی دیگر را بخواند نام او ملکا و او را گفت که عیسی  
 خدا بود و لم یزل و لا یرا و آنکه این هر سه را بر خود جمع کرد و ایشان را وصیت کرد و گفت  
 از پس من این مردمان را باین دعوت کنید که من شمارا اسختم و بدانید که عیسی را در خواب  
 دیدم مرا گفت من آن نورانی شدم و من فردا خویشتن را بخوابم کشتن چون دگر روز  
 بود بجز انده و خویشتن را بکشت و این سه مرد از پس او ترسایان را دعوت میکردند هر یکی  
 را گروهی متابعت کردند و میان ایشان خلافتها افتاد حق همان و تبع این جملات را چکایت کرد  
 و گفت که جهودان گفتند که عزیز پسر خداست و ترسایان گفتند که مسیح پسر خداست این  
 ایشان گفتند گفتار ایشانست که بدیدند بعضی پس از اینها را خود میگویند و از حقیقتی و  
 اصل بخت مانند است که کاهران دیگر که چنان زبان بودند گفتند لیکن گفتار ترسایان که  
 مسیح پسر خداست مانند است که جهودان گفتند که عزیز پسر خداست و این هر دو قوم  
 گفتند مانند است که مشکان گفتند که فرشتگان دختر خدا اند یا انجی جهودان و ترسایان  
 میان همه رسول گفتند که عزیز و مسیح پسران خدا اند مانند است که جهودان مقدم گفتند

که عزیر پیر خداست که خداوند ایشان را باین گفتار که گفتند لغت و عذاب کنایه ایشان را  
 بکشد و هلاک گردانند اخبار ایشان را باین معنی آیات و دلالات و حجج و جگانه از حق بر میگرد  
 داند و از راه راست چگونه نشان دهد و میگوید **الْحَدِّقُ الْجَاهِدُ** و **هَبْ**  
**هَبْ** اَنْتُمْ اَرْبَابُ امْنٍ دُونَ اللَّهِ وَالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَمَا امْرُؤٌ  
 اِلَّا لِيَعْبُدَ الْاِلٰهَ وَاحِدًا لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ  
**كُونَ** بِرَبِّكَ دُونَ اَنْ يُطْفِئُوا نُوْرَ اللَّهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَيَا فِي اللَّهِ  
 اِلَّا اَنْ يَنْتَبِهَ نُوْرُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي اَرْسَلَ رَسُوْلَهُ  
 بِالْهُدٰى وَدِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ  
 حق جانده و درین آیه منقصره و مژمه جهودان و ترسایان میکند میگوید که جهودان  
 و ترسایان از سر جهل و نادانی رفته اند عالمان و زاهدان خود را خدا یان گرفته اند  
 این ایشان میگویند که حلال است حلال میدارند و این حرام است یعنی بقول ایشان حرام  
 حلال میدارند و حلال حرام عدلی تمام گفت **من ترسا بودم بنزدیک رسول**  
 ادم و صلیبی نزد در کردن داشتیم مواکفت یا عدلی این بیت از کردن دور کن من را  
 از کردن بر آوردم و بنید انتم انکه رسول علیه السلام سوره مائده خواندن گرفت تا باین آیه  
 رسید که **اَلْحَدِّقُ الْجَاهِدُ** و در میانهم اربابان دُونَ الله من گفتند که ما ایشان را گفتند بقیول  
 ایشان حرام بخلال می دارید و حلال بحرام گفت اری گفتند شما ایشان را در این می فرمایید  
 طاعت میدارید گفت اری گفت پس این عبادت ایشان بود و این مسیح پسر مریم را بخدا نمی  
 گرفته اند یعنی ترسایان در این میگویند آن ائمه ثلاث ثلثه و این جهودان و ترسایان را  
 نفرموده اند الا انک ایشان خدا را که یکی است پرستند آن خداست که هیچ خدای سزاوار

عبارت کنیم

پرستش نیست الا او و پاکست و منق از این با و اینان گیرند و شک آورند انکه گفت که ایشان  
 با این میکنند میخوانند تا نور خدا بر ایشان باشد و راه حق را تار یک گردانند و دین خدا را  
 باطل گردانند بدینها و خود یعنی بکفتار باطل خود باین عیاس گفت که مراد جهودان  
 و ترسایانند که میخوانند الهیه و سیمه عبادت بر اجبار و و هب انهمند و نور خدا را که  
 توحید اوست و اصل دین او بنشانند با قول باطل سخاک گفت **عنه و مرک**  
 رسول میکنند بعضی مل محانی گفتند که ایشان مرتضی محالی که گردند تا بکفتار باطل  
 خود دین خدا را باطل کنند با کسی مانند که خواهد که نور افتاب بیاید و دین بنشانند چنانکه  
 یکی از ما جرایم با یاد و من بنشانند یعنی می بندارند که این دین است ضعیف که بکفتار  
 ایشان باطل خواهد شد چنانکه جرایم ضعیف بیاید و دین کشته شود سلی گفت  
 نور خدای اسلام است حسن گفت **قرانت بعضی گفتند حجه و دلیل و برهانست**  
 و این جلد راه یا بند ایشان میخوانند که این نور را بنشانند و خداوند را بگرد و منع کرد  
 از آنرا که نور خود را تمام گرداند یعنی میخوانند الا عامی نور خود و اگر چه کافران کان  
 اند و میخوانند که دین خدای ظاهر شود انکه گفت اوستن خدای که بفرستد پیغمبر  
 خود را صلوات الله علیه باقران که هدی است و با بیان داده و حجج و بینات و دین حق  
 که مسلمانی است تا ظاهر کند و غالب گرداند از ابره و دینها و اگر چه مشرکان باشند  
 در این عیاس گفت **که معنی اینست که تا خدای تعالی مجد را بجهل شراب و عیاس اسلام**  
 مطلع گرداند چنانکه هیچ چیز بر وی پوشیده نماند ابوهریر و سخاک گفتند  
 تا خدای تعالی حق را اظهار کند و همه و بیضا و این عند خود و حجج مهدی صلوات الله  
 علیه باشد که همه و دینها یکی شود و هیچ کس نماند که نه در اسلام آید اما بطوع و اما بکراه و از اهل

سیر



و قوم صالح ناله خوانند چون بدانند شان کافر شدند و شما را نمی گردانند از آنک  
 زر و سیم و کج نمید و بان نمی یستید مردی گفت ما کج می نمیم گفت بلی و برادران یکدیگر را  
 می کشید احوال ما که گفت که مردی از اصحاب صفه فرغان یافت در جامه او دو دینار یافتند  
 رسول ع گفت کیستان این دو دینار دو داغ است مراد از این مهم و عهد کسانی است که  
 مال جمع کنند و آنان حقوق خدای اخراج نکنند و چون جمع کرده باشند و حقوق خدای  
 حال ایشان را حقانی بنود اما حساب آن حمله باز باید طارن چون بر وجه حلال سبع کردن  
 باشد و پیغمبر گفت من ادنی زکوة ماله فقد ادنی الحق الذي عليه ومن زاد فهو خير له  
 هر که زکوة مال بدهد آن حق که بر وی است حال باشد عیسی علیه السلام را رسیدند ازین  
 آیه گفت هر که زر و سیم و کج بدهد و زکوة بدهد و هر که زکوة بدهد و باکی نیست  
 آنکه گفت که من بک ندارم از آنکه مراد از آنکه بدهد و من عددان دایم و زکوة  
 بدم و در طاعت خدای صرف کنم **يَوْمَ نَحْشِي عِلْمَهُ فِي تَارِ حَشَنَةً**  
**فَكُلُّ يَبْهَاهُمْ فِي جَنَّةٍ وَجَنَّةٍ طَهُورُهُمْ هَذَا**  
**مَا كُنْ تَمُوتُ لَا نَفْسُكَ كَدَ قَدِّي قَوَامَا كُنْتُمْ تَكُنُونَ**  
 میگویند که بشان ده ایشان را بعد از آن در دوزخ که این روز را و سیمها و ایشان بپایند  
 در آتش دوزخ و آتش را بنزد و مالها را ایشان و کجها از زر و سیم گرم گردانند تا آن حمله  
 چون آتش کرد پس را بنویسند و پهلوان و یستها و ایشان را داغ کشد عیسی علیه السلام  
 را ازین آیه پرسیدند گفت والله که ما دینار را و در میان که بداد داغ کشد هیچ بر جا  
 یکدیگر نمهند و لکن خدای تعالی بپوشان ایشان قراح گردانند تا هر درمی و دنیا را  
 داغ کافر باشد و تخصیص پیشانی و پهلوان و ایشان را ان کرد که چون اول سائل را

ببیند که بریشانی زند آنکه پهلوان زود و گرداند و آنکه پشت برو کند صمد بن علی الترمذی  
 گفت برادر آنکه بشانی ان کشانی پیشانی باشد و پهلوان و قوی پشت اخف بن قیس  
 گفت که بعد از آنکه در میان حلقه نشسته بودم از قویش مردی را دیدم خوش  
 درشت جامه درشت اندام درشت روی که باید و اینجا بیعتی کرد و گفت بشان بار کرد  
 شما را که مال جمع میکنید و هر که میمند که حق تعالی فردا و قیامت از آن داغی  
 سازد که چون بریشان مرد نمند بکفش بیرون شود و چون بکفش نمند بریشانی  
 بیرون آید و بان پیشانی و پهلوان و پشت ایشان داغ کشند آن قوم این بشانند سر  
 درشت اندام و هیچ کس بالا و نگاه نکرد و او را جوابی نداد از ایشان برگردید  
 و بنزدیکی ستونی بنشست من نزد او رفتم گفتم ای شیخ این سخن تو قوم را خوش  
 نیامد گفت ایشان عاقل نیستند من پرسیدم که این مرد کیست گفتند که ابوذر  
 غفاری است چون این داغ بریشان نمند ایشان را گویند این است که شما کج نمالاید  
 پس بچید جزای را بچ کردید و آن کج که نمالید مجاهد از ابن عباس روایت کرد که چون  
 این آیه آمد مسلمانان سخت آمد و گفتند چگونه توان کردن که یکی از ما برای فرزندان  
 ضعیف خود خود جین کی بندد که ایشان را امر جی بخشد آنکه شیخ رسول آمدند و گفتند یا رسول  
 الله این آیه بر ما سخت می آید رسول ع گفت شما نمی دانید که خداوند تعالی زکوة بر شما واجب  
 نکرد الا از بهران که تا مال دنیا شما بایکین شود چون زکوة آن مال بایکین با یکین  
 است و مواردی می گرد و مال دنیا شما که باز ماند آنکه گفت که جزو سیم شما را بهترین  
 کجی که مرد از امر خود نمند گفتند بلی یا رسول الله گفت ذی صلحه که در و نکرد شایر  
 شود و چون کارش فرماید طاعت دارد و پیرا و چون غایب شود حفظ الغیب







و در این ماه محرم را عید میگویند و در این روز...

داشتیم چون گفتی ماه محرم را عید میگویند که در این ماه...  
اهل این دین بین ما میکنند که در این ماه...  
این ماه یعنی محرم را که صفت است یعنی محرم را حلال کردیم...  
و ملاجها باریست که فتنه حق سبحانه و تعالی گفت که این...  
کردند و یاد فی است در کفر ایشان بر آنکه کافران کردند و ایشان خود کافر بودند...  
باین که کردند کفر ایشان بپند و باین که کردند که انکاف کافر بودند...  
و دیگر از آنکه راه کردند سالی از حلال میدارند و سالی حرام را حلال میگویند...  
یعنی محرم ایشان حلال میکنند تا سر اعیان عید ما صهار حرام کرده باشند و اگر چه...  
در تعیین تعیین و تبدل میکنند و این اعمال بد ایشان است و ایشان را ستمند می...  
پندارند که نیکو میکنند و آن خود بد است دیوان با مبتلان ایشان و ایشان را مژ می...  
که در این روز تا جان میدارند که نیکوست و خدای تعالی هدایت نکند و راه نماید کافر...  
در این روز **یا ایها الذین آمنوا** اگر چه از خداوند بگردد که نیکوست...  
**فی سبیل الله** اما قلتم انی لا یجوز ان یضیع یا تحویر الذین...  
**من الآخرة** فاما متاع الدنیا فی الآخرة لا یقبل الا...  
**تفسیر** و بعد بگویند **علما النبی** و یستدلون فوق ما غیر...  
**کم** و لا تقصروا شیئا والله علی کل شیء قدیر...  
حق تعالی در این خطاب که مؤمنان را توبه و تضرع و تضرع و تضرع و تضرع...  
نمودند از جهل چون رسول خدا محبوب بتو که خواست رفیق و از حربه ظاهر گشته...  
بود و مردم بخود نمودند و در کار حق و نیک بود و در این زمین قتل بود

الحیوة

و وقت دخول نزد یک شده بود و میخواست بپایان مردم را دل بپندارد که وطن را بکشد...  
و بعد بغزاة بتو که از این سبب تقاعد و نکاحی کردند و رسول هم کم بودی...  
که بجای خواستی شدن این اظهار کردی الا که بگنایه و توری گفتی تا مردمان آگاه...  
نشوند و احوال او ندانند تا آگاه بپرس و شن رود مگر غزاة بتو که رسول هم...  
تصریح کرد تا مردم سانه تمام بکنند چه راه دور بود و دشمن بسیار چون مردم...  
از این سبب متوان کردند دخول و تع این آیه فرستاد و گفت ای انکاف فی که ایمان...  
آورده اید شمار چه بود و چه کار اقامت است که چون شمار کنید که بروید در راه...  
خدای و جهل کردن شمار که می نمایند و کاهلی میکنند و اختیار رفتن و سنان آن...  
نمکنند و در این وقت میوه و دخل استای شما محبوس و دنیا و مذکافان از آن آخر...  
یا حق شده اید و سرای دنیا و متاع دنیا اندک است کدام عاقل باشد که بسیار بگذارد...  
و اندک فرا گیرد چون و بر این سخن که دانند و در گرفتن هیچ دور و دوری نباشد...  
انکه در حد و زجر کرد ایشان را و گفت ای سرور دید شما شمارا عذابی سخت کد برد...  
آورند و بدل شمارا بقومی دیگر پس شما هیچ مصرت بوی نتوانید رسانیدن و ویرا...  
بیج کزندی نتوانید کرد یعنی رسول را یا حذر را و خدا بر همه چنین دارد است...  
بر شما و بر استبدان شما و نصرت خود بی شما **الا تنصرونوه** و فعل نصره...  
**الله** اذا خسر الله الذین کفروا اما فی اشین اذا ضا فی العار اذا...  
**یقول** لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سوره...  
**علیه** و انده یحیی لم تن وها وحل کلیمه الذین کفروا...  
**الشفلی** و کلیمه الله فی العلینا و الله عنین حکیم

حق تعالی بگوید که اگر شما رسول نروید و یا بی وی ننگید خدا را قاربت برانگ شل  
 شما کار دی برارد و یا بی کند چنانکه ویرایانی کرد شغل که چون کافران و پیران مکه  
 بیرون کردند و قصد کشتن وی کردند او بیرون رخ از مکه دوم درون بود یعنی دوم  
 صاحب خود بود و آن ابو بکر بود و او صاحب خود را میگفت که ترس و اندوه مدار  
 که خدا را با ما است ما را نصرت کند و نکند از که دشمن ما را ضعیف رساند و حق فی اوان  
 بود که میگفت یا رسول الله اگر مرا بکشند من یک مردم و اگر و العیال با من که اگر ترا  
 بکشند هلاکت است باشد و اگر ایشان در پای خود نکرند ما را ببینند رسول عم او را  
 گفت من ترس که خدا را با ما است مجاهد گفت که رسول عم سه روز در  
 غار بود عروه گفت ابو بکر را گویندی خبر بود غار شام عامر بن فهیر از آن کو  
 سفید از آذر آبخا ناندی ایشان از سیوان کو سفیدان مجبور شدند قتال گفت  
 عبد الرحمن ابی بکر با مداد و شمشیر نگاه آمدی و ایشان را پوشیده طعام آوردی چون  
 خواستند که بروند و او را شتر بیاورد یکی را رسول بر پشت و یکی را ابو بکر چون  
 بر فتنه چهار کس بودند رسول بود و ابو بکر و عامر بن فهیر و عبد الله بن اریق  
 الیشی زهری گفت که رسول عم چون در غار رفت و امام آن غار نور بود  
 بر دران غار تمام بر و باید خدا تع عینکوف لا الهام الا تا اینجا خانه کرد و گویند  
 باید و اینجا خایه بنهار چون سراقه بن مالک با بنهار رسید و او بی گیری عظیم بود  
 گفت تا با اینجا آیت با با سنان رفتم است یا بر زمین فرورفته و در غار زخم منقود  
 نیست و او را ننگ خاکه عینکوف بر جاء است و در مدخل شد است و خایه گویند شکسته  
 شکسته است و پای کس باین مقام نرسید است راهی حین گویند که چون ابو بکر را

حرفی می بود رسول ویرا گفت خوش دل می باش که ایشان ما را می بینند و ما ایشان را  
 می بینیم آنکه یکی از ایشان خواست تا <sup>از آن گذر سحر ۱۴ روزی بکردار ایند و گفت</sup>  
 یا ایایک دیدی که ما را می بینند که اگر ما را دیدندی آیت تک دندی و رسول عم را  
 میگردد و می گفت اللهم اعم انصارهم عما خدایا و چشمها را ایشان از آن گوید که آن  
 حق تعالی ایشان صرف کرد از ایشان تمامه کوی میگردد و در غار نشاند این سبب گفت  
 که در عهد عمر خطاب در حضور را و سخن میگفتند که در آن تفضیل عمر بود بر ابو بکر  
 عمر گفت عمر من شما است که مرا تفضیل میندای ابو بکر و الله که یک شب ابو بکر کاهان  
 شب غار بود که او در صحبت پیغمبر بود بهتر بود از همه عمر سخن که او در آن شب کاهان  
 پیش رسول توبه و اما گاه باز پس استقامی رسول عم ویرا گفت یا ایایک چرا چنین  
 میکنی گفت ز پیش مردم بنیاد که کسی کین کرد باشد تا اگر از کین بیرون آید  
 یا چنین می بیند از دین من آید و بر تو بنیاد و مرا کین و ترا بکین و چون بان  
 پس ایتم اندیشه لم بود که اگر کسی از پس ما بیاید من رسد و من پیر تو باشم چون  
 بغار رسید خواست که رسول عم که اندر غار شود را نکرده گفت تا من اندرون  
 روم و بیکم بناید که کسی کین کرده باشد در غار رفت و کرد برگردید و بیکم بد  
 چون کس را یافت رسول را گفت که درای و درین شب ابو بکر این آیت میگفت  
 قال اللهی و لم اجزع فوقی و نحن فی شد من طلة العار لا تخشیا فان الله تالیثا  
 و قد تفضل فی منه باخهار و اما کید من یخشی بوا درها کید الشیاطین قد کادوا لکفاد  
 و الله معکم طرا بما صنعوا و جاعل المنفی معنی الی الشار فاذل الله شکسته خدا را تع  
 شکسته و وقار درین شب رسول فرود شد و گفت اند که معنی اینست که او بکر فری  
 فرستاد بر آنکه رسول عم سرگزاد شکسته و وقار جدا شود دیگران که خوف ابو بکر را بود

در رسول را پس و بکنه محتاج ق باشد و انا تک گفتند مراد رسول است از هر آنکه جمله  
صالح را جامع باز رسول است اول آیه تا آخر پس باید که این نیز هم با وی راجع بود  
و در مثل این آیه تصریح کرده است بکنه رسول خدا و در آیه اول الله سیکشته  
علی رسول و سکنه امین بود از دشمن و آنکه یقین اند که دشمن نوی رسد و این چنین  
بغیر را بنود و این که جنود او و در بدر لشکری فرستاد برای نصر و یا بی شما که  
شما ان لشکر را نمی دیدید و ان لشکر فرستگان بودند و کلمه ان که کار بودند فروتر  
کرد و کلمه ان است که بلند تر است و مراد بکلمه کلمه دعوت است و بیان و کار ایشان  
فروتر است و ان را مقهور و مغلوب کرد اندم و کلمه خدا یعنی دین او و شریعت  
رسول همیشه بلند بود است این بسیار گفت کلمه کبار است و گفت  
و کلمه خدای ایاست و گفت لا اله الا الله و محمد رسول الله و خداوند عز و جل است  
او را بضم کس احتیاج نبود و رسول را نه از سر عجز بیان فرستاد بلکه از جهت حکمت  
اتقوا و احفظوا و تقالوا و جاهدوا یا موالکم و انفسکم فی سبیل الله  
ذلکم حیث لکم ان کسرت تعلمون لو کان عرضا فی بنا و  
سفر اقا صد الا تبعون و لکن بعدت علیهم الشقة و  
سیخلفون یا الله لو استطعنا نحن جانا معکم یهالکون انفسهم  
و الله یعلم انهم لکان ذبوت عفا الله عنک لیم اذنت لهم  
حتى یشکون لک الذین صدقوا و تعلم ان کاذبین  
ابو النخعی گفت اول آیه از سوره بارة که فرمود این بود که اتقوا و احفظوا و تقالوا  
چون رسول هم صحابه را استغفار کرد بجهل او فرمود که بجهل او وید مریخی بخیر  
دیگر و بجهل دیگر بقل او و در حدیثی فرمود که بهانه میاورد بجهل او وید اگر بیک

باید و اگر کران باز اگر مغول اشغال آید و اگر بیکار اگر جوان آید و اگر بی اگر از  
مال سیک باید و اگر کران با آن اگر درویشد و اگر توانگر اگر غنی شد و اگر کوه خدای  
اگر تن در سید و اگر بیاد اگر بی سلاح آید و اگر با سلاح بر وید و کارزار کشید  
در راه خدای بجان و مال جان بذل کند و مال بخل بکند که این چهار بهتر و بیکو  
تر است اگر میدانست روایت کرد که ابو طلحه این سوره میخواند با این  
آیه رسید خون ندان خود را گفت چه زنی چه زنی کار سازید و بچارش من کنید  
تا بغزاة روم بپران او را گفتند تو پیش شاه ما از تو نیاید تو میداریم گفت نه سزا  
دار کنید تا بروم او با سان که در بغزاة در یار رفت و در کشتن فرمان یافت  
در پی گفت سید بن المسیب بغزاة رفت و یک حجم اوبرفته بود او را گفتند  
این بر تو واجب نیست تو مردی پیری گفت نه که مرا نیز فرمود اند با این آیه که  
اتقوا و احفظوا و تقالوا و جاهدوا یا موالکم و انفسکم فی سبیل الله  
عنان نگاه دارم عبدالله عباس گفت که این آیه منو خست بقوله لیس علی الصفا  
ولا علی الموصی چون رسول عزم غزاة بنوک کرد و از منافق بود  
تا بعد از روم منافقان طمع کردند که چون رسول هم برود و صحابه و لشکر بر وند  
و مدینه خالی ماند ایشان برخاسته رسول رفت و جینی که با عزم بر نود و زنان و کود  
کافران کشته خدای تو جبریل را بفرستاد و این حال رسول را حقیق رسول هم  
گفت چه باید کرد گفت خفایت سلام میکند و میگوید که درین غزاة که مرغ و شیخ  
علی باید و نایل که صلح باشد میان تو و ایشان قرآن است که علی را بر جای خود  
بگذار و بحراب و مینوی سفادی تا هم این نیاید تو کند و هم مدینه را حایت کند  
وین تا باشد که چون با حیوة تو صحت نیاید تو و ولایت عسکو تو دارد پس زوفا

تو ای و آخری که ولی عهد و نایب تو باشد و از این پادشاه رسول عم علی را بر جوار خود  
بنشاند و مدینه باور سپرد منافقان چون آن پادشاه دانستند که کید ایشان باطل شد  
چون رسول عم از مدینه یک منزل بیفت زبان طعن در آن کردند و گفتند الا آن  
محمدا قد قاتل علیا الاتراء قد خلفه مع الباء والضبینان محمد علی را دشمن داشت  
و از وی برآمدن بینی که او را با کودکان و زنان راه که دامیر المؤمنین عم چون این  
شنیدند بر وی سخت اندر خواست و سلاح اندر پوشید و شمشیر جایل کرد و از پس رسول عم  
برفت غار دیکه بود باور سپرد و رسول عم از خیمه بیرون آمد بود و در راه نگاه می کرد  
علی را دیده شناخت گفت ای شهاب علی شهاب علی می بینم چون بی دیگر رسید گفت  
یا علی با ملک علی الحزین وراج برین داشت که از مدینه بیرون آمدی گفت طاعت  
منافقان و آنک جنین و جنین گفتند رسول عم گفت اما تو می یانک و زیری و وصی  
و خلیف و قاضی دینی و مخیر موعدی و حاکم حسی و دیکرمی و انت منی بمنزله  
سرون من موسی الا انی بنی بعدی امیر المؤمنین عم گفت رضیت رضیت  
و آنکه برگزیده و این بیتها می گفت الا باعد الله علی التفاق و اعزل الاناجیف و الباطل  
بقولون لی قد قتلک الرسول یحلاک فی الخائف الخائف و ما ذاک الا لان النبی  
حفاک و ما کان بالفاعل حضرت و سیدی علی عاتق الی ارجع للعالم الفاضل  
فلما رانی ههنا فلیه و قال مقال الاخ الفاضل ایم ان فی قایات  
بارجاف ذی الحسد الداخل فقال اخنانت من دو نیم که چون من موسی و ذاک  
و در آن وقت که رسول عم عزیمت سفر تو کرد که در منافقان هر یکی بتعلی و جانه  
باز ایشانند خدا تع گفت که ای محمد اگر این که تو ایشان را بان دعوت میکنی عرض و متاعی

بودی نزد یک و غنیمتی بودی عاجل و سفری بودی میان و راسی بودی نه دور  
ایشان متابعت تو کردند و در خدمت تو بنیامندی و لکن مسافه دورست و راه  
دشوار آنکه خدای تع بفرستد را جبره را که ایشان بیایند و پیش تو سوگند خوردند بخدا  
که اگر ما توانستیم امدن بیامدی و ایشان سوگند بدروغ خوردند و از جهار و غزاة  
تخلفت کردند نفس خود را هلاک میکنند و خدای میلاند که ایشان هم دروغ زنانه  
اند آنکه خدای تع بسبیل نطف و تطف و دعای بسبیل خبر گفت که خدای از تو عفو  
کند ای ای نادستوی هاک ای ایشان دستوی غنی بایست هون تا تظاهر شدی و پیدا  
کنی که صاوق از ایشان کدام است و کاذب کدام جماعتی که ایشان را با حق تعالی در شرف  
منود بایکدیگر گفتند که چه هم است و از خواست و بغیر روم رفتن در موافقت محمد  
که اگر بخلاف باشد که دست ایشان را بود یکی از ما جان بکاهه بیاورد و بیکشت که هر  
یکی بپناه نه بینم و علی بن حویم که بان تخلفت کنیم ایم امدن و دستوی بخوار استند  
میگفتند که ما ساند داریم و بر کی نکر ایم دستور باش تا روز چند مقام کنیم و بر کی  
بسانیم و آنکه از پس تو بنیام خدای تع رسول را از تفاق ایشان خبر داد و گفت که کدام  
قوم باشند که از تو دستوی نخواهند و کدام قوم باشند که دستوی خواهند خدا نک  
گفت لا یستأذنک الذین یؤمنون بالله و الیوم الآخر  
ان یجاهدوا بأموالهم و انفسهم و الله علیکم بالمؤمنین ائمة  
یستأذنک الذین لا یؤمنون بالله و الیوم الآخر و ان ثابت  
قلوبهم فهم فی ربهم یقرون و لو ارادوا الخروج لا  
عذروا الله عذرة و لیکن کره الله ان یجاهدکم فسططهم و  
قتل اعداءکم مع الظالمین لو خرجوا فیکم ما زاد و کم

بِالْخَبَالِ وَلَا تَضَعُوا حُلُلَكُمْ يَكُونُ كَمُفْتَنَةِ الْفِتْنَةِ وَفِيكُمْ  
سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ○ گفت دستوی خوا  
 هندا تا آنکه بخدای و قیامت ایمان دارند در آنک جهان کنند عالمها و جاهها حقش  
 بخون بینند که تو جهان کنی یا سان رفتن کنی بچنگ دشمنان و ایمان دانند که جهان کردن  
 بر ایشان واجب است ایضا بدستوی خواستن چه حاجت باشد پس اگر دستوی خواستی  
 دانه کار مؤمنان باشد دستوی خواستن در نامدن چه گونه کار مؤمنان باشد  
 آنکه گفت که این اشراط واعلام بود قومی باید تا اینها بشناسی و الا من خود عالم ام  
 به احوال ایشان بر حبله و تفصیل و همان و اشکال و یک و بد و خدای تع عالم است  
 بمشقیان و بر همین کاران که گیت که تقوی دارد و گیت که تقوی ندارد آنکه گفت که  
 دستوی درین معنی آنان خواهند که بخدای و قیامت ایمان ندارند و دل شاک  
 و سرتاب باشند و ایشان در شک و عیسا متردد باشند و معجزین که کفر و فساد ایمان یقین  
 چون کافر درویش ندیدند یا نه دین شد بدین بین و ذلک لا الهی الا هو لا اله الا هو  
 حق تع گفت که این منافقان اگر خواستند که بیرون آیند و بر عزم بیرون آمدن بودند  
 مرا اینه سازان کردند و عزم آن بجا آمدی پس این که ایشان سازان نکردند دلیل  
 میکند که خواستند که بیرون آیند و بر عزم آن نبودند و لکن کاره داشت خدای که از  
 جای خود بی جین ند و از مقام خود بچینند از همرا آنکه اگر آمدی این ایشان جز فساد  
 و تخلیط و تضریب و القارش و فتنه چیزی دیگر حاصل نشدی پس زین سبب بود  
 که ایشانرا نصیحت کرد و بر جای بداشت تا این شت کنند و این فتنه نیندازند و ایشانرا  
 گفتند که بنشینید یا نشیندگان شاید که رسول گفته باشد ایشانرا و وجه تهدید و شاید که  
 هم یاران ایشان از منافقان گفته باشد که مروید و شما را بجه کازاید با محمد رفتن خویش

درخان و آن خود بنشینید یا ایمان که در مدینه نشسته اند از زمان و کودکان و بچران  
 محمد بن اسحق گفت ○ آنکه دستوی خواستند در و سا و اشراق منافقان بودند  
 چون عبد الله ابی سلول و رفاعه بن التافق آنکه خدای تع افت و فال بین ایشان  
 باز گفت همان بد باشد که ایشان نیایند یا شما چه اگر بیا ند جز حبال و فال بین ایشان  
 و در میان شما شتاب کنند و روند بخواستی و سخن بچینی و فتنه حقیق یافته و فال  
 در میان شما اندازند و در میان شما آیند جاسوسان و خبر بدهان ایشان که احوال  
 و کار شما معلوم میکنند و ایشانرا از آن خبر میدهند و اگر خبر در میان شما اندازند  
 در امر و فرمان ایشانند و خدای تع دانند ظالم است میداند که هر کس چه اندر دل  
 دارد از خدای و شرف و فتنه را وی حق بر گوید که چون رسول ص لشکرگاه بنشیند  
 الوداع بزد عبد الله ای لشکرگاه خود با جمیع منافقان بذی حذی که فروزان غلبه  
 الوداع است بزد و لشکر او کم از لشکر رسول بود چون رسول م از آن منزل لشکر  
 بر گرفت و بی رفت و پیشتر مید ایشان بر نجا مید و بار رسول نیز رفتند رسول ص  
 و لشکر شد خدای تع این آیه فرستاد بعد از یق الفتنه و فلبوا لک الامور ای محمد  
 همیشه کار منافقان این بود است که همیشه ایشان فتنه جستند از پیش این و فال  
 آنکه فتنه اند در میان شما و خواستند که شما را از دین خدای و از جهان بر گردانند و بان  
 داند با انواع مکر و حیله و خدایه چنانکه روز احد عبد الله ابی کرد و قصد کرده اند  
 تا کمانها را تیر بگردانند و روز بروز بر کشند سعید جبر گفت که آن منافقان دوا  
 زده کس در عز و متوک در شب عقیده بر نیند یا ایشانرا دنا ما کافی رسول خدای را  
 بکشند و ایشان همیشه درین بودند و حیلها میکردند تا آنکه که حق ابدی حق خدای

لقد تمم الفتنه من قبل و قبلوا  
 که الامر حسی ما الکون و لکن  
 امر الله و هم کارهون

و ظفر و کار خدای پیدا شد و دین او انکار کردید و اسلام را قوت بدیدامد و این منافقان کان بودند مرانرا **و منه من يقول انك لي ولا تقيني لا في الفتنة سقطوا وان جهنم لخطية يا لكا ابرين ان تصدك حسنة تسوهم وان تصدك مصيبة يقولوا قد اخذنا امرنا من قبله و يقولوا وهم فرحون قل ان يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولينا وعلى الله فليست كل المؤمنين قل هل ترصون بنا الا اخدي الحسينين ونحن نرى بصر بكم ان تصدكم الله بعد ايام من عنده او يايديننا فتر بصوا لنا معكم ممن يصون**  
 اية در جناب قيس مدو او از روستا منافقان یکی بود که چون رسول ع یقراة بتوک خواست رفتن او را گفت یا ابا و هب هل لک فی بلاد بنی الاصف تخت منم سراسی و صفاء افتد ترا که با بنی الاصف یعنی رومیان کار دار کنی و از اینجا سرتیه و وصفیتان اوی و رومیان را بنو الاصف بیا ان خوانند که حبش بروم غالب شدند و از ایشان برده آوردند و زنی که خاصه شدند از ایشان بسواد حبش و بیاض روم بودند یعنی رنگ ایشان زرد قام بود چون رسول و بیا این سخن گفت او جواب داد و گفت یا رسول الله قوم من دانند که من بزنان مولع باشم و می ترسم که بنا که من دنان روم را بستم از ایشان بشکیم مرا بقتله بد میفکن و اینج خندید گفت اینست که خدای تعالی با من گفت از تو و گفت از ایشان شخصی است که میگوید یا رسول الله مراد تو بایش که بیایم بروم که اگر بیایم در فتنه دنان روم افتد دست از من بردار و مرا در فتنه مبتلا از

و در بن میفکن انکه گفت بدان ای محمد که ایشان خود در فتنه افتاد اند و در کفر ماندند و او می ترسد که در حرج نظر رومیان گرفتار شود در دریا کفر غرقه شد است انرا فتنه می شناسد و کفر را فتنه می شناسد و دوزخ خود محیط است و کرد کا بران اند را من است چون این ایه آمد رسول ع بنو سلمه را گفت من سیدکم یا بنی سلمه سید شما کیست گفتند خندید بن قیس است الا است که او بخیل است و بد دل رسول ع گفت و ای داء ادوی من الجمل کدام درد است که بی درمان تراست از بخیلی بل سیدکم العقی الا بیض الحمد سیر بن البرابن معروف و حسان ثابت در بن یعنی کعبه و قال رسول الله والقول الحق بن قال فینا من یعلون سیلا فقلنا له خندید بن قیس علی الذی یخول فشیان کان انکذا فقال وای الداء ادوی من الذی یسقم بها جلا و علی بها ید و سود سیر بن البرابن الجود و حق بشری الذان یسود اذا ما اناه الوفاد تب ماله و قال خذوه انما عاید عد انک حق و وصف افعال منافقان در حق مؤمنان کرد و گفت اگر بعضی و خبری و نصرتی و غنیمتی بتو رسد از موهلن کردند و ایشان را عملکن کرد اند و اگر نصیبی و قتلی و هزیمتی بتو رسد ایشان گویند که ما نکو کردیم و حرم و احتیاط بجای آوردیم که اینجا حاضر بیامدیم و بخانه خود بنشستم و کار خود فرادگیمت و اینج مارا می بایست کردن بگردیم از حرم و احتیاط و از ان مقام که این گویند برگردند و ایشان و حرم باشند بگوای محمد مرا این جماعت را که باز رسد الانج خدای تعالی ما را توفیق است و ما را بان خاص کی دانید است از نصرت و ظفر و دشمنان با شهادت و در حجات حیوان حسن بصری گفت که مراد است که کاره مهمل بنیت بد که را حجت با طهری حکیم که کار بد بر و حکمت

اوست این خواهد بودن ازینک و بد در لوح محفوظ بنویسد تا اعلام باشد  
فرشتگان و لطف باشد برایشان و هو مولا تا اوست که خدای ماست و مدبر  
کار بندگان و مانند کان اویم و منفعتی که ببارسان و مست و مضرتی که از ما  
سند دفع میشود بطف و عنایت و حرمت اوست و توکل کلی بروی کرده ایم  
و یومنان باید که بر خدای تو کل کنند نه بر ضرع و محله منافقان آنکه گفت  
که بگوی ای محمد بل تر بقون بنا هیچ می کرد و چشم میدارد بما و توقع میکند  
الا بکی از دوی نیکی که ببارسد یا ظفر و غنیمت یا قتل و شهادت بر او آنک حال کار  
زار کنند ازین دوی بیرون باشد یا دست او را باشد یا بر و بود اگر دست او را  
باشد این یکی حسنی است که ظفر باشد و غنیمت و اگر دست بر ما باشد و ماکت  
شویم این حسنی دیگر است که ما را در بهشت درجه شهادت خواهد بودن و ما نیز  
منتظریم که شما رسد یکی از دوی اما عذاب خدای تع و رقیامت اگر از تبع  
بجهید و یا بدست ماکت شوید و گفته اند که مراد بعد از این انواع عذاب است  
که بامت سلف رسید از صواعق و جزان و اگر اینج در دین دارید از نفاق اشکاکا  
کنند خون شما حلال گردد و بدست ماکت شده شوید اکنون شما چشم دارید از آنکه  
شیطان و قدر کار شما را از غرور باطل و وهن اسلام بر کرسول عم که ما این  
بر سر اظهاریم و عذر خدا را در اظهار دین او و نصرة رسول علیه السلام  
**قُلْ تَقِيتُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ تُقْبَلَ مِنْكُمْ حَتَّى تَكُونُوا كُفْرًا**  
**فَاسْتَفِينُوا مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِنَّهُمْ كَفَرُوا**  
**بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْأَيُّهَا تَوَنُّ الصَّلَاةَ إِلَهُ وَهُمْ كَسَالٌ قُلْ**

**تَقْفُونَ أَلَا وَهُمْ كَاذِبُونَ فَلَا تَحِبُّكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ**  
**إِنَّمَا يَشَاءُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ يَهَيِّئُ لَهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ**  
**وَهُمْ كَاذِبُونَ** **ه** حق تعالی میگوید ای محمد بگو که شما مال خویش را نفقه کنید  
بطوع و رعیت یا بکراهت آن نفقه شما هر گاه از شما مقبول نخواهد بودن برای آنک  
شما قوم فاسقانید و این امر بعضی جنرات یعنی اینج شما نفقه میکنید از شما مقبول  
نکنند برای آنک شما کافرید و اعمال خیر و صدقات از کافران بطل قبول نیفتد  
که عمل بی ایمان و اعتقاد درست قبول نبود آنکه بیان این علت کرد و گفت که هیچ منع  
نکرد از قبول صدقات ایشان الا آنک ایشان کافر شدند و بخدای و رسول بکفر و بدید  
و کسی که بخدا و رسول کافر باشد صدقه وی قبول نباشد آنکه از سرائین خبر دار  
و گفت که ایشان بمان بیا تید الا از سر کسان و کاهلی و این علامت نفاق است در جنس است  
که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول الله می قسم که منافق باشم رسول عم گفت  
یا هذا اگر تنها باشی غان کنی گفت ای گفت بر و که تو منافق نیستی یکی زندقی را  
دید که غان میکرد گفت ای مرد این بحیرت که تو میکنی بخلاف طریقه تو است گفت عالی  
البلد و ریاضة الجسد و حیاة الاهل والولد و دیگر علامت نفاق ایشان است که  
هر چه نفقه کنند بکراهت نفقه کنند و بطوع و رعیت نکنند آنکه گفت ای محمد ترا بجهت میاراد  
مالها و ایشان و فرزندان ایشان که از نه برای کرامت ایشان است بر او است که خلاء  
بقا میخواهد که تا باین مال ایشان و فرزندان ایشان ایشان را عذاب کند در دنیا  
با آنک مال ایشان را از غنیمت آرد و فرزندان ایشان را در معرض سبی و باقی و مصا  
بی که بفرزندان و مالها ایشان رسد تکلیفان فرماید تا در ابواب خیر صرف کنند

باین خلد ایشان از عذاب کند و بین ایشان با سیاه دل باشند و انتفاع آن عین را بود  
 مشقة کسب و ریخ حفظ بر ایشان بود و نفع دیگر از ایشان شد و در دست ایشان جو حشر  
 و نداشت چنینی دیگر باشند و گفته اند که در این تعدی و تأخیری هست و بعضی چنین  
 بود که بجهت میاراد از مالها و کافران و فرزندان ایشان در دنیا که خدای تعالی  
 میخواهد تا ایشان را عذاب کند بان در آخر و نه حق انفسهم و تاهلاک نشود و نفعها  
 ایشان و ایشان کافر باشند یعنی مرگ ایشان رسد و ایشان عیبرند و از کار آخر  
 و نظر از آن مشغول باشند **وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَإِذَا هُم بِكَافِرُونَ**  
**مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا يَنْصَرِفُونَ** **لَوْ يَخْلِفُونَ مَا لَأَبْرَأَ اللَّهُ مِنَ الْعَالَمِ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**  
**أَوْ مَعَارَافٍ أَوْ مَدَّخِلَةٍ لَّوَلَوْ أَلِيَهُ وَهُمْ يَخْشَوْنَ** **اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**  
 گفت نایاب و جوده و دلیری ایشان بخدای تا بخدی است که سوگند میخورند بخدای  
 و میگویند که ما از شما ایم و بر دین شما هم حق تعالی بکذیب ایشان کرد و گفت که ایشان  
 دروغ میگویند ایشان از شما نیستند و بر دین شما نیستند و لیکن ایشان قوم اند که از  
 شما میترسند این از برای خوف میگویند و اگر این منافقان طعنه بیاورد و بپناه کاهی  
 بینند یا غایبی و شکافی اندر کوه که اندر بجا کرینند یا جاده که اندر بجا شود و دو  
 ستایی که ایشان را حیات کنند ایشان از شما برگشتندی و روی با شما نهادندی سر  
 کسب و ثبات جانند پس سر کس و جوی **وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ**  
**فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ**  
**يَلْمِزُونَ** **وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آلَيْنَهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا**  
**اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ** **إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ**

این رند گفت که قومی بودند از منافقان که چون رسول خدا صدقات فتنه کرد  
 ایشان را توقع بودی که رسول خدا چنینی با ایشان دهد و رسول خدا هیچ با ایشان نداد  
 از آن سبب که ایشان اهلان بنی دند و استحقاق آن نداشتند ایشان را سخت می آمد  
 بر رسول خدا عیب می کردند و طعن می زدند و می گفتند ای محمد میدهد به هر نفس خود  
 میدهد از امید دهد که میخواهد خدای تعالی این اینه قریب و گفت که از این منافقان کسان  
 هستند که قسم صدقات تو بر تو عیب میکنند و در آن بر تو طعن می کنند اگر تو ایشان را  
 از صدقات چنینی دهی لایق شوند و اگر ندی خشم گیرند و می دانند که استحقاق  
 صدقات را ندارند و توانگرند صدقات باشند اگر کسی را قوت و کفایت یک ساله  
 باشد زکوة بوی نتوان داد و اگر باشد توان داد و اگر کسی را بفقدهم باشد و بدان  
 تصرف نتوان کرد زکوة بدو ناید اگر گفت و اگر اصرار بودندی و خورند و سوزند  
 ایشان بدایع خدای و رسول خدای با ایشان چار و گفتندی که ما را خدای و رسول خدای  
 پیراست و از سر حسن عقل و وثاقت بر خدای تعالی گفتندی که خدای تعالی رود بود که  
 ما را از فضل خویش و نعمتی خویش نصیبی بدهد و رسول او هم چنین کند و ما رغبت  
 در فضل خدای کرده ایم و امید با و میده ایم اگر ایشان این سخن گفتندی ایشان را بهتر و  
 نیکوتر بودی **إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ**  
**عَلَيْهَا وَالْمَوْتُ لَمَنَّا قُلُوْا لَهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْعَارِمِينَ وَفِي**  
**سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنَاءَ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ**  
 حق بجهان و نفع بیان سخنان زکوة میکند و میگوید که زکوة نتوان داد الا بر ایشان

و مسکینان عبد الله عباس و جابر بن زید و زهری و مجاهد گفتند که فقیران  
باشد که سوال نکند و مسکین آن باشد که سوال کند ابو هریره از رسول عم روایت کرد  
که مسکین آن باشد که او را غنائی و کفای نیابد که بدان مستغنی بود از مردمان و از مردمان  
سوال نگیرد و نداشت و گفته اند که فقیران باشد که او را هیچ چیز نباشد و مسکین آنک  
او را چیزی نباشد و آن کفای او و دلیل برین قول خذلی است اما السیفه فکانت  
لساکن علیها فی البحر خذلی صاحب سفینه را مسکین خوانند است و کشتی در دریا  
مبلقی از در فکانت فقر اهل صفة بود که ایشان را مای و مسکن نبود و  
مسکین آن بود که او را جای و منزلی بود و دیگر مستحقان زکوة آنانند که بان عمل میکرد  
و آنرا می ستاند و جمع میکرد و ایشان را نصیبی باشد و در مقدار سهم او خلاص کرده اند  
مجاهد و صفاک گفتند من آنچه حاصل باشد او را دهند و بنزدیک شافعی است که ایچ  
بوی دهند باید که بر قدر عمل او دهند و روایت عبد الله عباس و عزیمه الیمان و سعید  
و قول صالح و باقر علیهما السلام است که معوقین باشند با تمام تاج علاج دانه بدهد و دیگر  
از مستحقان زکوة مؤلفه قلوب الله قال گفتند ایشان جماعتی بود ندان عرب که رسول  
علیه السلام دل ایشان را برای ایمان نرم کرد و استخالت های ایشان را تا باشد که ایمان آرند  
عبد الله عباس گفت که قومی بودند قریب العهد باسلام بنزدیک رسول الله صلی  
و از وی چنین می خواستند اگر بدای گفتندی که مردی نیک است بر دین مقام کردی  
و اگر ندای برگشتندی را وی چنین گفت که صفوان بن امیه گفت که رسول الله  
مرا عطا میداد و در همه جهلان بود سخن می نمود در دل من تا سخنانی حق داد که از  
دوستی در جهان کس را نداشتم پس از این معنی قوله و المؤلفه قلوبهم شعبی و حسن بصیری گفتند

که مؤلفه قلوب در عهد رسول بودند و این معنی در عهد ابوبکر منقطع گشت و بنابر  
اهل علم گفتند که ایشان در همه وقت باشند الا آنست که معوقین باشند بر جهل و وجود  
امام عادل بنزدیک اهل شیعه و مذهب اهل شافعی آنست که ایشان بر دو قسم اند مسلمانان  
الله و مشرکان و شرکان ساقط اند و اما مسلمانان سهیم ایشان بجای است و سهم دیگران زکوة  
در ازاد کردن زندگان صرف گشت پیشترین فقها گفته اند که مکاتبان اند که خویش  
را با زن خرید باشند و از بهای خود بعضی مال باشند یا نداد و سهم از زکوة با ایشان  
دهند تا گردن خویش را از بندگی آزاد کنند و این مذهب شافعی است و مذهب اهل  
شیعه آنست که اسام یا باب امام یا آنکه صاحب مال باشد و وقتی که امام متصرف نباشد بخیر است  
اگر خواهد در وجه مکاتبان صرف کند و اگر خواهد زندگان مسلمانان و غزاة کن یا که در شفعة  
باشد و در ریخ بازخرد و آزاد کند و سهم دیگر در وجه وام داران بدهد بشرط آنکه ایشان مال  
در معصیه صرف نکرده باشند و با قرضم گفته غایم آن باشد که وام ستم باشد و صرف کرده  
نه در معصیه امام از بیت المالان وام او بکند و در وجه دیگر جهل است که آنرا فی سبیل الله خوانند  
است چون اصحاب سلاح و غزاة و منایطان اگر درویش باشند و محتاج و اگر درویش  
نباشند و این مذهب شافعی و اهل شیعه است که بنزدیک اهل شیعه درویشی اعتبار نیست  
در بین صنف و مذهب ابو حنیفه آنست که آنکس که توانگر باشد بوی بتواند طرد و دیگر  
از بن مستحقان زکوة از سبیل است یعنی ماسقر بخشان و دهان کردی مجاهد گفت  
که مرد بایست سبیل کسی است که راه او زده باشند و چنین می نداد که با وطن خود  
رود و اگر چه در شهر خود جدا شوند مال باشد و بنزدیک ابو حنیفه این صنف حاجیان اند













بگفت و گفت یا رسول الله من حق خدایم و حقها بگذارم و با و صلوات الله علیه  
خدای گفت یا خدای یا خدای را مالی بد و او را که سفیدی خد بود خدای تعالی در و مال یا خدای که  
مورچه خدای آن می فروزد چون مالش بیاید خدایش با بقصد و موعده مال را پس از آنک  
نزد در مسجد با رسول گذاردی و خدای شد که بیرون مدینه جای بساخت که کوفته خدای بجا بود  
و غازی بین و دیگر با رسول کردی و غازی با مدینه و خدای شد که کوفته خدای یا ده تر شد  
از آنجا بر رفت و او ای بود بزرگ از مدینه دور با آنجا بر رفت و جایی بساخت و از پنج غازی کردن  
با رسول باز ماند و آنجا بیامدی و غازی دینه مسجد آوردی چون مالش بیشتر شد از غازی دینه  
بیش باز ماند و آنجا مقیم شد و اگر کسی آنجا بگذشتی احوال مدینه از وی پرسیدی رسول هم گفت  
تعلیم چه کرد گفتند یا رسول الله خدایان کوفته خدای دارد که در مسجد واهی میگوید بگوید وادی رفته  
است و آنجا جوار ساخته است و مقام کرده رسول هم گفت یا و پنج تعلیم سپید بگفت چون خدای  
ایتر صدقه فرستاد رسول هم مردی را از حبشه بخواند و یکی از بنی سلیم و یکی از ایشان اسقام  
و اسنان صدقه بفرمود بشتن و گفت بروید و از تعلیم حق خدای بپایند و بپایان مردی سلمی  
روید و او را شتر بسیار دارد و از زمین ذکوة بپایند ایشان بیامدی و نام رسول بر تعلیم خدای  
بپایند و از ذکوة خواستند و گفت که این خدای است بروید بجای دیگر روید تا من مالی خود  
به بشیم ایشان بر رفتند و بنزد یکی از مرد سلمی رفتند و نام رسول بروی خواندند او گفت  
سحقاً و طاعة لامر الله و حکم رسول الله آنکه در میان اشتران رفت و پنج رسول نوشته بود آن  
اسنان اشتریکن بدخار و بهترین آن گفتند رسول ما را فرموده است که بهترین مال متبایم  
او گفت حاشا که من جز حیاد و کز بزرگ مال بخدای و رسول خدای دهم ایشان ان بستند و بان  
آمدند بنزد یکی تعلیم او و کز با همان مقاتل گفت که این مال خدای است بروید بجای دیگر

تا من را می خود درین معنی به بشیم ایشان پیش رسول آمدند و این معنی بگفتند رسول گفت  
یا و پنج تعلیم و سلمی دعا کرد بحسب و خدای تعالی روح تعلیم این ایتر فرستاد که و منم من غایه الله  
لن انما من فضل الایة و رسول هم بر حجاب خواند یکی از خویشان تعلیم حاضر بودند بنزد یکی  
تعلیم آمد و گفت و یکی یا تعلیم در حق تو سه ایله اهل است تعلیم بر خاست و بنزد یکی رسول آمد  
و گفت یا رسول الله من صدقه بیارم خدای که تو فرمایی رسول هم گفت بعد از آنکه گفتی پنج گفتی  
خدای هر مود است که صدقه تو قبول نکند او بر خاست و خاک بر سر کرد و من باز دزدن گرفت رسول هم  
گفت این است که تر گفتی تو فرمان بزرگی او بر خاست و بان گشت و بجای خود رفت و رسول هم  
در آن مدت با حواری حق شن و صدقه او قبول نکرد در عهد ابوبکر بیامدی و در خواست که صدقه من قبول  
کن گفت رسول صدقه تو قبول نکرد من بنزدی تو نکند چون عمر بخلافت بنشست او قبول نکرد  
و او در آن عهد عثمان از دنیا رفت خدای تعالی میگوید که ایشان یعنی از منافقان کس است که با خدای  
نزد و عهد کرده و گفت که اگر خدای مرا مالی دهد ما از آن صدقه دیم و از جلد صالحان با بشیم چون  
خدای تعالی بداد ایشان را پنج خواستند مال ایشان بان بخدای کردند و پنج بریشان واجب کرده بودند  
مال آنان بدادند و بخیل در شرع مجاز نیست از منع واجب برادر آنک بخل اسم ذم است و بخیل از عموم  
باشد و بر ترک تقصیر با کس را ذم نشاید کردن و توفیق یعنی بر کرد بدند و حال خود آن بود که ایشان  
اعراض کردند و روی بگردانید پس خدای تعالی اظهار نفاق کرد که در دلهای ایشان بود و اعلام  
کرد رسول که ایشان بر کفر خود خدای مردن و توبه بخدا صد کردند و انرا عقاب و جزا از خواند که  
بعقب فعلی بود که ایشان کردند از بخل و خلف و عدلی بوم بطقه نالان روز که ایشان با پیش  
خدای رسوند و حاضران بدید آنجا که حکم جزا را بنمود و فرمان جزا داد بان شد و این ایشان را برای  
آن باشد که ایشان ان وعد که با خدای کردند بخلاف کردند و او بان دروغی که گفتند و این ایتر را





بیاید و گفت یا رسول الله ان فی غنیات وافی مؤلج بالاسماء من کوفتند کی چند دارم  
 و عاکن ناخدا ی تو در آن بکله کند که من حق خدای و حقهای دیگر بواسطی بهم من دعا  
 کردم خدای تو او را کوفتند بسیار مال چون وقت صدقه آمد کس فرستاد بخل کرد و وعده  
 خلاف کرد خدای تو این اینه فرستاد و منم من عاهد الله لئن اشیاء من فضله لضدقن و لکنون  
 من الصالحین الی قوله و بما کانوا یکن یون صحابه رسول چون این شنیدند دل خوش  
 شدند و مالی عظیم بصدقه دادند و وجهی دیگر در معنی حدیث است که شمع باشد  
 که رسول هم باین حدیث ان خطاست باشد که هر که این سه حضرت را کار بندد و اهل حال جوان  
 و حسن بود کند منافق باشد **اللّٰه یُنِیْلُکُمُ الْوَنَاطِقُ عِیْنِ مِنَ الْمَنُورِ**  
**مِیْنِ فِی الصَّدَقَاتِ وَالَّذِیْنَ لَا یَجِدُونَ لِاَیْهِمْ فِی سَخِرُونَ**  
**مِیْنِهِمْ یَخْرُجُ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیْمٌ** **مفسران** گفتند سب رسول  
 این است بود که رسول هم عتاب را بر صدقات است کرده عبد الرحمن عوف اند و چهار هزار  
 درم آورد گفت یا رسول الله من هشت هزار درم داشتم چهار هزار برای عیال بان کر فتم  
 و چهار هزار صدقه کردم رسول هم او را دعا کرد بیکه و گفت یا رب الله که فیما اعطیت  
 و فیما امسکت خدای تو خدای مال دارا که من مال او صد و شصت هزار درم برآمد هر نفی  
 را هشتاد هزار درم رسید و عام بن عدی صد و شصت و سق جزایا آورد و صدقه کرد  
 و رسول هم انرا قسمی کرد و مردی بود نام او ابو عبید الله صاعی خدا آورد و گفت یا رسول  
 الله دی هر روز کار کردم دو صاع خورا می دادند یکی برای عیال بان کر فتم و یکی را صدقه  
 او درم رسول هم گفت برو بر سر جزا صدقه کن منافقان چون این در آن رهن زدند و گفتند  
 عبد الرحمن و عام بنی ناکند بر یا لاند و خدای تو مستغنی است از صاع خورا که ابو عبید

بیاورد و لکن خواست تا نام او در مصدقان باشد خدای تو این اینه فرستاد و گفت یا لاند  
 عیب کنند و چشم میکنند و سبیل بخیر بر یا لاند باین کردند و بطوع صدقات دادند از مؤ  
 منان جود عبد الرحمن و عام و بر یا لاند که ایشان عیال میدادند و نداشتند الا مقدار چند و طا  
 قت و کوشش خویش و مال بسیار دادند چون ابو عبید و از ایشان فسوس میدادند و  
 سخریه میکشید و خدای تو از ایشان فسوس دارد یعنی جزا بر عیال ایشان بدید و ایشا را  
 عذاب باشد بخدا و در دناک **اِسْتَعْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ**  
**اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِیْنِ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذٰلِکَ بِاَنَّهُمْ**  
**کَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِیْنَ**  
 گفت که اینه در عبد الله ابی سلول آمد که او گفت لا تستغفروا علی من عید رسول الله حتی  
 یغضوا پس از آنکه گفت باین دیگر رسول آمد و گفت استغفروا یا رسول الله برا من  
 از خدا استغفار کن و امرزش خواه خدای تو گفت ای محمد استغفار کن برا این  
 منافقان یا ممکن یعنی استغفار تو برا ایشان و من که استغفار تو یکسانست خوا می  
 استغفار کن و خوا می کن چه اگر برا ایشان هفتاد بار استغفار کن مثلا خدای تو ایشانرا  
 پرگزینا مرزد و تخصیص هفتاد بار آن کرد که این عدد بنزد یک عرب مستغنی است  
 و گفته اند که برای آنکه و جمیع هفتاد است و هفت عدد اغلب چون اسماء و امینها و کو  
 هما و دریا عیال و اقالیم و اعضا و گفته اند که برای آن تخصیص هفتاد کرد که رسول هم  
 حسن هفتاد تکبیر کرد خدای تو گفت اگر بعد از تکبیرات حسن برای منافقان استغفار  
 کنی ایشانرا بیا مرزم آنکه گفت این از برای اوست که ایشان بخدای تو پیوسته و  
 شد اند و خدای تو هدایت نکند براه هشتاد بار و فاسق است **اِنْ**





که اهل جهنم باشند چون زان و کوزگان و بهاران ایشان بان رافق شده اند که بازان  
و کوزگان و بهاران باشند ایشان در مختلف معذورات و بر دلها ایشان مهر کرده و یعنی  
نشان نماله رخ که فرشتگان ایشان را بان بکشند و فرق کنند میان مؤمن و منافق تا بار  
این استغفار کنند و بران لعنه و نیز تا فرشتگان را دران لطف و اعتباری باشد و این طبع  
و علامات مانع ایشان نباشند یعنی که میگوید بل طبع الله علی قلوبهم فلا یؤمنون الا قلیلا  
که اگر مانع بودی همه را مانع نوهی و وجهی دیگر است که ایشان از ان وجه که ایمان  
در دل خود راه نمی دهند و نظر و اندیشه نمیکنند چون کسی نداند که بر دل ایشان مهر کرده  
باشند و این مبالغه تمام باشد هر نگ ایشان اعیان نخواهند آوردن و نخواهند دانستن بلکه  
گفت لکن رسول خدای و مؤمنان جهنم کنند جمال و جان خود و در راه خدای بذل میکنند  
ایشان اختیار و نیکو میباشند و زان میگویند در اخره و ایشان دستکاران باشند و ظفر یا فککان  
و برادر رسیدگان و خدای تعالی باخته باشد و نهال از بهر ایشان بشتهای که مرد که در زیر  
درختان ان جو بهار اب روان و ایشان را در آنجا ویدعیست باشند که از آنجا غایب شوند  
و این تودی عظیم و ظفری بزرگوار است **وَجَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنْ آلِ**  
**عَرَبٍ لِقَا رَبِّهِمْ وَ قَعَدَ الَّذِينَ كُنُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ سُبُطِ**  
**الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابَ آتٍ أَلِيمٌ لَيْسَ عَلَى الضَّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ**  
**حَرَجٌ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ**  
**وَ رَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَلَا**  
**عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا تَوَلَّوْا لَخَعَلَهُمُ اللَّهُ لَاحِدًا مَّا أَحْمَلَكُمْ عَلَيْهِ**  
**تَوَلَّوْا أَوْ عَصَيْتُمْ تَقِيضٌ مِنَ الذَّمِّ مَعَ حَرَجٍ تَأَلَّى يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ**

**إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ وَهُمْ عَصِيَاءٌ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا**  
**مَعَ الْخَوَافِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**  
میگویند که آمدند بزرگوار رسول خدای کسی که عذر خواهند کان یا نقصیر کنند کان بودند  
و ایشان عذری نبود میخواست تا ایشان را استغفار دهد در نا آمدن با وی بجای احسن گفت  
که عذر را ایشان همه دروغ بود امیر المؤمنین عاظم فرمود المعاذیر اکثرها اکاذیب یعنی  
عذرهای ایشان دروغ باشد و ایشان رهط عامر بن الطفیل بودند و چون عذرات بنوک میآمدند و  
گفتند یا رسول الله اگر باقی پیام عراب طی قبیله ما را نقرض رسانده ای دستور باش تا مقام  
کنیم رسول عذرت خدای تعالی مرا ان اسرا و اخبار شما چنین دله است قد بینا نا الله من احبنا کم  
ایشان چنین گفتند و عذرا این داشتند و در ظاهر ایمان داشتند محمد بن حنفی گفت  
که ایة در حق جماعتی آمد از بنی عفان بن حنفان بن امان که ایشان خویشی را بر رسول  
عزیم میکردند و عزم ایشان ان بود تا رسول عایشان را استغفار دهد تا باز ایستند میگفتند  
که ما بجای مرگیم و در دل نداشتند و عاقبت و فاکر دند و بنیستند و بجای مرگیم و فاکر دند  
گفت که زود بود که برسد با نا نگر ظلم کردند ان ایشان یعنی کافران عذاب دردناک و ان بهر ان  
منهم گفت که ایشان که تخلف کردند همه کافر بنویسند بعضی کافر بودند عذر بدروغ افکندند  
و بعضی مؤمن بودند و ساز و برگ سفر و جهار نداشتند تا لا حیرم خدای تعالی ایشان را معذرت  
داشت و گفت نیست بی ضعیفانی که قوت ندارند و بهارانی که محنت ندارند و بهر ان کسی که  
بنا بدایج نفقه کنند و خویشی و بی برک و ساز باشند بریشان حرجی و تنکی و بر نیست چون  
نصیحت کنند خدایشان و رسول را و عمل با خلاص کنند و بر محسان و نیکوکاران هیچ راهی  
نیست یعنی که هیچ کس را با ایشان کاری نیست و ملامت و مذمت را بریشان راهی نیست و خلاص



ایشان دوزخ باشد جز اگر کسی را که کرده باشند و پاداش آن از دوزخ باشد و این است دلیل  
میکند بر آن حکم منافق حکم کافرانست آنکه گفت که محققان که عرض ایشان در آنک سوگند  
نمیخورند بر شما نیست تا از ایشان راضی شوید بدان سوگند که میخورند و کما نیرد که  
ایشان راست میگویند اگر شما از ایشان راضی شوید که احوال ظاهر و باطن ایشان ندانید حذای  
را منی شود و خشود نکرد ازین فاسقان و منافقان از آنکه وظاهر و باطن ایشان دانند  
لَا عَرَابَ اسْتَدْلُكُمْ اَوْ نِفَاقًا وَاَجِدُ اَنْ لَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا  
اَنْزَلَ اللَّهُ عَلَي رَسُولِهِ وَاَللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَمِنْ لَعَرَابٍ مِنْ  
يَتَخَذُ مَا يَتَفَقَّحُونَ مَعَهُ مَا وَيْتَنَ بَصُرُكُمْ الذِّقْنُ عَلَيْهِمْ  
طَائِفَةٌ السُّورَةِ وَاَللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وَمِنْ لَعَرَابٍ مِنْ بَقِيٍّ مِنْ  
بِاللَّهِ وَاَلْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَخَذُ مَا يَتَفَقَّحُونَ قَوْلَ بَابٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ  
الرَّسُولِ اَلَا اِنَّهَا قَوْلُ بَنِي لَهْمَ سَيَدُ خَلْفَهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ  
اِنَّ اللَّهَ عَفْوٌ رَحِيمٌ حق سبحانه و تع میگوید که عربانی که نشو و نما و تو  
بیت ایشان در میان و پادیه باشد کفر و نفاق ایشان سخت تر و بیش باشد بر او آنکه در میان  
ایشان علما و ادبکان و با اهل حصن اختلاط ندارند که از ایشان شنوند و بار و دارند و  
این جماعت آنانند که پیران مدینه بودند از قبیلہ اسد و غطفان و ایشان در کفر و نفاق  
سخت تر بودند و ایشان سزاوارتر باشند بانکه حدود و ضرایح و احکام شرع ندانند از آنکه  
در بار دید بود ه باشند و علما و فقهها را ندیده باشند و آورده اند بلکه درین  
صوحن را در کادزار میامد دست جیش بینداخته بودند روزی ششم بود با جماعتی  
و اخبار و احادیث روایت میکرد اعرابی بیامد و بنیشت و کوسل با حدیث او کرد و گفت

ان حدیثیک لیجیبنی وان یذک لتریبنی حدیثی تو مرا خوش میاید و لکن دست تو مرا بهیقت  
مندان در گفت جواب گفت بیا آنک یار که بدرستی بریده باشد گفت در دست راست  
برند و این دست چپ است اعرابی گفت من این ندانم که راست یا چپ میزند زید گفت  
صدق الله حیث نقول الاعراب استدل کفر و نفاقا و احذر ان لا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسله  
و الله عليم حکیم اعراب اولیتر اند بانکه حدود و احکام شرع ندانند و خداوند عالمست باحوال  
ایشان و حکیمست در اجراء احکام بر ایشان آنکه حقوق اعراب را بدو وقت کرد گفت بعضی ایشان  
آنانند که ایج نقه میکنند در سبیل خدای عزامت و تاوان میدادند و چشم میدارند شما رسیدن  
جاذبها و واقعهها و کرد شهادت روز کار بد و می کردند تاکی واقعه شما رسید از مرگ و قتل که ایج  
ایشان شما میخوانند بخود بیند و ایج شما می بیندند ایشان رسا و کرد شما بد بر ایشان  
بار و خداوند شنودند گفتار و داند که او را شنید و بعضی از اعراب کسانند که ایمان دارند  
بخداوند و زبان چین یعنی روز قیامت که از پس و در کربش بیایند و ایج نقه میکنند در راه خدای  
اشافه و سبیلها میگرد و می دانند که دیک خدا و قدره ادا و فعل با شریان وجه که من  
سوده باشند طلب رضا بخدا بر او ثواب او را و بنی صلوات رسول را و استغفار و امرزش را  
او را و دعا و او را بخیر و بر که قریبی می شناسند و ثوابی و رخصتی میدادند و بحقیقت که صلوات  
رسول و دعا و وی ایشان را قریبی و ثوابی است و زود بود که خدای تعالی ایشان را در رحمت خود  
برد و بر ایشان رحمت کند که او خدا و است امروز ندانم کاه کاران و بخشاید بندگان کلی گفت  
که ای زینب السمل و غفار و حبیبه امه وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اَلَا وَاَلَوْ كُنْ مِنْ الْمُهَاجِرِينَ  
وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ  
وَرَضُوا عَنْهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا بَدْءُ ذَلِكَ الْقَوْنِ الْعَظِيمِ **هـ** ميگوید که سابقان پیشین و پیشین کنان  
اولین مهاجر و انصار و انکاف که ایشان را متابعت کرده اند و پس روی عوده بنفکی  
و احسان با کتب برده ایشان رفتند در ایمان و نصرت کردند یعنی پس از ایشان ایمان آوردند  
و ایشان ایمان بود بلکه پس از مهاجر و انصار ایمان آوردند از سابقان و گفتند که  
ایمان بودند که پس از رسول ایمان آورده اند در عهد صحابه و در عرفان آنرا که در عهد رسول  
بودند و در صحبه او و صحابه خوانده اند و آنرا که بعد از رسول بودند تا بعین گفتند و آنرا  
که پس از صحابه و تابعین بودند تا بنوع تابعین خوانده اند حق تعالی همه را فراموش کرد و در سبک کشید  
و گفت ایشان کسانی اند که خدای ایشان را فراموش است و ایشان نیز از خدای را فراموش اند  
و از بهر ایشان ساخته است و بهمان جهت است که در زیر درختان آن حیوانات و ارباب روان باشند  
و ایشان را بجا بجا وید و مقیم باشند و این ایشان را بشکارتی و طغری عظیم باشد ثقلی مالم صحاب  
الحديث در تفسیر آوردن است که هر خطاب این آیه چنان میخواهد که و الشاقون  
الاولون من المهاجرين والانصار الذين اتبعوا هم ای کعبه و را باز داد و گفت بگوی و الا  
نصار و الذين هم قول او شنیدند تا سه بار و الانصار و بجز خوانند الذين فی و او و ای کعبه و  
در سبکد باز چهارم عهد را گفت چرا از من نشنوی و الله از قرأت علی رسول الله و الانصار  
و الذين اتبعوا هم بخدای که من بر بجز خدای جبر خواندم و تو بقیع عز قد فرجاف و خدی  
عمر گفت صدقت راست گفتی حقیق و شینا و تفرقم و شغلنا و شهدتم و عینا الله که گفت  
یا ای انصار را خدای در حمله سابقان گرفت گفت ای و یا خطاب و پس ایشان شوق نکرد و عمر گفت  
من پنداشتم که در این آیه تا را رفعتی حاله که در آن با کس را شریک نکردند گفت خلافت  
است که تو پنداشتی و مصداق این در اول شوق صحبه است فی قوله تم و آخرین منهم لما جعل

هم و در وسط سوره الحش و الذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين  
سبقونا بالايمان و در آخر سوره الانفال و الذين امنوا من بعد وهاجر ووا وجاهدوا معكم  
ابو موسی اشعری و سعید المستیبت و قال گفتند که سابقان اولین ایمان آوردند که بدو  
قبله نماز کردند عطا گفتند ایمان بودند که سید حاضر بودند و خلا و کردند تا آنکس که پس  
از حذیفه و ایمان آوردن بود و در حذیفه خلافت نیست که اوله او بود که ایمان آورده بود عبدالله  
عباس و در یازدهم و جابر بن عبد الله الانصاری و حمله اهل بیت گفتند که اولین  
کسی که ایمان آورده علی را بی طالب هم بود و او ده ساله بود بروایت کلینی و مجاهد و محمد بن اسحق  
گفتند ده ساله بود و گفتند که ده و از ده ساله بود میباید گفت که از حمله عیین و  
که خدای تعالی علی را و با و خواست از آن بود که سانی قبرش را بگشاید و او طالب خیال بسیار  
داشت رسول هم خود را گفت ای عباس ای هم خط عظیم است و ابوطالب را نسبت عباس را بخوشت  
بیا تا برویم و از وی تحقیق کنیم گفت صواب باشد بفرستند و رسول از آن گفت که ای هم با ائمه ایم  
تا بعضی از خیال ترا بخود ببریم ابوطالب گفت که عقیدت را بمن دها کنید و دیگر از شما را نیند  
رسول غریبی را بر گرفت و عباس جعفر را بر گرفت و علی را رسول بود تا آنکه که خدای و بر ایشان  
دار و علی اولین کسی بود که بوی ایمان آورد و با او نماز کرد و جعفر را عباس می بود تا آنکه  
که اسلام آورد و از عباس مستغنی رخ استغیل بن ابیاس گفت که جبرم مردی باز رکعتی بود گفت  
که من مکر رفتم نزد یک عباس فرزندم و دینی با عباس نشسته بودم در یک وقت زوال  
افتاب حوائی را دیدم نیکو روی که بیاید و در قرص افتاب نگاه کرد آنکه روی بکعبه آورد  
و گفت الله اکثر کوفتی که بیاید و دست راست او با شمشیر و تکبیر کرد و زنی بیاید و در قمار  
هردو با شمشیر و تکبیر کرد ساعتی بود آن جوان بر کعبه شد ایشان نیز بر کعبه شدند چون



و رسول در حق او گفت که من از او شریعت ندیدم و او را بکلام دیم و در وقت بی پستی و غلبه  
پار کردن شرکش اندر و دو غلام برداشت و دو غلام بر حسب و هر یکی قصی خنجر در دست  
گرفته مرد را میزدند و او را میزدند که خدایت حق او فرستاد و اما من خاف مقام تبه  
و نهی النفس عن الهوی فان الحیة علی لما وی روز بد برادرش را بکشتند و بر سر  
مصبوب دست از او جدا شدند و بدو تنهائی دادند مصعب را گفتند برادرش را بکشید و تنهائی  
خوشت تو گفت لا ولا کرامة بید کران یوم نمید تا اسلام آورد یا وید کند بند و برهنه  
چون خود را فدیة کرد روز احد برادر خود را دید مصعب را گفت والله که این را من  
بکشم فرصت کوش میداشت تا که فرصت یافت و در خود را بکشت خدایت حق در حق او این  
آیه فرستاد فاما من طغی و اثار الحیوة الدنیا فان النجیم من لما وی و فاهم و کنیت ابوحنیفة  
و میمن حوالکم من الی عذاب منافعون و من اهل المذنبه من  
دوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم سنعذبهم ثم یفرجون  
یردون الی عذاب عظیم و الاخرون اعترفوا ید تونیهم خلطوا  
عملا صالحا و آخر سبیلا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور  
رحیم میگوید که از آنکس که کرد بر کرد و تنهائی داد آن عربان منافقان اند که بیرون  
مدینه اند مفسران گفتند که چند قبیل بود مدینه و حبشه و اسلم و اجماع و غفار و این  
جمله بر این مدینه بود و در مدینه هم جمعی منافقان اند که بر کفر و نفاق مقوم  
و مضرب اند تو که محمدی ایشان را می دانی و ایشان را می شناسیم و میدانیم برای آنکه نفاق  
تعلق باطن دارد و ظاهر مؤمن و مقرر و باطن که مضمون ظاهر ایشان شناسی و من  
باطن ایشان شناسم ایشان عذاب دو بار کنیم این عباس گفت یکبار آن بود که رسول هم روز ادینه

بر منبر خطبه میکرد برخاست و اشاره کرد و گفت یا فلان بیرون شو از مسجد که منافق و یا فلان  
و یا فلان و جمعی را نام برد و بنفاتی ایشان گواهی داد و از مسجد بیرون کرد و رسوا کرد ایشان را  
این قضیعت یک عذاب است و عذاب دوم عذاب کوراست این را و این عذاب است عذاب  
اول پس و قتل است و عذاب دوم عذاب کوراست متاثر من حیثان گفت عذاب اول  
تبع بود بر ایشان روز بدر و عذاب دوم نیز دیگر مرگ عطا گفت عذاب اول من دنیا  
و اراض است فی عرض بیانش اینست که بگوید در آخر سوره اول یرون انهم یقتلون فی  
کل عام من اومن من ثم لا یقون و عذاب دوم عذاب کوراست و گفته اند که عذاب اول  
مال خرج کردن ایشان است و دوم خویشان و دوستان خویش کشتن ثم یردون پس نگاه  
باز کردند ایشان را در قیامت با عذاب بزرگ که عذاب دوزخ است چون ذکر اینها کرد  
گفت و اخرون اعترفوا و جمعی دیگرها اند که ایشان یکناهما و خود اعتراف او و در  
مفسران گفتند ایشان جاساسی بودند که از رسول عبا باز میآوردند در غزاه بتو که چون  
رسول عبا رفت ایشان پشیمان شدند و گفتند ما در سایه و راحت و اسایش و رسول خدای  
و صحابه او در جهاد و شهادت و در جبهه بخدایت که ما خود را در ستونهای مسجد بندیم و باز نکشیم  
تا رسول ما باز نکشاید و توبه ما قبول نکند مجتنب کردند چون رسول عبا در آمد گفت  
اینان کیستند و چرا خویشان را در اینجا بسته اند گفتند ایشان انان اند که با تو بغزاه میآ  
مدند سوگند خورده اند که خود را باز نکشند تا آنکه که بخواهند باز نکشای رسول گفت  
من نیز سوگند خورده ام که ایشان را بگویم تا آنکه که بفرمایند ایشان تنعم کردند و آن  
ادن باز استند و از صحبه من و از چهار من رغبته نمودند خدایت حق این آیه فرستاد  
رسول بغر مودا ایشان را باز نکشاند ایشان میامدند و گفتند یا رسول الله ما لها و اما هذا

تولست بقره تا بر دارند و بصدقه ده تا کفاره باشد کناه ماله و بجا ما استغفار کن رسول  
 علیه السلام گفت مواظب موقه اند که از مال شما چیزی بر دارم خدای تعالی این آیه فرستاد اخذ  
 من اموالهم صدقه نظیر برهم از امیر المؤمنین علیه السلام و عبدالله عباس روایت  
 کردند که ایشان ده کس بودند از جمله ایشان ابولبابه انصاری بود و هلال و مرداس و ابو  
 قیس و حاک گفت هفت کس بودند زهری گفت که آیه در ابولبابه اند چون بغزاة تنوک  
 رفت پشیمان شد خویشان را بختون مسجد بان بست و گفت طعام و شراب بخورم تا بمریم  
 یا خدای تعالی من بیدار دهم شبانه روز هیچ بخورم تا بقتل و هوش و قوه از وی  
 رفت خدای تعالی این آیه فرستاد و توبه اول قبول کرد و رسول هم بنفس خود بیاید و بر او  
 بارگشای ابولبابه گفت یا رسول الله ان سوائی که در حق این کناه کردم بجا بکاه و باکم وان  
 مال که بدوستی او قرار داده ام از آن بدرایم رسول هم گفت خبیه ماله و لیکن بکشت  
 خدای تعالی ذکر وی کرد و ان جماعت که مثل این کردند و گفت از جمله آنها که بارشیل بستاند  
 و بغزاة تنوک بیایند انان بودند که اعتقاد بودند بکناهها خود کردار نیکو را بیکو دار  
 بد بلیغ شد شاید که خدای تعالی توبه ایشان قبول کند و او امر از کناه تا بیان و بخشاید  
 است برسد کان خود و عسای را خدا واجب بود بر او ان لفظ عسای آورد تا مکلف قطع کند  
 و معتد باشد میان خوف و رجاء **خُذْ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ**  
**وَتُزَكِّيَهُمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ اِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللهُ**  
**سَمِيعٌ عَلِيمٌ اَلَمْ يَعْلَمُوا اَنَّ اللهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ**  
**وَيَاخُذُ الصَّدَقَاتِ وَاَنَّ اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَقُلْ**  
**اعْمَلُوا اَوْفَیْ اِنَّ اللهَ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ**

**وَسَتُؤْتُونَ اِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنْفِقُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ**  
**تَعْمَلُونَ وَاٰخِرُونَ مُرْجُونَ لِمَا رَزَقَهُمُ اللهُ اَمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَاَمَّا**  
**يُؤْتِيهِمْ عَلَيْهِمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ** ای محمد از مالها و ایشان  
 صدقه بستان یعنی زکوة بعضی گفتند که این مانند کفارات است و است که ایشان گفتند که  
 از جمله مالها و خود بیرون آمدیم خدای تعالی گفت که همه مال ایشان بر ملاز بعضی از مالها و ایشان  
 بر وجه صدقه بستان تا ایشان را پاک و پاکیزه کرداتی بمرکات و منزلت ایشان از منازل منافقان  
 رفیع گردانی و دعا کن ایشان را و ان خدای تعالی در حق ایشان کاف و رحمت خواه که دعا تو  
 ایشان را سکونی و طمأنینی باشد و دلها و ایشان را امید شود باینکه خدای تعالی ایشان قبول  
 کرد گفتند که این صلوات است که چون مالی بستاند بگوید اجرک الله فیما اعطیت و  
 یا ربک الله فیما ابقیست عبدالله بن ابی اوفی گفت که چون کسی صدقه پیش رسول آوردی او  
 ان الله صلواتی فلان روزی پدرم صدقه نزدیک رسول برد رسول هم گفت اللهم صل علی  
 ال ای اوفی ابو علی عباسی گفت که واجبست بر هر مسلمانی که دعا کند صدقه را بجا بیاورد رسول  
 هم کرد و الله سمیع علیم و خدای شنونده است می شود گفتار ایشان و میداند کردار ایشان  
 و عار ترا که بر قبول صدقات ایشان میکند و کیفیت حال هر یکی میداند اَلَمْ يَعْلَمُوا اِنَّ اللهَ  
 که خدای تعالی قبول کند توبه از بندگان خویش چون توبه بیکو کند و صدقات ایشان بپذیرد  
 چون از خلوص نیت صادر گردد و عکس گفته که چون خدای تعالی توبه ایشان بپذیرد و ایشان را  
 باستان خود در منافقان طعن زدند و گفتند که ایشان همان قوم اند که دی روز با ایشان  
 حدیثی شایسته کرد مکانه و ماله با ایشان روا بود اکنون حدیثی که با پای خود رفتند  
 خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت ایشان که طعن میکردند عیالند که قبول توبه با خدا است

و صدقات بستاند و قبول کند ابوهریره گوید از رسول عا شنیدم که او گفت بآن خدائی  
که جان من با من است که هیچ بنده نباشد که صدقه در هر از کس حلال خدای تمام جز حلال  
و باکی نپذیرد و بر آسمان شود الا صدقه باکی و الا که او ان صدقه در دست کرم خدای می  
نهد خدا و او بستاند از او می پروراند چنانک یکی از ثعالب که زاب و زانان لغد که  
پرا خدای داده باشند مانند کوه عظیم شود و آنکه این است بر خدای که آن الله هو الکلب  
الرحیم و خدا در نعم از ایشان و کار او قبول توبه تا ثبات است و رحمت کردن و بخودین  
پسندگان و بکوی ای محمد مریدگان تائبان تحویض و ترغیب شود  
که بکیند از اعمال آنچه میخواهد که آنچه میکند بر خدا و بر رسول و بر ایمان بنشیند ه نیست  
لا محال احوال شما عرض خواهد افتاد و بر خدا و بر پیغمبر و بر ائمه علیهم السلام  
پس بگوید تا طاعت چگونه میکنید و درین عرض دو قول گفته اند یکی آنکه بقیات  
باشد و دیگر آنکه در اجزای آمده است که اعمال است هر شب دو شنبه و پنجشنبه بر رسول  
عرضه کنند و بر ائمه علیهم السلام و بر ائمه ایمان اما من بعضی اند آنکه گفت  
و سزدون و دوبر که شما را باز کرد اند با خدا که داناست و بنهات  
و اشکارا خبر دهد شما را آنچه کرده باشد چون جن او پا داشت ان شما  
رسد و اخرون مخرج من الله و کوهی دیگر اند تا خبر کرد و باز پس  
داشت ایشان را ان پس امر خدا و کار ایشان در شنبه و توفیق است یا عذاب  
کند ایشان اگر اصرار کنند یا توبه ایشان قبول کند اگر توبه کنند و خدا نعم داناست  
با حوال ایشان حکیم است آنچه فرماید و رحمت ایشان بر وفق حکمت و علم باشد  
و ایشان که کس بودند کعب بن مالک و هلال بن ایه و مزار بن انیس که در حق

ایشان آمد علی الثلثه الذین خلفوا از غزاة بتوک باز استادند آگاه از بهر نفاق و  
نکن از توان و قیصر و انگاه ان اجتهاد و معالجه نکردند در توبه که ابوبلایه کرد و  
اصحابش رسول نیز مود تا ایشان را بزدند و کس را با ایشان سلام و صیاح نبود و زنان  
ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله ما انحناء ایشان بیایم گفت نه و لکن ایشان را  
نمکن کنید از مقاربت ایشان برین قاعده بمانند و فله بجهاد و نجرین و کربه و خوف  
و اضطراب و قلق آنکه قبول توبه ایشان آمد و این آیه دلالت بر آنکه خدای را باشد  
که قبول کند توبه و او قبول توبه متفضل است چه اگر واجب بودی موقوف نبود بر شیشه  
و الذین اتخذوا مسجداً آخراتاً و کفراً و تقریباً بین المؤمنین و اوصافاً  
لین خائب الله و رسوله من قبل و یحلفن ان اردنا الا الحسنى والله  
یشهد انهم لکاذبون لا تقدر فیها بذ المسجداً ائیس علی التقوی من  
اول یوم احق ان تقوم فیهم ریحان یحبون ان یتکلموا و الله یحب  
المطهرین **مفسران** گفتند که بنوعرو بن عوف مسجد قبا بنانگاه خود کردند و رسول  
را عا بنابر دند تا یک روز نماز جماعت کرد بنوعرو بن عوف که بنوعامام ایشان بودند بر ایشان  
خند کردند گفتند ما نیز مسجد کنیم در پیلو مسجد ایشان و از رسول در خواهیم تا اینجا باز کنند  
باما و چون ابوعامر الوهاب از شام باز آید او را بامام این مسجد کنیم و این ابوعامران ایشان بود  
و پدر خطبه بود که او را غیل الملا که گفتند روز احد او را بکشتند و در مکه ویران شده  
یا فتد رسول را گفتند گفت من دیدم فرشتگان را که از غل وی برداخته بودند با ابرق زرین  
برایمان می شدند و این ابوعامر ترسنا بود و راهب بود در جاهلیه چون رسول ع پیغمبری اشکارا  
کرد وی بنزدیک پیغمبر آمد و گفت این دین چیست که آورد رسول گفت دین حنیفی است دین

ابو عیسی گفت که من بران دینم رسول گفت تو همان دین ندای او گفت که این دین ابراهیم است و لیکن  
تو چیزی در او ندیدی که از آن دین است رسول گفت نه چنین است که تو گفتی و لیکن جیت بهایست که  
نفیة ابو عیسی گفت اما انت کاذب منظره یلوحید عزیبا آنکه انار و رخ میگوید خدای  
او را عیسی را غریب و غمناکند پیغمبر گفت آمین و او را ابو عیسی الفاسق خواند او گرفت گفت  
هیچ قوم را نیام که با تو کار دارند و الا که با ایشان باشم بر تو واحد و چند غزاة در میان  
اکه از آن با رسول ۴ و با مؤمنان کار دارند و کردی تا درون چنین چون هوان بگرختند او بین  
بگرخت و بشام رفت و کس فرستاد تا بفقار که چند آنک تواند ساز و سلاح بستم بنهید  
و برار من مسجدی بنا کنید که من بنزدیک قیصر روم میروم تا از وی لشکری بستانم و بیایم  
با همت کاردار کنم و ایشان را از مدینه بیرون کنم آن جماعت بیامدند و دوازده مرد بودند  
ثعلبه بن خاطب و معتب و قیس و ابو حنیفه بن الازهر و عیاذ بن حنیف و حارث بن عامر  
و یسار بن و صبح و زید و نفیل الحارث و بخاری بن عثمان و صخر بن و و یحیی بن ثابت و مسجد  
بنا کردند در جلوی در مسجد قبا و مجمع بن حارث امام مسجد بود چون فروع شد بنزدیک رسول  
آمدند و گفتند یا رسول الله یکدوازده انجائی و یکبار نماز کن برانما و این آن وقت بود که رسول ۴  
ساز غزاة بنو ک میگرد گفت من مشغولم چون باز ایتم بگویم که چه باید کردن چون رسول ۴ بان  
گشت ایشان آمدند گفتند که ما میخواهیم تا مسجد ما آئین و دعا کنی ما را بر که رسول ۴ هنوز در شهر  
نرفته بود پیراهن بخو است تا در پوشد و بد و جبرئیل هم آمد و گفت خدایت سلام میگوید و  
این آیه آورد و گفت والذین اتخذوا مسجدا و انزلوا کفرای محمد انکسانی که ایشان فرار کنند  
و بنا کردند مسجدی را برای خدا در ساینده و کردند کردن بادران و پسران خود که اصحاب مسجد  
قبایل و از سرگن و نفاق و غزاة کفرای و نفاق و نفاق را و برانفرقه کردن و جبرائیل ندا حقن

میان مؤمنان تا آن یکدیگر متفرق شوند و کلمه ایشان متفرق گردد و از برای آنکه تا مبارزند  
و استعدا کنند برای کسی که او حرب کرد با خدای و رسولش بشود دین یعنی ابو عیسی را راهب تا از آن  
شام بیاید و از روم لشکر آورد و این منافقان با این همه سوگند خوردند که ما نمیستیم با این که کردم  
الاخیر و یکتوی یعنی غار و ذکر خدای و برای بیاران و ضعیفان و پیران کرده ایم که ایشان نتوانند  
که مسجد بنمایند و برای پسران مستان و درون مایه باران حقیق کلان بایشان کرد و گفت خدای را گواهی  
میدهد که ایشان دروغ میگویند آنکه رسول را آید کرد و گفت لا تقم قیمة بآن مسجد و در آنجا قیام  
کن مرکز خطاب اگر چه با رسول است اما سرادرس است و جلد مؤمنان چون رسول ۴ چون این  
آیه آمد فرمود مالک بن النخشم را و معن بن عدی را که بروید و آن مسجد را و بران کنید و بسوزید  
ایشان رفتند و آتش درون زدند کسانی که آنجا بودند بگریختند بعضی از اهل مسجد آنجا مقام کردند  
آتش با ایشان رسید و بعضی از ایشان بسوخت رسول ۴ فرمود تا آن موضع را من بدم و جای خاک  
افکنان کردند و ابو عیسی را راهب در شام بمرد عزیب و سعید و تنها در حبس است که مجمع  
بن حارثه که امام مسجد بود در عید عمر خطاب بیاید و از امامت مسجد قبا خواست عمر گفت لا  
ولا کرامة نه تو امام مسجد صرا بودی گفت معذرا لا تعجل علی ما کن باش و بر من تعجیل کن که من  
در آن وقت جوان بودم و ایشان پیران بودند و من قرآن دانستم و ایشان ندانستند و من باحوال  
ایشان مطلع بودم که اگر بودی یک ساعت با ایشان مقام نکرده می عمر او را معذرت داشت و امامت  
مسجد قبا فرمود آنکه مدح مسجدی دیگر کرد و گفت که مسجدی که آنرا بنا بر تقوی و پرهیزکاری نهاد  
باشند اول روضی از روضه های نبایش یعنی مسجد قبا که رسول ۴ از آنجا آمد و در میان کرد و متفرق  
مقام او بقبا و گفته اند که مسجد پیران است مدینه درین مسجد اولیت است و سزاوارتی که نماز کنی در آنجا  
مرد ای آنکه طهارت و پاکیزگی دوست میدارند و حذر و ترع و پاکیزد دوست دارد ابو سلمه







نگاه دارم اگر در خواب باشی و اگر بیدار قل من یکنون باللیل والنهار یا نا عا  
 واللیل یکرسه من کل سور یتدب فی الظلم عاده جنان نعت است که هر که سید  
 خرد و فرزندی و وارثی ندارد چنینی که دارد بنام وی که صورت حال من با تو  
 ایست تو ندان من و مران و فرزندی نیست هر چه مراست بحکم تو است الذین یرون  
 العز و من هم و بها خالدون هر که بنده خود پرستار چون از وی یاد گرفت شرفا  
 فر و حق از وی برخاست تو بار امانت من داری باری که زمین و آسمان طاقت  
 حمل آن نداشت انا عرضنا الامانة علی السموات والارضین تا امانت حلیه تو است  
 بیع بر تو حرامست ایمن باشی که از ملکیت خود بیرون نگیری آنکه باری دارد بار تو نهاد  
 و نداند که حل حقیقی بوده است تا در وزن ندش بخواند تو بین نگاه بدین  
 مشابیه باشی که بدین بمانی امانت که داری نگاه داری و در روی حیانت مکن چه اگر  
 چنین نکنی هر چه کرده باشی که صورت فرمان برداری دارد معنی بی قیامی بود بار  
 عدل بفرستم تا چون خرمین کاه جای که آب باشد انوار اشرا ببارد و قدسنا الی  
 ما علی و امن عمل فمخلنا هباء منثورا قوله بان لهم الجنة یعنی خدای تعالی جان و مال  
 مؤمنانی را بخرد بآنکه محبت نماید با باشد زهی بی که خدای تعالی با مؤمنان کرد که در  
 بهار جان مؤمنان هیچ نیستند بد جز بهشت در جبهه است که اعرابی  
 رسول ع بگذشت و رسول این آیه میخواند گفت این کلام کبیر گفتند کلام خداست  
 گفت بیع و الله من یح لا تقبله ولا تقبله بیعی مؤمنانند است هر که این که اقاله نکنم  
 آنکه با رسول بغزاة رفت و بان گشت تا که شهید شد اصمعی گفت صارق ع کفری  
 ای دون هیت تو خود من شناسی مگر تا خویشی را جز بهشت نفوشی که بهار

تو نیست است بان لهم الجنة من یشتی قته فی الخلد عالیة فی ظل طوبی رغبانی  
 میباشد دلالتها المصطفی و الله یا یغها معن اراد و جبر مل شاد بها یقاتلون  
 فی سبیل الله در راه خدای کارزار کنند و با دشمنان دین جبار کنند میکشد دشمنان  
 خدا را و کشته می شوند در راه خدای کارزار کنند و وعده است که خدای دلفه است  
 مجاهدان را و عت ثابت و لازم در توبه و الجبل است جنات که در قرآن و این و عدل مشتمل  
 است بر ثواب و عوض ثواب بر یقتلون که قتال کنند و کشت و عوض بر یقتلون که ایشان  
 کشته شوند زجاج گفت که آیه را در لیل است و آنکه چهار واجب بود است بر  
 قوم موسی و عیسی جنات که بر امت محمد واجب است آنکه گفت کبیر و فاکند تر بعد  
 و وعده خویش از خدای تعالی یعنی همگی را دو و فاکند تر نیست از هر آنکه خلف و عده  
 قبیح است و آنکه کریم و مستغنی بود بآن اقدام نکند فاستبشرا و ابیعم بنو بیعی است که  
 کرد این خوش دل سالان باشند مابعد که کرم آید که فانی را باقی فر و خت اید و زائل  
 را بدایم عوض کرد اید و اینست فلاحی عظیم و طفری بزرگوار که شما یافته اید **○**  
 اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْخٰیٰدِیَّوْنَ اَلْخٰمِدِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ  
 اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ اَلْاٰیٰتِیْنَ  
 قَبْرِ الْمُقْمِنِ **○** آنکه صفت مؤمنان کرد و مطلع و ثناء ایشان گفت و گفت این  
 مؤمنان توبه کنند کان و بارگاه من آیند کان اند و عباد و طاعة و بندگی بجا آورند  
 کان اند امنانند که حد و ثناء و ستایش میگویند و شکر نعمت من میگذارند روز  
 دارند کان اند و سیاحت روز است جنات که پیغمبر گفته است سیاحت ائمتی الصوم  
 سیاحت و رقت ائمت من روزه است جنات که زهد و عبادت است ائمت من روزه است در زمین

رفتندی و برای آن روزه دار را پنج خوانند در جنب من که فردا قیامت هر کسی  
را در بهشت جای باشد معین مگر روزه دار را که خدای تعالی او را گوید که تو در بهشت میگرد  
و سیاحت میکنی تا آنجا که خواهی ایستاده و دای و سیاحت غازیان باشند و سیاحت  
طالبان علم اند که در طلب سیاحت کنند و از جای بجای روند و علم از اهل علم طلب دارند  
و این مؤمنان را کوع کنند کان و محمود کنند کان باشند بر روز روزه دارند و شب  
بنها نشین قیام کنند امر معروف کنند و نهی کوی و طاعت فرمانند و از ناشایست و  
معصیت باز دارند و بحدود خدای از او مروا و ای و فرائض محافظت کنند ای محمد  
این مؤمنان را شاره ده و شاد گردان عالا عین ذات و الاذن معیت و الاخطار علی قلبه  
مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا  
أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْحَرِّمِ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ  
الْإِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ  
لِللَّهِ تَبَيَّنَ أَنَّهُ إِذْ يُبَيِّنُ لِقَوْلِهِ إِيَّاهُ هَيْمًا لِقَوْلِهِ هَيْمًا لِقَوْلِهِ  
را و فاتت نزدیک آمد رسول عیالی را و او آمد و گفت ای عظیم الفنا من علی حقا ای هم در همه  
جهان آن حق که ترا بر منست هیچکس را نیست و آن دوستی تو که بر دل منست کس را نیست و  
حق تو بر من از حق پدرم بیشتر است مرا بگفته یادی ده یعنی کلمه شهادت ابو جبر و عبدالله  
امیه حاضر بودند گفتند که در عین عزمه عبدالمطلب و پروا بی عن مله ابرهیم و گفت انا علی  
دین عبدالمطلب و دین ابرهیم نه ما همیشه از تو شنیدیم و تو گفتی من بر مله ابرهیم ام  
رسول عیالاجیم بر او استغفار کنم رسول عیال استغفار میکرد این اید آمد و این باطلست  
از اینجا که با اتفاق این سخن یا خبر رسول آمد و ابو طالب در ابتدا اسلام فرما ن یافته بود

دیگر اگر این درست باشد دلیل یمن ابو طالب گفته دلیل کفرش بپا آنکه گفت من  
بر دین عبدالمطلب ام و عبدالمطلب بنزدیک ما مسلمان بوده است و در اجناس و  
مخالفان انست که او مسلمان بوده است نه در حدیث ابرهیم صباح است که عبدالمطلب  
بنزدیک وی برای شفاعت اشتران خویش و گفتای ملک بفرمای تا اشتران من را ن  
دهند او گفت من پیدا شتم که تو عقل داری با لشکری کران و پیلان روان آمدن ایم تا  
خانه گذر ف شما قدما و حدیثا در انست خراب کنیم تو در انست خراب کن کن سخن میگوئی  
گفت مرا با اشتر خود کارست و خانه را حد او ندی که دارا است ان للبیئت و ان یحفظه  
این حدیث مؤمنی موحد است نه حدیث ملحد مشرک دیگر آنکه گفت که من بر مله ابرهیم  
ام آنکه بر مله ابرهیم باشد چگونه کافر باشد رسول را می فرماید و انبی مله ابرهیم و ان  
یوسف حکایت اینست که و انبیعت مله ابایی ابرهیم دیگر آنکه روایت کرده اند  
که رسول عیال استغفار میکرد و این از سبیل دلایل است بر ایمان بر آنکه رسول قبل و قلوب  
ایل عالم است در علوم دین چه گویند روا باشد که وی این مایه نداد که بر او مشرکان منکر استغفار  
نشدند که در است کفر من کسی من شد و اند پس استغفار داد و دلیل ایمان ابو طالب  
بود و چون رسول استغفار میکرد جمعی که ایمان ابو طالب بر ایشان پوشیده بود پیدا شدند  
که رسول برای مشرکی استغفار میکند ایشان بر او مشرکان استغفار میکردند خدای تعالی از  
فرستاد و ایشان را بظن خطاب رسول خدای تنبیه کرد و گفت که بر ابو طالب کان بد میرسد  
که او مشرک شود و رسول برای مشرکی استغفار نکند ما کان للنبی پیغمبر را باشد و نرسد  
و نه مؤمنان را که ایشان بر او مشرکان استغفار نکنند و امرش خواهند و اگر چه این مشرکان  
خویشاوندان ایشان باشند پس از آنکه پیغمبر را و مؤمنان را ظاهر شده باشد و دانسته

باشند که ایشان اهل دوزخ اند از آنکه بر شرک و کفر مرده باشند آنکه حدیث ابرهیم پیغمبر کرد  
و بیان آنکه وی بجهنم علت و سبب استغفار کرد پدش را یعنی عیسی را از رو گفت که بنود  
استغفار را برهیم برای عیسی را از آنکه هر روز که داد و بر ایمان و آن بود که ابرهیم و بر  
دعوت کرد او و عیسی را که ابرهیم را گفت که ایمان خواهم آوردن پس استغفار شد و بپوشید  
بشرط ایمان و گفته باشد و اغفر لی اذا آمن و ی وایق دیگر است که او اظهار ایمان کرد و گفت  
که من مؤمنم ابرهیم برای او استغفار کرد و گفت و اغفر لی انه کان من الضالین بیامرد  
پدرم را که او از حبله ضالان بود اگر بظاهر ایمان یا وردی چنین گفتی که بیامرد  
پدرم که او از حبله ضالان است و دلیل بر آنکه آن وعده اظهار ایمان بود و او در ظاهر  
ایمان آورد است که گفت فلما تبین له جون ظاهر شد او را که دشمن خداست و اظهار  
ایمان او نفاقت از وی تبری کرد و بپارشد و این علم ابرهیم را در دنیا بود و بعضی  
مفسران گفتند که روز قیامت باشد او پندارد که عیسی مؤمن است و آن وعده اوست  
بود در اید و گوید السلام ابی السلام ابی حق تعالی گوید و بر ایمان دید و او را بر صورت گفتاری  
بیارند گوید که این کیست گویند که اینم نیست از ریت تراش و او برگزیده و با تو دروغ  
میگفت منافق بود عینان حال ابرهیم از وی بپراگند آن ابرهیم را و او حلیم ابرهیم  
بیارند و هکن بود از ترس خدای و عظیم بر دیار بود انس مالک روایت کرد که زنی  
بنزدیک رسول عامد و سختی گفت که رسول را از آن گراهنی بود عیسی را که بر وی زد رسول  
گفت دعویها فاتها و آهه گفتند او آهجه باشد گفت که خاشعه باشد کعب الاحبار گفت  
آهه ان باشد که چون ذکر دوزخ شود آه کند و ان باشد که ذکر خدای بسیار گوید روایت  
کردند که مردی بود که ذکر خدای بسیار کردی و روز کار خود مستغرق تسبیح و تهلیل گردانید

بود حدیث او پیش رسول کردند گفت او مرد آهه بود آهه کسی باشد که قرآن بسیار خواند  
این عیاس گفتند در عهد رسول مردی بود که قرآن بسیار خواندی او را وفات  
رسید رسول هم بر و نماز کرد و او را دفن کرد آنکه گفت بحکم الله انک کنت اواکما و گفته اند  
ان باشد که او از بلند بر دارد بد که خدای و دعا و قرآن و در آن میانه آه بسیار گوید در  
خبر است که ابرهیم هم بسیار گفتی آه من النار قبل ان لا یسفع آه از آتش دوزخ  
پیش از آنکه آه شود ندارد و مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ  
حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بَكِلٌ شَيْءٍ عَالِمٌ إِنَّ اللَّهَ لَهُ  
مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّنْ ذُنُوبٍ اللَّهُ  
مِنَ وَبِيِّ وَلَا تَصْبِيحُ هجاءه گفت که چون خدا تعالی مسلما تراستی کرد از آنکه آه  
کا قرآن استغفار کنند از آنکه پیش ازین استغفار کرده بودند گفتند یا رسول الله پس حکم حاجت  
که ما ندانیم که استغفار نشاید کردن خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت که خدای تعالی حکم نکند  
و نام نبرد که وی را بفضیلت پیش از آنکه ایشان را توفیق هدایت و ایمان داد و با ایشان  
الطاف کرد و ایشان عینان اختیار ایمان و طاعت کردند تا آنکه که بیان کند ایشان را از آنکه  
واجب است از آن اجتناب کردن آیه اگر چه خاص است در استغفار بر امر کان اما  
عام است بر امر حبله معاصی مقاتل و کلبی گفتند که چون خدا تعالی با حکام فرمود  
از فرایض و مسلمانان از ایاله گرفتند و کار بستند چون غایب شدند معصیت متغیر  
شد از آنکه کرد چون باز آمدند صحابه را دیدند که برخلاف آن عمل میکردند گفتند یا رسول  
الله حکم حاجت در آنکه ما عمل کردیم و ندانیم که منسوخ است خدای تعالی آیه فرستاد و گفت  
که خدای تعالی ابطال عمل قومی میکند که ایشان بر منسوخ عمل کرده باشند از سر تا ذی به قصد

اما آنکه که بیان کند بر او ایشان احکام تابع را و آنچه ایشان از آن پرهیز باید کرد و خدای تعالی  
 چنینی عالمست این مصالح در آن باشد از بیان کند و این مفوض است بحکم و علم خدای از اینها  
 که ملک آسمان و زمین او است خلقا و ایجاد حکما و تغییر اشیاء سیاست و تدبیر او را رسد  
 و تصرف بر حقیقت او را باشد که او است قادر بر آنکه مرده زند کند و زند را بگریزند  
 شما را که خلقا میزد بجز او باری و باری نیست متولی کار شماست و او لیتیم او است  
لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ  
فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ  
عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رُءُوفٌ رَحِيمٌ میگوید که باز گشت و باز رحمت رفت خدای تعالی  
 بر پیغمبر و مهاجر و انصار و توبه ایشان قبول کرد از پیغمبر در وجود پناه جبری که موجب توبه به  
 باشد اما ابتدا بنام او از بهر آن کند که او سبب توبه مهاجر و انصار بود و توبه پیغمبر از گناه  
 نباشد بجهت آنکه ایشان از گناهها و صغیر و کبیر معصوم بودند توبه ایشان بر سبیل خضوع  
 و خضوع و انقطاع باشد با خدای و از رضا هم روایت است لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ  
وَالْأَنْصَارِ خدای تعالی بسبب پیغمبر توبه مهاجر و انصار قبول کرد و ایشان رحمت کرد  
 از مهاجر و انصاری که متابع پیغمبر بودند در ساعه دشواری و تنگی طعام و شراب و نایافتن  
 چهار تایی در غزاة تبوک جا بر الانصاری گفت لَا تَأْخُذُوا بِهِمْ بود عسرت آب و  
 عسرت غذا و عسرت جهاد بای خشکی و مانند آن و تا آوردن چهار بای بحدی بود که هر ده مرد  
 را یک اشتر بود که نشستند و غذا داشتند از خن و دروغ کار و وجود بود و طعام از مزاد  
 بگریفتندی و مرد در دهن نهاری و یک دو بار غریزی و بجا حشر ادی تا هر ده بگریزد  
 آنکه با استخوان اندر بودی آنکه جزو غنای بر سران بار خورده ای این عباس گفت

کبری

که باقی صحابه بجای رسیدند بود که دینی غنزی فرو آمدن بودیم که مکاه تشنگی بر غالب شد بخانک  
 نزدیک بود که نفس را منقطع شود مرد بود که اشتر را میکشت و آب و قری که در شکم بودی میخورد  
 ردهی صحابه نیز دیک رسول آمدند و گفتند ما از تشنگی مالاک شدیم دعا کن تا خداوند تعالی ما را آبی  
 دهد رسول هم دست برداشت و دعا کرد بارانی عظیم و سیل بسیار در آمد آب خوردیم  
 و آب برداشتم چون از لشکرگاه بیرون رفتیم همه زمین خشک یا قیتم و باران جز  
 در لشکرگاه نبوده بود و این همه پس از آن بود که نزدیک بود که دلها و جمعی بگریزد و بگریزد  
 از آن که برایمان و اتباع رسول ثابت باشد و ایمان آنان بودند که در ساعه و محنتی را بی  
 زاری و بی بر گزاشتا را بچ رسید و نزدیک بود که دل ایشان از راه حق میل کند و بگریزد  
 خدای تعالی ایشان را بتوفیق و لطف مدد کرد تا ثبات کردند و توبه ایشان بیدستیست چون توبه  
 کردند از آن خطرات و وسوسه و است آن خدای که بر بندگان خویش رحیم و مهربانست  
 گفت اند که ابو خنیفه از رسول عم با زان اقبال در غزاة تبوک ده روز دیک روز گرم گاه  
 حر آمد زنان او جای رفته بودند و آب زده و جامه افکند و آب سرد نهال و طعامی  
 ساخته زانانش بخدست او امتدادند گفت من زانووارم که اینجا بنشینم با چنین حالی و  
 رسول خدای و صحابه با سلاح در کوکاو سرا و درج و بی یک والله که من با این زمان  
 حدیث نکتم تا آنکه از پس رسول نروم اشتر پیش رو و زادی برداشتم از پس رسول  
 برفت تا که بتبوک رسید مردم چون بدیدند گفتند یا رسول الله از راه سواد می آید رسول  
 عم گفت کن با خنیفه ابو خنیفه پیش رسول آمد رسول پرسید که چگونه بود که باز ایستادی  
 و آنکه بیاطعی و بیخ رفتی بود حکایت کرد خدای تعالی این ایزه فتاوی پس از آنکه دل گرفت  
 می چون ابو خنیفه و مانند او از جبا عقی که از صحبه رسول باز ایستادند نزدیک بود که بگریزد

خواجهانه و نه ایشان را توفیق دار تا بر فتنه و نصا و رسول حاصل کردند. **و علی**  
**الثلاثه الذين خلقوا حق اذا ضاقت عليهم الارض بما رحبت**  
**وضاقت عليهم أنفسهم وظنوا ان لا ملجأ الا اليه ثم تاب**  
**عليهم ليتوبوا ان الله هو التواب الرحيم يا ايها الذين امنوا**  
**اتقوا الله وكونوا مع الصادقين** خواجهانه و نه شيكود که بران سه شخص  
 که ایشان تخلف کردند و از اذن بغزاة بتوک باز ایستادند تا قبول توبه ایشان را حین کردند  
 و بار پس داشتند پس تا آنکه توبه دیگران قبول کردند تا که ایشان از حیرت و سرکشگی در کار  
 خویش خیان شدند که زمین بدین فراخی بر ایشان تنگ شد خود را هیچ بجای قرار گاهی نیافتند  
 و دل ایشان از غم و اندوه بریشان تنگ گشت و یقین بدانشند که ایشان را از خدای تعالی هیچ مجامعی  
 و پناه گاهی و گریزی نیست از خشم خدای تعالی الا باز گاه او گریزند و پناه باقی دهند پس تا آنکه  
 حال ایشان چنین شد خدای تعالی بر حمت با ایشان گشت و ایشان را توفیق داد و لطف کرد تا اختیار  
 توبه کردند و اگر در مستقبل ایام از ایشان و امثال ایشان گناه و رجوع و توبه کنند و توبه  
 ایشان بپذیرد که اوست از خدای که توبه بپذیرد تا بپای و بخشاید بندگان است این سه کس  
 که ذکر ایشان کرد کعب بن مالک بود و مراد بن الربیع و هلال بن امیه کعب گفت که من از هیچ  
 عزیزی از رسول عم تخلف نکردم چون غزاة بتوک بود و رسول ساز رفتن میکرد که مرا و کم بود  
 و هنگامی من مرا وقت خوشی اند و میوه و سایه عزم داشتم که بروم و اشتیاق را از راست کردم  
 و جزیی دیگر مرا بایت که بدست نبود و میگفتم که امروز و فردا انجم تا که رسول عم رفت  
 من و مراد بن الربیع و هلال بن امیه مرا بجا می سخت بدید آمد که در حله مدینه جزندان  
 و کودکان و بچاران و جمعی منافقان کسی دیگر نمانده بود و چون مردم با رسول بسیار

بودند نظری بر یکی نمی رسید مرا بید نکرد تا که بتوک رسید گفتم ما فعل کعب بن مالک یکی  
 گفت که او را از اذن تنگ شد و خویش بن وای معا کعب خلاف است که تو میگوئی  
 ما از و الا حین نمایم چون رسول عم غزاة بتوک تمام کرد و روی با مدینه نهاد با خود  
 اندیشه کردم که چه وجه غذا را بریم گفتم که هیچ بهتر از آن نیست که راست گویم چون رسول  
 در مدینه آمد اول بپسند شد و دور گشت غار بگذارد و عاتق او این بودی که آنها که رفقه  
 بودند هیچی می آمدند و عذیبی بدروغ می آوردند و رسول عم قبول میکرد و برای  
 ایشان استغفار میکرد من در پیش رسول شدم در روی من بستی کرد چشم و گفتم که  
 چهار پای خزیه بودی تا بیای گفتم یا رسول الله یا تو جز راست نتوان گفتن مرا هیچ عذر  
 نبود تقصیر کردم و در اذن کاهلی کردم و امید می دارم که بسبب راست گفتن من خدای تعالی  
 توبه من قبول کند و مرا عفو کند رسول عم روی بقبول کرد و گفت این مرد راست گفت انکرا  
 گفت که چنین و برو تا خلا را از تو ج حکم باشد برخاستم و از مسجد بیرون آمدم قوم روی در  
 من نهادند و مواظبت کردند که چرا عذر بخواسی تا آن قبول کردی و برادر تو استغفار کردی  
 من گفتم اگر دروغ گفتن بجای باشد در راست گفتن اولیتر بود از انجا بر فتم رسول عم صحابه را  
 گفت که با ایشان سخن مگویند و اختلاف میکنند هیچ کس گردانگشت و با ما سخن نگفت و جواب  
 سخن ما نداد و دل تنگ شدیم و چنان داشتیم که جهان تا ریک و مستغیر است و چنان پیدا شدیم  
 که خانه ما و منازل ما نیست که بود و من در مسجدی شدم نماز رسول عم بگوشه چشم بین باز  
 نگریستی و روی از من برگردانیدی و زبان ما را از ما هیچ کردند و یاران ما را دور شدند و ما  
 در دلتنگی و جزع اندیم تا من شبی برخاستم و پیام سری پسر عثم فرستادم و روی سلام  
 کردم جواب نداد و چندان که کردم با من سخن نگفت گفتم بخدا و بر تو سوگند می دهم که تو

نمودانی که من خدای و رسول خدا را دوست میدارم جواب نداد تا آنکه گفت که خدای تعالی  
 از اینجا بیرون اید و روزی دیگر در بازار مدینه نشسته بودم مردی قریبا در باران راه و گفت  
 کعب بن مالک که است او را بمن راه نموده بیا و من با او تا آن ملک غطفان در آن  
 نوشته بود که چنین شنیدم که صاحب تو ترا احقا کرده است و بر آنده و چون تو مرد صالح  
 نماز پیش من می نماند تا آنجای مراد تو باشد حاصل کرد و گفتم که این عامی محنت است و آن نامه  
 را بسوختم چون جیل روز مرا رسول مرا گفت از زن دور شو گفتم یا رسول الله طلاقش دهم  
 گفت نه و لکن با وی نزدیکی کن من بخانه رفتم و او را گفتم بر چنین و بخانه خود و او را دو  
 کس را معین فرمود زن هلال پیش رسول آمد و گفت یا رسول الله او مرد پیر است و زنان  
 احتیاج ندارد اما از خدمتکارش کن بر نباشد تا او را خدمت کنم گفت روا باشد برین کار  
 صد و پنجاه روز بگذشت بر بام سرای خویش غمان بامداد می کردم از سر کوه سلع ندای شنیدم  
 که بناده بالای کعب من بجهل الله افتادم و استم که خدای تعالی فرستاده است همان ساعت  
 سواری می ناست و شبان می آورد من آن جا می آمدم و داشتم با و دالم و بر خاستم و مسجد رفتم  
 چون از در مسجد در رفتم ابو طلحه بر خاست و مرا در کنار گرفت و گفت که ما و ک با که خدای تعالی  
 توبه شما قبول کرد من بیا دلم و بر رسول سلام کردم و روزی رسول از بشر و بنی شامه دو شانه  
 میداد مرا گفت که بنی شامه با بر بهترین روزی که در عمر تو بود تا که از مال و بزاران ای گفتم یا رسول  
 الله این عندک ام من عند الله گفت بل که از نزد یک خدای و این نیز بخواند لفظا بن الله  
 علی النبی تا اینجا که و کو توابع الصادقین من گفتم یا رسول الله از توبه من از کار که من عند  
 میکنم که جزا راست نکویم و از جمله مال خود بیرون ایم و صدقه کم گفت نباید بعضی بد  
 و بعضی با نیک خدای تعالی بپوشد صدق من و صدق آن دو یار من ما را توبه که راست کرد

و قبول کرد امید جفاست که در باقی عمر با نیک دارد از آنک دروغ نکویم پس این سه کس  
 اینها بودند که از رسول تخلیف کرده اند از سر نفاق و لکن از سر تکامل و توانی انکه حق بی خطاب  
 کرد و گفت ای مؤمنان از خدای بترسید و با صاقلان و راست گویان باشید تا مواد با این  
 صاقلان کیست نافع گفت که محمد است و آل محمد و از محمد با قریه این روایت کرد  
 اند کلمه از ابن عباس روایت کرد که علی بن ابی طالب و فرزندان او که صاقلان اند  
 در دین خدای بکفر رو کردند و بیانات بعضی دیگر گفتند که مراد از آنکه درین آیه ذکر ایشان  
 کرده است رجال صدقوا ما عاهدوا الله فنهزم من قضی غیبه عبید بن حارث بود و چون  
 بن عبدالمطلب فنهزم من یتظر علی بن ابی طالب است ۴ این جریح گفت مهاجران اند  
 لقوله نعم للمفقر المهاجرین الی قوله هم الصادقون و در چنین است که لایزال  
 العبد یصدق حتی یلک عذاته صدیقا همیشه بنده راست گوید تا آنکه که نام وی در جریح  
 صدیقان نویسد و همچنین دروغ تا خدایان دروغ گوید که نام وی در جریح دروغ زنان تو  
 بیند و بعضی ۴ میگوید علیکم بالصدق فانه یتدی الی البتر و البتر یتدی الی الخیمه راست  
 گوید که راستی به برساند و بر پیشرفت راه نماید و دور باشد از دروغ که دروغ بخورد راه  
 نماید و بخورد بد و دروغ رساند در چنین است که روئی ابوذر غفاری رحمة الله  
 علیه حدیثی از رسول روایت میکند جمعی بر انصدیق میکردند چون رسول در اندک کایت  
 با رسول کرد رسول ۴ گفت ما اطلت الحضره و الا قلت العبره علی اصدق لحيه من ای ذر  
 او درین سخن بود که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب در مسجد را رسول ۴ گفت الا هذا الرجل  
 المتبیل فانه الصدیق الاکبر و العارف الاعظم ۵ ما کان لاهل المدينه ومن  
 حوکه من الاعراب ان یخلفوا عن رسول الله و لا یسبوا انفسهم

علی بن ابی طالب

عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ  
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطُؤْنَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ  
بَيْتًا إِلَّا كُنْتُ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْحَسَنِينَ  
وَلَا يَنْفَعُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا  
إِلَّا كُنْتُ لَهُمْ بِهِ جَنَّتٌ يَوْمَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ظاهر این کلام  
جبر است و معنی وی این است مؤمنان اهل مدینه را و غیر ایشان را از آنکه از رسول خدای بخلف  
نمایند میگوید که نباشد و زسد و در او نبود اهل مدینه را و آنرا که پیرامن مدینه باشند از لغز  
چپینه و منینه و اسلم و شیخ و بنو غفار که از پیغمبر باز ایستند در عز و اقی که درود و نه آنکه  
دعوت نمایند بخویشی و حق و جان خویش از آنکه خود را نگاه دارند و اول نگاه ندارند  
وین و جان خود فدا و تن و جان رسول نیکو دند یک که واجب باشد بر ایشان بر هر عز و  
از عز و ات که پیغمبر بود و رفتن یا وی و جان و مال خود فدا کردن با و ذلک با هم و این  
و جوب ایشانرا سبیل نشد که چون ایشان بر وند هیچ چیز با ایشان نرسد از تشنگی و رخ  
راه و گرسنگی در راه خدای و جبالا مشکان و پای بر هیچ نهند و هیچ قدری بر ندارند که  
در آن کار فدا را غیظی و خشمی باشد و بنایند از دشمنان یا فتنی از دشمنان و عاقبت کردن صبی کردن  
الآنکه هر چیزی از آن ایشانرا خسته و عملی صالح و کرداری نیکو نویسند و ایشان در نیکی  
کنند نیکو کار باشند و خدای میزد و نیکو کاران حاجت نکند در حکم این آیه مفسران از خدا نیست  
قتال گفتند که خاص است بر رسول علم که چون او بنفس خود بجهد رفیق هیچ کس را نبوی  
که تخلف کرده ای اما آنکه بعد از او بود از آنکه واجب باشد بر جمیع مسلمانان مساعدت کردن  
بلک چون بعضی بدان قیام کنند از دیگران بقیام او را می و ابو جابر و جمعی گفتند که آیه عام است

این را دید گفت این نگاه بود که در مسلمانان خلق بود چون مسلمانان بسیار شدند آیه  
منسوخ شد بقوله و ما كان المؤمنون لينفروا كافة و این قول صحیح است از آنجا که درست  
شد که جبال از فروع کفایا است که اگر منسوخ نبوده از فروع اعیان بوده ای آنکه گفت و  
لا ینفقون نفقه و هیچ نفقه نکند از خورد و بزرگ و اندک و بسیار در جهال و هیچ راه نروند  
و قطع هیچ راهی نکند در رفتن بجهد دشمنان و هیچ قدم بر ندارند الا که آنرا از بهر ایشان  
بنویسند تا خدای تع بوقت جزا ایشان را پاداشت دهد مهربان و بیکو تراعی کرده باشند  
امیر المؤمنین علم و ابواللرد و ابوهریر روایت کرده اند که در حدیث که پیغمبر  
گفت هر که او نفقه فرستد بر غازیان و او در خانه نشسته بود هر روز می هفتصد بنویسند  
او را و هر که او بنفس خود غذا کند بر هر صبی که در آن خرج کند خدای تع او را روز قیامت  
هر روز می هفتصد هزار درم عوض بدهد آنکه این آیه بر خواند و الله بضاعف لمن يشاء  
و ما كان المؤمنون المؤمنون لينفروا كافة فلو لا نفر من كل  
فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم  
اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون این عباس گفت چون رسول علم  
بفرق رفتی هیچ کس باز نیستای الا معدودان و اصحاب دلا یا و منافقان چون خدا  
تعالی این آیه فرستاد و عیب و فتنای ایشان نگاه کرد مسلمانان گفتند که ما ازین پیرو هرگز  
باز نماندیم اگر رسول رود و اگر لشکری فرستد چون رسول علم لشکری را نام زد که می جمل  
مسلمانان بیرون رفتند و رسول را غم نهاد و هر گاه می خدای تع این آیه فرستاد و گفت  
که مؤمنان بناید که جمعی بروند و رسول را غم نهند جز از گروهی طائفه نروند و گروهی  
باز بماند و مقام نکند تا از وفقه اموات و قوم بخورد که نفقه باشند چون باز ایشانرا غذا



گیرند از آنکه هیچ سال بریشان بر نمی گذرد تا ایشان را بیکبار و دو بار امتحان نمیکند  
 با انواع بیماری و انواع نذیر و سختی و غلط و رسوائی و فضیله با طهارت نفاق و انکار ایشان  
 باز نمیکردند و توبه نمیکند و متعطل میکردند و در آیات و عبرت و امثال تفکر و اندیشه بجای  
 نمی آمد و چون سودی فرمایند ایشان بچشم یکدیگر بنگرند و با بر و اشارت کنند از انکار  
 و حق که در دل ایشان باشد و بایکدیگر گویند که هیچکس از مسلمانان شمار نمی رسد یعنی هیچکس  
 از مؤمنان با نظری هست اگر باند نیستند و بر جای می مانند و اگر مسلمانان ایشان نظر  
 بشود بچنین اندوخته اند تا از ایشان بدیندن از ترس آنکه ببالا که در حق ایشان بود پس ایشان  
 باز کنند که خدا و الهای ایشان را بگردانند از رحمت خویش و از انجا که در دل مؤمنانست  
 از انشراح صدر بعقوبت آن که ایشان اندیشه نمیکند و انجا که حبیب بریان نمیدانند  
 لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ  
 بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ وَرَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا  
 هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ **بدرستی که آمدن نبی اعتباری**  
 هم از شما که بجهت آنکه شما ویران شایسته و سبب و نسیب او ندانید و اصل و سرور و دیانت  
 و امانت او شمار معلوم نباشد او از عرب است و از فرزندان اسمعیل است ابن عباس گفت  
 که در عرب هیچ قبیل نیست که وی در نسب رسول نیست از مصری و ربیع و عیالی صاف عرفت  
 که ولادت جاهلیه هیچ نبی نرسید یعنی از پدران او هیچ کس نبودند در جبارانه است که  
 پدران او بعضی اشیاء بودند و بعضی اوصیاء بودند و بعضی ملوک و رسول و قائم زهر اطمینان  
 السلام من انکم خواستند یعنی پیغمبری شما امدان محترم ترین و نفیس ترین شما قال گفت  
 او را از پیش ترین ایشان کرده تا حسد بینند برو و بنیوه عزیز علیه صحت است و دشواری

برو کفر و ضلالت و در عذاب افتادن شما خبری است بر اصلاح حال و هدایت ایمان شما  
 میروبان و بخشاید است بر مؤمنان بجای من جعل گفت که عمر خطاب هر کسی  
 که این اوردی از قرآن پشت نکردی تا دو کواه کواهی ندادی مگر این دوایت مردی بیاورد چون  
 بیاورد بنویشت و گفت کواه بخوانم کان والله کذلک بخلا و که رسول خدای چنین بود گفته  
 اند که این اخروی است از قرآن که فرموده و این سوره اخزین سوره قاست که بیکبار فرو  
 امد آورده اند **بدرستی که مردی صالح رسول را دعای بخواب دید که نشسته بود و جمعی می ایستادند**  
 با وی نشسته بودند مردی از جمله ایشان را مدعو خواست تا بنشیند رسول هم  
 دست او گرفت و بر صحابه نشاند گفتند یا رسول الله این کیست که او را رفقه هاری بزرگان  
 صحابه گفت این مردی است که در عقب هر غازی از سوره براه خواند از اینجا که  
 لقد جاءکم رسول من انفسکم الایه فان تولوا پس می بخند اگر برگردند از متابعت تو و قبول قول  
 تو و اعراض کنند از ایمان آوردن بتو بگوی که پس است مرا خدای با نضر و معاونه او مرا  
 بکس حاجت نیست و بجز از خدای نیست تو کل برو کردم و اعتقاد من بروی است و او  
 خداوند عرش بزرگوار است سعید جبریا زبان عباس می رسید ازین سوره قال بک  
 الفاتحه این سوره رسول الله است همیشه امد میهم و منهم در بیان حال ایشان تا که تن  
 سیدم که هیچ کس غافل الا که ذکر وی کرده شود **د**  
**من یونس علیه السلام** صد و نه است ابی بن کعب  
 از رسول ع روایت کرد که هر که این سوره بخواند خدای تع و بر او ده هزار ساله ایمان داشت  
 بیوش و آنکه نداشت و بعد از آنکه عرق شده با فرعون ده حسنه بویسد **اللهم اغفر لکم**  
**یا الله الذی حمیل لک حمید**

الرَّبِّ لَكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَشَاعِرٌ مِثْنُ ٥  
 قتال گفت الواسیت از نامه و قرآن ابودرق گفت که ابتلا سوره است و گفته اند که قسم است عکرمه و سعید جیب گفتند که الروح و نون جیب کفر الرحمن باشد و گفته اند که نام این سوره است یعنی این سوره ان آیات کتابی حکم و محکم است و مراد باین توبه و انجیل و کتابها پیشین است و این قول قتال و مجاهد است و دیگران گفته اند که قرآن است و گفته اند که لوح محفوظ است یعنی این سوره باین آیات قرآن مستعمل است از بابی است که در لوح محفوظ مثبت بود و اگر معنی آن الله اری گفته اند یعنی منم خدای می بینم منکران رسول و قرآن را و میدانم این سخاوت دارند از انکار قرآن و این آیات قرآن آیات کتابی محکم است دور از باطل در هیچ دروغی نیست حاکم است حکم گفته بیان حلال و حرام و مثبت است که طاعت خدا دارد و بدو زخ امر که در خدا و عاصی شود و بارزاق و اجال بود فوق اید و بحسب مصلحه آنکه گفت که می عجب باشد مردمان را و عجب اید از انکه با وحی می فرستیم مردی از ایشان و از اصل و نسب ایشان یعنی محمد را که انداز کن و پسران مردمان را یعنی ملکه را و حبیل و خلایق را و عموم و این هیچ عجب نیست از مردمان که خدا که تم از برای رسالت کسی را اختیار کند که وی را ن بود تحمل اعیان رسالت تواند کرد و این چنان بود که چون خدا و محمد را بدین معنی فرستاد که قرآن که گفتند که خدا از ان بزرگوار است که او را از ادیان یغیری باشد و ازین جهت که خدا تو گفته هیچ عجب نباشد که وحی فرستیم مردی از ایشان که ایشان را پسران و ایشان ده کسانی را که ایمان آوردند با ننگ

ایشان را و یکی خدای تعالی بزرگوار است و شرفی عظیم و بختی معین باشد که از ان و آل نباشد حیوانی که بان مرکب بود زید بن اسلم گفت که قدم صدق شفاعت رسول است ابن عباس گفت اینج سابقه باشد ایشان را از سعادتی در ذکرا و قول مجاهد گفت که اعمال صالحه و معاصی جمیله را قدم صدق گویند آنکه گفت که این کافران که قرآن می شنوند میکنند از عجز و تحیر خویش که این قرآن بحوری هویدا و جاری روی روشن است ٥  
 إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٥  
 من جعلكم جنیفاً و عبد الله حقاً انه یبدئ الخلق ثم یعیده لیجری الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط و الذین كفروا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما كانوا یكفرون ٥  
 بحقیقت که خدا و شما و فرید کار و پروردگار شما انکه عباده و بندگی از مبروی باید کردن ان خدا است که آسمان و زمین ازین درخت شش روز و از انشا و اختراع کرد با جبرین انواع بدایع و عجایب با انکه قادر بود که بیک طرفه العین بیا فرزند تا فرشتگان را روی لطف و لطیفی بود و دیگر مکلفات را لطف شود و تا دور تر باشد از ایهام اتفاق و در عوی طبع و ایجاب و انجی لمحدان و مبطلان گفتند پس نگاه قصدش کرد و متولی تدبیر و تدبیر میکند و تدبیر میفرماید کار را با و اجرا میکند از ان وفق مصالح و هیچ جبر از تقدیر و قضاء او بیرون نمی شود هیچ کس معاف نیست و نتواند که شفاعت کند الا بقر ز امر و فرمان و دستوری وی تا معلوم شود کسی را از مشرکان که ایشان گفتند هولاء استغاثوا عند الله که ایشان را

شماست بنام خداوند که امان افزید و زمین افزید قلعه او بر عرش عظیم مستولی شد  
 خداوند کار وافرید کار شماست او را بر شمس که مستحق عبادت و تعبدی که با شما کرد از اصول  
 نعم که نعمت همه مستحقان جهان تمام نشود این حیوة و قدر و سبوت و بقرة و کمال عقلی و حیوانی و  
 تمکین و تاباید این بطلان از که شما برانید که اندک اندک شمارا بحق رساند چون بطریق دیگر  
 نعمت خلق را دعوت کرد بطریق ترعیب و ترهیب گفت ای مردم چرا باز گشت شما با وی است  
 در عاقبة کار و سر انجام شما بگردید تا چگونه خواهد بود و چه خواهد گفت و این علت است  
 که خدای جلالت و عزت حق است که در روی خلق نیاندوست آنکه ابتدا میکند با فرشتگان و انسا  
 و اغان کرد و از عدم بوجود آورد آنکه بیرون علم و نبی اعلان کند و باز فرزند تا جزا دهد از  
 که ایمان آورده باشد و عمل صالح کرده جزا بدهد و برستی که روی هیچ نقصانی نیابد و آن کس که  
 که کار نداشتند ایشان را شرا فی باشد کرم وانی باشد تا فتنه و عذاب سخت و ببرد از رند بان کفر که آورده  
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِيَعْلَمُوا  
عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ  
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي  
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ اوست از خدای که افتاب را  
 سبب روشنایی روز گردانید و ماه را سبب روشنایی شب کرد کلی گفت روی ماه و افتاب  
 اهل هفت اسمان را روشنایی میدهد و پیشان اهل هفت زمین را و چون صیالیه تر  
 از نور بود با شمس هم کرد و نور را با ماه و تقدیری کرده ماه را از زمانها تا عدد سالها میباشد  
 و حساب اوقات از ماهها و ایام بشناسید و تعبیرات و احوال دیوتان معلوم کرد  
 و منازل ماه بیت و هشت منزلت بر عدد شبها و ماه جزان دو شب که در سال باشند

که از اینینند از آنکه در نور افتاب بود از وقت اجتماع تا بان وقت که دوازده  
 درجه از و بان پس افتد هر شب یک منزل باشد از این منازل  
 الشَّرْطَانِ الْمَطِينِ النَّوْبَا الدَّيْرَانِ الْمُهَقَّةِ الْمُهَقَّةِ النَّشْرِ الطَّرِيقِ  
 الْجِبَّةِ الزَّيْبَةِ الصَّرِيحَةِ الْعَوَا السَّكَاكِ الْإِكْلِيلِ الْقَلْبِ الشُّوْكَ النَّعَامِ  
 الْمَلَكِ سَعْدِ الدَّيْجِ سَعْدِ بَلْعِ سَعْدِ السُّعُودِ سَعْدِ الْإِجْمَةِ فَرْخِ الدَّوْلَةِ الْمَقْدَمِ فَرْخِ الدَّوْلَةِ الْمَوْجِزِ  
 بَطْنِ الْقَوْتِ وَبِوَجْهِ دَوَانِدَه حَلَّ وَثَوَّ وَجَزَا وَسَرَّحَانِ وَاسْتَدَ  
وَسَيَّيْلَهُ وَسَيَّرَانِ وَعَقَرَبَ وَقَوَّسَ وَجَدَّى وَدَلَّوْ وَحَوَّفَ و این منازل ماه و افتاب  
 رزق و مشتی و مریخ و زحل و عطارد است و خدای تعالی مقام این که آب درین پنج  
 مختلف کرده اند مقام ماه در هر برجی دو روز و شب از روز بود و فلک را بیت و هشت  
 روز قطع کند و افتاب در هر برجی یک ماه باشد و فلک یک سال قطع کند و عطارد در هر  
 برجی بیت و پنج روز باشد و مریخ چهل و پنج روز و مشتی یک سال و زحل و زحل و زحل و زحل  
 صد و شصت بار و ربع و ثمن زمین است و ماه سی و نه بار چهل و نه مرتبه است و الله اعلم  
 بتحقیق ذلک آنکه بیان کرد که این تقدیری ماه و افتاب از مبرمج کردیم گفت از مبرجان  
 کردیم تا شما عدد سالها بشناسید و حساب بشناسید از آنکه حساب دوازده است حساب  
 پارسیان و آن بر افتاب باشد و حساب تاجران و آن بر ماه بود آنکه گفت که شما فرید  
 حق سبحانه و تعالی این همه را الا بحق الله بیاطل بحکمة شیبانی ما هم چنین بیان کنیم و هو یبذل  
 کرد اینم آیات و دلالات را بر آیه قومی که دانند و اندیشم کنند تا بدانند آن در اختلاف  
 اللیل بدرستی که اختلافی است و روز و اند و شد و اختلافی مطلع او و رنگ و شکل او  
 از طلیعه و صیفا و نور و سواد ران و گونا گوی هر یکی که در روز افزاید از پنج از شب بکا هد

و در شب افزاید ای در روز بگاهد و در ایام خدای افرید در آسمان و زمین از آفتاب  
 و ماه و کواکب ستاره و ثواب و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و ای در زمین  
 است از انواع حیوانات و جمادات از کوه و دریا و آدمیان و پریان و بهائم و سباع و وحوش  
 و طیور در آن همه ایاتی و دلالاتی هست آنرا که مستقی باشند و از عقاب او ترسند و آن  
 معاصی و اجتناب کنند این عباس گفت که سبب زول این آیه آن بود که کافران  
 گفتند که ای محمد ما را ایاتی آوردی ما بتو ایمان آوردیم خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت این آیات  
 و حجج و دلایل است بر الهیة و وحدانیة من و لکن کسی را آیات باشد که تو نکرده و نظر کند  
**إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا فِيهَا**  
**وَالَّذِينَ يَتَّبِعُهُمُ الْغَايَةُ أُولَئِكَ مَا وَلَّيْنَاهُمُ النَّارَ يَوْمَكَانُوا**  
**يَكْسِبُونَ** ○ آنانکه ثواب ها و امید ندارند و از عقاب ما ترسند و بیعت و شورا ایمان  
 نیارند و از دیدن و رسیدن بحساب و کتاب ماقبول نکنند و بزندانهای دین را راضی شوند  
 و بادیان ساکن و آرامید گردند دل بر دنیا نهند و اعتقادی بر وی کنند و از آیات و حجج و دلایل  
 ما و قرآن و شرایع و اسلام بی جنب و غافل باشند ایشان آمانند که ما وی و جای ایشان  
 دوزخ باشد بسبب آن که کرده باشند **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ**  
**يَهْدِيهِمُ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ**  
**دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّاتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأُخْرَى عَلَى**  
**يَوْمِ إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** ○ اما آنانکه بگردیدند و بخدای و رسول  
 خدای ایمان آوردند و عمل صالح کردند و کلمه یکتو خدای ایشانرا هدایت دهد یعنی ثواب و جزا  
 دهد و بهشت راه نماید بجزای ایشان و بسبب کرده اند بیکو ایشان بهشتی که زیر بناها ایشان

جبریا

جویبار اب روان می رود بهشتی مقیم و نعمتی دائم باشد که فنا و زوال بر وی راه نیابد  
 مجاهد گفت **سَمِعْتُ بِمِثْلِهِمُ بِالنُّورِ عَلَى الصِّرَاطِ** در حضرت است که رسول خدا جبرئیل را گفت  
 کیف تجوز امتی علی الصراط امت من بصراط جبرئیل که گذرند جبرئیل بر وقت و باز آمد  
 و گفت خدایت سلام من رساند و میگوید آنک تجوز الصراط بنوی علی ابن ابی طالب بخجرت  
 الصراط بنورک و اشک تجوز الصراط بنور علی نور امتک من نور علی و نور علی من نورک  
 و نورک من الله گفت تو بصراط بر نور من بگذری و علی ابن ابی طالب هم بنور تو بگذرد  
 و امت تو بنور علی بگذرد نور امت تو از نور علی باشد و نور علی از نور تو و نور تو از نور خدا  
 در جن است که رسول خدا گفت که چون بنور سوز گوری دارد عمل صالح وی پیش وی  
 آید بر نیکوترین صورتی و هبشتی او گوید تو کیستی که من ترا بر نیکو روی می بینم و نیکو سیرت  
 و نیکو طریقت گوید من عمل صالح تو ام آنکه نور را و کرد و وفا داد و کرد بهشت و کافرون  
 سوز گور بردارد عمل بد خود را ببیند با صورت زشت و هیئت قبیح گوید تو کیستی که من  
 زشت روی و قبیح منظری گوید من عمل بد تو ام و از تو مفارقت نکم تا که توبه و دلخ  
 سپارم و دیگران که گفته اند میسریم بهم یا ایمانم الی الاحمال الصالحة ایشانرا برکت ایمان هدایت  
 طر و لطف کرد تا ایشان عمل صالح کردند تا بدان مستحق و متوجیب بهشت شدند که در نیکو نگارها  
 و سراج و میان بوستانها ایشان اب روان باشد در حضرت است که هر چهار جوی  
 یکجا رود در آب و می و شیر و انگبین که بایکدیگر آمیخته شود و بعضی گفته اند که جوی من تحت  
 ای تحت اسم و تصرف من چنانکه گفت قد جعل ربک تحتک سراجا و معلوم است که جوی در زیر  
 سریم نبود ولیکن در حکم او بود و در تحت او بود آنکه گفت دعویهم ای قولهم و کلامهم سخن  
 ایشان و گفتار ایشان در آن بهشتیان بود که کوفتند ای بار خدا یا تو بانی و معنی علی زهر جنتی باشد

و عیب بدان راه یا بد از رسول می پرسیدند که سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله من کل سوء ابن  
 الکوا از امیرالمؤمنین علی می پرسید معنی سبحان الله گفت که کلمه رخصیه یا الله لغوی معنی آن گفتند  
 که این کلمه باشد میان اهل بیت و خدم ایشان در باب طعام خوردن چون ایشان از وی طعام  
 و شراب باشد گویند سبحان الله ان برای آن طعام و شراب حاضر گردانند و خوالی ناله که طوطی  
 آن میباید باشد در میلی و اینجا انواع طعام چون از طعام و شراب فارغ شوند شکر خدای بکند ازند و  
 گویند الحمد لله رب العالمین مراد است که این سخن ایشان باشد و دعوی قوی باشد که بان  
 دعوی کنند با کاردی و تحسین و نه اسلام بحیث اهل بیت سلام باشد یعنی سلامت رسیدی بر یکدیگر  
 سلام کنند و فرستگان ایشان سلام کنند و ملائکه بدخلون علیهم من کباب خدا بر ایشان سلام  
 کند سلام قول این رب رحیم این کیان گفت افتتاح کلام بتوحید و عدل کند و اختصار بیکر و حمد  
 و ثناء و ذکر قوله و آخر دعوانهم ان الحمد لله رب العالمین آخرین دعوی و گفتنا ایشان ان باشد که در و  
 ثناء و شایسته هر خدای که پروردگار عالمی است **و لو یجحد الله للناس الشر استجابه**  
**لهم بالخیر لقصوا الیهم اجلهم فنزل الذین لا یرجون لقاءنا فی طعنا ینهم**  
**یعمهون** حق تعالی درین آیه باز نمود که این اذیاب چنین باشد من متوجهی که دایم و این از  
 باب شر باشد در آن تعبیر نفایم بلکه تا حیرت کنیم گفت که اگر خدای تعالی کردی در دعاء او میان خود  
 یا یا یکدیگر را بشویدی باجایات یعنی اگر دعاء ایشان بر یکدیگر مستجاب گردانیدی چنانکه در باب  
 جنس مستجاب میگردد از دود و دمار و هلاک ایشان برآمدی و باجل مرکب ایشان حکم کرده شدی بجا  
 هد گفت این ان باشد که مرد در وقت حجت و در تنگی بر خود و اهل و مل خود نفرین کند  
 خدای تعالی گفت من این دعا بتجلیل اجابت نکلم که دایم که این دعا را از دل نگوید و بوقت دوم ایشان  
 شود شهرین خوش گفت در بعضی کتب خواندم که خدای تعالی میگوید که اگر بدایع نیک من در حال

حیاته گوید و منوبند و هم درین معنی است و یلع الانسان بالشر دعاءه بالحق و كان الانسان  
 بحول بعض مفسران گفتند که آیه در تفسیر الحارث اهل است که او گفت ان لهم ان کانت  
 هذا اول الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء و اینست دعاء ابیم پس طایع خوانند  
 و گویند مبدول نداریم بلکه بگذاریم انکافی را که ایشان امید لقاء دارند و بقیامت ایمان  
 ندارند و از احوال و صعوبت او ترسند تا حرج و طغیان خود متعین میشوند و این کتابیه  
 است انخلان بر سبیل عفت و بگویم مقدم **و اذا مس الانسان الضر دعانا**  
**لجنته او قاعدته او قاعا قلنا کشفنا عنه ضره مر کان لم یدر عنا**  
**الی صور مسه کذلک نبین للمسیوفین ما کانوا یعملون** حق تعالی درین آیه  
 جنح آدمی و قله صبر و بیان کرد و باز نمود که چون آدمی را اندک فایده بخیر رسد انسانی و  
 درویشی بدرگاه آید و با رجوع کند بر سایر احوال خود و را بخواند اگر مبلو خفته باشد و اگر  
 بر جا خود نشسته باشد و اگر بر پاره ایشان بود از بلاء کشف بلاء و مشقه چون ما ان مشقه و  
 بلا و بچ از وی کشف کنیم و باز بریم بخوبی بصحت بدل کنیم و درویشی بغنا و ثرة او هم با دیگر  
 با سر طریقه و روش خویش شود گویا که هر کس را بخواند و از بلاء و دفع ضرری و رنجی که بوی رسد  
 ما را طلبیدیم چنین بیاراستند و مزین گردانند و بر او مشکان و مستعدان این ایشان میکنند  
 از اعمال نامی بند آورند که این ایشان میکنند بیکو میکنند چنانکه گفت و هم بخوبن انهم یحییون ضنفا  
**و لقد اهلکنا القرون من قبلکم لعلکم تظلمون و جاءهم رسلهم بالبینات**  
**و ما کانوا لیؤمنوا کذلک یجری القوم المجرمین قد جعلناکم**  
**خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون** حق تعالی در این  
 بیکر دایما این با دیگران کرده است چون در وی عاصی شدند و گفت ما مال کردیم که و عافی را



خدا بزرگوار کرد از مردان که معجز می نمودند و دیگر معجزات و مرآت که ویر این صفات بود مجسم و کامل بنا شد و کافران هرگز فلاح و طغیان نداشتند و چگونه از عقاب خدای خلاص یا نجات یافتند ایشان رفته اند عیان می کنند و می پرستند و جز خدای تبارک را که از صفات ایشان است که هیچ صفت شرافتند کرده و هیچ سودنوا ندارند از آنجا که قادر باشند بر نفع و ضرر بانان که چنین میکنند چون ایشان پرستند که جز اینها را می پرستند اهل طایف لات پرستیدند و اهل مکه عزی و منات و هبل و لباف و نامذرا ایشان جواب دهند که اینها را از مهران می پرستیم تا شیعیان ما باشند از دیگر خدای و میبایست آن بود که ایشان گفتند که عباد ما خدایان ما را بخلاق او چیزی را اختیار کنیم و او را پرستیم تا وسیله باشد ما را بنزدیک خدای و این طایفه خطا بود که ایشان بردند که عباد عینا و ایشان را نافع بود از عیان او و گفته اند که ایشان این خواستند که ایشان شیعیان ما اند در اصلاح معاش ما از مهران ایشان بیعت و لشور ایمان داشتند و سوگند می خوردند که خدای مرده را ندیده نکرده اند خدا را گفت و افشوا یا الله خدایا اتم لایعنی الله من یحیی الله رسول را فرمود که ایشان را بگوی پس بیل الزام که می شما را تا خدای را چیزی دهید از چنینی که او نداند و ان شاء الله است و این چنینی است که در علم خدای نیست از آنجا که او را اصل نیست و او معلوم نیست و اگر او را اصل بودی و از جمله معلومات بودی در علم خدای بودی از آنجا که وی عالم است بحیله معلومات و هر چه در وی علم نباشد آن چیز خود نباشد نه در آسمان و نه در زمین که اگر بودی یا در آسمان بودی یا در زمین و خدای تعالی عالم است با هیچ در آسمان و زمین است آنکه تنزه خویش کرد و گفت یا کست و منن او را با وی این می گردند و در حق وی میگویند از چنین و تشبیه

**وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ**

**مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فَمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَيَقُولُونَ لَوْلَا أَنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْنَا إِنَّمَا الْعِزُّ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِلَى مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ** حق سبحانه و تع درین آیه جنس میدهد که مردمان همه بر یک ملة بودند و ماكان و بنودند مردمان الا یک امة و یک گروه متفق بر یک دین و ملة و امت جماعت باشند مجتمع بر امری و صفت بر طریقی و ان دین دین آدم بود و در و خلافت بنودنا انکه قابل هانید را بکشت انکه خلافت را بدید امده عبد الله عباس گفت که میان ما و نوح مرده قرن بودند و میان ایشان خلافت نبود حسن بصری گفت که ان دین مشک بود چنانکه در دیگر آیه گفت و ماكان الناس لامة واحدة و نبش الله النبیین مبشرین و منذرین کلی گفت که پیش از ابرهیم مجتمع بودند بر کفر خدای تعالی ابرهیم را بفرستاد مختلف شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی بکفر باقیانند و گفته اند که ملة اسلام خواسته است و در حرف عبد الله سعید است و ماكان الناس لامة واحدة و احدی علی هدی فاختلَفوا عنه و این قزوه تقویة این قول میکند و این جنسین که کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و یمنیانه و یحییانه جدا مردمان در وقت خلقة بر فطرت اسلام باشند پس از ان بدخول شهبوات و قله فکر و نظر و دعوة عالم و پدید مختلف شوند هر یک مذهبی و اعتقادی دیگر اختیار کند فرمود که اگر نه کلمه است سابق شده از جنات تعالی که مذکرا از تعجیل عقوبت نکند در دنیا و انکه هر یکی را مدتی و اجل نهال است و گفته اند که صلیک و عقاب نکند الا بعد از اقامت حجت چنانکه گفت و ماكان المعذبین حتی یبعث رسولاً اگر نه ایشقی مرایه حکم کرده شدی میان ایشان در دنیا در هیچ خلافت میکنند تا مؤمن بهشت شدی و کافر بدوزخ ابو روق گفت که دوز قیامت کافرا بدوزخ برود و مؤمن را بهشت اند که حق تعالی انک و نشت کافرا از احکامات کفر و گفت که ایشان میگویند جو خدای محمد ابائی و علاماتی بفرستاد و گفته اند

محرران

که اذان ایات که با اقتراح میکنیم و مراد باین دلالتی است که ایشان عند ان مضطرب و ملجأ کردند  
معرفت و مراد ایشان معجز نبود چه معجزات رسول بی اندازه بود خدای تعالی محمد را فرمود  
که بگوئی که عیب خدا تراست و او دانند که مصیبت مکلفان در نجسیت از اطهار ایات و ابرار  
معجزات پس شما را فرمود که اقتراح چنین کنید اذان که باشد که این چنین مصیبت باشد پس شما  
منتظر باشید رسیدن این شما را اقتراح میکنید که من نیز منتظرم تا خدا را با شما چه خواهد کرد  
از غل و قماری شما در سجود ایات **وَإِذَا أَدَّيْتُمُ الْفَرَاسِدَ مِنْ**  
**بَعْدِ صَلَاتِهِمْ إِذَا لَعَنُوا مَلَكًا فِي آيَاتِنَا قُلْ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا**  
**إِنْ رُسُلُنَا يَكْفُرُونَ مَا تَكْفُرُونَ** و چون بچشایم ما مردمان این کافران که  
را رحمتی و اسامی از فرشتگان باران و نعمتها را دیگران پس سختی و بیماری و قحط که  
با ایشان رسیده بود خدا را تعالی بر ما مل که هفت سال قحط مسلط کرد ایند تا که نزدیک بود که همه  
هلاک کردند چون بر ایشان رحمت کرد و انرا بخصب و رحمت باران بدل کرد ایند از انهم که  
چون بر ایشان رحمت کرد بباران و خصب هم تا گاه بر عقب ان ایات را مکر بود ثابت و حاصل  
در طعن زدند در ایات و دشمنی و یکدیگر در رسول مانع این چون ما این را نصبت کردیم می  
بست که ایشان در مقابل ان شکر گفتندی و در حمد افروندی ایشان خود در ایات ما مکر کردند  
با انکه استهزا و تکذیب کردند مقابل این حیال گفت این مکر است که ایشان عند ان حال نگفتند  
که این عهد نمیست که خدا را بجا نیت و گفتند سقینا بنو کذا اما را بنو عقرب و سرطان و  
مانند این اب دادند و باریدن باران بنوعوم حواله کردند و بنو برادران سقینا را فرمودند  
ای باشد چون ایشان مکر کردند خدا را تعالی محمد را گفت بگوئی **بَلَا** ترا که خدا را تعالی سریع مکر است  
و دو عقوبت تو و عقوبت را بر او ان مکر خواهد که در برابر مکر ایشان بود برادر او دلج را وین

انکه صورت کرد انو از امثال و استندراج چنانکه گفت **سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ**  
و چاره دیگر گفت و املیم ان کیدی متین و سرعت مکر و عقوبت او ان بود که ایشان را عقوبت و عذاب  
فرستد پیش از انکه در اطهار نور اسلام سعی کنند انکه گفت ان رسلنا بدست می که رسولان ما یعنی من  
شما را که مکرانند بر عرضندان اوم از نویندگان میبویید ای ایشان میکنند و مکرانند از باب  
مکران کفر و استهزا **هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ**  
**حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكُمْ وَجَرَبَ بِهَيْمُ بَرْجَ طَيْبَةٍ وَفَرَّحُوا بِهَا جَاءَ تَمَّا**  
**رِيحٌ غَاصَّةٌ فَجَاءَ هُمْ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُوا أَنَّهُمْ أُخِيطَ**  
**بِهِمْ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ لَئِنْ أَجَبْتُنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ**  
**مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا أَجَبْنَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ**  
**يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغَيْتُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ**  
**إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَذُنِّبَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** قدیم تو درین اندک کسر  
نیت خود کرد بایند که انرا گفت او ستان خدا که می برد شما را در بیابان و دریا در خشکی  
و در بیابان و اقدار و اعداد و آلات که طاعت است و این محل قدرت است از دست و پای و جوارح  
خلق اوست قدره که با و فعل توان کردن از فعل و است شانه کما و راه برند و عقل که با و هدایت  
یا بنده از فعل و است و چاره پاره که بپشت او سفر توان کرد این همه از خلق اوست از بهر این گفت  
که او میبرد شما را انکه خطاب کرد که چون شما در کشتی باشید و از خطاب با غیبت شد گفت که  
کشتی ایشان را میبرد پس بی خبری بدخوشی نرم و آهسته و چون بلا خوش باشد و نرم کشتی خوش و رست  
و اسان رود و فرخنده و با و ایشان یعنی ساکنان کشتی شادمانه و خوش دل باشند و کمان  
برند که همیشه چنان خواهد بود همی تا گاه با و سخت براید و دریا را شغف گیرد و موجها بر خیزد

از هر جایی و روی بایشان نهد و بایشان رسد بترسند و هز و میزند و گمان برند و یقین  
 دارند که عذاب خدای بایشان محیط شود و وقت هلاک نزدیکه بایشان دست بدعا  
 بردارند و خدا را با خلوص بخوانند و دل با خدای داشت که اند و کونیای با خدای  
 اگر تا از این وسط هلاک بجای دهی و ازین دریا خون خوار برانی با شکر نعمت تو گویم  
 و از جمله شاگردان باشیم پس آنکه خدای ایشان را بجای دهد و ازان ورطه هلاک بزداند  
 هم بر عقبتان هم با کاه و تابوسان سبی توانی از آنکه با سر کفر و بغی روند در زمین ظلم  
 و فساد کنند خدا را فراموش کنند و عباد غیر او را کنند بر یکدیگر ظلم کنند گفتار بیاد و وصایا  
 و اوعظان نشوند آنکه گفت کای مردمانی بیدارید که باغ میکند مرز نیست یا در مملکت من  
 نقصانیت این سلیمان را ظلم با خود میکنید و بال آن بر نفس شما خواهد بود و عقاب و پاداش  
 آن شما خواهد گشت و این یعنی و ظلم که میکنید و امثال خود براء قناع دنیا است منفعت این دنیا  
 نیست رونی خدایا شنید و فانی شود و بال و نفعه آن دایم و باقی با شما ماند و این تعلق  
 بدینا دارد از بقایایی نبود پس آنکه مرجع و بازگشت شما باشد ما شما را با کایم و جایی  
 و هیچ باغ شما کرده باشد چون جزاوان آن نیک و بد بتمام و کمال بشمارد **انما مشا**  
**الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاضلنا به ثبات الارض**  
**مما باكل الناس والانعام حتى اذا اخذت الارض زخرفها**  
**وان بنيت فظن اهلها انهم قادرون عليها انبها امرا**  
**لذلك اوتها را فجعلناها حصيدا اكان لم تعن بالامس**  
**كذلك نقصل الايات ليقوم يتفكرون** قدیم تع حال دنیا را در سرفرازی  
 بحال نبات زمین و گیاه تشبیه کرده است و گفت که مثل دنیا و زندگانی دنیا و حال حیوة

دنیا مانند این است که ما از آسمان فرو فرستیم پس گیاه زمین بان آب آمیخته شود یعنی از و در  
 بنایند و با او بنایند عالم تا نباتی نیکی و سیراب تر نماید آنکه متصل با نبات را و گیاه  
 را و گفت از جمله این غذا و جوار پیاپی باشد و جوار پیاپی از انواع گیاه و حبش  
 و از این مردم خوردند از انواع بقول و حبوب و فواکه تا آنکه که بقایت و تمام رسد  
 و زمین زینه خود میگیرد و راستد شود و اهل زمین کان برند که ایشان بران قادر  
 اند و در سخت تصرف و ملکیه ایشان حاصل شد و ایشان را مستخلص گشت همی ناگاه فزاد  
 مایاید بشب یا برون با هلاک آن بعضی افات و عوامات و انار و درون کردیم یعنی  
 درون در قطع و استیصال آن که هیچ از آن باقی نماند تا جنان شود که بیداری که وی دی  
 روز نبوده است و موجود نگشته و اثران پیدایش تا این تشبیه بحسب بعضی از اهل  
 معانی گفتند که تشبیه بایست که چون از آسمان فرو آید اول پاکیزه بود و صافی و خوش  
 طبع آنکه با نبات مختلط شود و طعم بگرداند و بر خاک زمین آید تیره شود چون مان  
 در عذیب و آب کین نماید مضروب گردد و خشک شود متاع دنیا و مال او و زندگانی دنیا  
 باین ماند بعضی گفته اند که تشبیه نبات است که اول جوان برآید در وقت ربیع هوا با اعتدال  
 بود و بارانهای بی نبات بی وید سبز و تازان و نیلگو باشد چون رونی چند برآید و هوا  
 گرم شود و باران بان آید گیاه زرد و خشک شود پس حالت حقیق دنیا در قله لبث و  
 بقا بقا آب و گیاه ماند آنکه گفت که با هم چنین تفصیل هم و بیان کنیم آیات و دلالات  
 را از هر قومی که اندیشه کند تا بعین و امثال متفهم شوند **والله يدعوا الى**  
**دار السلام ويهدي من يشاء الى صراط مستقيم** حق سبحانه و تعالی  
 رسول را گفت ادع الی سبیل یک خلقها را باره خدا و خود دعوت کن و باین کار قیام عای

که این کار تو است دعوت با شریعت و بیان ملة و طریقه بتوفیق دارد و حواله این دعوت  
 بتو است اناج در و ریح است چون توبه بدعوة دار السلام رسید که آن همه کجی ریح است  
 و راحت بی محنت و کرامت بی اهانت گفت تو خاموش باش تا این دعوت من کنم و الله  
 یدعوا الی دار السلام خدای شایسته دعوت میکند باسرای سلامت و سلام نام اوست یعنی  
 باسرای خود چون سرای سرای مستی و مهمان مهمان منست و میزبان منم همان اولیتر  
 که دعوت من کنم ای شایسته دعوتی بتو است و اجابتی بمن و دعوتی بمنست و اجابتی بتوان  
 دعوت که بتو است دعوتی بتو است بخوان تا اجابت کنم و بخواه تا یدم دعوتی بسبب  
 لکم و ان دعوت که بمن است و اجابت بتوانست و الله یدعوا الی دار السلام اجیبوا داعی الله  
 و من احسن دعا الی الله چون داعی الله نگوید و چون الله بود چگونه باشد  
 انا شایسته گفته اند ان السلام دعا الانام من دار السلام الی دار السلام فمن اتی فذوقها  
 علیه حرام و من لم یکن فله الاکرام و الا انعام و من دار التکلیف الی دار الشرف و من دار البکوی  
 الی جوان المولی و من دار الفنا الی دار البقا و من دار العنا الی دار العنا و من دار الزوال  
 الی دار النوال و من دار الاولها بکاء و اوسطها غناء و اخرها قنای الی دار اولها عطاء  
 و اوسطها غناء و اخرها بقا و سرای سرای او تبتد و رفقا در سرای بقا و در شرف و  
 فطرا و در وعده بقا در امید بقا و نعم الدار و نعم الحار و نعم المجر و نعم المزار  
 و بقاء آتش نرا سلامت خواند که در و ان اوقات و عیال و نکبات و بلیات امین باشد  
 و ان اغراض و امراض و ضرر و اعراض و کفر و موت و حیات و خوف باشد چنانکه  
 گفت داخل ما سلام امین و بقاء آتش دار السلام خواند که باجنا که رسد با فناء سلام  
 و اطعام طعام رسد چنانکه پیغمبر خدای گفت افشوا السلام و اطعموا الطعام و صلوا الارحام

و صلوا باللیل و بالنهار یام نذ خلق الجنة سلام فرشتگان که بنزدیک ایشان روند با سلام  
 روند و الملائكة علیهم من کل باب سلام علیکم و یحیی ایشان در این سلام بود بحیث  
 یوم یلقی نه سلام و از خدای بریشان سلام بود سلام قول من رب رحیم خدای تع بریشان  
 سلام از مهران کند که ایشان از حقارت کناه کاری خود بظلمت و بزرگ کاری او نگرند بیا  
 رند که اسباط کنند حق تع بریشان سلام تا مستأشرون شوند جا بر حق عبد الله الانصاری روایت  
 کرده که رسول عرفت در خواب دیدم که جبرئیل بر بالین من بود و میسائل بر پای من  
 بایکدیگر میسئلند که براه او مثل بزنی آنکه گفت بشنوا که گوشت شنوا و بدان که دلت  
 ذاتا پاکه که مثل تو و مثل امت تو چون پادشاهی باشد که سرای بنا کند و در آن سرای  
 خانه سازد و در آن خانه خوانی نهاد آنکه رسول فرستد و قومی را بدعوة خواند  
 بعضی اجابت کنند و بعضی نکند پادشاه خدا است که پادشاهی و پیران و آل بیت و  
 سرای سرای اسلام است و خانه خانه محبت است و تو که محمدی رسولی هر که ترا  
 اجابت کند با سلام در آید و هر که با سلام در آید بر سرای سلام در آید و هر که بر سرای سلام  
 در آید بطعام حاضر آید و بان متع شود و میدی من پناه الی صراط مستقیم چون دعوت  
 کند لطف کند با آنکه او خواهد تا مهتدی شود بر راه راست و اینان کسانی اند که در  
 معلوم خدای بود که لطف ایشانرا شود کند و شاید که مراد براه راه محبت باشد یعنی براه  
 محبت راه نماید آنرا که خواهد اهل ایشان گفتند که دعوت عام کرد برای اظهار محبت و  
 هدایت خاص کرد که طریق است بمنعم **لِلَّذِینَ احْسَنُوا الْحُسْنٰی وَ اِنْ**  
**یَادَاةٌ وَّ لَا یَرْهَقُوْا وَّ جَوْهَرُهُ قُلُوْبُهُ وَّ لَا ذِلَّةٌ اُولٰٓئِکَ اصْحَابُ**  
**الْجَنَّةِ هُمْ فِیْهَا خَالِدُوْنَ** کسانی را که احسان کنند و خیرات و طاعات

بجا آوردند ایشان را ثواب و جزا باشد از آن نیکوتری و زیاده تر حسی که در برابر احسان است  
 باستحقاق باشد و زیاده بتفضل یکی داده و یکی را هفتصد و از این غیا س رواست  
 که مواد یا حسان گفتار لا اله الا الله و بحسنی هشتاد است و زیاده عزه است از یک وانه  
 من و اید که آنجا چهار راست مجاهد گفت که حق است که جزا بخفتی و زیاده  
 معفو و درضوان است و انا نک گفتند که مراد بر بیان دیدار خداست نیکو نیست از آنک  
 ادله بر خاسته است عقلی و سمعی که این معنی بخدای رواست و نیز انکار این میگویند  
 بنزدیک ایشان جزا بر عمل نیست و خدا تع حسی و زیاده بجزا عمل کرده است و تغییر  
 این آیه بر وجهی که فقیر اصول مذهبی بیان بود ایشان را و این بود دیدگاه از آن  
 بر چیزی باید که هم از آن چیز بود چنانکه اگر یکی چیزی خورد و او زیاده خواهد هم از آن  
 چیزی خواهد و نیز زیاده بر چیزی کمتر از آن چیزی بود چنانکه یکی باره کل خرد و او زیاده  
 خواهد نیکو باشد که گوید زیاده برین نافه مشک بده پس معلوم شد که حقی باستحقاق  
 باشد و زیاده بتفضل آنکه گفت و لا بر حق و جوهم و نزد روی ایشان عبارتی و کردی  
 و بیاس و برنجی و سختی و مدلتی چنانکه بر روی کافران و اهل دوزخ رسد و ایشان اهل  
 جهنم باشند و در جهنم خالد و جاوید باشند و الذین کسبوا السيئات  
جزا و سینه بمثلها و هم هم ذله ما لهم من الله من عاصم  
کا نما غشيت و جوهمهم قطعاً من الليل مظلماً و ليلك اصحاب  
النار هم فيها خالدون چون ذکر مومنان و مطیعان کرد و یاد داشت  
 ایشان در عقب آن ذکر کافران کرد در آیه اول بیان فضل خوردی مومنان و درین آیه  
 بیان عدل خود کرد با کافران اینجا گفت آنچه حق نواست بدیم و زیاده از اینجا که حق دان

عدالت و زیاده را و آن فضل تا هم عدل را کار بسته بود و هم فضل را درین آیه گفت چون  
 جزا و ایشان دهم یکی را پیش از یکی بلاش ندهم تا عدل کرده باشم اگر زیاده دهم ظلم کردن  
 باشم و اگر نقصان کنم فضل کرده باشم چه حق نیست و قبض و استیفاست و در اقطار  
 آن اسقاط حق عین نیست اگر همه اسقاط کنم اولی و افضل کن حکمت افشاء آن کرد شرعا  
 که عقاب گفتار اسقاط کنم میگوید که انا نک کسی که کرد و کسب بر آن گفت که ایشان پند  
 شدند که بخود سود میکنند و سینه عقلی باشد که صاحبش الله و ممکن کرد اینها که بدی  
 کردند جزا ایشان هر بدی را بدی باشد مانند آن و بر آن بیفزایند چنانکه بر جزا و حسن  
 بیفزایند و بایشان رسد مدلتی و حقایق جزا کافران با مدلت و اهانت بود و جزا  
 مومنان با تعظیم و تمجید و این صفت ثواب و عقاب است ذلتی بایشان رسد و جلالتی  
 ذلتی ذلتی که از آن صفت نتوان کرد و در فهم و درهم خلائی نباید و ایشان از آن عذاب خدا  
 هیچ عامی نگاه دارند نباید و روی ایشان سیاه بود تا پنداری که پادشاه از شب سیاه  
 بر روی ایشان رسانید الله و در روی ایشان پوشانید و ایشان اهل دوزخ باشند و  
 ملازمان آتش دوزخ بسید تخلیل و نایید و یوم نحشرهم جميعاً  
ثم نقول للذین اشرکوا معکم انکم اشر و شر کاوکم فن یکنان بینهم  
و قال شرکاءهم ما کنتم ایانا ناعبدون قلکی بالله شهیداً بنیثاق  
ببینکم ان کثا عن عبادتکم لعا فلین هذا لک بلی کل نفس ما  
اسلفت و ردو الی الله مولیهم للحق و ضل عنهم ما کانوا  
یفتنون یاد کن ای محمد روزی را که ما حشر کنیم و برانگیزیم هر جان روز کافران را  
 و گرد کنیم ایشان از هر جای و از هر مکانی و آنکه گویم این شرکان و بیست و ستاد آنرا

که بخار خود یا سید و ابناء زان شایع معبودان شما تا نیک بد که با شما چه خواهد رفت و در میان شما حکم چگونه خواهد بود و ان و سائلی که میان ایشان بود منقطع گردانم و قال من کارم وان شریکان و معبودان ایشان گویند که شما را بتوسستید شیطان را بر سید از آنجا که وی شما را فرمود بتوبه و وسوس تا بخدای شریک او رید و این وقتی گویند که بتان ایشان از خدای با و از او ردتا گویند که ما خبر نداریم از عبادۀ شما و گفتند این سخن فرشتگان گویند و انانک ایشان را بدون خدای عبادت کردید پس گویند که بر است کواهی خدای تعالی میان ما و شما بر آنکه شما را بر سید اید و ما از عبادۀ قافله بوده ایم و این خبری راست است بر آنکه عبادات و بسیار احیای جنین بوده اند از عبادۀ مبطلان ایشانرا آنکه گفت هناك تملوا کل نفس اینجا بیکاه و در آن مقام بیان مایند و بدانند من غشی را گذاشته باشد و کرده از اعمال تاجه کرده اند و جبر کرده و چه گذاشته اند چون آنچه کرده باشند جزا ببینند و رد کنند ایشانرا و باز کردار خود با خدای بر ندان خدای که خدای ایشان است بحق گویند از زبان ان افترا و دروغ که ایشان نهادند و این ایشان رسیدند اندازا بدو غ **قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ مَنْ عَلَيْكَ السَّمْعُ وَ الْأَبْصَارُ وَ مَنْ يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يَخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يَدْعُ إِلَى الْفِرَاقِ قُلْ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ قُوَّةً فَلَا تَسْقُونَ قَدْ لَكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَدَّعَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالَةَ فَإِنَّ تَصْرُوفُونَ لَكُمْ لِك حَقَّتْ كَيْفَهُ رَبُّكُمْ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ** حواله رسول را هم بر طرفین صیاد فرمود که با ایشان بگوی که گیت آنکه شما را روزی میداند از آسمان بیاران و از زمین بنیات از آسمان بتقدیر و از زمین بنیست یا گیت آنکه و انک جمع و بصیر و شواهی و بینایی شماست و قادر است بر افزیدن آن بر وجهی که با و بینید و با و شنوید و تکه سید را از افات و عافیت در جنس

الحق

که خدا را

که خدا را بر چشم ما موی کلن اند از فرشتگان که شیاطین را از چشمها و ما باز می ماند بخدا نیک یکی از ما کس را از انکین با نراند و گیت آنک زنده از مرده بیرون آورم چون حیوان از نطفه و مرغ از تخمه و مرده از زنده بیرون میارد چون نطفه از ارمی و خایه از مرغ و گیت آنک و تدبیر کا کاندرا سمان و زمین چون این همه از ایشان سوال کنی و بیس جواب این باشد الا آنک گویند که خدای است آنک برین همه قادر است و این همه در قبضه قدرت و امر است پس آنکه که ایشان اعتراف او در توبه بگوی ایشانرا همی تر سید از عذاب خدای حذر نمیکند چون او را می شناسید و شکر گفت او نمیکند که نعمت بر شما منقطع گرداند و شما را مواخذه کند عاجلا و اجلا پس ان خدای که موصوفت بصفات کمال خدای بحق و معبود مطلق شما اوست و حقانیت و ازین حق نباشد الا ضلاله و کمراهی چون از حق در گذر در ضلالت قدم نهاد پس شما را ازین حق واضح و روشن و راه راست با چندین دلایل و حجج جاکو می بگردانند آنکه گفت که لک حقت یعنی بجهانک حق گشت و واجب شد که بعد از حق جز ضلالت نباشد و حق گشت و واجب شد که عذر خدای بر آنک که کافر شدند و در کفر بقایت و نهایت رسیدند بر آنکه ایشان ایمان بیاورند و در زمین مؤمنان نمایند از آنجا که معلومست که ایشان بر کفر می بند و هیچ اخیار ایمان نکنند **قُلْ هَلْ مِنْ شَرٍّ كَابِكُمْ مِنْ يَدِ الْخَلْقِ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلْ لَلَّهِ يَبْدُ الْخَلْقِ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَإِنَّ تَوْفَكُونَ قُلْ هَلْ مِنْ شَرٍّ كَابِكُمْ مِنْ يَدِ الْخَلْقِ قُلْ لَلَّهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَفَمِنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ إِنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وَ مَا يَتَّبِعُ الْكَرَّ هُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَعْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ** ای محمد بگو با این مشرکان مکار و کافران معاند که هیچکس چت ازین ایشان و معبودان شما که انرا با خدای شریک گردانیده اید اندر

عباده که بر سبیل ابتدا خلق تواند از بدین و انگاه اعاده تواند کردن یعنی چون بیاورند و بیاورند  
باز تواند از بدین اگر ایشان جواب دهند و تعلیم کنند که معبودان ما این نتوانند کرد و این جز فعل  
خدای نباشد فهو المراد و اگر عباد کنند و جوابی نگویند تو بگوی که خدای است انکه ابتدا خلق کند  
و بر اعاده عین قادر باشد از اینجا که قادر الازات است پس ایشان را چون ازین الزام محذری و محسوس  
اگر خواهند و اگر نه معترف می بایدند چگونه ازین می گردانند و گاهی می برند و بگوی ایشان را تحت  
برئیان متظاهر گردد که هیچ کس هست ازین شریکان شما که او کسی را بحق راه نماید و ایشان خود  
میشناسند و یقین میدهند که این بتان کس را راه نتواند نمود اگر حاج و غشای ایشان را نکند از راه که  
معترف شوند تو بگوی که خدای باشد که خلق را بحق راه نماید با لطافتی که باشد کان کند که ایشان را  
عقل بخشد و تمکین کند که نظر کنند بر ادله و توفیق دهد و بر شرا و عیاش واقف گردانند پس چون نعمت  
و نیا از خداست نعمت اخره و هدایت از خداست کلام اولیتر بود و سزاوارتر آنکه پس مری کنند و  
متابع شوند کسی را که وی بحق راه نماید یعنی خلافت و طاعت او را دنیا یا کسی که وی نفس خود مستعدی  
و راه یافته بود و راه نداند الا که و بر راه نماید پس جیت شمارا و چگونه حکم میکند شما باطل با  
جندیل حج و دلایل چون شرکا را داخل بر ایمه ضلالت کنند بر من سوای وارد نشود و اگر بر اقسام  
حل کنند گویند اقسام را که جاداند چگونه هدایت کنند تا ایشان غیری را هدایت تواند کرد و گنم  
انکه این برای ان گفت که این مشرکان بتان را بجای معبودان نهادند و توحید عباده بتان کردند حق  
از ایشان بکنایه اجماع عقلا جنودا که جناتک گفت وان تدعونی الی الهدی لایستحواد عا و کم ولو سمعوا  
ما استجابوا لکم انکه گفت که این کافران که عباده اقسام میکنند جز متابعت خلق و گمان نمیکند و طعن گری  
امارت و نشان باشد از احکمی نباشد بر او انکه از سر تقلید مدران و متابعت رای ایشان میکنند  
و شاید که مراد این بود که ایشان در اقرار و اعتراف بخدای جز متابعت خلق نمیکند از انکه دلیل محبت

مکونه

میکنند و ظن در معرفت خدا را بحق که عیست هیچ سودی نکند اینجا که علم باید معرفت خدا و صفات  
او و اصول دیانات از عقلیات جز علم بکار نیاید و جز علم سودی نکند و ظن جای باشد که علم ممکن  
نمود و میرکجا که علم ممکن نباشد ظن را حکمی نبود انکه بر سبیل تمهید گفت که خدا و عالمست با حق ایشان  
میکند و هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و بر کس را بحسب استغناء او جزا دهند از ثواب و عقاب  
وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يَقْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ نَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ  
وَتَفْصِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ قَالُوا ابْسُورْ فَمِنْ  
مَثَلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحْصِطُوا  
بِغَلْبِهِ وَكُنَّا لَهُمْ نَاصِرِينَ كَذَلِكَ لَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ  
الظَّالِمِينَ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ  
کافران و مشرکان گفتند این قرآن فزایافته محمد است خدایت بر ایشان رد کرد و گفتن این قرآن افترای  
و فزایافته نیست از جز خدای کلام هیچ مخلوق و سخن هیچ آدمی نیست کلام خدای است و تصدیق کتابی است  
که از پیش او بوده است و کتب او ایلا را پیخیزان چون توبه و انجیل و زبور و صحف او هم با تصدیق  
است که در پیش وی است از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب فرا گفت معانی  
اینست که کتابی و نبی باشد و ممکن نبود که چنین کتابی و سخنی در غایت بلاغت و فصاحت و براعت  
مفتری باشد و از نزد دیگر خلق باشد که هر چه از قبل خلق بود دیگری بر ایشان قادر بود بلکه کلام  
خدای است و بر است دارند که پیخیزان و کتب ایشانست و بیان شریعت و فرائض و اسکام است و  
در وجه شکل نیست که از کلام خدای عالمی باشد انکه استقام کرد بر سبیل تعزب و الزام محبت با بن  
سبیل نکار و استعجال گفتار ایشان که میگویند که این قرآن افترای کرده و وی کفر است تو ای محمد  
ایشان را بگوی که اگر این قرآن فزایافته سن باشد و از جبر کلام بشو باشد مثل ان توان آورد و شما

فصل اول در بیان ترقیب و بیان هر کس را که خواهد دون خدای این تواند  
بخواند تا شمارا یاری کند اگر شمارا است سیکو مذ که این اهتزاز محبت است من دون الله از هر ان  
گفت که خدا را قادر باشد بر آن که مثل این بیاورد آنکه گفت که این کافران قوا را نکلیب باز آن کردند  
که ایشان ندانستند و گفته امرا و نشناختند و بر تائید و معانی او و قوت یافتند و مردمان دشمنان  
باشند که ندانند که انسانی عذاب را چهلوا و چون بر و قوت یافتند و در و عرش خوانند و آدم  
بهتد و اید ضعیفون هذا افکد قیرم و لما یاتم و هنوز با ایشان نرسید و بنا هر تا و بد و تغییران  
صحا که گفت این عاقبت با آن شود از ثواب و عقاب و این متضمن است از اجبار و عینوب و  
عواقب و سرانجام هر کس پیش از آنکه درین اندیشه کنند و بدانند شتاب کردند بکلیب اواری  
هم چنین که ایشان نکلیب کردند کانی که پیش از ایشان بودند هم نکلیب کردند و بدروع داشتند  
پس قوه بکن عاقبه حال ایشان چه بود و سرانجام ایشان چه شد از هلاک و عذاب استیصال عاقبه  
ایشان که عمل ایشان بدست دارند هم این بود آنکه جنر را از ایشان و گفت که کس بود از ایشان که  
ایمان دارد و باورد دارد در نفس خویش و دانند که آن حق است و لکن عناد کند و کس بود که تصدیق  
نکند و ایمان نیابد یا کس بود که ایمان آورد و کس بود که ایمان نیارد و بر کفر میرود و خدای تع  
عالی ترست و دانای تر مفسدان معاند اند که که بر کفر عاید و که عاند **و ان لک بئو ک**  
**فقل لی عبلی و لکد عملکم انتم برسون میا اعمل و انابوی میا اعملون**  
**و منهم من یستمعون الیک افا انت سمع الصم و لو کانوا لا یعقلون**  
**و منهم من ینظر الیک افا انت تهدی العمی و لو کانوا لا یبصرون ان**  
**الله لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یتظلمون** اگر چنان  
باشد که ایشان بر کفر اصرار کنند و از ایمان ایشان مأیوس شوی و ترا نکلیب کند بگو یا یا نا

که این بر من بود بکردم عذر حق منقطع کرد ایندم و اکنون شمارا با شما گذاشتم ان عملی که من میکنم  
براست و ثواب آن مرابود و عمل شما راست و وبال ان بر شما بود و معصیت شما مرا  
زیان ندارد و طاعت من شمارا فایده ندهد شما هیچ من میکنم بیدارید و من ان کردار و  
اعمال شما بیدارم این اید با به قتل منسوخ شده است آنکه گفت که این کافران بعضی از شما اند  
که کوش با حقن تو میکنند و قوتان و احکام و شریعت می شنوند و لکن قبول نمیکند و بیای نمیکنند  
پس شنودن ایشان ناشنودن باشد و ایشان بتمایب کوان باشند می توانم را که کوان اند تو  
حقن خواهی توانی و تو قادر باشی بر آنکه ایشان را بشنوی و اگر چه ایشان را عقل باشد و این بر سبیل  
قطع طمع رسول گفتند ایمان ایشان که چون با کوی لا یعقل و دیوانه باشد هر کس ممکن باشد و  
میسر نکرد که ایشان بشنوند و بدانند و فهم کنند و منهم من ینظر الیک و ایشان که هست که حق  
و نکرد و لکن بتمایب کوی است از اینجا که می بیند از آن منتفع نمی شود و می گوید از راه تو ای غورن  
با آنکه ایشان نمی بینند و بصیرت ندارند یعنی این چیزی است که معقول و متصور نیست تو طمع از  
ایمان ایشان بدار و خاطر عزیز خود بر ایشان مدار که خدای تع براد میان ظلم نکند هیچ چیز از این  
تعلق مصالح ایشان دارد هیچ چیز فزی نکند دارد و درون قیامت پیش از استحقاق عذاب نفوذ  
و کم از استحقاق ثواب ندهد و لکن مردمان اند که بر نفس خود ظلم میکنند بکفر و معاصی تا مستوجب  
عقاب می روند **و یوم نحشرهم کأن لم یلبثوا الا ساعه من النهار یتعاهدون**  
**ببینهم قد حشر الالین کذبا یلقاء الله و ما کانوا مهتدین و اما ان**  
**بیک بعض الال الی بعد همرا و نسی قینک قالینا مر جعهم ثم الله شهید علی**  
**ما یفعلون و لکن امه رسون فاذا جاز رسولهم قضی بینههم بالقیسط**  
**و هم لا یظلمون** یا کون ای محمدان روز را که حاضر کنیم و بر لکن می ایشان را بیکارگی و ایشان

در آن کوه خوشی و بودن در دنیا اندک شمرند و اندک دارند از آنکه انتفاع ایشان بدین اندک  
بوده باشد یا بودن خود اندک و اندک نهند از هول روز قیامت که بینند تا پنداری که در  
دنیا یا در کوه جز ساعتی از روز نبوده اند عمر اگر چه دکان باشد چون از غرض بافتا بود اندک  
بود و باضه یا عمر ایشان که در قیامت خواهد بود ساعتی بود و ایشان بیکدیگر را شناسند و شایسته  
دهند چنانکه دو کس بیکدیگر را دیده باشند اثنائی باز دهند و این هم دلالت میکند بر آنکه  
ایشان لب خود را اندک شمرند با آنکه با طول عمر تعارف نبوده تناکر نذر اند از آنکه بپس کنند  
و ایشان براه مثبت سعادت نباشند اگر با تو فایم بعضی از اینها را وعده می دهیم از عذاب  
اند در دنیا یا ترا با جوار رحمت خود بریم و قبض روح تو کنیم و ایشان در دنیا عذاب ناکرده مرجع  
و باز گشت ایشان با ماست پس با کوهیم و حاضر می آید ایشان میکنند جزا را ایشان بجزا و عقاب  
ایشان بایشان رسانیم و از ما فایم نخواهد شد آنکه گفت هراسی را رسول و پیغمبری نورست  
چون پیغمبر ایشان بایشان آمد و حجت بر ایشان گرفت و معجزات بنمود ایشان نکذیب آن پیغمبر  
کردند میان ایشان و میان آن پیغمبر خدای تعالی حکم کرد بحق که پیغمبر را حجة کار و قیام از اهل کوه  
و شاید که مراد این بود که هراسی را رسول و پیغمبری است که ایشان را با وی نسبت کنند روز  
قیامت چون پیغمبر ایشان آید و بگوید بایمان ایشان بر ایشان کوهی دهد میان ایشان حکم  
بحق کردن شود چنانکه هیچ کس در میان ظلم و حق نبود **و یقولون متى**  
**هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا**  
**مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَخِرُونَ سَاعَةً**  
**وَلَا يَسْتَعِذُّونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابٌ بَغْتًا قَالُوا هَذَا مَا آتَانَا مِمَّا دَا**  
**يَسْتَعِذُّونَ مِنَ الْجَحِيمِ قُلْ حَقُّ تَعَالَى كَذَبْتُمْ أَنْ تَقُولُوا هَذَا مَا آتَانَا مِمَّا دَا**

و کتاب و نبیست و دوزخ را گفت این کاخ را میگویند گداین و عده که شما میدیدید که خواهد  
بود مارا جنسی دهد اگر شما راست میگویند در اینج و عده میدیدید و عده چیزی بود متضمن  
نفع و راحت و و عده چیزی بود متضمن مضرت و مسأرة و صدق چیزی بود که بحسنش علی  
ما چوبه باشد انگاه محمد را فرمود که بگوی این جماعت را که این سوال میکنند بر سبیل انکار  
و استعجال که اگر نفی است بیار و اگر صریح است در عیب بکن اشکارا من که محمدم مالک نیستم  
از یونیس خوشی نفی و صریح و نه هیچ جنسی و صریح را از مرکب و زندقا و بیماری و تن  
درستی و قبض و بسط و جذب و خصب و ثواب و عقاب این جماعتی تعلق دارد و در  
دست تصرف می است و هر تصرف که ما کنیم با قدر و عین وی بود تا وی الت می دهد و عین  
نکند ما نتوانیم کردن لیکن این خدای خواهد و مریدان بود از بن جلدان بیانش و هر چه مریدان  
پاشد و کانه بود نباشد و در او بود که معنی این بود **إِنَّمَا شَاءَ اللَّهُ** یا که من هیچ ازین قائل نیستم  
و مالک نیستم **إِنَّمَا** این خدای را بران قائل گردانند و قوه دهد هراسی را و هر قری و اهل  
زمانی و هر قری را و قری و زمانی است موفات او را و عذاب او را که چون آن اهل را  
یک ساعت تقدیم و تاخیر نبود **قُلْ إِنَّمَا بَلَاؤُكُمْ بِلُغَاتِكُمْ جَعَلْتُ لَكُمْ سُبُلًا**  
**وَلَا تَعْلَمُونَ** خدا را که می بینید که اگر عذاب خدای شما آید در شب که شما براحات و استراحت  
مشغول شده باشید یا در روز که در طلب اسباب معاش افتاده باشید که چه باشد و چگونه  
چیزی بود آن عذاب که صبرتان و کافران تجملان آن کنند یعنی اگر دانستند که هول آن  
و سختی آن چگونه باشد هر کس تجملان نکندندی **إِنَّمَا إِذَا مَا وَقَعَ امْتَحَنٌ بِهِ**  
**الْإِنْسَانُ وَ قَدْ كَفَرَ بِهِ فَسَتَجِدُونَ قُلُوبَ الَّذِينَ ظَلَمُوا ذُو قُرْآنٍ عَدُوًّا**  
**لِلْخَلْقِ هَلْ يَحْزَنُونَ بِمَا كَانُوا تَكْسِبُونَ** حق تعالی میگوید ایشان را بر سبیل تو بخ





و این منزل را یافتند گشتند سعید چیر گفت از رسول خدای پرسیدم من اولیاء الله گفت  
اولیاء خدا را آن اند که چون مردمان ایشان را ببینند خدایا یاد کنند و برست و طریقه و هیئت  
ایشان روند دیدار ایشان لطف بود راوی خبر گوید که از رسول خدای پرسیدم که میگفت  
خدایا ایند کانی هستند که ایشان را پیغمبران باشند و نه شهیدان پیغمبران و شهیدان را بر ایشان  
منته بود روز قیامت بیکان ایشان از خدای گفتند یا رسول الله ایشان کیستند و عمل  
ایشان چیست یا مایکوی تا ما نیز ایشان را دوست داریم گفت قومی باشند که با یکدیگر دوستی  
کنند برادر خدای بی آنک میان ایشان خوشی و رخی بود و بی آنک مال یکدیگر دهند و الله که زوایا  
ایشان بنور تا بنده بود و ایشان بر منبر راه نور باشند چون مردمان ترسند ایشان ترسند و چون  
مردمان اند و مکن باشند ایشان باشند آنکه این ایه بر خوانند لا اله الا الله لا خوف عظیم و لا هم  
یحزنون از امیر المؤمنین علی پرسیدند گفت ایشان کانی اند که از بی خدای که برده باشند  
در شبها از جهنمها را ایشان اب می دیزد و از غیر آنها که دین باشند دوی ایشان زرد شده  
باشد و از بسیاری که سبکها که کشیده باشند و روزه داشته حکیمها ایشان با یک شله باشند و از  
تشنگی لبها ایشان خشک و بلا سبیل باشد **الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يُتَّقُونَ لَمْ يَكُنْ**  
**لِلْبَشَرِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ لَا يُبَدِّلُ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكُ**  
**هُوَ الْعَوْنُ الْعَظِيمُ وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ**  
**الْعَلِيمُ** روشن تر و صافی اولیاء خدا را اینست که میگوید که ایشان را نماند که خدای و رسول  
خدای و بایان کتاب خدای ایمان آورند و از خدای ترسند و از نوا می اجتناب کنند و کرد  
معاصی نکرند و با و امر کار کنند و خبر است که رسول را هم پرسیدند که ولی خدا  
کیست دست بر کف امیر المؤمنین زد گفت هذا ولی الله ولی خدا این مرد است دوست کن

بشارت

باوی و اگر چه کشف پلوت و برادرت باشد و دشمن خدا و دشمن این مرد است دشمن کن با دشمن  
وی و اگر چه برت و بکادرت باشد و با جماعت است این دو خطه که خداوند در این ایه ذکر کرده است  
بر وجه منید و تفصیل و یا حاصل بود ازین سبب و یا ولی الله گفتند در میان سابق بود و در تقوی  
مقتدر بود تا اول او را امیر المؤمنین و امام المتقین گفتند پس او را و دوستان او را و مشایبان  
او را این بشاره دادند که لهم البشری من این مؤمنان ست و بی خبر کاران منتهی را بشارت است  
در دنیا و در آخرت بشاره در دنیا بحیث آنک عباد الله بن الصامت گفت  
که رسول را هم پرسیدم ازین بشارت گفت الرکب یا الصالحه بینهم المسمی او را که له خوابی نیکو باشد که مرد  
مسلمان بنشیند خود را یا از پیروی بپند و بشاره اخوة الهی است ابوهریره از رسول علیه السلام  
گفت که چون قیامت می آید یک رسد خوابی مرد مسلمان کم خطا کند و خواب آنک راست تر بود که سخن  
وی راست تر بود آنکه گفت خواب سه گونه باشد یکی بشارت بود و از خدای و یکی از حدیث نفس بود  
که مرد با خود گوید و دیگر از شیطان و خواب جزوی است از اخبار جوق پیغمبری چون یکی از شما  
چیزی می بیند که ازان کراهتی بود و بر باید که ازان باز نکوید و بر چیزی دود و رکعت بگذارد آنکه گفت  
که من قید دوست دارم در خواب و عذر کارم باشم که قید بشارت بود در دین زهری گفت  
بشارت دنیا است که فرشتگان دهند بنده را در وقت مرگ و گویند لا تعجزوا ولا تحزنوا و اشهدوا  
بالحیة التي كنتم تؤعدون و بشارت اخوة امتن فرشتگان است باستقبال مؤمنان و بشارت  
ایشانست سلام علیکم طبقه فادخلوها لحدین بشارت دنیا است که مردان پیغمبران است که بشر الدین  
امنوا و بشارت اخوة امتن است که در جهنم اید اعمال ایشانست و امان او فی کتابه یحیی ما نکه گفت لا  
تبدیل کلمات الله کلمات خدا را بتدلیلی نیست و و عده را خدا را خلی و تغیری نیست نافع گفت  
که روزی حجاج خطبه میکرد آن خطبه را در آن روز گفت عباد الله عمر سر بر کنار من نهاد حجاج گفت

جمعه

عبدالله بن مرکاب خدا را بتدبیر کرد عیسی الله عز و جل گفت من توانی کرد و نه عبدالله اندک گفت  
لا تبدیل کلمات الله حجاج گفت لقد اوتیت علما و از سران حدیث برقت ذلک العوز العظیم این  
بشارت مؤمنان و این کرامت مستقیما بر پروردی عظیم و طفی بر کوا است انکه رسول را خطاب  
کرد و ویرانی و دلخوشی و گفت ای محمد باید که تاد لنگ کرد اند و اندوختن گفتا یا ثانی در یکلیب  
تو و تدبیر ایشان در ابطال کار تو که من که جدا و ندیم با قوم و عزت و غلبه همه جزا است دوستان و ک  
عزیز باشد و غالب و دشمنان وی ذلیل باشد و مغلوب او بر دشمنان تو غلبه کند و تبار ایشان  
ظفر دهد انا نصره سلنا و اوست شنوا با قول ایشان و انا باحوال و اقوال ایشان با تو گویند  
شود و انچه اندیشند و بران عزم کند و اندر حسب جزا ایشان رسد **لَا اِنَّ فِيهِ كَرِي**  
**السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ**  
**إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا**  
**فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** میگوید که بداند  
و اگاه باشد که هر که در اسمهاست و هر که در دین است از مشرکان و ادیان و بران همه خدا را  
انده همه بندگان و پرستاران وی اند چون ایشان که عاقلان با تمیز اند بندگان وی باشند و بندگان  
خداوندی را نشاید اولیتر بود که غیر ایشان خدا را بتدبیر و این مشرکان که بدون خدای  
تبارا می پرستند و ایشان را شرک میخوانند چه چیز است که ایشان را متابعت میکند یعنی هیچ چیز  
را متابعت نمیکند که انرا اصلی باشد چه با خدا و در خوابی و الهیة شرک محال بود و ایشان را در این  
میگویند و میکنند علی حاصل شده است و ایشان جز متابعت ظن و گمان نمیکند و این گمان ایشان  
باطلست و ظن ایشان محال و ایشان جز دروغ چیزی دیگر نمیگویند هر چه میکنند باطلست  
و هر چه میگویند دروغ است چون گفتار مشرکان و سخن باطل ایشان بیان کرد مطلقا بر تو حید

و عبارت با خلاص تحریر کرد و براد که بان توصل توان ساخت بر تو حید و تنبیه کرد و ان  
افعال است که وی تع بان مختصی است که مقدور و قدره او بود کسی دیگر ان توان کرد گفت است  
ان خدای که سبب ظهور شما افروزید و ان لباس شما کرد اید تا در و سا که میاید و ان که بر پیش را  
لباس خواند زیرا که لباس پرده پوش است و شب بر همین عاده دارد که اللیل للعاشقین ستر  
یالیت اوقاتة تدوم یا انکه پرده پوش است چار ارام و سایش توانست تا از بهار روز بر سایش  
از تافتن و رفیق و وسیع کردن در حجاج که اگر روشنا بری شب بخد روز بودی حوص نزار انکه هر  
که از عمل و رنج بر او سهی خبا نکشید تا تاریک از بهر ان کرد تا با سایش شغل غمی و روز را روشن  
و بیبا کرد تا در وی با سبب معیته قیام نمایی بدرستی و حقیقت که درین جلد از افزین روز و شب  
برین صفات ایان و علامات و دلالاتی است قومی را که بشوند و اندیشه کنند و معتبر شوند **و**  
**قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ هُوَ الْعَزِيزُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ**  
**إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِعَدَا نَعُوذُ عَلَى اللَّهِ مَا تَقُولُونَ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ**  
**عَلَى اللَّهِ الْكَافِرِينَ لَا يَغْلِبُوكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا نَعُوذُ إِلَيْكُمْ مِنْ جَعَلَكُمْ نَارًا يَقْتَرُونَ**  
**الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ** حق تعالی گفتار شیخ مشرکان و کسانی که خدایا  
فرزداد گفتند بان میگویند و رد میکند بر سر کرده بر مشرکان که گفتند الملائكة بنات الله و بر حجتان  
که گفتند غیر این الله و بر تدبیران که گفتند المسیح بن الله و جنانکه حقیقت این بختای و اینست  
بجایز هم روا باشد و انکه سپرد و دختر می گرفت و انکس روانه کرد و محتاج بود و خدا و تع  
ان من منزلة است خبا نک گفت سبحان الله و منزلة است و دور از انکه درو گمان برند بمثل این از انکه  
حقیقت این حدیث از انجیمه گذار بر انکه فرزندان جنس پرده مانند پرده بود و او را مثل و جنس  
و مانند نیست و مجازش را که با حجاج و هو العن و او تو انکه در بی نیاز است از انکه او را ستانج  
در آنها و در زمین است و هم ملک و ملک و است او را بفرزداد حجاج بود انکه خطاب کرد

این جماعت را گفت که شما را باین که میگویند هیچ تحت و سلطان و دلیلی و بر مانی نیست و هر چه  
می دلی و تحت بود علم شود حاصل شود هر چه بر شما خدای چنین میگوید که شما را باین علم حا  
صل نیست چنین میگوید که از اینک بگوید محمد و اعظام کن که انکس فی کبر خدای را فتر میکنند  
و چیزی که خدا در و اینست و او میدارند ایشان فلاح و طفر نیاند هرگز رستگاری نبود  
ایشان را این گروه که میگویند بر خدای متاع اندک و منفعت حقیر در دنیا که رود گذرد و باقی  
نامد که در عقبتان شقاوت داریم و رنج محله بینند غم الینا مر جهم پس بباست باز گفتن ایشان  
پیشایم ایشان را عذابی تحت بآن گفت که ایشان آورده اند و آن دروغ که بر خدای نهاده اند  
و ائله علیهم بنا نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و انک  
کیری یا یات الله فعلى الله تو کلت فاجمعوا امرکم و شراکم فمکر لا  
بکن امرکم علیکم عنة نذ اقصوا الی و لا تظنن فان تو لستم فقاما  
کم من اجور ان اجری الا علی الله و امرت ان الون من المسلمین فلان بوه  
فخیبناه و من معه فی الفلک و جعلناهم خلا یف و اعز قنا الین کذبوا  
یا یا نینا فانظر کیف کان عاقبة المنکرین حق تعالی میگوید ای محمد بر خوان بر ایشان  
یعنی برین کافران جز نوح پیغمبر عه و قصه او چون قوم خود را گفت که ای قوم اگر خواست  
که بر شما بزرگش شود مقام کردن من در میان شما و یار دارن من شما را ایات و علامات و وحی  
و دلالات بر یکا نکی خدای و اگر شما ازین سبب قصد رنجاییدن و کشتن من کرده اید من بر خدای  
تو کل کردم واقعه کل بوی دارم شما دل بر کار خود نهید و منم مقیم کرده اند بر کشتن شما و ش  
یکان دین کار هیچ فر و عدا اید از سر کار و ابناء از و معبودان خود استقامت و یاری خواهید  
پس باید که کار شما و قصد شما را هلاک من محقق و پوشیده بماند پس نگاه بکنید بر من آنچه در دل  
دارید از قتل و هلاک من و هیچ مرا مصلحت و دمان نهید و این ان وقت گفت که ایشان را

و دلالات

از این

از این نوح پیغمبر میگفت ملائت ادا از انک نوح باید و شما نگاه و وقت و بی وقت بر ایشان  
ایشان بود و ایشان را دعوه میکرد و بخدای می تپسایند و عقاب خدای یا ایشان میداد او را میزدند  
و چنان میکردند و او را دعوه کردن باز غنا نشاء گفتند که بیاست که ما و را بیکم گفتند ای نوح  
از پس کار خود برو که ما را بیکم نزدیک ان حال نوح گفت ای قوم ان کبر علیکم مقام  
و تذکیر الاله فان تو لستم ام از سخن نوح پیغمبر است که با قوم خود گفته است که ای قوم اگر  
شما بر میگردید و وعظ و نید من نمی شنوید و قبول نمیکند مکر است که من برین دعوه که شما را  
میکنم و وعظ و نید که شما را میدهم اجری و مرزی طبع میدارم من از شما هیچ مرزی طبع  
نیمیدارم و میخواهم و مرز من چیز بر خدای نیست و مرا فرموده اند که من از شما هیچ سلطان  
و مستقادران اسحق باشم و متابع رای شما نشوم انکه خدای باز نموده قوم با او چه کردند و او  
چه کرد گفت قوم او را بدروغ داشتند و باو فرستادند و قصد کشتن او کردند و او را نجات  
دادیم و کسی را که باو در کشی بودن و ایشان را خلیفه کردم یعنی باز ماند و قائم مقام ایشان  
گردانیدیم و ان قوم را که باو بودند در کشی و ان کافران را که نکذیب کردند نوح را همه غرقه گردانیدیم  
بطوفان عالم پس بکنر تا عاقبه کار انانک ایشان را انداز کردیم و ایشان را نکند بکار رسید و چگونه  
بود انگاه ما پس از نوح پیغمبر را نوح چون هود و صالح و ابرهیم و لوط و شعیب علیهم السلام  
ایشان بیامدند و قوم خود را بر ساینده و ایات و دلایل و حج اظهار کردند و ایشان نیز همان کردند  
که قوم نوح کردند از کفران و نکذیب و ایمان بیا و رند و انج کافران پیشین انرا نکذیب کردند  
و ند که قوم نوح کردند ای هم چنانک بر دل انما مهر کردیم یعنی بخدایان از سبب اصوار ایشان بر کفر  
و عصیان با ایشان کردیم بر دلها ایشان تا علامتی بود فرشتگان را هم چنین مهر کنیم بر دل انما که  
ظالمان و مستعدیان اند و از زمان ما در گذرند و از امر بخاور کنند چنانک گفت ثوبتینا  
من یبعث رسلا الی قومهم فجاءوهم بالبینات و ما کانوا الیوم یؤمنوا ما کانوا یؤمنوا

من قبل لك ذلک تطیع علی قلوب المعتدین **فقد بعثنا من بعدهم موسى وهرون**  
 إلى فرعون وملأه بآياتنا فأستكبر وأكاثف وأما جبرميين فلما جاء  
 بهم الحق من عندنا قالوا ان هذا السحرة مبین قال موسى نقول ان  
 الحق لما جاءكم هذا ولا یفعل الساحرون قالوا احینا لعلنا نلقا عتیا  
 وجذنا علیه اباءنا ونكون لکما الکب یا فی الارض وملکن للکما عیور  
 مبین **یس فرستادیم از پس جبرمیان موسی و هرون را بفرعون و قوم او ایشان برفتند**  
 و فرعون و قوش را دعوت کرد ندایشان استکبار و کردن کسی کردند و پای از خود بیرون  
 نهادند و ایشان قوم مجرم و کاه کار بودند بکفر و عصیان که آوردند پس نکه که موسی بایشان آمد  
 و حق بایشان رسید از نزدیک ما چون معجزه عصا و یس و غیر از اینج و آیات و ایشان بها  
 نشند و معلوم ایشان شد هیچ دفعی نداشتند جز آنکه گفتند که این سحر است ظاهر و جادوی  
 است روشن که ما می بینیم و سحر ایهام معجز باشد و وجه تلبیس و حیل و هر که سحر کند و معتقد صحت  
 آن بود کافر باشد و هر که اعتقاد محض کند فاسق باشد موسی ۴۴ ایشان را گفت چون ایشان این  
 سخن گفتند که می شما حق را که شما آمد سحر بگوئید و بران طعن می بیند و عیب می کشید می مثل  
 این آیات و معجزات سحر باشد سحر چگونه جواب ما کرد و واژد ما شود هر که آنها که ساحر باشند  
 و جادوی کنند قلاح یابند و طفره بینند فرعون و قوش موسی را گفتند که می توانم تا با این  
 سحر و جادوی خویش ما را از طریقه و مذهب پدران بگردانی و ما را از اینج پدران خود را بران یافته  
 ایم از دین و اعتقاد دور کردی و ترا ای موسی و برادرت را هرون را بر گردانی و پادشاهی بود  
 در زمین ما ما را باور نداریم و تصدیق شما نمیکنیم و ایشان را گفتند که این سحر که عرض ایشان  
 پادشاهی و بجادوی بود در زمین و هر کسی بدیگری همان اندیشه کند که دل او باشد

وَقَالَ فِرْعَوْنُ اَيُّونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى  
 اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلقُونَ فَلَمَّا اَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرُ اِنَّ اللَّهَ  
 سَيُعْطِلُهُ اِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ هَمَلٌ لِلْمُفْسِدِينَ وَ يَحْقِيقُ اللَّهُ الْحَقَّ يَكَلِّمُ تِلْكَ  
 الْجِبْرِ مَوْسَى فَمَا اَمَّنْ يَلُوسَى اَلَا دَرِيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ  
 وَمَلَأَ يَمَهُ اَنْ يَبْعَثَنَّهُمْ وَاِنْ فِرْعَوْنُ لَنَازِلٌ فِي الْاَرْضِ وَاِنَّهُ لَمِنَ السَّارِقِينَ  
 فرعون از آن بود که آنچه از موسی می بیند سحر است و این خیال در دماغ او سحر کند از اینجا  
 که روز کار ساحران بود فرعون فرمود که برید و در افطار ما کس نباید که جادوی  
 عالم و ساحر دانا است نزدیک من آید برفتند و ساحران را جمع کردند چون نزدیک فرعون آمدند  
 فرعون حدیث موسی با ایشان بگفت ایشان برفتند و سحرها و جادوها را بیکدیگر و از دماغ صفت را  
 بیجا بپند و دند و پیش موسی آوردند و موسی ایشان را گفت بپندارید از اینج خواهید انداختن  
 ایشان اینج داشتند بپنداختند موسی ۴۴ چون خیال دید و اندیش که ان سحر است و از حقیقتی نیست  
 ما جستم به السحرا اینج شما آوردید سحر است و خدا تو از او باطل کرد اند و هر که عمل معاند از  
 باصلاح یار و اصلاح آن کند و نایب و دایم ندارد بلکه هلاک کرد اند و حق را حق کرد اند با  
 ظاهر و دلیل و حجت بران و باطل را باطل کرد اند با نیک و دلیل بر بطلان آن ظاهر کرد اند و اگر چه  
 معجزان و کافران کاره آن باشند چون موسی دعوت کرد موسی ایمان یار و نداند الا جمع از فرزندان  
 بنی اسرائیل یعنی فرزندان آن که از قوم موسی بودند و پدران ایمان یار و نداند از ترس فرعون عداوت  
 عباس گفتند که ایشان ششصد هزار مرد بودند یعقوب عبا هفتاد و دوازده مرد در مصر آمد آنکه  
 نسل و فرزندان ایشان ششصد هزار بودند بعضی دیگر گفتند که ایشان جماعتی بودند که  
 با همان ایشان از بنی اسرائیل بودند و پدران ایشان از قبیل و گفته اند که مراد باین قوم قوم



تو بال فرعون این همه براه آن کردی تا ایشان ضلالت نشوند و ایشان خود ضلالت شدند چنانکه  
فرعون ایستاد که بین این دو راه که ایستاد که لایزال بماند و او را که تمام لام عاقبت  
پس این معنی این بود که با رخد ایا تو بال فرعون و قوم او این همه سخت کردی و ترا معلوم  
بود که عاقبت ایشان خواهد بود که ضلالت و گمراه شوند و گفته اند که لایزال و عاقبت بلفظ امر  
همچنانکه رتبه اطمینان باشد یعنی ای با رخد ایا کو گمراه شوید که و بالان ضلالت جز با ایشان  
راجع بخواب بود و گفته اند که معنی و اشدد علی قلوبهم ایست که ای با رخد ایا و دلها را سخت  
کردان و ثابت داند تا هلاک نشوند و دلها را مطمین و مسلک کردیدی منکر ندیم و عجز و حق بر  
حقه شان می فریاد و لایزال می نمود یعنی لایزال گفتند یعنی ایشان هرگز ایمان نیارند تا آنکه  
که عذاب ببینند و در آن وقت ایمان قبول بنود چنانکه در حال غرق فرعون ایمان آورد و  
قبول بنود ابو مسلم محمد بنی الاصفهانی گفت که این لام عرض است و خدای تع  
الی که ایشان را کار بر سیل عقوبت و عذاب کار بر کس مقدم ایشان و این آیه مثل اینست که  
گفت فلا تعجبک اموالهم ولا اولادهم اغیار الله لنعذبهم بما فی الحقیق الدنیا و ترهق انفسهم  
و هم کافرون پس موسی گفت با رخد ایا مرا معلومست که تو این حال و نعمت نه برای کرامت  
ایشان کاری بلکه بر سیل عقوبت در دنیا تا مقصود شوند و در قیامت از راه عقیبت گمراه کردند  
با رخد ایا این مالها را ایشان از اینست کردن تا حریفی بود در دنیا و ایشان و دلها را ایشان سخت کردن  
تا برین حال مکرده میرند که در سابق علم نداشت که ایشان ایمان نیارند و عقیبت که عذاب ببینند  
و ملها شوند **قَالَ قَدْ احْبَبْتَ دَعْوَانِکَ فَاَسْمِعْنِیْ وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ سَمِعَتْ**  
**الدِّیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ** چون موسی و هرون دعا کردند خدای تع گفت ای موسی  
و هرون دعا شما سحباب شد و بر هدف قبول اطمینان کنون شما بر کار خود باشید



و با سر دعوت و ادب رسالت شوید و بران راه و طریقه که شمارا فرموده اند مقیم و مستقر باشید  
و هیچ وجه متابعت نکند راه انکافی را که ندانند و جاهلان باشند **وَحَاوُنْ نَابِیْ**  
**اِسْرَآئِیْلَ الْمَجْرُ فَاَتَّبِعْهُمْ مِنْ عَوْنٍ وَخِیْوَ دَهْ بَعِیْثًا وَعَدُوًّا حَقِّیْ اِذَا**  
**اَدْرَاکَ الْعُرْفُ قَالَ اٰمَنْتُ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا الَّذِیْ اٰمَنْتُ بِهِ یَبْنُوْا سَلٰتِیْلَ**  
**وَاٰمِنِ الْمُسْلِمِیْنَ اِنَّ اَنْ وَ قَدْ عَصِیْتَ قَبْلَ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِیْنَ**  
**فَاِلَیَّ یَوْمَ نَحْیِیْکَ یَبْدُ یٰکَ لَتَکُوْنَ لِمَنْ خَلَقَکَ اٰیَةً وَاِنَّ کَثِیْرًا مِنْ النَّاسِ**  
**عَنِ الْاٰیَاتِیْنَا لَعٰوِیْلُوْنَ** مابقی اسرائیلیا ترا از دریا بگذرانیدیم و ایشان بلامت آن  
دریا بگذشتند و فرعون و لشکر او از ایشان برفتند از غایت حسدی و علاوفی و ظلمی که ایشان را  
بود بر موسی و قوم او و این چنان بود که خدای تع خواست تا فرعون را هلاک کند موسی را فر  
مود تا بقی اسرائیل را گفت تا برفتند و جمله حتی و جواهر قطیان بستانند و بکشند که با را  
عروسی است حتی با ایشان نازند آن شب برخاستند و از شهر بیرون آمدند و خدای تع سبب را  
در آن ذکر داند و خواب بریشان انداخت تا هیچ کس از رفتن ایشان خبر نیافت و ایشان شنیدند  
هزار و بیست هزار مرد بودند و هر که هفتاد ساله بود در شمار بودند و هر که بیست ساله بود در عدد  
بنود و آن شب هیچ سوار نبود از سواران قطیان تا که در آن سرای دو کودک و سه کودک مرده  
بود بر دو روز برخاستند بجهیز و دفن ایشان مشغول شدند و کس یا کس خبر نداشت و از بقی  
اسرائیل یاد نکردند تا شب را بختند بر دو روز برخاستند از نظر میگردند تا بقی اسرائیل  
بجهیز مت ایشان روند بر عاده کس عملی را و کس بدید نبود برخاستند و در سواران ایشان رفتند  
همه رفیق بودند و فرعون را از زمین خبری نداشتند و فرعون ازین بیاسفتی و گفت آن هولاء و لش  
ر ذمه قلیلون چنانکه در آن آیات از آن گفت او باز گفت ای کفرموده تا آنکه همه جمیع شدند فرعون

بر نشست با هزار با هزار و شصت هزار مرد محمد بن کعب گفت که در لشکر او صد هزار  
انگ سیه بودند و آن از رنگ سیه و این جماعت خواص فرعون بودند بر او انگ و شعاع  
و جامه سیه داشت و این صد هزار مرد حمله با خیمه سیه و لباس سیه و بارانها سیه بودند  
و هر روز بمقدمه لشکر بود و موسی و ساقه چون موسی و بنی اسرائیل بکنانه دریا رسیدند مقدمه  
لشکر فرعون بایشان سیه بود و هفتصد هزار مرد بود هر یکی براسی تازی نشسته و خودی پر  
نماله و حربه بر دست گرفته چون قوم موسی ایشان را دیدند گفتند ای موسی جان چیست از  
پیش دریا و از پس لشکر فرعون اگر در دریا رویم غرق شویم و اگر مقام کنیم دست ایشان گشته کردیم  
موسی گفت کلا آن سق ربی سیدین خدا و تع موسی عصا بردی از عصا  
بر دریا زد و دوازده راه خشک در دریا پدید آمد بعد از ساقه بنی اسرائیل هر یکی بر راهی فرود آمدند چون  
پایه برفتند گفتند چه رهی اعمام خود نداریم و بناید که غرق شدیم یا شد خدا تع فرمان داد که  
گوهرها آب طاق طاق شد تا ایشان یکدیگر را می دیدند چون ایشان حمله در دریا آمدند فرعون بکند  
دریا رسید بالکتر خوف چون دریا بران حمله بدید تیرید و است که آن از آیات خداست لشکر  
گفتند که فرود بیاورفتن او گفت که نباید رفتن درین گفت و گوی بودند که جبرئیل عم بر ما گوی  
نشست و در پیش سب فرعون را ند و در دریا رفت سب فرعون اسبی حمل بود از بی ما گویان در رفت  
و فرعون باز نتوانست بیاورن و میگفتند بر ساقه لشکر فرعون می آمد تا بعد از دریا فرود کرد  
چون ایشان حمله در دریا آمدند و ایشان از دریا می آمدند بخدا تع آن طوفان را می زد و دریا  
بر آب شد فرعون بدید که غرق شد و دیگر سیه حتی ازا او که العز فکنت ایمان آوردم بخدا تع بنی  
اسرائیل و هیچ خدای نیست الا آن خدای که بنی اسرائیل بوی ایمان آوردند و من از جملة مسلمة ایم  
جبرئیل عم باز از کل دریا برگرفت و در دریا آورد و گفت الا آن و قد عصیت لی کون ایمان

مرا در

مراوری که هلاک خود معاینه بدیده ای و پیش ازین انجیل معلمان و عاصیان بوده لقب الاحیان  
گفت روزی جبرئیل بر صورتی مردی نزدیک فرعون آمد و او را گفت من از راه دور آمده ام و مرا  
فتوی هست تا از تو مسئله بپرسم گفت بپرس گفت جبرئیل در حق بگو که او را خداوندی باشد منم  
بر و انواع نعمت کند چون نعمت او برین قبل از حد و اندازه بود او بیدل شکر گفت آن کند و گوید  
که خداوند منم سزاوار وجه باشد گفت که سزاوار آن باشد که بدریاش غرق گردانند گفت که این رخا  
بگوید و بنوشت بخط خود که یقول ابو العباس اولید بن مصعب بن الزبایان جزاء العبد الخارج علی  
سبک آن یغرق فی البحر جبرئیل آن نوشته بنید و تا آن روز که او در دریا گرفتار شد و غرق گردید  
گفت که این خط تو هست گفت ای که گفت فتوی خود بفعل خود گرفتار آمدی چون جبرئیل موسی  
را خبر داد هلاک فرعون و موسی قوم را خبر داد گفتند که ما را از کجا معلوم شود که فرعون غرق  
خدا تع فرعون را با سلاحها کشته بود بر سر آب آورد تا مرده بر سر آب میگردید و موج زد و او را  
بر ساحل دریا انداخت و بنی اسرائیل او را مرده بدیدند گفتند از آن وقت باز ای چه مرده را فرود  
برند ایست که میگوید خالیم نضیک میدنک ما امروز بر بالا افکنیم از زمین باقی روح تو و با  
این زده نو که پوشید و آن زده بود از زراعت تا توان بن شناسند و بپاشند و تو کسائی را که  
پیش از تو آمدی عبرتی و علامتی باشی یعنی بنی اسرائیل را که در دل ایشان جنان بود که فرعون از آن  
بزرگوار تر باشد که او را در دریا غرق گردانند خدا تع او را بر کشت دریا انداخت تا ظاهر شود مرد  
ماند دعوی باطل و و غیر قیام کسائی را که پیش از او باشند بر مثل نک او کرد احتیاج کنند و در لری  
نماینند که گفت که بسیاری مردمان از ایمان با غافلند و این بر سبیل تنبیه گفت تا مردمان از  
خواب غفلت آگاه شوند **وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَءِیْلَ مِیثَاقَ صِدْقٍ وَرَدَّ**  
**فَتَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَارَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ یَقْضِی**











کرد این اند و برانظنی حال اند روی نقض و خلل باشد و از فاش منع کرده اند این عباس گفت  
یعنی و براسنوخ نکره ایند بکافی دیگر چنانکه بادیکنام کرده اند پس نگاه مقصود و بین کرد اینده اند  
و برانخلال و خرام و شرایع و احکام و امر و نهی و ثواب و عقاب اینده مقصود کرد و بدلیل توحید  
و مواظط و احکام و قصص چنانکه قللند را مقصود کنند و این احکام و تفصیل از نزدیک خدا است  
حکیم کرد و برانحکم کرد اند بر حسب حکمت خویش علمی و دانائی که و برامین و مستخرج کرد بر حسب علم خویش  
و این اجرا کرد از هر آنکه که تا شا بنسید الا خدا را یا خود درین ایات حکم و مقصود شما را فرمود و میفرستید  
الا خدا یا من که بحکم شما را بریم میگویم وی ترسم از عقوبت وی اگر دون و برآید سید و بانه عید هم  
ثواب دائم و نعمت سرمد چون و برآید سید و بوی شک بناید و شما را فرمود که استغفار کنید و از خدای  
خود امرش خواهید و بارگاه وی گریزید و توبه خالص کنید از کفر و معاصی تا شما را در دنیا و دنیا  
برخورداری بنکوه دهد و مستع کرده اند تا آنکه که اجل مسمی یعنی وقت وفات شما رسد و در جنت  
که استغفار کردن مال و عمر بفرزاید و در آخرت بدهد و خدای و نذی فضلی را در عمل جزا و فضل و ازان  
میچ ناصن نکره اند و کم بکند یا بدهد هر نفس را فضل خود از نعمت و رزق در دنیا و جزا و ثواب  
در قیامت اقول بروفق مصلحت حکمت و دوم بر حسب استغفار و معدلت اول گفت که استغفار کنید  
آنکه لفظ تم اورد و بر وعظن کرد که توبه کنید این را چند وجاست یکی آنکه گفت که طلب مغفرت کنید  
و این را نشاء و مقصد سازید آنکه توبه کنید بدان توبه کردن یعنی توبه کنید با توبه عفو فرموده  
و وجهی یکی آنکه استغفار کنید تا ثواب یا بید و توبه کنید تا از شما عذاب ساقط گردد و دیگر آنکه  
خطاب با شکر داشت یعنی از شکر امرش خواهید آنکه نطاعت با درگاه او میاید دیگر آنکه  
شما را بگذشته توبه کنید و در زمان آینده عزم کنید که با نمرحبت کنید که توبه باین هر دو درست  
اید بنمایان بگذشته و عزم برآیند و بیکر آنکه استغفار کنید و برآن استقامت کنید چنانکه گفت

ان اللین قالوا ربنا الله ثم استقاموا که گوروی ازین و کرد ایند مستوجب عذاب شوید و من بر شما  
از عذاب روزی بزرگ که روز قیامت است میترسم میکند و از کرده خود پشیمان شود و عمل خیر را  
با صلاح آورد که باز گشت شما همه با حقایق خواهد بود و شما را بر حسب آنچه کرده باشید جزا دهد  
اگر کفر و اگر معصیت باشد و عقاب کند و اگر ایمان و طاعت باشد ثواب دهد و او را هر چیزی قائل  
و تواناست برین هم قائل باشد عبد الله معبود گفت هر که اوستیستی کند یک سینه بنویسند  
اورا و اگر حسنه کرده نویسد اورا اگر ایمان سیده کرده باشد در دنیا عقوبتش کند ده حسنه  
خالص و برآیند و اگر نکند یک حسنه بر یک سینه برود و نه نماید آنکه گفت هر که این  
قلب حاده شترانه ای سینه حسنه عبد الله عباس گفت هر که حسنه بنویسد بیاید  
بهشت رود و هر که رسیات بر حسنه بنویسد روز رخ رود و هر که احسان و سیات بهم راست بود  
از اهل عراف بود مدتی اینجا باز دارندش آنگاه بهشت رود الا انهم بنیون ضرور هم بیان  
حال منافقان میکنند ابن عباس گفت ای منافق من شریق اموال و مردی بود سیرین  
منطوط و میر من سخن چون رسول را دیدی همه سخن نگو گوی و عباد و حبیبی رای او گوی در دل  
ان نداشت بر آن گفتی عبد الله شلاد گفت یکی بودی از منافقان که هرگاه بر رسول بگریختی  
سر در پیشا فکندی و روی پیوستی تا وی پیغیر را نه بپسند و پیغیر بن و برآیند حق تو گفت  
که این منافقان می بکشد اند سیمما و خود را یعنی روی را از شنیدن قرآن می بکشد و از آن  
مخوف می شوند تا قرآن را بشنوند و کسی روی ایشان را در آن حالت نه بیند و از تعین روی و  
دلیل شان در اتفاق دی چنانکه گفت لیستغفروا منه تا پیوستن ما بتدا از خدای و پنهان شوند  
و خدای و رسول را و مؤمنان را بر آن اطلاع ندهند و بر اتفاق ایشان بگردند و عقب بودی که  
جامه در سر کشیدندی و روی پنهان کردندی و ایشان ندانند که خدای تع و بران وقت که جامه

در سر می کشیدند بعد مایسرون میداشت پنج ایشان پنهان میکردند و انکار میکردند و می  
علم دی تها و فی بیت میان اسرار و اعلان ایشان که او عالمست و دانا بدایح در سینه است  
و مامن دایم فی الارض لا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستوف  
دعها کل فی کتاب مبین و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة  
ایام و کان عزته علی الماء لیسئلکم ارجکم احسن عملا و لکن قلت  
انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الاثر  
مبین و لکن اخرنا عنهم العذاب اى الى امة معدودة ليقولن ما یجبه  
لا یوم یا ینهم لیس مصروفا عنهم و حاق بهم ما کانوا به یستهزئون  
هیچ دایم نیست یعنی هیچ جانوری نیست از جنین و خزان و رنده الا که رحمت رزق و رزق  
ایشان و علی وجوب را باشد چون خدای صفا ن دوزی ایشان کرده است و مشکلمان شده بفضل  
کوئی که چون واجب شده است خدا نکند بندگان وی کنند و می داند ماوی و منزل و قرارگاه  
اولا شب و روز و ایام که او را دفن کنند مجاهد گفت مستوف رحم و مکر است و مستوف صلب  
بد است ریح گفت مستوف مثل یام حیوانست و مستوف غن چون در خاک نمند بعضی گفتند  
مستوف نیست بیا نش قول و صفة لجنه حسنت مستوف مقام این هر در گمانی روشن که لوح  
محفوظ است نوشته و مثبت کرده است بآنکه او عالم الذاک است برادران کرد تا فرشتگان الطلوع  
که بینند یا آنکه شنوند از جمله مکلفان و اوست آن خدای که بیا فرید و اعطاهما و زمین را  
در مقدارش روزی توانست که بیک طرفه العین بیا فرزند تا بداند که از بدایت کار بر حق  
است و از آنجا که در صلحت شاخت مکلفان را چون بینند یا شنود و بداند که تانی در کارها  
بیند بک است تعجیل کنند و پیش از آنکه که معان و زمین افریدای ببار بود و عرش و بواب

کعب الاحبار گفت که حق تعالی با قوت سبب بیا فرید و بنظر رحمت با و نگاه کرد بکدام اخت وانی شد  
لوقان نگاه عرش بیا فرید و بر سراب نهال صحن گفت که عرش بر سراب باشد گشتی میرفت و  
انگاه لوح و قلم بیا فرید و بنظر مودت تا کاینات و هر چه خواست بودن بنوشت انگاه ان نوشته خلوا  
بسیج کرد هزار سال پیش از آنکه حق تعالی موجودات افرید این همه افرید از هر چه افرید از هر حکمت  
تمام تا زمین را ساکن بندگان خود کرد اند و اما از اسقفایان و سایه بان ایشان کرد اند  
و در زمین با انواع نعمت بر ایشان کرامت کند و ان را تقویض ثواب اخیره کند و بماند تا کلامند  
ان شما که عمل و نیکو و بدتر باشد و تا کلام است که اختیار امان و طاعت کند و کرام اختیار کند  
و معصیت کند و چون صورت تکلیف صورت امتحان و ابتلا داشت باین از تکلیف عیان کرد عبدالله  
عمر گفت که رسول خدا از معنی این آیه پرسیدم که لیسئلکم ارجکم احسن عملا ای یک اوج عن محارم  
الله تعالی و اسرع فی طاعة الله تعالی که است که او بر همین کار نیست از معانی و کار کنند و طاعت بر طاعة  
ولس قلت و اگر کوئی توانی محمد مرید کافر که شما را بعد از ترک شما خواهد انکسخت و زند  
خواهند کرد این کافران جواب این دهند که نیست این الا جلاوی هویدا و کاری باطل و باین  
اشارت بقرآن کنند انما یجاد قرآن ناطق است بحج و نشر و اکرام عذاب را از ایشان تا حین کنیم و باین  
داریم تا بعدی معلوم این عباس گفت و جوی گفتند با جماعتی معذوره و مشوره که از پس ایشان  
ایند و معلوم ارجحان آن بود که ایمان یارند تا عذاب بر ایشان واجب شود عند آخر عذاب گویند  
ما یجبه خبیث میگردد این عذاب را که محمد میگوید از آمدن آنکه حق تعالی آن روز که عذاب با ایشان  
کس نباشد که از دفع کند و از ایشان باز دارد و فر واده و محیط ایشان گشت پنج ایشان بان استن میگردند  
و از نفوس میداشند گفتند که مراد باین عذاب روز بدر است و گفته اند که عذاب اخیره است اگر چه  
بلطفه حاضر از آن خبر و در جنان که در آیات دیگر و لکن ادقنا الانسان منارحه ثم نزعناها

منه انه ليس كقولك ولكن اذا قلنا نفعنا ضررا مستهبة يقولون د. هب  
 السيات عني انه لم يوح فخور لا الدين صبر واو عبق الصالحات  
 اولئك لهم مغفرة واجر كبير **ميكويد** که اگر ما بجای این می را از خدای خوش  
 نعمتی و رحمتی و انکسان نعمت و رحمت او باز گیریم ایس و نو مید شود و کافر نعمت کرده  
 این وصف آدمی است که او در هیچ حالی بحالات بر قاعله خویش نباشد و بر طریقه خود رود  
 در نعمت شاکر نباشد و بر محنت صابر نباشد تا اگر ما بر نعمتی کنیم بفضلی که ان نعمت او را برستانیم  
 از رحمت تو مید شود و لذا نک نعمت با او در کرباوی رجوع کنیم امید متقطع گرداند و اگر ما او را  
 نعمتی بجاییم پس از نعمتی و شکی گوید که ان محنتها و بدیهه از من برکت وان مضایب و شاید  
 ان من لا یلکست و او شادان و خرم شود و بطریق خود میگردانیم بر مردان از خدای و یا  
 حال باشد بخیر کند الا انکسانی که صابر باشند در محنت و شکر صبر کنند و در نعمت شکر گویند و عقل  
 صالح کنند از او و لاجا و مسدوبات و احتیاجات فایان انکسانی باشند که ایشان را بود  
 از خدای تعالی امری مرکب از اشیاء و مزی و ثواب بزرگ **فلعلک تادک بعض**  
**ما یوحی الیک و ضایق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کتبا و جاء**  
**معه ملک انما انت لدک قال الله علی کون شیء و کیک ام یقولون افنت به قل**  
**فا انزل یسر سوری ففت یای و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم**  
**صادقین فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا**  
**هو و قل انتم مسلمون** **حق** خطاب میکند با رسول م بر سبیل علامت و تفریع کفار  
 که ای محمد همانا که بعضی ازین قرآن که بتو وحی می فرستد را خواصی کردن و دل تو تک خواهد  
 شدن بمحلی و هر که این کاران میکند جزو اینها از او اقتراح میکنم حاصل نمی شود و جوابی

مثله

کفری

کفری و دخی فرستند با جبر یا وی فرشته است ایشان نمی اند که تو دعوی پادشاهی و فرشته عن کفری  
 تا از کفری باشد یا فرشته قرین و ملائمت و معاین او باشد تو سخام گذاردی و ترساند پیش شیعی  
 که از عقاب خدای شان میترسانی و خدای تو بر همه چیز و یکدل است نگاه میدارد و ای آیان  
 میگویند و یکدل با ایشانند از این سزا باشد تو کاری خویش یا خدای گذار برسان و بتوسان و از کفناد  
 آیان هیچ باک ندارد از کلب شیخ و القوافل بغیر آنکه گفت که نمایان میگویند که این قرآن او فزا  
 یافته است و گفته است بگوایا که اگر فزا یافته من باشد شما قضایا عرب ایدره سوره مثلان بیارید  
 و بخوانید و بیاری در خواهید انکی می توانید بدون خدای از معبودان و هم کاران خود را  
 اگر راست میگویند در انک معارضه این قرآن خواهیم آوردن چون با این همه فصاحت و بلاغت  
 که شما را است علیرض می شوید از معارضه ان معلوم می شود همه عقلا را که این سخن خوار جهانت می کن  
 محمد و درایه دلیست بر اعجاز قرآن و صحت نبوة رسول ع از انجا که او مردی بود از عربی شمر  
 یغیرین آیان باصل و نسب در میان آیان زاده و پرورده و هوکر پیش شاری و معلی برفته  
 و کتابی بخواند و مردی اقی و اصل ولادة مار با نده و جلد سال برین طریقه و سیرت بوده انک میاید و  
 دعوی نبوة کرد از و مجز خواستند گفت مجز من کلام است از خبر کلام شما که شما دایند و شما مید  
 الفاظ و معانی آن و چون بشوید کان بدید که مثل ان توانید گفتن چون قصدا ان کنید شما را میسر  
 نکرد گفتند که این چگونه باشد و ما قصدا عرب و امر از کلام و زبان بدست است چنانک  
 خواهیم بگردانیم گاه خطبه و گاه شعر و گاه مثل ان نظم و نثر و حسیه مراد با چون خواستند تا بگویند  
 نتوانستند این دلیل اعجاز قرآن است اما انک زجه و جم مجز است بعضی گفتند اعجاز او از قریط  
 فصاحت است که کلام هیچ فصیح باین پایه نرسد و بعضی گفتند که وجع اعجاز در و این اسلوب  
 مخصوص است که با سحر نماید و با خطبه غافل و با هیچ نوع از انواع کلام غافل بعضی دیگر گفتند و جم

اعجاز او صرفه است و آنکه خدای تعالی صرف کرد عیب را از آنکه مانند این قرآن آورد و سلب علم کرد از ایشان  
 با نیکش ازین توانستند و این در باب بیان طبع تر باشد و مذهب متحران نیست و سید مرتضی  
 رحمه الله این اختیار کرده اند که گفت فان لم یجیسوا لکم من قرآن بود که ایشان اجابت کنند و  
 معارضه قرآن یارند و ایشان را میسر نکرد بداند و یقین باشد که این حرف و قول را به علم خدای  
 و قدرت و است یعنی چون در موضع شما نیست که معارضه آوردید بدانید که این کلام مخلوقان و محدثان  
 است بلکه کلام خدای جهان و جهانیانست چون که معارضه آوردید بدانید که کلام خدای باشد دلیل حق  
 بنوع کذب و دلیل صدق وی در جمله مقالات و دعاوی و از جمله دعاوی وی یکی اینست که لا اله الا هو  
 جز وی هیچ خدای نیست و خدا و خواست ترک و ردن بوی ظلم است پس شما هیچ اسلام خواهید آوردن  
 و کردن خواهید نمودن **مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَنُفِثَ قَلْبُهُ فَأَنَّ إِلَى اللَّهِ**  
**أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُجْسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِثْرٌ**  
**الَّذِينَ هُمْ يَصْنَعُونَ فَبِأَيِّ آلَاءِ اللَّهِ هُمْ شَاكِرُونَ** هر که متوی  
 و رای وی مصروف باشد بکار دنیا ندکافی دنیا طلب کند و ذینت دنیا خواهد داد و دنیا از و دریغ  
 نداریم دنیا با و دهم و او بدینا مشغول شود و زادان عمل نکند فردا بقیامت او را نوبتی  
 و جزایی نبود جز آنکه در دنیا بوی رسیده باشد و اگر وقت کاری کند که صورت وی خیر و حسن  
 باشد هم در دنیا جزا و اعلای وی تمام بوی دهم تا فردا و او را با حق نباشد و مؤمن چنین نباشد  
 بر آنکه حسنا و اولی که ده و یکی را هفتصد پاداشت دهم تا آنکه از آن در دنیا بوی رسد و باقی  
 ذخیره قیامت وی باشد بیان این معنی قول رسول است که من احسن خلق الله و وقع امره علی الله فی  
 عاجل الدین و اجل الآخرة تا مرد باین ایه کیت بعضی گفتند که از آنرا آنکه مؤمن طلب  
 دنیا و طلب آخره باشد و طلب آخره غالب باشد باینکه اول الدین لیس لهم فی الآخرة الا النار فی

گفت

که احباب را با اندام مسیحی گفت در مدینه شلم مردی را دیدم که خلق بسیار  
 بر جمع شده بود و او مرد را از رسول خدای حدیث میکرد گفت که این مرد کیست گفتند که ابو هریر  
 است من بنشستم تا خارج شد و مردم بر پشت گفتیم من مردی غریبم مولا از رسول ع حدیثی کن که توان  
 وی شنیده باشی گفت تر حدیثی گویم که از لب و دندان رسول ع شنیدم درین خانه و جز من نشنید  
 جز این ساعت من بودم با رسول و کسی دیگر نبود آنکه گفت حدیثی جیبی رسول ع این بگفت و گویم  
 بروی تو ساعتی بگویند و گویند بگفت حدیثی رسول الله دکن باوه گویم بر وی غالب شد بار  
 سیم چون نام رسول بود از هوش رفت و ساعتی بجهان بود چون با هوش آمد گفت من احبش کرد  
 رسول خدا را که چون روز قیامت باشد و خلافت را در زمین قیامت باز در حق تو خلق را را  
 بحکومت خواهد و خلقان در زانو افتاد باشند اول کرده که ایشان پیش خدای و در سر کس باشند  
 مردی را که قرآن حفظ کرده باشد و مردی که او را در راه خدای گفته باشند و مردی که او را مالی  
 داده باشند او بزرگ کرده باشد صاحب هزارا گویند من ترا توینق دارم تا قرآن بیاموزختی  
 و بگو رفت گوید بلی خدایند و مولای من گوید چه کردی بان و عمل چه کردی که بران گوید  
 بار خدا یا بان قیام کردم تا انزل و اطراف الدنار حق تو گوید بلی کردی و لیکن نه برای من کردی  
 بران کردی تا مردمان گویند که فلان قادر است ایشان گفتند مقصود تو حاصل شد ترا بر من حق  
 نیست آنکه صاحب مال را بپارند گویند نه من ترا مالی بسیار دارم در دنیا بان مالی چه کردی گوید نفقه  
 کردم و صدقه دادم گوید که کردی و لیکن بپار آن کردی تا مردمان گویند که فلان مردی سخنی و جوانی  
 داشت تو کردی و ایشان گفتند ترا نصیبی نیست به پیش من آنکه بفرماید تا آن شهید را بپارند گوید  
 نه ترا من شجاعت دادم و وفقه و دلیکی دادم چه کردی در دنیا بان گوید بار خدا یا در سبیل تو جهاد کردم  
 تا سربلند گوید کردی و لیکن بران کردی تا گویند که فلان شجاع است تو کردی و ایشان گفتند و ترا

بیش از آن نصیب نیست آنکه بفراوانه را بدو رخ براند آنکه دست بر زانو من زد و گفت یا باهر  
ایان اولین کسی باشند که خدای تع و دوزخ با ایشان تبادلت گفت که آنکه ابوهریره این آیه بخواند  
من کان فی الله وینها الی قوله و باطل ما کانوا یعملون یعنی آنکس که حیوة دنیا و دینش دنیا  
خواهد و بپایان کار کند ما را تمام بوی دهیم در دنیا و از آن هیچ چیز نماند و تا قیامت کشند و چون در  
دنیا با ایشان دهند جزا عمل ایشان را از آن در آخرت هیچ چیزی دیگر نباشد الا آتش دوزخ و آنچه  
ایشان کرده باشد همه محبط گردد و از آنجا پیش و پالاشی باشد از آنجا که بران وجه کرده باشد که ایشان را  
فرموده اند و چون چنین بود آنرا واقعی باشد و بران معنی قواب باشد و آنچه ایشان کرده باشد  
باطل و صایع بود أَقْمِنَ كَانْ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ  
قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ  
مِنَ الْخِزْيَانِ فَإِنَّ السَّاعَةَ مُوعَدَةٌ فَلَا تُكْفِرُ فِي مَوَاقِفِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ  
وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ حق سبحانه و تع میگوید که هر آنکس که بیهیئت و  
حقیق و بی ثباتی بود از خدا و خویش بر آنک دین اسلام دینی حق است و آن بینه دلیل عقل است  
و بر پی او می رود که او هر که هم از دست وی هرگز مغایر بود و بر او شود با آنکس که در سر در دنیا نماند باشد  
و طلب دنیا کند یعنی نباشد و میان ایشان فرقی عظیم و تفاوتی بسیار بود درین که این شخص بربنیه و  
برایان و محبت و سلطان است خلا فی سبب که رسول خدا است اما اختلاف معنای در شایسته است  
این عباس و علقمه و مجاهد و حاک و غیره گفته اند که حیرت است اما حق و قائل گفتند مراد  
زبان رسول است بعضی دیگر گفتند که مراد سخن رسول و شمایست و آنرا آنکه هر که رسول را دید که ای  
ما را یسالت او چون جاحد و معاذ بن عمرو بن الحنفی گفت شاهد قرائت و نظم و علم او  
و این احوال مضرب است اما قول آنرا که گفتند که مراد حیرت است بگویند بر آنرا آنکه گفت و تلوه شاهد

بینه و این چنین رسول است و حیرت از رسول نیست و قول آنکس که گفت مراد قرائت است هم باطلست  
بسیار از آنکه قرآن پس در رسول نیست بلکه رسول پس و قرائت و قرآن از و نیست و آنک گفت که  
مراد زبان رسول است هم باطلست باین که گفته شد و نیز زبان مرد گواه باشد بر صحت دعوی وی  
اما آنکه معتقد و بنیگوست است که روایت کرده اند با سبب مختلف از مخالف  
و موافق که مراد بها حب بینه رسول است و باینکه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب هم و قبل او ام  
اصحاب حدیث در تعبیر خویش آورده است با سبب از کمال ذابو صالح از عبدالله عباس و هم آورده  
است بر روایتی دیگر با سبب از حبیب بن یسار عن زاذان گفت که از امیر المؤمنین عهد شنیدم  
که سبکست و الذی خلق الجنة و برا النسمه بحق ان خدای که در زیر زمین دانه بیکاف و در درج صورت  
نکارد که اگر آن پیر من و سائل و یالشی نبند و مرا بر آنجا نشاند حکم کنم در میان اهل توره و توره  
و در میان اهل الجیل با الجیل و اهل زبور و اهل قرآن بقرآن و هم مرد نیست از قریش که است  
بر سر او برود الا که من دادم که در حق وی ایست که ویرا بهشت براند یا بدوزخ براند مردی بر پای خاست  
و گفت آیه تو کدام است یا امیر المؤمنین گفت آیه من ائمن کان علی بینه من ربه و تلوه شاهد بینه  
رسول خدا می است که بر بینه است و من ان گواهم که از اولم و بر پی او و در کتاب ضعیف الخطیب او است  
با سبب که دعوی امیر المؤمنین علی علیه السلام می گفت سلونی قبل ان تفقدونی فان العلم یفنی بین  
خینی فیضا لو وجد مستفایا پسید از من پیش از آنکه مرا نه یا نبید برستی که علم از میان بپوشد و من  
موج می زند و روان می شد اگر مرا می باید و شما از هم که می یابی و دیگری از من پسید الا من شما را خبر  
دعم بهای ایشان و باغی ایشان و سایر و قایل ایشان تا برود قیامت این الگوای بر پای خاست و گفت از دعوی  
مشکله و لا و من این دعوی هم پیغمبری و هم حق نکرده دستور باش تا بر سر من سل تفقهها و لا تسئل انفسا























































































این بضاعت را با زین فرستد و ایشان را باید آوردن تعلیم بفرموده گفت بضاعت در میان با د  
ایشان کشید تا باشد که ایشان بنیاسند از اجون باز گردند و با خانه خود روند باشد که ایشان  
ببین این باز کردند ایشان چون باز گشتند و بنزد یک پدر خود رفتند پدر ایشان پرسید و گفت  
چون بوهی و احوال شما چگونه بود گفتند ای پدر ما از نزدیک مودی می ایم که فضل و کرم او را  
وصف نتوان کرد و با ما انعام کرد که اگر یکی بودی از فرزندان یعقوب معافا که پیش از آن  
مکروهی یعقوب گفت برادران شمعون و لکانت گفتند او را ملک مصر بگرو دارد تا ما باز پس  
شویم و بنیامین را این نوبت با خود ببریم گفت او چه داد که شمار برادری هست گفتند  
گفتم گفت چرا گفتند گفتند بگواه آنکه ما را بجا سوسی مهم کردند چون ما شرح حال خود بگفتم  
و او می رسید تا خطیب برادر کردیم گفت اگر راست میگویند درین نوبت دیگر او را با خود بیاورید  
آنکه گفتند ای پدر برادر ما با ما بیست که مال یک منع کردند و کم دادند تا این که یک عام  
بیاریم و از هیچ چیز اندیشه نکن و متوس که ما او را نگاه دارند باشیم یعقوب هم گفت ای امین  
باشم از شما بر فی شما نیک این بودم از شما یوسف پس خدای بهتر من حافظی و نیکوترین نکه  
بانی است و او بخشاید زین بخشاید کانت یعنی و یا بخدا سپردم حق یوسف را  
برادران سردی ضایع کردند و بنیامین را بمن سپردی و من خدای ام که از حق بمن سبازند ضایع  
و لما فتحو اماناهم ردت الیه قالوا یا ابا ناس ما شیء هذیه بضاعتنا  
ردت الینا و فین اهلنا و عظمه احنا تا و نزداد کذلک بعیر ذلک کذلک  
یسر قال لن ارسله معکم حق تو تو بن موثقا من الله لنا شکی  
به یلا ان یحاط بکم فلما آتوه موثقهم قال الله علی ما نقول و کذلک  
چون متاع و بار خود را بکنادند بضاعت خود را بدزدن همچنان در میان باز بود که با ایشان رد

و بعد و بضاعتهم

کرده بودند گفتند که ای پدر ما چه جویم و چه خواهیم پس زین که این مرد کرد از کرم خود ما را  
طعام بدادست و متاع با ما رد کردند و این برادران گفتند تا دل پدرم گردد بد بر نیک  
ای بنیامین را با ایشان بفرستد ما یعنی چه جین جویم یعنی چیزی دیگر غایب که کار ما بان موقوف  
باشد و از تو جینی دی یک میخوایم چه ما را بر این نوبت این که داریم کفایت یعنی این بضاعت  
غنی که با ما رد کرده اند ببریم و بر ما مل خود طعام ارم و برادر خود بنیامین را نگاه داریم و  
یک یک شتر وار بیضا بزم بصبیب او که این یک است یعقوب گفت هرگز نفرستم و بر  
با شما تا آنکه که سرادشیتی بدهید از عهد و پیمان و سوگند که او را با نزدیک من آورید مگر  
که واقعه افتد که همه را شل باشد و جلد دران گرفتار شود بد چون ایشان را عهد و پیمان بدادند  
و با فی عهد خدای کردند که او را را ننگند و ضایع نگذارند دیگر بان یعقوب بر سر خدای را  
کوله گرفت و گفت خدای براج میگویم کون و حافظ است این عیال گفت این سوگند که بر  
سری ایشان را کار بان بود که گفت بگو بد چون محمد مطلق که حیانت نکند ایشان بحق محمد سوگند  
خوردند که حیانت نکنند و قال یا بنی لا تکل خلقا من باب و الحید و اخلوا  
مین ابواب متفرقه و ما اغنی عنکم من الله من شکی و ان الحکم  
بیه علیه تو گفتم و علیه فلیتو کل المتو کلون و لما دخلوا من حیث  
امهم ابوهم ما کان یعنی عنهم من الله من شکی و لا حاجه فی  
نعین یعقوب قضیه ها و انه لدو علم لما علمناه و لیکن اکثر الناس  
لا یعلمون چون خواستند که بیرون آیند یعقوب ایشان را وصایت کرد و گفت ای سرور  
من چون مصر رسید همه یکبار بجمع یک دروازه در مرید و از درها برکنند در مرید گفتند برادر  
ان گفت ایشان یارده برادر بودند نیکو روی و عام بالا تا چشم بدریشان رسد آنکه گفت نه آنکه































































تبارک الله یصعد الکلم الطیب ودرخت پالین خرامت دلش است که ابو العالیه گفت روایتی نمائ  
بامداد کرده بودم برخاستم و بنزدیک اسیران که در مطبق میاوردند برانجا رفتم تا آنکه گفت بخود  
یا ابا العالیه که این از آن درخت است که خداوند تعالی گفت الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمه طیبه کثیره  
طیبه انک گفت روزی رسول را طبق برآوردند و این آیه بخواند کثیره طیبه چون درختی که خوش  
باشد میوه می و اگر بر عمو م حمل کنند گویند منظر او و نظاره و تازکی او و لیت باز از اصلها نبات  
اصل و بیخ او ثابت و راسخ است در زمین چه اگر اصل ثابت ندارد درختی و بیخ او برک و میوه یار  
چه درخت ابد از غرق و خورده و عروق در زمین باشد و شاخ آن درخت از دغمت و بلندی  
در امان است همچنین کلمه شهادت در دل مؤمن ثابت و راسخ است اصل او تصدیق است و آن بدست  
و قریح او گفتار است و آن زبان است چون از زبان بیاید تا با معان رسیدن او هیچ عیبی نباشد  
تبارک الله یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفع و رسول خدا گفت مثل الاسلام کمثل شجرة  
الثابتة الايمان بالله اصلها و الصلوات الحسن جزمها و الزکوة فروعها و صیام شهر رمضان لها  
و لا و حن الخلق و فروعها مثل اسلام چون درختی است رسته اصل او ایمان است بخدا و توبه او  
ماند بیخ کاین است و زکوة شاخها و اوست و زکوة ماه رمضان پوست او است و خوش خویشی  
بر کما و می است ثابت عیسی اسن از رسول عروایت کرد که او گفت این همه عمو دامن  
نمودن خلف تحت الارض السابعة و راس تحت العرش فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الا الله وان  
محمد عبده و رسوله اهتز العرش و تحرك العموذ فيقول الله عز وجل اسكن فيقول كيف اسكن  
وانت لم تغفر لعلها خذ الله تعالی عموذی است از نور اسفل فی که قرار گاهی فی است و بر هفت  
زمین است و بالا و فی در زیر عرش چونان بنای گوید لا اله الا الله محمد رسول الله عرش بلور  
و عموذ بجنبه حق یه گوید ساکن شو کو بد جبر کوه ساکن شوم و تو هموز کونیه این کلمات را دنیا و دنیا

حق تعالی گوید ملائکتی و ساکن سمواتی اشهد و انی قد غفرت له من ذنوبه و ساکنان اسمائهم من  
کوه باشند که من و برابیانم ایدم اهل شایسته گفتند و چه حکمت در تشبیه اسلام و ایمان بدروخت  
از اینست که درخت تمام نباشد الا به جین عرفی ثابت و اصلی قائم و بر عمو عالی هم چنین است اسلام  
و ایمان به جین تمام شود تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالادکان و بیانش حدیث  
یحصات از دین است از امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا علیه السلام و الله مثل هذا الدین کثیر  
یجمع ثمراته الا ایمان اصلها و الزکوة فروعها و الصیام عروقتها و الناحی فی الله بنامها و حن  
الخلق و رقةها و الکف عن محارم الله ثمرها فکما لا یکمل الشجرة الا بشئ طیبه لا یکمل الا بایمان الا  
بالکف عن محارم الله گفت این مثل دین چون درختی است رسته ایمان بخدا اصل او است و زکوة  
شاخ او است و زکوة بیخ او است و زکوة کردنی بر ابرار و صفا و خدای نبات او است و خوشی و یگو  
برک او است و باز استکان از محارم میوه او است و جنانکه درخت تمام نشود الا بمیوه هم چنین  
ایمان تمام نشود مگر بایمان استکان از محارم و گفته اند تشبیه بدروخت خرام بر ابرار آن کرد که او در  
جنبه صفت بالادامی میا ندهد بدروخت را که سرش بریند شاخ دیگر بیرون آرد مگر درخت خرام  
که چون سرش بریند خشک گردد و درخت خرام را تا کشت بدهند بار یار در رسول خدای گفت  
اگر مواعظتانم عثمان خود را گرامی دارید گفتند یا رسول الله عثمان تا کذا میزد گفت درختان قوما  
گفتند چگونه یا رسول الله گفت خدای تعالی چون آدم را بیافزید از کل و فضله بماند خدای تعالی از او  
دروخت خرام بیافزید نوری اکلها کل حین آن درخت بار دهد و میوه ارد هر جینی بفرمان  
خدای خویش و حین شش ماه باشد مراد است که مؤمن در هیچ وقتی از اوقات خالی نباشد  
از عبادت و طاعات و خرام تعالی بر او مردمان مثل زنا باشد که تفکر کند و در اندیشه نکند که کار کرده  
و مثل کلمه حبیثه کثیره احببت من فوق الارض کالها



نشین باز نشیند بخنان بیدارد که افتاب من و خواهد شدن گوید رها کنید تا غان یکیم تا فایت  
گویند غان نتوان کرد این ترا پسیم جواب ده گوید چه میسر شد گویند چه گوید درین مرد که  
نیاید و این دعوی کرد گوید محمد گویند ای گویند که او بیست و نه سال است صاف  
راست گویند گویند برین بوده و برین مری و برین خیر که ان شاء الله که گوید فرای کشند مقدار  
مفتار کن و نورانی کنند آنکه عجب از دوزخ بردارند و گویند بگر که خدا جمیع چه صرفی که است  
از تو اگر کافر و عاصی بودی جا بر تو ایجا بودی که روح او در حوضه معنی از مرغان بهشت  
نهند که در بهشت میبرد و جسم او خاک شود تا باز ازین بوز ارفع گفت من با رسول  
بودم در بقیع غرق می رفتم سید بار گفت لاهوت من نبلاستم که مرا میگوید که غم یار رسول الله من  
چشم کرده ام گفت خطاب با تو نیست خداوند این کور را از من میبردند میگویند تا اسم او را بخوان  
نگاه کردم گوئی دیدم که آن ساعت آب بر روی ریخته بودند و صاحبش را در فن که نه آلم ترا می  
بیتی انا که بغیر خدا را بدل کرد ند بگزاران مراد باین نعمت رسول خداست و انا که این کفران  
اوردند کفار قریش بودند که خداوند رسول بر ایشان نعمت کرد ایشان قدران نداشتند و بدان  
که فرستند ما میرالمومنین علی علیه السلام گفت که ای ابا ان کفار قریش بودند که در بدر کشته شدند و عمر  
خطاب گفت بنوامیته و بنوالمعین بودند بنوالمعین روز بدو هلاک شدند و بنوامیته را روزی  
خند فرزند داشتند و احلوا و فرود آوردند قوم خود را برای هلاک کردن دوزخ است که طایف  
ان باشند و بد فرار از کاه نیست ایثار از دوزخ و سبغوا بگردند و بدید کردن خدا را که بهیمن است  
مثلی و مانند ای از تبار خویش تا گمراه شوند و گمراه کردند دیگر را بگوای محمد که بر خود  
دارش و بدو منع کبیر و رونی خدا ازین متاع دنیا که عاقبت و باز گشت شما با تن دوزخ است  
قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَهُمْ سِرًّا

و علی

وَعَلَىٰ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خِلَالَ اللَّهِ الَّذِي  
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ  
الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ  
سَخَّرَ لَكُمُ اللَّامَانَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَلِيلَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ  
الْكَوْكَبَ وَالنَّجْمَانَ وَاتَّقُوا اللَّهَ مِنْ كُلِّ مَآسٍ أَلَمْ تَوْفَوْهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ  
لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ **هـ** بگویند کان مرا انا که ایمان آوردند  
تا غان بیای دارند و از این مایه را رونی کرده ایم نفقه کنند بنمان و اشکارا پیش از آنکه رونی  
اید که دران روز نسیع و شر باشد و نه دوستی با یکدیگر یعنی روز قیامت خدا ان خدای است  
که بیافرید اسماعیل و یونس و فرستاد انجان ای عین باران و برود و بیاورد و در بیان  
اب از درختان میوه تاد و نکی بود شما را و سخر کرد ایند بر اشکای شما تا میروند و دریا  
بفرمان می و نیز سخر شما کرد جوینها را چون فرات و نیل و جیحون و سین و جزان تا من  
رو د تا با شما که شما میخواهید و هم چنین افتاب و ماه را سخر شما کرد که شوند مافع و مصالح خلق  
را از ریختن میوه و پروردن کشت و عیان و شب و روز را سخر شما کرد ایند تا ساعت می آیند  
و میر و ند چون شب برود روز آید و چون روز برود شب آید تا بقا جت ضیا و ظلمت و نقصان  
و زیاده و بداد شما را از هر چه خواستید و از هر چیز میای خواستید و گفته اند از هر چیزی که بخوا  
ستید را از انک شما را به پان نبود و اگر خواهید تا نعمت خدا را بر او شریک بدان نرسید و نتوانید  
نمود انرا از انک و بگزاران رسید و بدستی که اوستم کلی کافر نعمت نعمت بروی خدا و  
کند و او دیکر را شکر و عیان کند **و** اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ اٰمِنًا  
وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ رَبِّ اِنَّهُمْ اضْلَالٌ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ رَبَّنَا إِنِّي أَكُتُّ  
 مِنْ دُرِّي يَتِي بَوَادٍ عَيْتِي ذِي رُجْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْحَرَامِ رَبَّنَا لِيَقْمُوا  
 الصَّلَاةَ فَأَجْعَلْ قَبْدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْتَقَهُم مِنَ  
 الْمُنَافِقِ إِنَّ لَهُمُ شُكْرًا ۝ يٰكُونُ اِي مُحَمَّدًا اَنَا اَبْرِهيمَ بِسَمِيلَ عَالَمٍ وَنَضَرُ كَلِمَتِ  
 اِي خدای و پروردگار من این شهر را که هست شهری گردان که مردم امین باشند در وی حق تع  
 دعا و وی با جانت مقرون گرد جان امین کرد که وحش و طیر در وی خایف باشند تا اگر کسی  
 و کبوتر و بان یا یکدیگر باشند و اگر کسی خولی گردد و اینجا کریمه نقرض وی نکند تا آنکه بیرون  
 شوند و اجنبی و دور گردان ملو و پیران مرا از آنکست پیستم یعنی لطاف کن که عدنان از  
 عبایه اصنام اجتناب کنند آنکه گفت رب الهی یا خدایا یا ثانی یا بیانی را از مردمان گمراه کردند  
 یعنی بعبایه ایشان بیانی گمراه شدند آنکه گفت هر که متابعت من نکند و پس رومن باشند از منست  
 و هر که در من عاصی شود تو خداوند امر زنده و بخشایند عاصی کافر را که از کفر باز گردید یا  
 مردی و از سرگاه مؤمن گناه که چون توبه کند در کذبی رتبا با رخدایا من ماکن کرد انیدم  
 بعضی از فرزندان خود را بوا دئی و زود خانه که در وی و کشتی نیست بنزدیک خانه حرام  
 کون تو یعنی کعبه و درین وقت که ابرهیم این سخن گفت خانه نبود مگر دانست که نزدیک خانه  
 حرام بود که بود است و عند طوفان از ارفع کردند یا خانه که بعد ازین بنا کرد خواهد شد  
 بعضی ازین قصه رفته است و اینجا است که ابرهیم را غم از سار فرزندان بود  
 از اینجا که او پیر شده بود و ابرهیم دل در فرزند زنده بسته بود سار کنیزکی داشت جوان و پاکیزه  
 با ابرهیم داد و گفت این را بخواهم تا باشد که خدای بخ ترا از فرزندی بدهد ابرهیم قبول کرد  
 و با حق خلق ساخت و او را از هاجرا اسمعیل بنامید و خدای که در پیشانی پدران وی بود

باسمعیل تنال قتالیات را از ان رسل عظیم آمد گفت بخوام که هاجرش من باشد حق تعالی  
 ابرهیم را گفت و یا دو رنج مغربای وی با تو مرقه کرد با وی ما تداین مکن اینا را از پیش وی  
 ببر گفت با رخدایا که ابرهیم گفت اینجا که ترا می نام جبرئیل آمد و در پیش تنال و ابرهیم را فرمود رفت  
 با هاجره اسمعیل هر یکا یاد اتی و جبرئیل دیدی گفتی اینا را اینجا فرورم جبرئیل گفت نه که فرمان  
 نیت میرفتند تا آنکه که بر زمین که رسیدند زمین سنگ لایخ و شمع جبرئیل گفت اینا را  
 اینجا بنده و ابرهیم اینا را اینجا نهاد و کردید بفروان خدای هاجر گفت ما را که را میکنی گفت بخدا  
 گفت برو که ما را ضایع نکند وی برقت قدری اب که مانده بود یا ثانی را کرد اب را باز خوردند و کرم را افتاب  
 در ایشان اندر کردند تشنه شدند و شیر هاجر در پیشان خشک شد که کودک و خود طبعین را گرفت هاجر در مانده  
 نزد دیکترین و کوه تاه ترین کوه صفا بود بر اینجا دویده تا باشد که کسی برانید و اونی شنید کسی را ندید از اینجا  
 فرود و دید بر مرده رفت کرد یا ندید یا صفا نامم چنین تا هفتم بار او انی شنید و کبریا ندید هاجر گفت  
 ای آنکه اوازت می شنوم و ترا نمی بینم اگر فریاد میتوانی رسیدن فریاد رس که مالا که شنیدم ان فرشته ظاهر شد  
 و بنزدیک اسمعیل آمد و یا را و بگرفت و یا را و در زمین می انداخته اب از زیر پا وی روان شد و سر  
 در میان نماز هاجر را و یک گردان در گرفت رسول خدای گفت رحم الله انی هاجر اگر ان اب را که می  
 همه با یه پیر از اب ثلثی ان فرشته و یا را و بگرفت و گفت این جای خواب بود که حاجیان از اینجا اب حورند  
 و اینجا پدر این کودک خانه کند که خلائق عالم از جوابت بزیان این خانه ایند جماعتی از قبیل ابرهیم اینجا می  
 گذشتند و مرغان دیدند که گردان می پریدند گفتند بهر حال اینجا اب مینماید یکی از ایشان بیامد زنی را دید  
 و گودکی را را زکشت و ایشان را خبر کرد بیامدند و گفتند ای زن تو کیستی و این کودک کجاست و این را را کجا  
 آمد و این زنی بییست است تا حصار صد کن کنند باب زد گفت این بر ابرهیم خلیل خدای است و ما بفروان  
 خدای اینجا آورد و این اب مرست و فرزند مرا گفتند شاید تا اینجا می آورد ایم و تو را از این ابرهیم

کفی و ما از آن متاعی که دارم نصیب کنم و محاسبه تو باشم تا متاعی باشی گفت و با باشد بجا فرمود و باقی  
 قصه در شرح دهنت است و تبار یقینوا الصلوة بار خدا یا ایها الناس این مقام کردم تا غایت بسیار دارند  
 و بهاء بعضی از مردمان مائلاشان کردان مسجد حبی که گفت اگر کفای من الناس و کفای اخذوا الناس  
 همه عالم ان کبر و جهود و ترسای بجا رفتندی بجا که گفت اگر عاب اطلاق بودی پارس و روم و ترک  
 و غیره من دهم شدندی و از قهر روی کنایا با بار خدا یا ایها الناس که روزی دیگران کردند ان  
 شهرها و دیگر تا باشد که شاکر شدند و شکر گفت تو بجا دارند **و تبار انکم تعلم ما تحفی**  
**و ما تعلم و ما تحفی علی الله من شئ فی الارض و لا فی السماء الحمد**  
**بیتا الذی و حب لی علی الکبریا سمیع و اسمع ان ذی لسمیع الذی عاریب**  
**احملنی مقیم الصلوة و من ذی ذی ربنا و تقبل ذی غایبی ربنا اغفر**  
**لی و لیوالدی و لیلمومین یوم یقوم للحساب** بار خدا یا تو دانی ایها المان  
 و اشکایا دارم اگر بربانم و اگر برانیم تو دانی ابل عباس گفت مراد از زود و از دوه اسمعیل  
 و هاجر است و دیگران بر خصوم حمل کردند و ما تحفی و بوسیده غایبی خدای هیچ چیز نه در زمین و نه  
 در آسمان انکه خدا و احمد و شاکر گفت که و پاس و شایسته مر خدا را که مرا بر پیری چون اسمعیل  
 و احق و دین خداید اسمعیل از هاجر و احق از ساس بدستی که خدا من شونده دعای بیانی  
 احباب کشته بار خدا یا مرا احبان کرد ان که عان بیای دارم یعنی الطافی که بان عان بیای دارم و ای  
 من صوا الی کردن و از فرزندان من عان کنندگان کن بار خدا یا دعا و من و عان من بیدریم  
 قبول کن بار خدا یا بیامرد مرا و بار و پدر مرا و جد مرا و ناز و ننی که حساب بر چنین دو ظاهر  
 کرده یعنی عیامت **و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما نؤخرهم**  
**لیوم یخص فیهم لا یصار مضطربین مقبضی مر و سبیه ساری نذ الیهم**

ظرفهم و اقلدهم هو الله و اعذر الناس یوم یا تبهده العذاب فیقول  
 الذین ظلموا اننا اخبرنا الی اجل قریب نحن دعوتک و تتبع الی سئل  
 او لم تكونوا قسمنتم من قبل ما اکلکم من ر و الی و ککنتم  
 مساکین الذین ظلموا انفسهم و تبیین لکم کیف فعلنا بهم و صر  
 بنا لکم ذللا مثال و قد مکروا مکروهم و عند الله و ان کان مکروهم لکن و لکن  
 منه الجبال **حق حقا نه** و تم بسبیل تندید و وعید میکنی بدینندار و کان من کفای  
 غافلند تا بچ ظالمان میکنند یعنی غافل نیست میداند که چه میکنند جزا هر یکی بجزا و عذوب لکن تاخیر  
 میکند و باز پس میلارد عذابا ثانی را و رویی که چشمها روی مختار کرد و پس باز عذابا ثانی و بیم  
 و هول ان دون شیطین شایسته کان باشی و در رخ مر برداشتن چشمها در پیش افکند خیا ناک  
 کسی در جزیری میکند و چشم از وی بردارد لایر تداویم باز نگوید یا ایها ان حکمها و ایها یعنی  
 حکم برعم نندها اقلدهم هو الله و دلهایا ان خالی بود از خود همه چیز ها چون هوا که و چیزی  
 خیار نگیرد و الله الناس و برسان مردمان ای محمدا زود و ننی که عذاب یا ثانی اید ایها ان کظالمان  
 اند گویند بار خدا یا تا خیر کن ما و باز پس دار تا بوقتی که دیگر یعنی ما را با دینا برود و دینا  
 مهلت ده تا ما اجابت کنیم دعوت ترا و متابعت پیغمبران کنیم ایها ان بسبیل تو بچ و علامت گویند  
 نه شما و کند خوردن بودی پیش ازین که شما را زوال نخواهد بود و صحت در دنیا خواهد بود  
 و اتیه و لیت برانکه اهل آخرت مکلف نباشند که اگر مکلف بودند ایها ان احتیاج ان نبود که  
 گفتندی ما را با دینا فرست تا تو به کنیم و عمل صالح ما بجا تو به کردندی و لم یصدور ریدندی و  
 شکتم و ساکن شد بد در خانه ها و کانی که نفس خودم کردند و روش شد و ظاهر کشتن ما را که  
 با اینان چه گونه کردیم ان عذاب کردن و بر او شامش زدیم یا ثانی تا شمارا اعتبار با شما ان کاوان

مکرهم

مگر خود بگوید و آنچه توانستند تقصیر نموده و بفرزدیک خدای است جزا را مگر ایشان یا ابطال مکی  
ایشان و این کان مکرهم و بشود مکر ایشان تا بحال که کوهها از سبیلان از مقام خود را بدو میزد و مرد  
بر و ال کوه و ال امر و ال امت و ال قران یعنی این هر دو در نبات و دوام چون کوه اند بکن  
هیچ ماکری و حیل و هیچ محتالی را بدین دوشاید که این نافیله باشد معنی چنین بود که مکر ایشان  
بقایتی بود در بر دگر و تحتی که کوهها نزد یک بود که آنجا خود بروند و زایل کردند **فَلَا**  
**تَحْسَبَنَّ اللَّهَ يَخْلُقُ وَ عَذْرُ سُلَٰةُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ** هر یوم مشیت  
لِلْأَرْضِ غَيْرِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَ بَرْنَوَالِهِ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ وَ تَرَى الْمَجْزِ  
مِنْ يَوْمٍ مَّيْلًا مَّقْتَرِنِينَ فِي الْأَصْفَادِ سِرَابِلُهُمْ مِنْ قَطِرَانٍ وَ تَغْشَى وَجُوهَ  
هَهُمُ الثَّانِيَ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ هَذَا  
بِمَلَاخِ اللَّيَالِي وَلَيْلَتِهِ وَابِهِ وَلِيَعْلَمُوا أَنَّ هُوَ إِلَهُ الْوَاحِدُ وَلَيْسَ كُرْ أُولُو الْأَلْبَابِ  
حق تع ذکر الی کافران کرده که مکر کردند در بعضی تفاسیر آورده اند از امیر المؤمنین و جمع مقدار  
که مراد باین مکر مکر و دولت که خدا بدان مثل زد و ان نشان بود که برهم عم او دعوت کرد با خدا  
او گفت من خدای زمینم و عیدام که در آسمان خدای است یانه یوم و بکرم تا این خدای آسمان که حق  
میگوید بحسب آنکه بفرمود تا جها و کس بخت که فتنه ایشان را برود و گوشت میداد تا قوی گشتند  
تا بوقت ساخت بدو دیکو از بالا و یکو از پیش و در آن تابوت بپشت بنویسند که کس که بدان  
گوشت میگریزند و بطمع آن گوشت بجای بالامی بریدند چون نیک در هوا رفتند عمرو صاحب خود  
را گفت در یکسای از بالا تاج می بینی با آسمان نزدیک شدیم یا نه در یکسای گفت آسمان همانجاست که  
بود و هیچ اثر نکرده است این رفتن را گفت در زمین بکسای و بکسای از زمین چون افتاد ایم در  
تک بکوه و گفت زمین مانند دریا رسیدم پیغم و کوهها مانند دود سیاه گفت ره کن تا به و به  
در هوا و کردند و کرکان می پریدند تا خدایان میرد که با منع کرد ایشان را از پریدن گفت

در یکسای و بکسای در بالا بکشد و بکسای گفت آسمان همچنان میماند که از زمین می نمود و در  
زیر یکسای و بکسای گفت زمین همچنان میماند که دودی سیاه او از ی شیند که آتیا الطافیه  
این تزیی ای طاعی بکسای روی عکس می گفت با او غلامی بود و مرا گفتت یتر بیند از بینداحت  
یتر خون الود با ز پس را گفت کفیت امر السماء و کایا آسمان مرا کفایت شد گفتند یتر بیند از  
بینداحت یتر خون در غامی آمد و در میان دریا و آسمان و گفتند که در مرغی را مکر در هوا  
بود آنکه مرود بفرمود تا عصا و اشکونه کردند که کرکان سبز بر سر نهادند حق تع این کس را  
صفت کرد با نکل و مکر و بکسای گفت که کوه از وزایل شود آنکه خدای تع بار و ال خطاب  
کرد و گفت مینداز که خدای تع و عذره که حال باشد بفرز از خلافت کند از فتح و طغیان و بفرز  
هالک او بر کافران ان الله عزیز بدستی که خدای تع عزیز است و غالب و خدای و از انقام  
و کینه کشیدن است از ظالمان کینه کشد روزی که زمین را بدل کرده شود بر زمینی غیر این  
تا تبدیل زمین جلوه باشد خلافت کرده اند بعضی گفتند اند این زمین را بر زمینی  
از سیم بغیر بدل کند که بر و کناه نکرد باشند و از امیر المؤمنین علی هم روایت کردند آنکه  
خدای تع زمین را سیم کرد و اند و آسمان را زر و بر و ابی دیگر از این عباس زمین همین زمین  
باشد پشتهها و کوهها روی بدل کنند بیان این قول **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا نَقُولُ الْغَيْبُ فَقُلْ سُبْحَانَ رَبِّي**  
**أَعْلَمُ الْغَيْبُ لَا تَرَى فِيهَا عِصْيَانًا لَّامَنًا** و گفته اند این زمین را مکه گمان  
بر میخی دیک بدل کنند که روی را بر زمین بهشت برند و کوهی را بر زمینی دوزخ و السموات  
یعنی آسمانها را بدل کنند و بتدیل آسمان با نکل و کواکب و تکویر افتاب باشد و بر و زوایه  
و خلقتان بر و ان ایله از کوهها و از خدای یقی عرض بر خدای و محاسبه وی و بر و ثواب  
و عقاب سخا که یکی است بی مثل و مانند و قهار و مسلط و دران روز زمینی تو بجزا و  
و کناه که از دستها پاک کردن بسته فی الاصفال در بندها یا هر یکی را از ایشان با قرینی بهم

باز سبته پیدایش از قطران باشد و قطران روغن است که در آشی کرکن ماند و سرکه  
اشی روی ایشان کشته میزنند و میسوزانند از اینجوری الله تاجدار جزا دهد حق  
را پای کزده باشند و خدا بر تو حساب است هذا البلاغ این قرآن بلاغی و کفایت من  
دانا پسند و کافی است تا نصیحت کنند یکدیگر و بیم کنند بان و بدانند که او یک خدا است بی  
مثل و مانند است و متعظ شوند با و خداوندان خرد **سُورَةُ الْحَجَرِ**  
مکی است و در آن است از رسول خدا و او است که هر که او سوره الحجر بخواند خداوند او را  
ده حسنه بنویسد بعد از نماز و انصار و بعد از آن که رسول علیه السلام استمرا کرد و  
بسم الله الرحمن الرحيم **الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ** **الَّذِينَ كَفَرُوا** **وَالَّذِينَ كَانُوا مُسْلِمِينَ** **زَهْمًا يَكُونُوا**  
**وَيَسْتَمْتَعُونَ** **وَالَّذِينَ كَانُوا مُسْلِمِينَ** **زَهْمًا يَكُونُوا** **وَيَسْتَمْتَعُونَ** **وَالَّذِينَ كَانُوا مُسْلِمِينَ**  
**زَهْمًا يَكُونُوا** **وَيَسْتَمْتَعُونَ** **وَالَّذِينَ كَانُوا مُسْلِمِينَ** **زَهْمًا يَكُونُوا** **وَيَسْتَمْتَعُونَ**  
مهم خدای میبشیم یا این حرفی مقطعهای و علامان کما فی معبود است و قرانی هویدا و روشن  
است و روشن کنند و بنمایند که کفر و ایمان و توبه و بیچاره باشد که تمنا کند و از رزق خواهد  
کافی که کافر شد بخدا و رسول که مسلمان بودندی و در دین و شریعت اسلام آمدندی  
و کاش که هرگز کافر نبودندی تا باین عذاب مبتلا نشدندی در جهنم **كَرُونَ**  
قیامت چون اهل دوزخ را بدوزخ برند در میان ایشان فاسقان اهل عا باشد کافران  
بر سبیل طعن گویند نه شما مسلمان بودی و عا کوهی و روز داشتی امروز عا دوزخ  
شما شما هیچ سود نکرد و با ما در عذاب شریک اید این سخن بر مسلمانان سخت اید حق تعالی  
براء ایشان خشم گیرد بفرماید تا همه مسلمانان را که اهل قبله باشد از دوزخ بیارند چند ان

اهل دوزخ از کافران تمنا کنند که کاشکی کافران مسلمان بودندی قادر دوزخ بیرون آمدندی  
چنانکه مسلمانان میگویند الله رسول عا این ایه بخواند دعا بود که کافران مسلمان  
انکه حق حقیقت و حق بسبیل تمید و وعید کافران با رسول گفت و زعم بگذاران تا بخورند  
و بخورند و از رزق و از خود بدهند و کام خود برانند و اهل ایشان را بشنوند که  
و بدانند که رزق خود را بدهند و بدانند که بداند و بداند که بداند و بداند که بداند  
و احوال مومنان به بینند و این امر را تمید و وعید است چنانکه گفت و عملوا ما شئتم انکه  
گفت و ما اهل کفار و ما هیچ شهر را هلاک نکردیم الا و او را بنیست که معلوم بود و اهل حق که ایشان را  
تا بدان وقت مهلت داد بودند و هیچ امت و گروه بر اهل خود سبق نبرد و از پیش نبشود اهل  
خود را و نه نیز باز پس مانند اهل خود **وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ**  
**الْقُرْآنُ لِمَ تُؤْخِرُ أَتَأْتِنَا بِالْمَلَكِ** **لَنْ نَكُنَّ مِنَ الصَّادِقِينَ** **مَا**  
**نُنْذِرُكَ الْمَلَكُ** **لَا بِالْحَقِّ** **وَمَا كَانُوا إِلَّا مَنظُورِينَ** **إِنَّا نَحْنُ** **لَنَّا الَّذِ**  
**كَرُ** **وَإِنَّا لَنَخَافُ ظُهُورَ** **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شَيْعِ الْأَوَّلِينَ** **وَمَا**  
**يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَمْتَعُونَ** **كَذَلِكَ** **فِي قُلُوبِ الْحَافِظِينَ** **نَسْلَكُهُ**  
**لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ** **وَلَقَدْ خَلَقْتُ سُنَّةً** **لَا أَلْقِي** **وَقَالُوا** **وَلَقَدْ خَلَقْتُ سُنَّةً** **لَا أَلْقِي**  
انکه که قرآن بر حق و راستانند بحقیقت که توبه و این سخن از استعجال دعوی نبوت  
گفتند و عجب از ایشان یکبار میگویند که ساحر است و یکبار میگویند که دیوانه است و دیوانگی  
بدان لایق تر باشد که یک شخص را بدین دو وصف متناقض وصف کنند و صریحاً بگوید  
که حیل تو آن که در دنیا نکی ضد این باشد و ما تا یقیناً حرا عا میادی و فرشتگان را تا گوئی  
دهند ترا بصدق و ما را بعذاب و هلاک اگر توان خبیه راست گو یا بی حق تو جواب داد و گفت

ما فرشتگان را فرستیم که بحق و حکمت و ایشان جز یا مرحق قرار نیاورد و اگر ما فرشتگان را فرستیم  
ایشان را در هلاکت هیچ مهلت نیاورد و اگر ما فرشتگان را معاینه به بینند طاعت او شود  
چون طاعت او شد تکلیف از ایشان زایل شود و وقت هلاکتش بود مهلتش از ندهد تا ناخن  
نزد آن ذکر بدرستی که ما هر روز استایم قرائت او را حفظ و نگاه داریم ایم از زبان و نقل  
و زوال و بطلان چنانکه گفت لایق الله الباطل من بین یدیه و لا من خلقه و گفتند آنکه داریم  
او را تا دامن قیامت بر آنکس حجت همه مکلف است و گفتند یعنی رسول و نگاه داریم از دست  
مژگان قبی و دنیا و نظیرش و الله یعمد کل من الناس و لقد ارسلنا و بدرستی که ما هر روز  
ستیم از پیش نور رسول تا در امتان بین و گرومان گشته و بان امتان هیچ بعزری و رسول  
نیاید الا که با و استمر کردند و افسوس داشتند اگر با تو این افسوس گشته حجت باشد ما هم  
چنین بگذریم قرائت او در بریم در دلها این نگاه کاران یعنی ما حدیث قرآن و اندیشه  
ان در دل ایشان افکیم و با ایشان رسانیم در حاکمی که تکذیب او کنند و راستش فرارند تا  
حجت بر ایشان لازم شود و مستحق عذاب گردند چنانکه با امتان سلف کردیم و نشاید که این  
سلف یعنی خلقت کفر باشد در دلها و ایشان و او را که لا یؤمنون به نفی ایمان حواله با ایشان است  
و اضافه با ایشان و مورد این لفظ مورد علامت است و ملامت و اگر خلق لغوی کردی با  
یتی که ایشان معذور بود ندی نه طوم و قد خلقت و حال است که سنت و طریقت  
یشتیگان برین گزیده است که چون ایشان بر کفر اصرار کردند بعد ظهور آیات و اعلام  
معجزات ما ایشان را هلاک کردیم و لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلموا  
فیه یعرجون لعلوا انما شکرت انصارتنا بل نحن قوم مسحورون  
و لقد جعلنا فی السماء بر و حجاب و نیتاها لئلا یظلموها و حفظناها

من

من کل شیطان رجیم لا یمن سترق السمع فأتبعه شهاب  
مبین و الارض مدناها و القینا فیها و اسی و انبتنا  
فیها من کل شئ موزون و جعلنا لکم فیها معاش و  
من لستم له بواثرین و اگر بکشایم ما در بی بر ایشان از درها و آسمان  
و از آن درها آسمان میروند بروی حریف عالی هم اعیان نیارند و کویید بر شجرهها  
ما یعنی ما در شجره بند کرده اند تا ایشان را علی حقایقها ادراک می توانیم کرد و این چشم بند را  
کویید اصلی باشد و سخن عوام بود بل نحن قوم مذکر و می ایم که با ما جادوی کرده اند و این  
ما بینیم صحر محمد است و بعضی از مفتیان گفتند معنی آیه است که اگر ما در آسمان  
بر کشایم بمانند گفتند لولا تأتینا بالملائکة و فرشتگان همه روز بر آسمان میروند ایشان  
هم اعیان نیارند و گویند که با ما جادوی کرده اند و چشمها را ما بسته و لقد جعلنا  
فی السماء بر و حجاب بدرستی که ما بگوئیم در آسمان بر حجاب و منازل کواکب و بیار استیم اسمائی  
باین شادگان بمانند و اگر آنکه نظر کنند در اینجا و تامل کنند و نگاه داشتیم از آن هر دوی  
رجیم را نه و بلغه کرد لیکن آنکی را از شیاطین که گوش فرا دارد و در دیده سخن شود  
تابع وی کند و وی انداخته اند شود ستاره روشن و یار روشن تا وی سوخته گردد  
و از شنیدن سخن باز ماند عبد الله عباس گفت شیاطین از آسمان معنوع بودند  
بر آسمان شدند و حیران آسمان بر زمین آوردندی و القاء کردند بر کشته چون عیسی  
از مار بزاد ایشان را از آسمان منع کردند چون رسول هم بر زمین هایشان را از همه  
آسمانها منع کردند هیچ کس را ایشان نبود که خواست تا جبری از اجزای آسمان در دین  
بشود الا که ستاره که از شهاب خوانند چون آتشی در آسمان کشید شود و بر آب شود



تخریص کرد بر صف اول مردم میاد میخوند و بنوعی سر راه ایشان دور بود چون رسیدند  
 صف اول مردم گرفته بودند گفتند یا رسول الله ما را خود بفروشم و در جوار مسجد  
 سیرا بخیزیم تا فضل صف اول ما را فوق شود خدای تعالی این ابر فرستاد و گفت من عالم با  
 خوال شما و بنه شما می دانم و نیز باحوال شما تا آنکه بپایان شما بجهت ایند اگر چه سر راه شما دورست  
 تا مسجد که ما را رفتن شما بیشترست هر کامی خدای تعالی شما را حجت میفرماید ایشان در دل خوش شدند  
 آن رنگ بدستی که خدا را تو را از حق کند و او حکمی داناست مخرج کند و فرمایند بصلوات باشد  
**وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ وَالْجَانِ**  
**خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي**  
**خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ**  
**فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ**  
**إِلَّا إِبْلِيسَ ابْنُ ابْنِ يَكُونُ مَعَ السَّاجِدِينَ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ لَا تَكُونُ مَعَ**  
**السَّاجِدِينَ قَالَ لَمَّا كُنْتُ لَا سَجْدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ**  
**مَسْنُونٍ** ما بیافزیدیم آدمی را از گل خشک شده که چون دست بروی راند آنرا آوازی و  
 صلصله باشد که این گل خشک از گل لوش کشته و بوی بگریخته و سال خورد بود و جان را  
 که پدر جینیان است مقاتل گفت ابلیس است ما و را بیافزیدیم پسر زادم از انگی که زاده  
 باشد و صواحق از آن باشد و آن استی است میان اسمان و زمین و از پیشان حجاب است چون  
 خدای تعالی عذاب فریاد حجاب بدر دوزمین آید و بوزدانی اگر مود باشد و آن او را که پیش  
 از آن شوند از حرق حجاب باشد حال از عبدالله عباس روایت کرد که جان جینیان است از  
 اجزاء فرشتگان این مسعود گفت این باک محوم که می بینی جزوی است از حق که جزوی

سوم که خدای تعالی گفت و الجان خلقناه من قبل من نارا السموم و یار کن ای محمد چون گفتند  
 تو فرشتگان را که می فرستیم آدمی را از گل خشک که از گل است که از اوش خوانند بوی بگریخته پس  
 آنکه که ویران است گردن باشم و بیافزید و از روح خود در روی دمی که ای فرشتگان بروی در آید  
 پیش می بجهت تعظیم و اجلال او را پس فرشتگان همه سجده کردند و ابلیس که ابا کرد و امتناع  
 نمود از آنکه سجده کند و اصحاب است بر آنکه او را مؤدب بود سجده آدم ابلیس چون سجده نکرد خدای  
 تعالی گفت ای ابلیس چیست ترا که با ساجدان نبودی و جانی نداشتی آن سجده کردند تو نکردی گفت  
 من باشم که سجده کنم آدمی را که تو ویران گل خشک که از لوشی بود رنگ بگریخته آفریده باش  
**قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَحِيمٌ وَإِنْ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ قَالَ**  
**رَبِّ قَاتِلْنِي بِإِيمَانٍ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَا**  
**قِيتِ الْمَعْلُومِ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكَ وَلَدٌ إِنَّهُ قَدْ عَلَّمَ لِي**  
**فِي غُيُوبِهِمْ أَجْمَعِينَ الْإِعْبَادَ كَإِعْبَادِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ قَالَ هَذَا عَلَى صَلَ**  
**طٍ مُسْتَقِيمٍ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اشْتَرَى مِنْ**  
**الْفَافِوِينَ وَإِنْ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ**  
**لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ** حق تعالی ابلیس را خطاب کرد و گفت بیرون  
 شو از بهشت یا از اسمان که تو را ند و ملعون و مطرود تبار و جزای تو روز قیامت ابلیس  
 گفت اکنون که مرا براندی و لعنة کوهی مرا مهلت ده تا بروم قیامت گفت تو را مهلت مهلت  
 هال کافی تا بروم و وقتی معلوم بعضی گفتند مراد روز قیامت است و بعضی گفتند که مراد  
 نفع اولست که عیدان تکلیف نایل شود و بعضی گفتند که این وقتی است که خدای تعالی معلق است  
 و از ابلیس نفرموده است ابلیس گفت خدا بدان اعزاء و احلال که مرا کردی تا بدانی که اولین

کسی که خبر گفت ابلیس بود و اولین کسی که بعد گفت ادم بود پس دم مقتدر اهل عدل است  
 و ابلیس پشوار اهل جبر و درونی در پیش است که هر کسی را در آن روز با پیش فاروی باز خوانند  
 یوم ندعو کل الناس با ما مهم اختیار تر است با هر که خواهی می باشی ابلیس گفت باین انوا که  
 با من که می من فردندان را در زمین منین که دادم معاصی و قباخ تا از کتاب ان کنند  
 و در تو عاصی شوند یا حیث و زندگانی ایشان در دنیا داشته اراسته که دادم تا از اهل حق را نگاه  
 کنند و همه را بکراه که دادم مگر بندگان خاص و خالص ترا و آنان معصومان اند که ابلیس  
 بر ایشان کار نکند اگر نیکی نظر کنی ابلیس در جبر باضاف ترست از جبر ابلیس اغوار خود تنها  
 بخدای حواله کرد و اغوار دیگران بخود جبر انان خود و از آن دیگری بخدای حواله کند قال  
 هذا صراط این راهی است بر من راست یعنی کوزه هر بر منست و هیچکس را از من که بر نیست  
 گفته اند معنی اینست که این راهیست که بر منست بیان و ایضاح او تا مکلان در آن گمراه نشوند  
 ان عبادی خدا گفت بندگان تبار ایشان دست نباشد چه ایشان بعضی و لطف من معصوم  
 باشند و تبار ایشان را می نبود جز و سوا سی بهر و غلبه هیچ نتوان کرد عیان عیش گفت  
 معنی است که تو بندگان مرا در گناهی نیفتی که عفو من از آن تنگ شود تا کام تو بر آید از تو اغوا  
 و از من عفو من تا هر چه تو بطول عمر اغوا کنی من بیک ساعت بیاموزم کنز انک پیل روی تو  
 کند از غاویان و بی راهان تبار ایشان سلطانی و قوفی باشد آنکه وعید کرد متابعان ابلیس گفت  
 دوزخ موعدا ایشان است همه و دوزخ را هفت در باشد بر هر دری جعی اندوخت که  
 و آن بر هر دری مهاله که از آن در دروند آنان که متابعان ابلیس اند و هر که درین  
 آیه گفت که دوزخ را هفت در است و آن هفت در که است هر یک بر بالای هر یک در که اول  
 فاسقان اهل توحید باشند بر اندازد گناه ایشان را عفو نکند که بیرون آید و در در که

دختران باشند و در سیم تریان و در چهارم صایان و در پنجم کبرکان و در ششم شرکان  
 عرب و در هفتم منافقان باشند چنانکه گفت ان المنافقین فی الذکر الاسفل من النار و در هشتم  
 که روزی رسول خدا در مسجد نماز میکرد تنها زنی اعرابی میگذاشت رسول را دید مسجد رفت و دو  
 رکعت نماز در پس رسول بکرد و رسول ندانست که در پس او کسی نماز میکند این شروع بر گرفت چنان  
 بدین آیه رسید ان فی اعرابی نزع بزد و از هوش رفت رسول سلام باز داد و گفت آئی یارید  
 بیا و ردند و بر روی وی زدند با هوش آمد رسول گفت یا اعرابی ترا چه حالتست گفت میگویم  
 تنها نماز میکنم خواستم تا در پس تو دو رکعت نماز کنم یا رسول الله این که گفتی و آن خستم  
 لم علیهم اجمعین لها سبع ابواب لیکن باب میهم جزو میقوم سخن خداست یا سخن تو گفت  
 سخن خداست اعرابی گفت و او بلا عرضی از اعضا برین بخشد خواهد بود و هر دری از درها  
 دوزخ رسول گفت خلقا یا بر دری از درها دوزخ عذاب کنند بر قدر که در ایشان  
 گفت یا رسول الله من زنی در و سیم و مالی ندارم مگر هفت بذر ترا کوه کردم یا رسول الله که همه  
 را از آن کردم سر یکی را بر دری از درها دوزخ جبر ملل مد و گفت یا رسول الله شایسته اعرابی  
 را که خدا بر تو در دوزخ بر تو حرام کرد و درها و بخت بر تو بکشد ان المتقین فی جنات  
 و عیون ان خلقها نساء هم امهین و کن عنا ما فی صدورهم من غل  
 را حوا انما علی سدر متقا بلین لا یستهم فیها نصب و ما هم منهن  
 فی جنات یکنی عبادی انی انا العفو الرحیم و ان علی حق  
 العذاب لیلیم حق تعالی چون ذکر دوزخ کرد و وعید او ذکر بخت کرد و وعیم او  
 گفت متقیان و بهرین کاران در بهشتها باشند و چشمها و از اب و می و شیر و انگبین که توصیف  
 هیچ و اصف راست یا یاد ایشان را گویند درین بهشتها روید بلامت و این از اوقات و بکیم آخ

ورسیده و دلهای ایشان باشد داخل و حیات و آن در دنیا میان ایشان بوده باشد در آن  
 حال که برادران باشند یکدیگر را بر تختها نشسته روی باری کرده لا یمسهم بآیان نرسد در اینجا  
 هیچ دردی و آسایشی و آسایشی و آنجا بیرون نکند آنکه رسول را گفت خبر ده بندگان مرا که من  
 آمرزیده و بخشاید ام و عذاب منست که عذاب سخت در دناک است این ای ریاض روایت کرد  
 که یک روز رسول عم از در بی شیب در آمد و جماعتی حدیث میکردیم و میخندیدیم ما را گفت  
 چیزی میخندید و بگفت چون بنزدیک سیاه رسید باز کردید و گفت خبر من این ساعت  
 آمد و گفت خدای میگوید بندگان مرا چیزی میدی و این آیه آورد تبتی عیالی الی  
 انا العفو الرحیم فقال کفست ما را از رسول عم روایت کردند که او گفت اگر بندگان قمار  
 عقوبت خدای بداند خونین را در عیال هلاک کنند **و نكلمهم عن ضیف ابرهیم**  
**اذا خلقوا علیه فقالوا سلاما قال انا منکم و جلیون قالوا لا یوجزل**  
**انا نبشرونک بعلام علیهم قال ابشرونی علی ان مسنی الکبر فشد**  
**تبشرون قالوا تبشرونک بالحق فله نکل من القاطنین قال ف**  
**من یقظ من رحمة ربه الا الضالون** و خبر ده ایشان را از منم آنرا دریم  
 عم چون بروی در آمدند و مردان فرشتگانند که بابرهم عم آمدند بشان اسحق و با هلاک  
 قوم لوط چون بابرهم در آمدند گفتند سلامی بفرستد سلام کردند بابرهم عم گفت ما از شما از شما  
 و خاییم و سبب ترسیدن بود که ایشان طعام نمی خوردند و گمان برد که ایشان مری خواهند کرد  
 فرشتگان گفتند لا توجل متوس که آمده ایم تا ایشان را از دهم بپری عالم و دانا بابرهم  
 گفت مرا از آن دهید بر آنک بپری من رسید است و من پسر شده ام مرا بشان رسید هیلد یعنی  
 عجب باشد که ما را پس از پیری و عمر که با بگفتند فرزندان ایشان گفتند بشرونک بالحق

و لا  
 ما را

ما را بآن بحق و راست میدهم نکر تا انجمله نوسیدان بناسی ابرهم گفت و که باشد که در  
 رحمت خدای نوسید باشد از آنکافی که کرد شوندگان اند **قال فما حظکم**  
**ایها المرسلون قالوا انا ارسلنا الی قوم منجربین الا ان لوطا انا لم نجو**  
**هم اجمعین الا امراته قد زنا بها لمن العالیین فلما جاء ال لوط**  
**المرسلون قال انکم قوم منکرون قالوا بل جیناک یما کانوا**  
**فیه یمترون** ابرهم گفت جیت کار شما و بچه کارها اید ای فرشتگان کان حدی  
 گفتند ما را بقوم فاسقان و کافران فرستادید و ایشان قوم لوط اند تا ایشان را هلاک کنیم مگر آن  
 لوط را از پوشتگان و خویشان و اقارب و اتباع و ای از مؤمنان که ایشان را بایم و نجات دهیم  
 از عذاب مکرر لوط را از رحمت ال او که اوین در عذاب گرفتار خواهد شد و در عذاب باقی خواهد  
 ماند و از هلاک خواهد گشت پس آنکه که باطل و خاند لوط آمدند از فرشتگان و فرستاد لوط گفت  
 شما قومی ناشناخته اید من شما را نمی شناسم ایشان گفتند که نما امین ایم بان کار که این قوم نمودن  
 نیک میکردند و آن عذاب است که ایم تا ایشان را عذاب کنیم **و اتکناک بالحق و انا لصا**  
**د فون فاسر باهیک یقطع من اللیل و اشبع اذ بان ههم و لا یلتفت**  
**منکم احد و امضوا حیث تومرون و قضینا الیه ذلک الامر ان دار**  
**هو لا یقطع مصعبین و جاز اهل المکینه یستبشرون قال**  
**ان هو لا یضیی و لا تقصعون و اتقوا الله و لا تخزون اولم تسهل قالوا**  
**عن العالمین قال هو لا یبتانی ان کستم فاعلین لعمرک انهم لبقی**  
**تدکون لکم یعلمون** و آوردیم ما بتوحق و یقین از عذاب کردن ایشان و ما را  
 از بعد راست گویانیم از حق توانیش لوط از میان آن قوم بروی اهل خود پیر و از میان

این قوم بیرون شود و پاک از شب گذشته گفته اند پیش از شب گذشته و تو بر بی ایشان برو  
و در عقب ایشان باش و بناید تا از شما کسی باز پس نکرده و این کفایت است الا آنکه بناید  
که هیچ کس توقف نکند و باز پس نرسد بگذرید و بر وید با شما که شمار از مؤمنان اند عت داده  
غیاس گفت شام بود و ما حکم کردیم با وی این کار را و گفتند که و سو کردیم امر عذاب و کار  
هلاک را آنکه بیان کرد از ایشان گفت پیچ واصل این جماعت برید خواهد شد در وقت صبح  
که ایشان در صبح آیند و چون از شهر خبر یافتند که جماعتی مهمانان بلوط فر و آمدند شامانه  
شدند بسبب آنکه این فرستگان بر صورت امر آن بودند و ایشان این معامله با عزیزان کردند  
بجانه لوط رسیدند گفت ای قوم این جماعت مهمانان من از مراد و او و شما را مکرر آید  
و از خدای پترسید ایشان لوط را گفتند ما ترا از جهانبیان منی کرده ایم و آن آن بود که  
ایشان با لوط شرط کرده بودند که آن معنی با اهل شهر نکند و لوط را میگفتند تو غریبا را  
حجایت نکن و ایشان از رخا خود بنوی تا دست ما و ایشان مطلق باشد مراد با ما این غریبا  
اند لوط گفت من این دختران خود را فلان میگویم تا مهمانان من بلامنت مانند این دختران را  
بنکاح بشمارم هم بهتری که شما خواهید اگر شما این خواص بکنید یعنی اگر از ایمان آید و دیگر  
ایمان نکرد بر این کار معلوم بود و نیز روا باشد که در شیخ او دختر یکا مرهون روا بود  
باشد و گفتند دختران امت خود را حوصلت که بپذیرد امت باشد آنکه حق تعالی بجان  
و زنده کافی لوط قسم یاد کرد و گفتند که خطاب با رسول است بجان و زنده کافی تو که  
ایشان در متی و جهالت خود مقیم و سرگشته اند ابو الجوز از عبد الله عباس روایت کرد  
که او گفت که خدای تعالی تو هیچ خلقی نیافرید که ای تو برو از محمد بن ابی بکر که بگوید هیچ کس را  
اینها و ملائکه قسم نکرد بجان او و عمر که انهم لیسوا بکرمهم یعلمون **فَاَخَذَ نَهْمُ الصَّيْحَةِ**

مُسْتَرْقِينَ فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ حِجَابًا أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَابًا مِنْ  
سُجُودٍ لَّنْ فِي ذَلِكَ سَلَا يَأْتِ الْيَتُوسِينَ وَإِنَّهَا لَسَبِيلٌ مَّقْبُورَاتٍ فِي  
ذَلِكَ سَلَا يَهْلِكُ الْمُؤْمِنِينَ وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الدِّينِ لَمَّا لَمِنَ فَاتَّقَتْنَا  
مِنْهُمْ وَإِنَّهُمْ لَبِائِمٌ مُّثْمِنِينَ وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْبُحَيْرِ الْمُرْسَلِينَ  
وَإِنِّي أَنَا هُمُ الْيَاقِينُ فَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهَا مَعْرِضِينَ وَكَانُوا يَتَحَوَّنُونَ مِنَ الْغِيَالِ  
يُؤْتُوا الْأَمْثَالَ فَاخَذَ نَهْمُ الصَّيْحَةِ مُصْبِحِينَ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا  
يَكْسِبُونَ **ب** گرفت ایشان را با آنکه او را در وقت افتاب برآمدن و آن آن بود که هر یک  
با آنکه بر ایشان زد پس ما آن شهرها را ایشان زیور بر کردیم و بیاد بیدیم بر ایشان سنگها را  
سنگ و کل و گفته اند مراد بحیث نشان کردن و نام بسته است از بحیث گرفته اند و گفته اند  
مراد بحیث است یعنی سنگها را از دوزخ فرستاد درین جمله گرفت ایاقی و علاماتی هست گمان  
را که نشان وفات جین ها بدانند و گفته اند ناظر از متفکران و بدست که آیات و نشانها را این  
دریها و مشرکها که خراب کرده اند بر راه است مقیم که میگذرند و بفر و از این بینند بدستی که  
درین قصه و حدیث نشانی است و دلالتی مؤمنان را که نظر کنند و بدان منتفع شوند و امرشان  
و کار و قصه است که اصحاب ایکه خداوندان آن بیست و درختان ظالم بودند و مرا قوم شیعیانند  
که ایشان اصحاب درختستان و پشیمان بودند و وجه معاش ایشان از آن بود و خدای تعالی شعیب  
را و ایشان فرستاد و با اهل مدین چون ایمان بیاوردند خدای تعالی ایشان را بصیحه هلاک کرد و اصحاب  
ایکه را نطقه و آن ابروی بود که می آمد و آوازی می دید و ایشان را بویخت ما نتقمنا منهم و از ایشان  
گیمه بکشیدیم بعد از آن آن بود که خدای تعالی که بر ایشان مسلط کرد هفت روز آنکه ابروی برآمد  
ایشان از گویا بر آن ابرو میخندند و خندان داشتند که ایشان را در آن راحتی و آسایشی خواهد

بود از آن ابراشی بیاید وایشان را بسوخت و آنها را بدرستی که این دو مدینه یکی مدین و دیگر  
 مدوم که شهر قوم لوطی را می روست که همه میگرددند بر آنجا و می بینند و لقد کذبوا و هم  
 جحیم و من انکس کان را بدو غ دین داشتند گفته اند که شهر را غود را حیر خوا شد  
 و آن میان شام و مدینه است جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله عمر گفتند ما با رسول  
 بجز غود بگذشتیم و آن میان شام و مدینه است جابر گفت در سر راه طلمان مؤیدان را بران  
 قریب از آنکه نباید که بشمارد با آنجا رسید آنکه گفت این قوم صالح بودند خداوند همه را هلاک  
 کرد الا یک مرد را که او در حرم خدای بود گفتند یا رسول الله او چه کردی بود گفت نام او  
 ابورغال بود آنکه رسول ص با نیک بوناقه زد و سبک را بخارفت و آیتنا هم و دادیم ایشان را  
 ایات و دلالات خود یعنی نفاق پس ایشان از آن اعراض کردند و عدول نمودند و بودند  
 که از کوهها خاها در سنگ میکنند ندانند این را کتاب را از خواب کند و اش را بوزد و بکشد  
 و در کار ویران شود پس بگرفت ایشان را صیحه عذاب و هلاک در وقت آنکه دریا بداد  
 آمدند و خود نکرد ایشان را ایان میکردند از کب و ملک و انج می رسیدند از تیان  
 و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و ان الساعة  
 لا تیه فاصبح الصبح الجمیل ان ربک هو الخلاق العظیم و لقد  
 اتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم لا تمکدن عینیک الى  
 ما متعنا به ان واجامنههم و لا تحزن علیهم و اخفض جناحک  
 للمؤمنین و قل انی انا النذیر المبین چون طوق از قصه او اند گفت  
 خلقان را و لغت خود تفسیر کرد از آن مردن امان و زمین گفت ما این فریدم اما ما را  
 و زمین را و انج در میان است مگر بحق و یاسی و قیامت لا محاله اینست و هر اینه خواهد

بود باید که در امان و زمین و انج در میان هر دو است نظر کنند تا انج پسران ایشان را خبر مید  
 هند نظر و استدلال بدانند آنکه رسول را فرمود که تو ایضا را عفو کن عفو کردی بیکی گفته اند  
 که این آیه بایه قتال منسوخ است آن ذبک بحقیقت که خداوند از عفو عفو کرد و انج کند علم  
 و حکمت و محبت کند آنکه رسول را گفت ما ترا حال ایم هفت آیه که الفاظش شنی و مکرر است  
 و آن فایده است روایت کرد آن دا از بر زبان صحابه که رسول گفت الحمد لله  
رب العالمین هفت آیه است و یک آیه از فی بسم الله الرحمن الرحیم است و از سبع المثانی و لم  
القران و فاتحه الکتاب است و از ابی که ب روایت که رسول گفت بدان خدای که جان  
من در قران می است که خداوند در توبه و بخل و زور و قران هیچ سوره ازین فاضلتر که  
که تو بر خواندی و من فاتحه الکتاب بر رسول خواندم و بعد از آنکه گفت این سبع مثانی و قران عظیم است  
که من در حال اند و اگر این سوره را به فضل بفرموی جز آنکه خدای تو این سوره را در یک سحر نهان  
است و همه قران را در یک سحر و گفته اند و لقد اتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم  
کفایت بفرموی و عبان بن صامت از رسول روایت کرد که او گفت فاتحه عوض ستان همه  
قران و هیچ سوره از و عوض نیست و از بیعت که اگر مثلاً هفت قران در یک رکعت بخواند بی فاتحه  
درست باشد و اگر فاتحه تنها بخواند و هیچ دیگر بخواند نمان درست باشد و برادرانش مثانی خوانند  
که بخنده است و قسرت کرد میان خدای و پند و دان خبر که روایت کرد اند قسرت الصلوات  
بدینی و بین عبدی نصفین فنهضها لی و نهضها لعبدی تمام الخبر و برادر آنکه یک نیم  
حق در بوبیت است و یک نیمه حق عبودیت و برادر آنکه دو بار قران و یک بار بیک و یکبار در  
عمدینه و سبب آنست ان بود که هفت کاروان بیکی از انصاری و از دعوات  
از ان جودان بنی قریظ و بنی النضیر بیک روز در مدینه آمدند و در آنجا اولوع مال بودند  
جوهر و طیب مسلمانان گفتند کاشکی این هفت کاروان را با بوهی تا در حبیل خدا صرف

کردی جبرئیل آمد و یکبار فاتحه کتاب بیاورد و گفت این هفت آیه شهادت است از ان  
 هفت کادوان و دلیلی که تاویل و تفسیر نمیکنی اما معتقد به الایه و بعضی میگویند  
 اولها گفته اند که سبع مثانی هفت سوره در آنست البقره و آل عمران و الباقی و  
 الانعام و الاحقاف و الانفال و التوبة و یس که جاست عبدالله عباس گفت این هفت  
 سوره را در آن مثانی خوانند که فرایض و احکام و حدود و درویشی است و وایستی دیگر از او  
 است که قرآن هفت مثانی است نه سببی که خداوند میگوید الله عز و جل حسن الحرف کلامش اینها  
 مثانی و برادران مثانی خوانند که احکام و قصص و معجزات و برین قول مشهور است سبع مثانی  
 مفتوح قرآن باشد و بر آنکه قرآن مشق است بر هفت معنی از امر و نهی و بیان و انداز و مثل  
 و قصص و تنبیذ و غیره که خطایک در رسول را و مراد او و امت و کرامت گفت مگر چشم خود را  
 و منکر باج یا این کافران با من متع کریم از و انجا اصنافا یعنی انواع و اصناف کافران را  
 انست گفت رفتی در ایام ربیع کلا شتر نیکنو بغایت حسن رسول بگذشت رسول مرست بر چشم  
 نهاد و گفت خداوند عز و جل این آیه بخوانند و این آیه بخوانند و اگر ایمان بیا  
 وند و اخفض جناحک تواضع کن و فروتنی نمای مؤمنان و بگوئی که من آن ترسانان بیا  
 کنند در جبرئیل که یک روز عبدالله معبود بدر حجت رسول الله در کرد  
 رسول گفت من علی الباب کیت بود گفت انا یا رسول الله من ای رسول خدای رسول الله در  
 بکنار و بیرون آمد چشم و میگفت انا و هکذا مخلوق نیقول انا جئون عبدالله الرحمن بر  
 شول بدید گفت یا رسول الله چه گناه کردی که ام گفت یا بن معبود ندانی که هیچ مخلوق را نرسد  
 که گوید انا گفت یا رسول الله تو بد کردی که من نگویم چون او این ادب نگاه داشت حق تو گفت  
 این همه جهل از احرام است جز ترا بگوئی باطلاق انا انا الذین البین من هم کذا رسول  
 کرد الله ام **کَمَا أَتَى لَنَا عَلَى الْمُفْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ**

عَصِيٍّ فَوَرَّكَ لَنَا لَتَهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ فَأَصْدَحَ  
 بِمَا تَوَمَّنُوا وَافْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ اِنَّا كُنَّا كَالْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ  
 يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ نَعْلَمُ اِنَّكَ  
 بِضَيْقِ صَدْرِكَ بِمَا يَقُولُونَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ  
 وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ **كَمَا أَتَى لَنَا عَلَى الْمُفْتَسِمِينَ الَّذِينَ** من شما  
 از عذاب من ترسانم که بشما فرود آید چنانکه عذاب من متعالیم مقتسمان و قسمت کنند کانا  
 عبدالله عباس گفت جهودان و ترسانان اند که قرآن قمت کردند بعضی ایمان آوردند و  
 بعضی کافر شدند و علم که گفت کافران قریش بودند که قرآن بر شیلانته را قمت میکردند  
 یکی میگفت این سوره مرست و دیگری میگفت این سوره مرست مقابل گفت شازون مر  
 بودند که وید مغین ایام موسم ایشان بفرستاد راهها را که بجایند و هر یکی برافشند  
 و میگفتند زینهار بناید که باین مرد که از میان ما بیرون آمد است فریفته شود یکی گفتی که  
 او ساحر است و یکی گفتی که او ساحر است یکی گفتی که او کاهن است و وید مغیر و در مسجد  
 نشسته بود چون او را پرسیدندی گفتی که او جنان است که ایشان میگویند خدای تعالی ایشان را  
 روز بدره لاک کرد الذین انکافی که قرآن است بعضی و بعضی کردند و گفته اند که معنی اینست  
 که قرآن است بادروغ کردند و عیضه دروغ و بهمان باشد و العیضه الکذبة فو تیک پس  
 بحرمت خدای تو که ما پیغمبر ایشان را هر روز قیامت بآنج کوبه باشند در دنیا آنست گفت  
 از کلمه شهادت این معبود گفت هیچ کس نباشد الا که خدای تعالی از وی پرسد و یا بین و بین  
 گوید یا بن آدم ما ذا عزک متی چه معزود کردی است ترا از من یا بن آدم ما ذا عملت فیما  
 علمت و ما ذا البیت المرسلی چه کردی و چه کردی و پیغمبران مرا چه جواب دادی که از صاف  
 عمر و ایتیت **کَمَا أَتَى لَنَا عَلَى الْمُفْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ**

جمیع اعضا  
 عین اجزای  
 و اصل غرضه قضا  
 عین الایة و احاطها  
 اعضا



که عثمان بن مظعون را وفات رسید ما او را بخیر کردیم و رسول خدای را مد من کفتم رحمت  
 خدای بر نوای عثمان مظعون که خدای تو را اکرلم کرده گفت توبه دانی که خدای با وی چه خواهد  
 کرد ما گفتیم چه گوید یا بد گفت یا رسول الله گفت انا هذا فقد جاء اليه اليقين اما اين را يقين بوی  
 اید یعنی مرگ والله انی لا رجوع الیه الخیر بخدای که بر او وی خیر امید میدارم انکه گفت من مات  
 علی الحین عمل فارجو الخیرا ومن مات علی غیر عمل فاحذر علیه ولا تأسوا هر که بر عمل  
 خیر میگذرد بر او وی امید خیر دارد و هر که بر عمل بد میگذرد بر او نا امید شوید در  
 خیر است که چون این آیه از رسول ع گفت مرا بفرموده اند که مال جمع کن و از جمله  
 تاجران باش فرموده اند که تسبیح کن و از جمله ساجدان باش **سورة النحل**  
 مکی است الا قوله تعالى وان عاقبتكم معا فاقوا عتلا عوقبتهم به تا اخر آیه صد و صیحه است آن  
 ابی بن کعب روایت کن اند که رسول ع گفت هر که این سوره بخواند خدای تو او را حساب کند  
 بر آن بخت که بر و کند باشد در دنیا و او را مردانان بدهد که بوقت مرگ وصیه نیک کنند  
**بسم الله الرحمن الرحيم**  
 اٰی اٰمُرُ اَنْتُمْ فَلَا تَسْجُدُوْا سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرَکُوْنَ یُنْزِلُ  
 الْمَلٰٓئِکَہٗ بِالرُّوْحِ مِنْ اَمْرِہٖ عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ مِنْ عِبَادِہٖ اَنْ یَّذَرُوْا  
 اَنْہٗ لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنَا فَاتَّقُوْا ۝۱۰ فرمان خدای آمد تعجیل کنید و شتاب زدن  
 سفایند در آمدن امر و فرمان وی این عباس گفت شاد و با مرقیامت و سبب نزول  
 آیه آن بود که چون خدای تع این آیه فرستاد اقرب الساعۃ و انشق القمر کا فرمان یلکد  
 را گفتند محمد میگوید که قیامت نزدیک شد این که می کنید دست بردارید بیکریم تاج خواهد  
 بودند چون روئی جنید بر او اثری بدید نیا مد با سر کا خود شد ند چون روز جنید بگشت  
 حق تع این آیت فرستاد اقرب للناس فی حسابهم و هم فی غفلة مغضون بر رسید ند

روئی جنید متر صدی بود ند چون اثری بدید ند گفتند ای محمد این که تو میگوئی ما اثری  
 نمی بینیم خدای تع این آیه فرستاد ای امرایه فلا تعجلون فرمان خدای آمد یعنی خواهی  
 و هر چه آمدین باشد لا محاله گوئی که امر است بر این لفظ ماضی گفت جنایا نک گفت و ناری  
 اصحاب الجنۃ و ناری اصحاب الاعراف روای خیر گوید که چون این آیه از رسول ع ان  
 جای بخت طغور و ترسید سر سوی آسمان کرد کان جنایا بد که این ساعت قیامت خواهد  
 بود تا جبرئیل ع گفت فلا تعجلون تعجیل کنید انما مردم بیا امید ند و از جمله عطا  
 قیامت لغت ریوست ۴ در جن است که چون جبرئیل ع بر زمین می آمد بوحی  
 شکان اسماها گفتند الله اگر قد قامت الساعة قیامت برخاست یعنی نزدیک شد بعضی  
 منکران گفتند مرا و فرمان خدای عذاب کردن کا فر انا بیغ و این جواب بعضی از الحاء  
 ربی است که او گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فاصبر علینا حجارة من السماء  
 و اوار و ند بر تبصر کنند سجاده و تعالی نماید شرکون منزه است و متعالی از آنک با و  
 شرک و ند و تسبیح بر چهار معنی امر است یعنی تنزید و تبعید مثل قوله تعالی سبحان الذی  
 اسری و ذوق معنی استثنای قوله لا تعجلون اندک و معنی غان فی قوله لا اله الا کان من  
 المسبحین و معنی نور جنایا نک در حدیث آمد لولا سبحان و جہای نور وجهه یزید الملائکۃ  
 صیغرشند فرشتگان را بالروح یعنی بوحی و بر اران وحی را روح خواند که دلها با و ند  
 شود جنایا نک تنها بجان ند شد و روح رحمت است یعنی بر رحمت ابو عبیدہ گفت یعنی  
 بجبرئیل من امر از امر و فرمان او که برآید و با کا نید خلقا را با آنک خدای و فرید  
 کاوی نیست الا من کثر علی و بر شتر ام ان من بر رسید و حذر کنید انکه بیان و حدایت  
 و کال قدر خویش کرد و گفت **خُلِقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضُ بِالْحَقِّ تَعَالٰی**

عَمَّا يَشِيرُ كُونَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ  
وَلَا نَعْلَمُ خَلْقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَرَجَةٌ وَمَنَّا فِعٌّ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ  
وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُزْجَوْنَ وَحِينَ تُنْزَعُونَ وَتَحْمِلُ  
أَثْقَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا تَارِكِيهِ إِلَّا لِيُثَبِّتَ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَكُمْ  
لَكُمْ وَفِي رَحْمَةٍ إِنَّ خدای که بیا فرید اسمها و زمین را بحق نه بیا طل بغرض  
صحیح و حکمتی درست و متعالیت و بزرگواری از این بوی شرک می آورند آنکه بیان افویش  
ادمی کرد و گفت خلق الانسان بیا فرید ادمی را از این که از میان پشت مردیست زن  
حاصل میشود ای اندک و خوار و حقیر ادمی بی پایست که از یک کار خود را برستید و بوی  
شرک بنا وردهی او خود با خدای و رسول خضعی هویدا و بیکارگی آشکار است گفته اند که مراد  
باین انسان ای خلف جحش است که او استخوان پوسیده برگرفت و پیش رسول وارد و انوا  
بدست بمالید و برباله داد و گفت تو میگوئی که این زمین خواهد شد خدای تعالی این ایه فرستاد  
اولم یزالان انما خلقناه من نطفة فاذا هو خصيم مبين و این ایه نیز درین قصه آمد و  
الانعام خلقها لكم فيها جبارا یا نیا فرید بلی شما از اشته و کاد و کوفت و فساد و  
دریشان هست شما را بخ بان دفع سوزا کنید از خویش بلباسی که از موی و پشم ایشان  
لحاف و عند و جامها که زمستان شما را گرم دارد و منها و از ایشان هست این کوشش ایشان  
میخورد و منفعت میکند و لكم فيها حال و شما را درین چهار بابا یا نیا فرید و از ایشان  
هست دران وقت که ایشان را در میان نگاه یا خاند اید و در باره که بکشد را کند و بجزا و قسیده  
یعنی شما را باین دیگران نخست و این چهار بابا یا نیا فرید از رخت و بیه و بارگران شما تا  
بشهری دیگر و مقامی دیگر که اگر ایشان نباشند و شما خواهید که بیرون نتوانید و بان رسید

کبر بخی سخت و مشق دشوار عکس مع گفت مراد شهر و ملک است که در پیش جبار یا یا و نهال است از  
جایها بار و غله و میوه با نجا می آورند و تقدیم بستانگاه بیا فرید و بیا فرید که ایشان دران وقت  
که ایند شما را ایشان بیا فرید بعلف و پستانها و ایشان بیا فرید در باره جبین باشند آنکه فرمود  
ان ربکم بدی که شما سهریان و بخشایند است از این که این حیوانات برای شما بیا فرید  
تا این همه رنج از نفس شما بردارند و منافع شما باشند و گفته اند که شیخ تجزی نیمه  
وی باشد یعنی شما توانید تحمل ان بار را و کران کردن الانیمه ازین شما کم کرد  
و الخیل و البغال و الحمير لترکبوها و نیه و الخلق مالا  
تعلون و علی الله قصده السبیل و منها جبار و لو شاء لهدیکم  
اجمعین و بیا فرید بر شما اسبان و استران و دراز کوشان تا بر نشیند و تا  
زینتی باشد شما را بعضی فتمها باین ایه تمک کردند بر تحريم گوشت اسب و استر و حن  
و گفتند که خدای تعالی گفت که این حیوانات رکوب و نشین را شاید و آنکه در ایه اول گفت  
خوردن و این دلیل الخطاب باشد و دلیل الخطاب نیز یک محققان درست نیست و نیز یک  
اصحاب گوشت اسب مکره است و گوشت خر مکره تر و گوشت استر از همه مکره تر و نیز دیگر شافع  
گوشت اسب حلال است آنکه گفت و الخلق مالا تعلون و می فرید الخ شما عید اند و می شناسید  
از حیوانات و نباتات و جمادات بعضی مفسران گفتند در مثبت لقولهم فيها مالا یعین لکم  
ولا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر این عباس گفت مراد است که بر دات عرش جباری است  
چند هفت آسمان و زمین و هفت دریا و جبریل در هر وقت سخن مرقی شود بر نورش بفراید  
و حال بجمال آنکه خود را بپوشاند بر قطره که از پرا و یکدل خلا تع چند هزار فرشته بیا فرید  
هر روز هفتاد هزار در بیت المعبود شوند و هفتاد هزار در خانه کعبه تا برون قیامت نوبه



در زمین که مهابت او و ثبات تازمین را چون میباید گراشت انا که مضطرب شود و مجبید  
و بجنبه اندیشا و کسب منتهی گفت خدا تع چون زمین را بیاورد میباید چنانکه کتی بر سر  
اب فرشتگان گفتند با خدا یا کسی بر نیما ارام نتواند که قن خدا تع در شب که مهابت ایا فرید و  
همچ زمین کرد و فرشتگان ندانند تا خدا که مهابت از جه افزید و انما و بیا فرید جو مهابت او  
بدید کرد را مهابت زمین تا باشد که شما را به یا مبد مصالح خویش در زمین و مبر شهر که خواهد  
توانید رفتن و علامت و بکره و بیا فرید علامت و نشانها از کوهها و عیان تا بان راه شناسید  
و نشانگان راه میباید در روز و بعلامت روز و در شب نشانگان سدی گفت مراد یحیی مراد  
است و بنات النبی و فرقد و جدی که مردم با و راه برند و قبله شاسند قتال گفت ستارگان  
نمایند که راه افزید است یکی در شب اسما را دوم نجوم شیطین را و سیم علامت را که با و راه  
برند از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرد و گفت علامت و انیم که اهل بیت  
رسولیم و نجم رسول خداست امن خلیق استقام است و سبیل تو بچ و طاعت کافی را که در خدا را  
پرسید گفت انکه این همه چیز تا افزید و این همه منافع مخلقان رساید هم چون کسی باشد که  
از این هیچ نتواند کرد و نتواند افزید ای اندیش غمگین درین نعمتها و نعمتها و اوجادی و مهابت  
یقینیت اگر خواهید که بشیرید و در عدد و اربد نتوانید و ان قیام نمودن بشکران عاجز اند  
الله تعالی و رحم و جنت که خدا امر ندان و مهربانت از نعمتها در گزاردن شکر کرد  
و مواذ نعمت خود را از شما منقطع نکرد اند **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَسْرَوْنَ وَ مَا عَلَوْنَ**  
**وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ** و خدا  
و ندانند و تعالی عالم است و دانمید اندیش پنهان میکند و انجا اشکارا میکند و انانک شما ایشا  
نما میخوانید و میپرسید خدا بی دانمید انانک حصا بقدر الهیته در بیان موجود نیست نتواند

کعبه

کعبه

کعبه

کعبه

کعبه

کعبه

کعبه

کعبه

کعبه

کعبه

کعبه

کعبه

بر او که از فصاحت و لطف کرد و وی است بر او انگ ایشان با حول رسول عالم بودند چنانچه  
 و نمار وی در میان ایشان بود و استند که پیش کسی نرفت و از کسی نه نشینید و چیزی نتوانست  
 و نوشته بخواند نگاه ایشان که در کتب ایشان بود از قرآن بر ایشان میخواند ایشان می شنیدند  
 و بر عیال طعن بان میگفتند که این از پیشینگان است آنچه خدای بر عیال فرود نیاورد است چنانچه  
 و از هم ببرد و از نیکوکاران خود را یعنی این بر او آن کردند و گفتند تا مردمان را در طاعت  
 و نیکو کرد و از نیکوکاران خود تمام در در قیام و بعضی از نیکوکاران که از ایشان و اگر میگو  
 د اینند بنیادانی و از نیکوکاران بعضی گفت و در اول جمله که اینجا بر اعیان بیشتر از و بال  
 دعوت نباشد و بال بر نیکوکاران باشد و بر او حمل مثل او را و ایشان است و با خلل و مثل این در بعضی  
 قول رسول است من یست یسیر فی الدنیا و الدنیا فی الدنیا علی ما یومنون من عذاب من یفقد من  
 و در بعضی هر که اوستی بداند و در بال آن بر او باشد و در بال آن که بر او است عمل کند تا در قیام  
 بی انگ از عفویت و بی و بر چیز بی بکاهند و اما این روزی بی بد چیزی و بی کاری است انگ  
 ایشان در انداز برداشت نیکوکاران بر سبب اخلال **قد مکروا الذین من فیهم فانی**  
**الله بیاثمهم من القوا علی غدر علیهم السقف من فوقهم و آثمهم لعدو اب**  
**من حیث لا یستعرون ثم یوم تخزیههم و یقولون این شرکاری الذین**  
**کنتم شکا قوت فیهم قال الذین اف تو العلم ان الخزی الیوم و السوء**  
**علی الکافرین** بدستی که کرد و آن کافرانی که پیش از ایشان بودند و غیرانی  
 که خدا بایشان فرستاد پس خدا یعنی امر و فرمان وی بیناها و ایشان آمد و از جهت نیاید  
 و قاعده آن یعنی نیاید و در جواب کرد تا سقف و اما سخا و بر سر ایشان افکار و عذاب  
 خدای ایشان آمد از اینجا که نداشتند و گمان بر دزد و فایده من نوزیم است که گفتند

القیامة

وایشان

و ایشان در دوزخ آن بودند بر او انگ و او باشد که سقف فرود آید و کس در دوزخ آن نباشد  
 و این جنات که یکی گوید خیب علی داری و اگر چه او در دوزخ آن نباشد معنی این باشد که گفت  
 علی داری و شاید که علی یعنی امام باشد چنانکه گفت یخزوت اللذان یخذا این معنی این  
 بود که خیر لهم السقف و شاید که بر او بکشد باشد و زیاد بیان چنانکه گفت و لکن تعی القلوب  
 التي فی الصدور و دل جز در سینه نباشد ثم یوم القیمة یخزیهم این عذاب ایشان را در دوزخ بود  
 پس چون روز قیامت باشد ایشان را رسو کرد اند و خوار و دلبال کند و گوید بر سینه  
 متوجع و متوجع گنجاشد و اما آنکه شما در حق ایشان بارو لایان و مؤمنان خلاف میگردد بی  
 و عداوتی نمودی تا این عذاب از شما دفع کنند و این تحت از شما باز دارند قال الذین  
 اوتوا العلم گوید و جواب دهند که فی ایشان از علم داده اند از انبیاء و ائمه و مؤمنان که اوست  
 و ساجی و عذاب و نکال و عقاب بر کافران و منکران حشد و شد و عذاب خواهد  
 بود آنکه صفت کا نزل کرد و گفت **الذین توفیهم الملائكة طالبا لفسهم**  
**فالتقوا السلم ما کنا نعبد من سواک ان الله علیکم نعم و نعلو**  
**فادخلوا ابواب جهنم خالدين فیها فلیس فتوی الملائكة من**  
 آن کافران که فرشتگان جان ایشان بردارند و ایشان ظالمات نفس خود باشند کردن بنهند  
 و کرد و او دین و خوار شوند و باس که خیل و جان ندارند جز آنکه چون ایشان را خواهند و مطالبه  
 کنند بر کردار بد ایشان گوید که ما هیچ بدی نکردیم و کافر بودیم و ایم در دنیا و پیداری  
 نکردیم کسی که خداوندان علم باشند از انبیاء و اوصیا گوید بلی آری کرده ایم و کافر  
 بوده ایم و خدا و عالم است با آنچه شما کردید و گفتی از جزا دهد شمار این آنچه کرده ایم و خدا  
 پس خطاب آید ایشان که در شویید در دوزخ و در دوزخ و خالده و جاوید باشد که بد جای

و در پنج باران و تکرار آن **وَقُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا مَا فِي الْأَنْفَالِ مِنْكُمْ قَالُوا**  
**خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَآلِ الْأَنْفَالِ**  
**خَيْرٌ وَلَنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا مِنْ تَحْتِهَا**  
**الْأَنْهَارُ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ لَدُنْكَ يُخْرِجُهُ اللَّهُ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ**  
**تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةَ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ إِذْ خَلَوْا**  
**إِلَى الْجَنَّةِ تَامَةً تَعْمَلُونَ** چون دگر کاران و حکایت ایشان کرد دگر بگویند  
 که دگر گفت چون پرسید بگویند و پر هیبت کاران اگر چه جزیرت داده است خدای شایع و دهد و گویند  
 خیر و نیکوی فرستاده است خیر دین و دنیای آنکه گفت للذين آمنوا في رزقهم دنیا  
 اچنان که دندایشان و در اخوة اچنان و نیکوی باشد و دود یا اما نیکوی سوار آخر بر و نیکو  
 تحت بر او انکه باقی و دایم باشد و نیکو ساری است تقیانه او بر هر کار و انما بشما تمام و سوا  
 دارد ایم که در ایجاد و نند و چار وید باشند بر شما که در در در حقان آن جوهر آب  
 روان باشد و ایشان را باشد در اینجا دلهای ایشان خواهد که در هم چنین جز او  
 باد است دهد خدای تعالی بر هر کار را انما انکه صفت بر هر کاران کرد و گفت انما که در میان  
 جان بردارند و ایشان خوش دل و راضی باشند و بکن از کفر و معاصی فرستگان  
 ایشان گویند بسلام علیکم بسلام بر شما بال محمد بن المصطفی که گفت **جَنَّتِ الْجَنَّةُ**  
**وَالْجَنَّةُ بَدْوٌ كَأَنَّ الْجَنَّةَ بَدْوٌ كَأَنَّ الْجَنَّةَ بَدْوٌ كَأَنَّ الْجَنَّةَ بَدْوٌ كَأَنَّ**  
 ای دوست خدای خدایت بسلام بیکند از الجنة ای بندگان خدای در بهشت شوند بان  
 که دای که در کار دمی که جز او کرد از شما بهشت است **هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ**  
**يَتَّخِذَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَهُمْ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ يَنْفَعُ الَّذِينَ فِي الْجَنَّةِ**

**وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ فَاصْبِرْ لَهُمْ**  
**سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَخَافُوا بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ**  
 هیچ میگردانند این کاران و حجت میدارند که انرا که فرستگان بایشان ایند بر او عذاب یا بار  
 بقضا و راجح ایشان ما بر حسب این افتراج کردند و گفتند لولا انما بنا بالملائكة ان كنت  
 من الصادقين ائيان منتظرانیند یا منتظران که زمان خدا را تو میاید ببلای ایشان و  
 گفته اند که مراد بامور قیامت چنانکه در ای امر او گفته است که آنکه مانند این که ایشان میکنند  
 از شرک و کفر کرده اند اما آنکه که از پیش ایشان بود اند خدا را ایشان را مطلق کرد و بر ایشان  
 ظلم نکرد و لیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند بترک منظر و تفکر و کفران حق و اختیار گفت  
 و صلا لا بر ایمان و هدایت فاصبهم سیئات ما عملوا پس ایشان رسد بدیهه این که کردند  
 یعنی عذاب این که دند از معاصی و فرو آمد بایشان جزا و عقاب این بان استند کردند  
**وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا خَشِيَ الرَّحْمَنُ**  
**الْعَظِيمُ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَ**  
**لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ يَعْبُدُوا اللَّهَ وَآلَهُمْ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**  
**فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبِّحُوا**  
**فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ**  
 حق تعالی حکایت میکند از کفار و گفتار مجبورانه ایشان میگوید که مشرکان گفته اند که بت  
 پرستیدن ما و شرک ما همیشه خدات اگر خدا و خواست ما بدون او هیچ چیز را نمی پرستیدیم  
 نه ما و نه پدران ما و بدون او هیچ چیز را حرام نکردیم و نه نجس و وسیله و وسیله و حرام  
 حق تعالی گفت ای مجربین که اند اما انرا که پیش ایشان بوده اند بر پیغمبران این بود انرا که در این

پیغام بکردن بجز رسانیدن مویده کانی دیگر نیست و بعد بعبثا بدستی که فرستادیم در امان  
و گروهی پیغمبری از ایشان که او را شناختند و دانستند و ایشان را فرمودیم که بگوئید امان  
خود را که خدا را بپوشید و از هر چه بد و ناپسند از آن بپرهیزید و در سر و دین و بعضی  
از امان امانان بود که خدا را تعالی را هدایت کرد با طاف و عین و مقربان و  
مسلمات ایمان تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند و مسقطی ثواب شدند و بعضی آن  
بودند که بر کفر اصرار کردند تا عذاب بر ایشان واجب شد بسبب ضلالت و کفر ایشان پس  
ای حاضران عهد رسول بروید در زمین و بگریید و بینید تا عاقبت و سرانجام آنان که  
پیغمبر را نکذیب کردند چه گونه بود و هلاکت ایشان چه گونه آمد **إِنْ تَحَرَّصَ عَلَىٰ هَذِهِ**  
**لَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ وَأَقْسَمُوا**  
**بِاللَّهِ جَهْدًا عَاجِلًا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعَذَابٌ عَلَيْهِمْ حَقًّا**  
**لَئِنْ كُنَّا إِلَّا النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلِفُونَ فِيهِ**  
**وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ**  
**إِذَا أَرَدْنَا أَن نَعْمَلَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** **ه** حق سبحانه و تعالی ذکر غل غلش کردن  
است و حرص بر ایمان ایشان و گفته ای محمد اگر چه تو حرص بر ایمان آوردن قریش  
و هدایت ایشان تو بحقیقت بدان که خدا را هدایت نکند یعنی لطف نکند کسی را که خدا را  
کرد یعنی آن الطاف که با مؤمنان کرد با کافران نکند از آنجا که دانند که ایشان را لطف نباشد  
یا خود راه نماید از آنکه بصلوات او کرده باشد و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد که  
عذاب خدا را دفع کند آنکه گفت **وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدًا عَاجِلًا** گفت  
سبب قول این آیه آن بود که مردی مسلمان را بر مردی مشرک دینی بود با هم گفت و گوی کردند

مرد

مرد مسلمان گفت بان خدا که خلق را پس از تو زمر که اندک چنین و چنین کنم آن مرد مشرک  
چون این سخن بشنید گفت یعنی تو امید میدانی که کن پس از تو زمر که اندک چنین و چنین کنم  
مخلطه خور و بخلا و کج هر چه من زنده نشود خدا را تعالی این آیه فرستاد و گفت سوگند خورده اند  
بخدای غایت سوگند ایشان که خدای بوند انگیزد و زنده نکند کسی را که بپرد حق تعالی بر ایشان رد  
کرد و گفت ای بر انگیزد و زنده کند خدا را باین وعده کرد است و عذرت و راست که آن  
مقتضی حکمت است و فایده آن وعده و لیکن بیشترین مردمان من دانند که آن وعده و  
است بر خدای در جنت **ه** که خدا را تعالی گفته است که بقی این آدم و لم یکن که آن  
یکدیگر و شقی و لم ینبع که آن یقینی و فرزندان آدم را بدو وعده داشت و او را نباشد که  
را بدو وعده داشت و فرزندش نام دارد و فرزند که او را داشت نام دهد اما نکذیب او مرا است  
که سوگند خورده که مردگان را زنده نخواهد کرد فی قوله تم و اقسموا بالله جهدا عاجلا یبعث الله من  
میرت و دشنام او مرا است که اتخذ الله ولدا خدا و فرزند نکند و لیکن نهیم خدا را تعالی مردگان  
را زنده کند تا بماند کند و پیدا کرد اند بر او ایشان را در آن خلاف میکنند تا کافران بدانند  
که هیچ گفته اند که خدا مرد را زنده نکند دروغ گفتند **إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ** ما چون خواهیم که  
یعنی بکنیم از آنکه کرد این مردگان و عیتران بر ما و ثواب نباشد و بطریق مثل و تشبیه پیش از آن  
نباشد که گوید که بپاشان چنین بیاید و مشتغول نکرد و وجود آن چیز فی دیکل را دقت حق چون  
وجود مامودی بود فی دیکل آن که فرماید همان بر آن مطیع با فریاد و ایضا قوی و امر و نهیست  
بر حقیقت بلکه این بر سبیل بیان و تشبیه است این جوانی کسی را که گوید که از دو بر و نباشد  
تا مقدر در حال عدم گوید که یا در حال وجود اگر در حال وجود گوید موجود را که پیش  
و جوی نداده و اگر مقدر بود خطاب حکیم با مقدر نیکو نباشد **ه** **وَالَّذِينَ هَاجَرُوا**



راست و از جانب چپ برآید و چون افتاب برآید سایه چپ را از دست راست قبله افتد باز چون  
 زوال افتاب باشد سایه آن چپ را از جانب دست چپ افتد و مراد همین جمع است از برای این  
 و السمائل گفت بخداوند سجده کنند خلیفه را و خوانی و قزوینی نمایند و بر زمین ملائت  
 و خاک و خوانی افتاد میل بپایه ناپرسید بپایه خواند است و بنده بسجده و خدای را سجده کند  
 این در زمین است از حبسند و حیوانی که هست و فرشتگان سجده میکنند و تخصیص ایشان  
 بذكر برادران کرد که عابدترین خلقند ایشانند و شاید که مراد فرشتگان زمین باشند و  
 سجده مکلفان طاعت و عبادت ایشانست و سجده غیر مکلفان غیر افعال ایشانست از آن  
 خدا را و علم امتناع ایشان و هم نمیتوان و این فرشتگان کردن کثی نگردد و سران فرزان  
 خدای بیرون بنده از خدای خود میسند و این اشیاء را فرمایند بخوارند و هیچ نافرمانی نکنند  
 و قَالَ اللَّهُ لَا تَخْذُوا إِلَهِينَ اثْنَيْنِ إِنْ كُنَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي فَأَرْحَمُ  
 وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ وَ  
 مَا يَكْفُرُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ثُمَّ إِذَا  
 كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيُكْفَرُوا بِمَا  
 أَتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ حَتَّى يَذْكَبَ كَانِ خُودًا بِتَوْحِيدِ مَوْدِ  
 و از شرک می کرد و گفت لا تخذوا الالهین اثنین خدای دو بگیرد بعد از خدای دو باشد  
 یکی باشد اثنین بآید که گفت که اگر تکلفی کان افتادی که اثبات الهیته کرده است نه اثبات و  
 حلالیت آنکه الهیته بر یکی قصر کرد و گفت اما هو الله واحد بحقیقت که خدا و یکلیت و از دین  
 یکی خدا و منفعتیست فایای فاربون پس از من بر رسید و از زمین من متبید و له ما فی  
 السموات و اوارست از دراهمها و زمین است و زمین که اسلام و شریعت است و راست ثابت

خدا را دختر باشد و اشیاء الخ اردو خواهند از پسران فاذا بشر و چون یکی را از ایشان  
 بشارة دهند بدختری که زان باشد رومی و از غم سیاه کرده و او را زخم شود و دلش  
 گردد خیا نیک دم نتواند زد و نفس بر نتواند آورد **بیشتر** از وی **من القوم من سوء**  
**ما بشیر به** ای میسکه علی هوین ام یذ شه فی القیاب الا ساء ما یحکون  
 للذین لا یؤمنون بالآخرة مثل السوء و لله المثل الاعلی و هو  
 العزیز الحکیم **پنهان** میشود از مردم از بدی ان بشارة که و یاد داده باشند  
 از آمدن دختر و اندیش کند در کار دخی تا با وی چه کند و از دو کار کدام کند ای که علی  
 هوین او را نگاه دارد بامثله و جوانی یا در آن خاکی پنهان کند و زن در کمر کدای بر خاکی  
 که ایشان میکنند که دختر بخدای حواله میکنند و پسر بخود و چون دختر می آید زن در کمر میکند  
 و این در جاهلیه بود چون اسلام آمد خدا و تعزیرین معنی آیات فرستاد و معنی کرد و رسول عمر برین  
 تمهید کرد و فرزوق را معنی بود نام او و صغیر چون جنی یافتی که کسی را دختری اهل است  
 خبده اشتر بدهید و ستادی تا آن دختر زن در کمر کند آنکه گفت للذین لا یؤمنون کپی را که  
 برای بان میان ایمان ندارند مثل بدست یعنی صفت بدست و آن حاجت است و شوق آن که  
 فرود نماند باشد یا دینه و اگر دینه باشد بکشد از ترس و روشی و آنکه کسی که کفر باشد در  
 رعیت کند و رسول عم گفته است ان البوا الکما ان تجعل لله ندا و هو خلقک ثم تقتل و لعلی  
 خشیة ان یا کل معک ثم ان فی بحلیله جازک بزرگترین گناهها و کبیر است که جنایا  
 معنایی بدید کنی و او از بزرگارتو است از بزرگارتو خود را چگونه تو ان گفت که معنایی  
 هست او را و دیگر آنکه فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو نان خورد پس نکند با زن  
 همایه خود را نکشی بزرگترین گناهها است **انکه** گفت و لله المثل الاعلی و خدا را است

صفت عالی تر که ان صفات البیته لت واستغنا از دن و فرزند و او خداست عز و جل و عتقا  
 و حکم کار **و لویواخذ الله الناس بظلمهم ما تروک علیها**  
**من ذابته و لکن یؤخرهم** الى اجل مسمى فاذا جاء  
 اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقلون مؤن و یجعلون لله  
 ما یرکوهون و تصف السنههم الکذب ان لهم الحسنى  
 لا یجزم ان لهم النار و انهم مفرطون **و اگر** از انی که خدای تع  
 مرد را را بگرفت و مواخذ کردی بسبب ظلم و معصیتی که میکنند بر روی زمین هیچ  
 رونده و جنبند زنا کردی و همه با هلاک کردی بشوی ظلم ظلمان و معصیت عاصیان  
 و لکن بفضل و کرم خود تاخیر میکند و مهلت میدهد تا بوقت نام زده و ان و ان منتها  
 اعمار ایشان باشد چون ان وقت آید هیچ تاخیر نرود یک ساعت باز پس ندارند  
 و فرایش ندارند و یجعلون لله و میکنند خدا را الخ کار میدارند از دختران یعنی الخ  
 بخود می پسندند بوی حواله میکنند و تصف السنههم و زبانهها و ایشان صفت دروغ میکنند  
 یعنی دروغ میگویند و ان است که گفتند اگر این که محمد میگوید راست است ما بهشتی باید  
 و گفتند مراد اینست که گفتند ایشان ما را پسر اتد و خدا را دختران چون ایشان با خود  
 تقدیر کردند بهشت ما راست خدای گفت حقا که ایشان راست است و دوزخ و ایشان بشتاب  
 بدوزخ روند این عباس گفت مشیون ایشان را مرد دوزخ فراموش کنند و گفتند  
 لقد مؤن الى النار ایشان را فراموش دارند و پسران همه بد و زخ میزند **تالله** لقد  
 أرسلنا الی امم من قبلك فرین لهم الشیطان اعمالهم و هو  
 ولیهم الیوم و لهم عند رب الیم و ما انزلنا علیک الیکاب الا

لَتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَاللَّهُ  
 أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْبَتَ بِهِ الْأَنْجُسَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ  
 لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٠﴾ بخدا که ما فرستادیم پیغمبر را که پیش از تو که خداوند آنرا  
 فرستادیم باین شیطان اعمال و کردار ایشان را بایشان شریک کرد و ایند تا بران اصرار  
 کرده و پیغمبران ایمان بیاوردند و امر و شیطان و لی و یار ایشان و بایشان و مقبول  
 کار ایشان است از پیغمبر بیدان میکنند و مراد باین سرکان قریبند و ایستادگی در  
 خاک در آخره و ما این کتاب را یعنی قرآن را بر آن تابیان کنی و روشن  
 کردی ای ابراهیم در خلاف کرده اند خشت و شر و دین و احکام و حلال و حرام و جاهلا  
 یقی باشد و رحمتی کوفی مؤمنان و الله ائیل و خدای فرزند است از آسمان ای یحیی  
 اب باران و زنده کرد و ایند با و زمین پس از آنکه مؤمن بود یعنی خشک و بی نبات بدی  
 که درین فعل که بیان کرده شد ایاق و دلالات هست کوفی را که بشوند و در و اندیشه  
 کنند ﴿وَأَن لَّكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ نَّظِيرَ كُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِن  
 بَيْنِ فَرْثٍ وَذَمَرْجٍ خَالٍصًا يَّغَالِي الشَّارِبِينَ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ  
 وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِبًّا ذَا حَسْتَالَانِ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ  
 لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١١﴾ حق تعالی که نعمت خود کرد بندگان را تا نعمت و باریا آوردند  
 و شکر نعمت می گویند تا آن نعمت بایند و زیاده کرده تا در آن نظر و اندیشه کنند و از  
 اعتبار دین نکند شما درین چهار پیاپی از استر و کما و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی و کوفی  
 قدرت خدای تعالی و آن است از میان سرکین شک و خون شیرین فرزند و از میان آن بیرون  
 می رود خداوند که خون شیرین را در کین نمیکرد و در سرکین بوی و طعم او را بر زبان می آرد بقدرت

خون

خل

خون شیرین را نگاه میدارد تا بیکدیگر آمیخته نمیکردند چنانکه گفت شکر میگوید ما میدیم شما را  
 از این در یک هر یک از این چهار پایانت از میان سرکین شک و خون شیرین خالص و پاکیزه و  
 گوشتها اش مانند آنرا که بوی سرکین دارد و نه رنگ خون عید الله عباس گفت چهار  
 پای خون علف خورد و در شکبه او قرار گیر و سرکین در زیر باشد و خون بر بالا و شیر در میان  
 پس قدیم تعجک را برین مسلط کرد و تا این هر سه را تحت کند خون را بر کفها فرستد و شیر را  
 بستان و سرکین در شکبه را کند و من ثرات الخیل و می دهیم شما را از میوه درختان حرم  
 و آنکه میکسید و میسازید از این درختان حاصل میشود سرکین از این مت میکند یعنی خمر  
 و در قاحنا و درونی نیکو یعنی حلال از سرکه و دوشاب و البی انعب الله عباس روایت  
 کرد که سرکیند خمر است و گفت که رسول خدا گفته است که خمران بود که اذ انکور کین و سرکین  
 خمر و بیع از آن کین و موزان کا و رس و عینل زکند و من کرد و مانی میکم شما را از حرم  
 منی ارد ابو عبید گفت سرکین باشد آن فی ذلک بدستی که درین ایق هست کوفی  
 عاقلان ﴿وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنِ اجْنِدِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ  
 الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ  
 ذُلًّا مَّا تَخْرِجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلَفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ وَلِلنَّاسِ  
 إِن فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمَا كُنْتُمْ  
 مِنْ شَيْءٍ دُونَ ذَلِكَ إِلَى آدَمَ إِلَى الْعَمَلِ لِيَكُنَّ يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمِ شَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ  
 عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿١٢﴾ خدای تبارک و تعالی کرد و العلم دارم فرمود بنور آن کین را که از  
 گوشتها خالص است و جبار کین و از درختان و از این بر جفته نمند یعنی گدا و اند و بر او مؤد  
 و العلم دارم که بخورد از هر میوه که خواهی و پاکیزه و شکوفه خوش بوی و خوش طعم و چون خورد

باشی فاسکی بر و بر ما مهاد خدا و خود و ان را مهاد که ترا الهام کند است و تعلیم حال و بر عمل  
 انکین یا بر و در راهها که خدا و ترا عود است تا خاندان تو پس را نکند تا تو بمو و حوز و و  
 نکونیا یا بر گرفته باشی که راه بر تو سخت نیاید و دشوار و کراهه نئی بر تو آسان باشد و رام  
 کرد ان راه یا بر و در حالی که مطیع و متقی باشی مزان که ترا فرمود اند انکه گفت بخرج  
 من بطونهای ب مختلف الوان انکم او بیرون می یاش راهها و کونا کون ان سفید و سرخ و زرد  
 در و شفا است مردمان را در جنس که سر دی بنزدیک رسول آمد و گفت یا رسول  
الله یا ارحم از درد شکم می نالد گفت بر و انکیش ده برفت و او را انکین ده با نالد و گفت یا رسول  
 الله عالم سوکش نکند گفت بر و انکیش ده صدق الله و کذب یمن انیک خدای راست گفت  
 و شکم او در و رخ برفت و انکیش ده شفا یافت جست ما الله معود گفت العسل شفا و  
 الناس و القرآن شفا و لما فی الصدق مرسل شفا و مردمان و قرآن و دوا و دلهاست یعقوب  
 شک و شبهه و هم او گفت علیکم بالثقیلین القرآن و العسل ان فی ذلک برستی که درین که گفته  
 شد ایقی و دلالتی هست که و می را که فکر و اندیشه کشد انکه گفت و الله خلقکم خدای بیافرید شما  
 را پس وفات دهد و جان بر دارد بعضی را بطغولیت و بعضی را بر پیری و بعضی را انکه دارد  
 تا فرمایند برین عمری و ان غایت پیری است که حزن و غم شود و بعضی گفتند  
 هفتاد سال اصبع بن بنانه ازا مسر المؤمنین ع و روایت کرد که هفتاد و پنج سال باشد  
 لیکن اعلم تا باز بهمان حال شود که اول بار بوده باشد ذکر و حفظ و عقلش مانند و این کام  
 عاقبت است یعنی تا عاقبت جان شود که بعد از دانش هیچ چیز نماند بحقیقت که خدا و  
 وانا و توانا است و الله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق فما الذین  
فضلوا برادتی رزقهم علی ما ملکت ایمانهم و هم فی سواد اقبیعت

الله

حل

الله یخدون و الله جعل لکم من انفسکم ازا و احا و جعل لکم  
 من ازا و احکم بینین و حنفه و ذن قکم من العیبات اقبالنا  
 طیل یؤمنون و ینعمه الله هم یکرزون حق بیان تفاوت از راق بندگان  
 کرده است بحسب مصالح ایشان انکه درونی و راجع است یا تنگ صلاح او در است بخنانک فرمود  
 و لو یط الله الذوق لجهاد لبغوا فی الارض و لکن یزول بقدر ما یاش و میگوید که خدا و تو تفقید  
 نهال بعضی را از شما بر بعضی در رزق و رونق یکی را کمتر و یکی را بیشتر تا از انکه بیشتر است  
 و د می کند بر بندگان و مساویک خویش با حق فاضل است از روزی ایشان تا مساویک و ذیرستان  
 ایشان درین باب با ایشان بر او اند این روایت دارند چه گونه روایت دارند اصنام و طواعت  
 را در عیال با خدای بر او داشتن و گفته اند که مراد تو بیخ و مذمت حواجکان است و ان است  
 که از ایشان خواسته است که انج فاضل است از ایشان بمساویک و ذیرستان خود و هفتاد و  
 ایشان با هم یکسان باشند خائن ک از رسول ع روایت کرد انکه او گفت انا هم اخوان  
 نیکم فاکسوم یا یسرون و اطعموم یا تطعمون ایشان برادران شما اند از انج میپوشید در ایشان  
 پوشانید و از انج میخورید ایشان را خورایند و بهر چه چون این سخن بشنیدند این را و در او  
 بندگان خود چون او را و در او خود کرد اندند حق تعالی گفت فالذین فضلوا ابراهیم انما  
 ایشان از مال و فضل حال ندرت و رونق خویش با بندگان رزق دهند تا ایشان دران یکسان  
 باشند انکه فرمود که حق ایشان نعمت خدا را انکا د می کنند عبد الله عباس گفت اینه در تریایان  
 بخوان انکه ایشان گفتند المسیح ابن الله حق تعالی در تریایان بسبیل مثل که ایشان با من در عیال  
 شریک دوا میدارند و با خود و درونی شریک روایت دارند خائن ک ما به دیگر گفت صوب  
 لکم مثلا من انکم کلکم میا ملک ایمانکم من شرکاء و فیما رزقنا کم فاسم فی سواد و الله یخیر

لکم و خدای بگرد و بیا فرید بر شما هم از نفس شما ز نانی تا جنت شما باشند و شما از ایشان  
 پیران و نوا دکان باشند و بران تخصیص پیران کرد که ایشان پیران شما را بودند  
 و گفتند که حفظ دایماند و روز قلم و شما را روزی کار از طعامها و پاک و سدا و خوشای  
 بیاطل که بتان و شیاطین اندایان می و رند و بنعت خدا که رسالت و اسلام و قران  
 کافر میشوند و گفته اند که مراد بیاطل شیطان است که ایشان را بجهنم و سبیه و وصیله فرمود  
 و بنعت الله شایحات است که خدای تعالی مجاح کرد **و یُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَالَهُ**  
**يُمْلِكُ لَهُمْ رُفْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَعِينُونَ فَلَا تَنْصُرُ**  
**بُؤْ أَيْنَهُ لَا مُنَاكَ نَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** می رستند بدون خدای  
 از آنکه مالک شود و نتواند ایشان را رونق دارن یعنی هیچ رونق نتواند کار ایشان را و نه هدایت کند  
 و نه بخیر پس هر خدا را مثل منزند و مانند میاورند و او را یکی داند بی مثل و مانند که خدای  
 میداند الخ شما میکنید بران بان خواست کند و عقاب فرماید و شما نمیدانید از آن سبب که نفوذ  
 و اندیشه عن میکنند **ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقُولُ عَلَى شَيْءٍ**  
**وَمَنْ رَنَفَاءَ مِتَارٍ فَا حَسْبًا وَهُوَ يُفْتِي مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ**  
**يَسْتَوِي لَكَمُ اللَّهُ بَلْ لَكُمْ هُمْ لَا يَعْلَمُونَ** خدای مثلی زد و دستا می  
 بدید کرد بدین درم خدای که او قاهر باشد بر هیچ چیز از آنکه و بسیار مالک خود باشد  
 و مالک تصرفات خویش و بان کسی که او را رونق دارم از خود رونق نیکی و از آنرا نفوذ  
 میکند در سر و جهر و سکار و نهان آن بدلی مال و این از ادیکو حال هرگز یکسان باشند  
 یعنی **يَا قَوْمِ إِنَّمَا إِيَّانَا كَانَ عِبَادَتُهُمْ خَالِدِينَ بَيْنَ سَكِينٍ وَمِثْلِ خَدَايَ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ**  
 یکسان باشند چون جهت بر ایشان ثابت شد گفت که شما را شک و سبب خدای است از آنکه این مقام

مستحق

مستحق هیچ خد و شایسته سبب بر حقیقت خدای است **يَا قَوْمِ إِنَّمَا إِيَّانَا كَانَ عِبَادَتُهُمْ خَالِدِينَ بَيْنَ سَكِينٍ وَمِثْلِ خَدَايَ كَمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ**  
 ندانند از آنکه تفکر نکنند **وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا**  
**يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ**  
**يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلِلَّهِ عِلِّيُّ**  
**السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا مِثْلُ السَّاعَةِ لَا يَكُنِ الْبَصِيرُ وَهُوَ أَقْرَبُ**  
**إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** آنکه مثلی دیگر زد و گفت خدای مثلی زد و فرمود  
 یکی کنگ که قاهر باشد بر سخن گفتن عاجزی و دیگری باشد که و بال و کران باشد بر موی و پیر  
 هم خویش هر یک که ویران شود چون با ناید هیچ چیز و نیکی یار د از مدبری و مغوی خود  
 و دیگری که او دبان او و فضیخ بود کافی در کار ما دانا و بینا و رشید در مصالح دنیا و اخره  
 طریقی می مویگان هیچ یکان باشد آن کنگ عاجز بی زبان و آنکه او عالم و دانا بود عدل  
 کند و بر عدل باشد و مزد ما را بعد فرماید و او بر راه راست باشد و این مثلی است که خدای تعالی  
 زد اصنام بی حیویتی قدر و علم را با خود که قاری بی لبت و حقیقت و عالمی هر کمال و  
 گفتند که مثل مؤمن و کافر است عطا گفت سبیه درانی خلف آمد و **يَحْيَىٰ عَبْدُ الْمَلِكِ**  
**كَفَتْ وَبِهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَحُورٌ أَوَّاسٌ عَلَى عَيْنِهَا وَكَارِهُاتٍ دَرَسَ بَيْتِ**  
**الْأَجْنَانِ** که یکی از شما چشم بر هم زدن و یکی زور و ترادین باشد که قیامت بر چند و مرد  
 کار از این مذکور است و شاید که مراد این بود که کار قیامت نزد خدای همان بیش نیست که  
 کسی چشم بر هم زدن و اگر چه روز کار دراز باشد نسبت با خلقان و خدای تعالی بر همه چیز  
 قاهر و تواناست تواند که در مقدار آنکس چشم بر هم زدن قیامت با طاهر کرد **وَاللَّهُ**  
**أَعْلَمُ بِكُمْ مِنْ بُصُورٍ أَمْثَلِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ**

نَبَارًا وَلَا فِدَةً لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ  
فِي جَوْاءِ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِن فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ  
يُؤْمِنُونَ ﴿٥٠﴾ خدای تبارک و تع شمای بیرون آوردن شما را که هیچ چیز خدا را  
بر آنکه در آن وقت شما را هیچ عقلی و علی نبود تا حق منعمی که شما را در شکم ماهران بیافریند و بگوید  
خدای تع شمای را گوش و چشم و دهان تا ببینید و دل را تا بدانید که مگر نعمت خدای بخیا را دید  
اگر تنبیه فرمودی و نظر کردن و گفت ای بنی نکل ند باین مرغان سخن در میان آسمان و زمین می بیند  
ایشان را در میان هوا نگاه میدارد الا خدای که قادر است بر ماسکال آسمان و انکال آسمان را که در میان  
هوا بایستد برستی که این دلالتی هست تا درویدن مرغان در هوا و کال قدرت ابدی که ارفع می  
که بخوار ایمان دارند و الله جعلکم من نبتکم لکنا وجعلکم من خلوق  
الانعام یومئذ تستحقون بها یوم طعنیکم و یوم اقامتکم و من اصوا  
فها و اوبارها و اشعارها انما و مناغا الى حین ﴿٥١﴾ و خدای که در برابر شما  
مکنی که در روی می نشیند در حضرات خوب و خشت و شک و غیر آن و از پوست چهار پایان جانها را  
که در شما بسک یعنی خیمه و حرگاه از پوست و پشم و روز سفر کردن را و روز اقامت کردن و بستاندن  
که بر شما بسک باشد بر خدا یا خود هر گاه که دروید و از سر و پا سر و پا بیک نقل توانید کردن و بگرد  
برای شما از پشم کوسخند و مو برن و پشم استر قنای و متاعی که بان منع کبرید تا روز کاری یعنی ایام  
حقیق تا بوقت وفات و گفته اند تا آنکه که گفته شود و انکاد بیفتد ﴿٥٢﴾ و الله جعلکم  
مما خلق ظلالا و جعل لکم من الجبال انکنا و جعل لکم سرائیل  
تقرکم الخ و سرائیل تقرکم یا سکر که لک نیمه لغمتی  
علیکم لعلکم تسمعون فان تولوا فاما علیک البلاع المبین

اینکه در روی می نشیند در حضرات خوب و خشت و شک و غیر آن و از پوست چهار پایان جانها را که در شما بسک یعنی خیمه و حرگاه از پوست و پشم و روز سفر کردن را و روز اقامت کردن و بستاندن که بر شما بسک باشد بر خدا یا خود هر گاه که دروید و از سر و پا سر و پا بیک نقل توانید کردن و بگرد برای شما از پشم کوسخند و مو برن و پشم استر قنای و متاعی که بان منع کبرید تا روز کاری یعنی ایام حقیق تا بوقت وفات و گفته اند تا آنکه که گفته شود و انکاد بیفتد ﴿٥٢﴾ و الله جعلکم مما خلق ظلالا و جعل لکم من الجبال انکنا و جعل لکم سرائیل تقرکم الخ و سرائیل تقرکم یا سکر که لک نیمه لغمتی علیکم لعلکم تسمعون فان تولوا فاما علیک البلاع المبین

یَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَ ﴿٥٣﴾ انکرا هم الکافر و ن ﴿٥٤﴾  
و خدای تع بگرد بر شما انما انما بیافزید از درختان و بناها انما ان نشیید و خود  
را از سر و پا نگاه دارید و از گوشتها بپوشانید که در میان انس و کربا بپوشید کردید  
و بگرد بر شما از پنبه و کتان و غیر آن پیراهنها که شما را نگاه دارد از سرما و گرما و پیراهنها دیگر  
که نگاه دارد شما را در کار را از زنده و جوش که پیش و پیچ و پیچ داد و دفع کند خدای تع این بر حسب  
عانت را که فی خلق گفته است از خلقان بعضی صحرانین باشند و در گرم سیرایشان را سیرا بپوشانند  
باید از خیمه و غیر آن بعضی در کوتهان نشینند و در سرد سیرایشان را خاها از خوب و کل و غارها  
و سنبها باید تا از افت سرما سلامت یابند و بعضی همیشه در کار را باشند ایشان را لباسی باید که  
دفع یت کند حق تع در دنیا باندگان این همه نعمت کرده هم چنین تمام کرده اند نعمت خود را بر  
شما تا بود که شما نظر کنید درین نعمتها و بمنعم خود ایمان آرید و کردن نمید فرمان او را فان  
تولوا پس اگر برگردند ان توای محمدا و از فرمان تو عدول کنند بر تو هیچ تا وان نیست تو را ولی  
بر تو را آیند ن هویات پنجم و رسالت را انکه گفت یعرفون می شناسند و میداند نعمت  
خدای را که ذکر آن کرد شد از اینجا که اعتراف می دهند که این همه از خدمات و انکرا انکار میکنند  
از اینجا که عین صراط اوامی پرستند سعی گفت مراد باین نعمت رسول خلاصت که او را می شناسند  
و با او ایمان نمی آورند و بیشترین ایشان کافر اند بجا که گفت مراد باین نعمتهاست که درین  
شهر بر شما ایمان انکار کردند و گفتند که این خود ما راست بعضی مود و بعضی کتب  
و یوم نبعث من کل امیه شهیدا ثم لا یؤدی ن للذین کفروا و لا  
هم یتعتبنون و اذ اى الذین ظالموا العذاب فلا یخفف عنهم و لا  
هم یستغفرون و اذ اى الذین اشرکوا اشرکاءهم قالوا انما هو لای

شُرَكَاءُ نَا الَّذِيْنَ نَدْعُوْ مِنْ دُوْنِكَ فَاَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ  
 لَكَاذِبُوْنَ ۝ وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يَقْوِي السَّلَامَ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا  
 يَفْعَلُوْنَ ۝ ویا کرم ای محمد آن روز که با ما میگیریم از مراعاتی کوهی را یعنی پیغمبر و امام  
 آن امت را تا کوهی دهد بکفر و ایمان ایشان پس ایشان را دوستی ندهند یعنی آن کافران را تا عذبی  
 خواهند بوقوع بار اربعه عذاب باشد تا عذر خواهند و لا هم یستعینون و ایشان طلب رضا و خشنودی  
 خدا نکنند بگویند ایشان را که در مقام خدای خود حاصل کنید بیا را آنکه خیر ساری تکلیف نیست و این  
 دلیلست بر بطلان مذهب بخاری که او گفت در قیامت خلقان مکلف باشند آنکه گفت و اذان ای الدین  
 طلبوا چون بنشیند تا آنکه طلم کرد عذاب خدا را یعنی دور رخ را معاینه بنشیند پس تا آنکه  
 پیغمبر شنید باشد عذاب را از ایشان سبک نکنند و ایشان را هیچ زمان و مهلت ندهند و چون مشرکان  
 و بت پرستان از ایشان خود را یعنی بتانی که عبایه ایشان کردند باشند گویند ای خدا ما اینان  
 را بنادان ما اند در عبایه تو ایشان را خوانند ایلم و بدون توبت پرستید ان تبار و معبودان  
 جواب دهند و خدای تعالی ایشان را بخشن از توبت کونید که شما دروغ میگویند ما شما را دعوت نکردیم و  
 با عبایه خود خوانند ایلم و القوا الی الله و بنشیند از اند این کافران بخدا و استسلام و کردن نماز یعنی  
 مطیع و متقار شوند بعد از آنکه در دنیا اسلام میاورند و مطیع بودند چنان روز عیلم ضروری  
 شود و خبر ما عیان کرد و دو کم شود از ایشان آنچه در دنیا افترا میکردند از دعوی کردن خدای تباران  
 و امید شفاعت از ایشان ۝ الَّذِيْنَ كَفَرُوا وَصَدَّقُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زُذْنَاهُمْ  
 عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ۝ وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ  
 شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَیْ هَؤُلَاءِ وَ يَوْمَ  
 نَدُلُّكَ عَلَى الْكِتَابِ نَبِيًّا فَا لِيَكُلْ شَيْءٌ وَ هَدَى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرًا ۝

وای کرم

انا که کافر شدند و مرد ما را از راه شرع و طریق آن منع کردند و بگویند که ما ایشان را عذاب  
 بر عذاب بیفزاییم و آنچه بر سر پنج منیم عذابی بر آنکه کافر بودند و دیگر بر آنکه از اسلام  
 برگردانیدند و منع کردند تا سعید جبر گفت این عذاب ماران و کزادانی باشد که کینه ایشان چند  
 اشتری باشد یک رخم که بر نند چهل سال در دوزخ باقی ماند و این عذاب ایشان را بر آن باشد که  
 فخر کردند و این فخر آن بود که مردم را از اسلام و ایمان منع کردند آنکه گفت و یوم نبعث و بیا کرم  
 ای محمد آن روز که با ما میگیریم در هراسی کوهی که ایشان کوهی دهد و تراب را بر ما بیاورند  
 باشی و کوهی دهی با پنج کوه باشد و تراب را علیک و ما بر تو کتاب فرستایم بیا بیایم و تمام  
 جمله کارها دینی را هیچ نباشد که تا قرآن بیان آن کرد باشد یا بصر بر آن یا حواله کرده باشد  
 بیان آن بکافی که موجب علم باشد بیان ایشان از پیغمبر خدای و امامان معصوم علیه السلام  
 و اجماع امت و هدی یعنی این کتاب بیان و هدایت و رحمت است از خدا و بشارتی ملحا و آنکه  
 خدا را کردن نمند ۝ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ  
 وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝ و یای کرم  
 خدا و تبارک و تعالی میفرماید بندگان خود را بقدر و راستی و انصاف بدارند و بیکوین کردن  
 و البی از عبدالله عیسی اس و ایت کرد که عدل ایضا توحید است و احسان اداء قرض  
 و یوایق و بیکو عدل گفتار لا اله الا الله است و احسان اخلاص بجا آوردن در و گفته اند که العدل  
 هو الاعمال و الاحسان فی الاقوال آنکه در فعل عادل باشی و در قول محسن و میفرماید بعباد  
 یوم خدایان و بیکو کردن با ایشان و یاز میداردان زشتی و ناشایست و سقادی و بی سامانی  
 کردن این عیسی گفت مراد بفسادنا است و منکرنا و غیر اینها سلام نشاندن از او یعنی  
 کبر و ظلم است بظلمت بپند میدهد شما را تا باشد که شما بند گیرید شهرین حویث گفت

از عبد الله عباس شنیدم که در وقتی رسول خدا در سایه کعبه نشسته بود عفا بن مطعون بکشت و او را  
 ایمان نیاورد پس رسول خدا گفت بیا و بین من بیا مدتی بر او رسول بنشست و یار رسول حدیث میکرد  
 رسول خدا چشم در آسمان زد و میفرمود و چشمش بدریح فرسود و تابانیت دست راست او ناله  
 روی با آن جانب کرد هم چون کسی که گوش با سخن کسی کند و سر میباید چو ن کسی که چیزی را  
 مستمعان باید آنکه چشم در آسمان زد چون کسی بی چیزی نکرد ساعتی بیک نگر روی با من کرد  
 و راست بنشست عفا بن مطعون گفت ای محمد من پانویس نشسته ام مرکز ندیدم که چنین  
 کردی این چه بود رسول خدا گفت که رسول خدا و من آمد و پیغمبر آورد مرا انحرای گفت  
 پیغام آورد گفت این آیه آورد ان الله يامر بالعدل والاحسان الاية عفا بن مطعون گفت  
 ایمان از آن روز در دل من قرار گرفت و من رسول را دوست داشتم امر بعدل و سبیل و جود  
 است و با احسان بر سبیل نوب و در تقییر اهل بیت مرا دیدی العز بن اهل بیت رسول است  
 و باقیان حال من که گفت فینته حننه و للرسول ولای العز بنی و گفته اند که فتنه معصیتی  
 بود که مژده با خود کند که ظاهر نبود و منکر معصیتی بود که ظاهر شود دیگران تا بر تان واجب  
 بود که از آن نمی کنند **و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الامان**  
**بعدهم توکیدها و قد جعلكم الله علیکم کفیل ان الله یعلم ما تفعلون**  
 حق تعالی امر کرده است و فاکیند با آن عهد که با خدای کرده اید چو ن عهد کرده ای با خدای  
 با آن عهد و فاکیند و خلافت آن طیند و سو کند را مشکند پس از آنکه استوار کرده باشند پس است  
 از نقض عهد و محالست سو کند الا وقتی که نادر معصیت باشد آنکه وفادان و واجب بنو دیک  
 خلافت آن لازم باشد و جعلت الله و حال است که شما خدای خود کفیل و پائیدان کردن اید که  
 با آن وفا کنید بعضی معصیان گفتند اید در آن اید که با رسول بیعت کردند و خدای فرمود

ایازا که وفا کنند **ولا تکلونوا کالی نفقت غزوها من بعد قوّة**  
**انکالنا یخذون ایما تکل دخل بیکم ان تکلون امه یحیون**  
**بی من امه ایما یکلون کذلک الله به و لیستینکم یوم القیامة**  
**ما کنتم فیه تحلیفون** بپایند چونان زن که در میان خود را تاب بازگار  
 پس از آن که حکم کرده بود و توبی کرد اید کلی و معاذ گفتند این زنی بود که خورد  
 از قریش که او را ریطه بن عمر گفتندی دو کی ساخته بود مقدار یک ریش و بادر ریش بزرگ  
 در قی کره مؤ و پشم رشتی بان از با مداد تا مان پیشین و چون عاز پیشین شدی بغر مؤ  
 تا پنج رشته بودی او و پوشتاران او تاب باز دادندی و این خوبو عالت او بود حق تعالی  
 زدانان که عهد و سو کند ببندند و چکنند باین رخ تخذون فلیسکند سو کند ان خود  
 را دخی و حیاتی در میان خویش و دخل چیزی باشد که در میان کار بر بند و چه افعال  
 و دخل و سر و باطن باشد حق تعالی و صوح حال ایشان کرد که سو کند را بدست و زبان اقرار  
 کنند و آنکه خلافت آن در دل دارند که زبان را ندان تکلون امه بی بی من امه بوا  
 آنکه کره من فزون تر و بیشتر از کره من باشد خدای شما را باین استلا و امتحان میکند  
 که چو ن با جماعتی عهد کند جماعتی دیگر را بیا بید مبر و بیشتر از ایشان دل شما مطا لبه  
 کند و گوید کاشکی عهد ما با ایمان بودی و این این در حق جماعتی است که با مؤمنان عهد کردند  
 چو ن قریش را دیدند که بشیر بودند در عهد و سو کند حیانت کردند خدای تعالی ایما یکلون که الله  
 خدای شما را بنیامود و بسبب زیارتی و کثر قریش و اندکی مؤمنان تا بنکر که بعد خدای  
 وفا خواهید کردن یا نه آنکه بر سبیل تدبیر و وعید گفت خدای بیان کند بر او شمار و نسی  
 قیامت این در آن خلافت میکند **و لو شاکر الله لجعلکم امه و الحیة**

وَلَكِنْ يَصِلُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ  
تَعْمَلُونَ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتُنْفَرُوا قَدْ مَرَّ  
بَعْدُ بَنُو إِسْرَءِيلَ وَتَلَاَوْفُوا السَّوْعَ بِمَا صَدَّقْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ  
عَذَابٌ عَظِيمٌ **و** و اگر خدا بخواستی قهر و عتاب را بر هر یک از ملت و یک ملت کرد اینها را  
و همه را با ایمان و اسلام قهر کنی تا در میان ایشان خلایق نبوی همه بر یک مقال و یک کفایت  
بودندی چنانکه گفت و نوشت و لیسیم علی الهذک و لکن اصلان کرد بخدا لان با و طریق حکم فضال  
یا بشیخه بکر را می یا از راه بهشت را اختر و هدایت کند و راه نماید با انواع الطاف و تمکین از آن خواسته  
و لکن و هر این پیرشد شما را ناچار کردن باشد روز قیامت آنکه می کرد از سوگند خوردن و در  
سوگند حیانت کردن و بد و دغ سوگند خوردن و گفت لا اتخذوا هم امیکید و مکرر ایند سوگند از  
خود را در علی و حیانتی و مکرر در میان شما چنانکه سوگند خوردید با کسی تا بر شما اعتقاد کنند و از  
مکر و غشای شما این کردند آن سوگند را خلاص کنید و عهد بشکند و قهر و قهر بپوشد شما که  
پیرانکه بغرض قدس از راه ایمان و طریق حق و بحسب بدی و بیکدیگر عذاب خدا را بسبب  
آنکه بکشت باشند از راه خدای و دیگر اینا بکرد ایند و شما را عذاب بزرگ باشد و رحمتی عظیم  
یعنی سوگند بد و دغ بخوردید و در عهد حیانت کنید که در معصیت افتید و هلاک شوید از  
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت است که این آیه در ولایه امیر المؤمنین عماد و بیعت ابو  
جورن رسول عمایان از فرمودت علی علیه السلام که می کرد روی بامیر مؤمنان **و**  
**وَلَا تَسْأَلُنِي أَعِثِدُ اللَّهُ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنْ مَاعِثِدَ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ**  
**تَعْلَمُونَ مَا يَنْفَعُكُمْ وَمَا عِثِدَ اللَّهُ بِأَقِي وَلِخَيْرٍ مِنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرًا**  
**لَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** **و** مفروضید عهد خدا را و بدل کنید بهای

هو

گفت فاذا قرأت القرآن فاستمعوا له وانصتوا لعلکم تتقون  
 خوانی بپناه باخداى ده از دیورانده و بلعنه کریم و این امری سبیل از سبیلست بدلیل جامع  
 جبرین مطیع گفت که رسول را دیدم که نماز میکرد گفت الله اکبر کبیرا و الحمد لله  
 کثیرا و سبحان الله بکرمه و اسیلا اهوذا بالله من الشیطان الرجیم من الخفة و نفثه و من عبد الله  
 معبود گفت بخ شیطان کبر باشد و نفث او شعر باشد و من او دیوانگی اندک خلافت کرد در  
 وقت استعاذه جمیع مومنان گفتند پیش از قناره ابوهریر گفت پس از قناره باشد و این  
 مذهب و دولتست نمک بظاهر قنار و در نماز اهسته باید گفت که تا فرق باشد میان قرآن  
 و جز قرآن و نقطه استعاذه اینست که بگوید اهوذا بالله من الشیطان الرجیم و احیان  
 متفاتی برین است از جیش گفت بر عبد الله معبود خواندم اهوذا بالله السميع العظیم  
 گفت جنین کوجنین کواهوذا بالله من الشیطان الرجیم چه من رسول خواندم جنین که  
 تو خواندی مرا گفت بگو اهوذا بالله من الشیطان الرجیم و رسول مرا گفت من بر جبرئیل  
 جنین خواندم و جبرئیل گفت من در لوح محفوظ جنین دیدم انه لیس سلطان بدرستی که  
 امروشان است که شیطانهای قوی و رستی باشد بر آنان که ایمان آوردند و بر خدای  
 خود توکل کردند دست او و قوه او بر آنان باشد که بوی تو لا کنند و دوستی نمایند و بر آنان  
 که شرک دارند و سبیل و باخداى ابناء گیرند سخنان گفت او بهتر کس را حل نتواند کرد  
 بر مقتضیت در دست او جز و سوسه باشد و اذا بد لنا ایه مکان ایه و  
 الله اعلم بما بیننا قالوا انما انت مفتی بل اکثرهم لا یعلمون  
 قل نزل که روح القدس من ربک بالحق لیثبت الذین امنوا  
 و هدی و بشرى للمسلمین و چون آمدند کتب ایتی را بجاء ایتی بقی

نخ

نخل

نخ کنیم باقی دیگر از روی قناره یا از روی حکم و خدای عالم شود و انالست باخ فروفتد  
 در هر وقتی آن فرستد که مصلحت باشد و باخ در ایام گذشته مصلحت بود باشد و در ایام آینده  
 مصلحت آنرا در مستقبل رفع کند و بان نفیر باید قالوا انما انت کونید این کافران که نویستی  
 الا افترا کنت و این چه میگوید از خود میگوید دی بخیزی فرمودی و امروز بخیزی  
 بخلاف آن سفیر دایى خدا تعریفان رد کرد و گفت خیانت است که ایشان میگویند و سبب گفتن  
 ایشان این سخن است که بیشترین ایشان میخدا اند که این قرآن و وحی است و نسخ احکام بقرآن  
 خداست آنکه رسول را فرمود که بگوی لی محمد که این قرآن جبرئیل آوردن است از خدای تع  
 بحق و صواب ایتی بر آن ایتی بر حسب مصالح تا ثابت دارد مؤمنان باخ در قرآن است از  
 و آیات و بر حاکم بداد ایشان را بلطف و توفیق و تاهد ایتی و لطف و بشارتی باشد و علمان اینست  
 وَلَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ  
 إِلَيْهِ أَعْجَبِي وَ هَذَا لِّسَانُ عَذْرَاءٍ مِّنْ بَنَاتِ الَّذِينَ لَا يَتُوبُونَ  
 بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّمَا يَقُولُ  
 الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ  
 خدای تبارک و تعالی رسول را دلخوش میدهد باخ مژگان در حق او گفتند گفت ای محمد  
 ما میدانیم که ایشان میگویند ترا که محمدی این قرآن بشری یعنی آدمی تعلیم میدهد و بتومی  
 اموزد تا باین بشر که خواستند عبد الله عباس گفت مردی بود در کعبه نام او بلعام تر  
 بود و عجیب زبان رسول او را دعوت کرد آدمی مد و چیزی می فروخت و وقتها بزد بیک و بزدی  
 مژگان که گفتند این قرآن محمد را بلعام می آموزد خدای تع این ایه فرستاد خدا گفت  
 غلامی بود خطیب بن عبد العزی را عجم او همان شد بزد بیک رسول بسیار اهل و از وی

قرآن اموی قریش گفتند محمد این قرآن از وی می آید و عبد الله بن مسعود می گفت  
ما را دو عالم بود از اهل عین القدره یکی را می آید گفتند و یکی را حجاب شمشیر می کردند  
در مکه تورات و انجیل داشتند و تورات و انجیل خواندند و وقتها رسول با ایشان بگفتی  
و قرآن ایشان شنیدی می گفتم گفتند ایشان می آید و گفتند که سلمان فارسی بوی می  
آمد و خداوند بر ایشان رد کرد و گفت زبان انکس که تعلیم قرآن بوی حواله می کنند و اضافه  
انجیلی است و این قرآن زبان عربی جوید و روشن است لغت عربی است انکه حقوق خبر داد  
و گفت انان که ایمان ندارند بخدای خدای اشیاء احدی است نهد یعنی لطف نکند با ایشان  
لطفی که با مؤمنان کند چرا که با ایشان لطف باشد یا حکم کند به ایشان و  
ایشان را مبتدی بخواند و باره بهشت نماید و ایشان را عذاب را بگوید انکه گفت اغافق  
الکذب الذین لا یؤمنون بحقیقه افترا انان کنند و دروغ انان گویند که بایات خدای  
ایمان ندارند و به تو که محمدی و ایشان اند که دروغ زبان اند نه مؤمنان از رسول  
روایت کردند که او گفت ایانکم و الکذب فانه محابث للایمان دور باشند از دروغ گفتن  
که دروغ گفتن از ایمان دور است عبد الله بن حنبل گفت رسول و صلوات الله  
علیه کفتم مؤمنان ناکند گفت باشد که کند کفتم و زدی کند گفت باشد که کند کفتم دروغ گوید  
گفت اغافق الذین لا یؤمنون بایات الله من کفر بالله من بعد  
ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالإیمان و لیکن من شرح  
باللغو صدرا فعلى هده غصنک من الله و لهه عذاب عظیم  
ذلک یا نهتم استحقاق الحیوة الدنیاء علی الاخرة و ان الله  
لا یهدی القوم الکافرین افترا دروغ انکس کند که بخدای کافر شود پس از انک

ایمان آورده باشد یعنی افترا مؤمنان نکنند کافران کنند انکه استناده از ایشان  
کافی را که با کفر می کنند دارند عبد الله بن عباس گفت ایتر در عمار یا سواد که مشرکان  
که او را بگرفتند و پدرش را و هارث بن سبیبه و صهیب و بلال را و جناب و سالم را و  
ایشان را عذاب می کردند با انواع عذاب سینه را در میان سینه بسته بودند و رستی از لطف تافته  
و کوه بر سر او زده بر سرش می زدند تا کوفتند و می گفت که خدای یکی است تا او را بکشند و پدرش  
را با سوز درین عذاب بکشند عذاب چون خیان دید گفت بر خوس مرا این در سیری بکشند  
چنانکه مادر و پدرم را بکشند یا چنانکه با است در حق رسول بگفت و او را بگویند رسول  
را خنجر زدند که عذاب کافران گفت کلا ان عذابا علی ایمان من قرنه الی قدمه و اختلط للایمان  
بلحمه و دمه گفت عذاب از سر تا پای پیران ایمانست و ایمان با کوفت و خون او میخند است  
عذاب از نزدیک رسول خدای اند کوئی باقی و می گفت یا رسول الله شرم از کلمه که نه با اختیار  
بل که با کراه بر زبانم رفت رسول صلوات الله علیه و اله چشم عمار می ترسد و می گفت هیچ  
بناک نیست اگر یک باره عذاب سال کو خنجر روی ایچ از تو خواصد بلوی که بر تو هیچ حرج نیست  
و خدای تعالی در حق او این آیه فرستاد ان من اکره کلما شکمی او را با کراه بر کفر دارند و دل  
او با ایمان آرامیده باشد ولیکن انکس سینه خود را بکفر کشاید کرد اند و باران و اختیار خود  
کاه شود برو و ایمان که مثل او باشد خشم خدای باشد و خشم خدای اراق عقاب بود  
بستحقش و در آیه دلیل است که کفر و ایمان تعلق بدل دارد و لهم عذاب عظیم و ایشان را  
که با اختیار کافر شوند عذاب میزدن باشد و درین آیه فضیلت عبادت انانک گفت و قلبه  
مطمئن بالإیمان و رسول عم گفت خالط الایمان لحمه و دمه در جبین است که رسول عباد  
مجدد می کند و صحابه را تحریض می کرد و می گفت هر کسی که او خنجر بر کس داد و از جبین و جندین

ثواب باشد هر یک از صحابه میرفتند و یک خشت بر می گرفتند و عمار دوم را آورد رسول  
 گفت چرا چنین میکنی بخورشوی گفت یا رسول الله یکی برای خود می آورم و یکی برای تو چه قدر  
 از آن رفیع تر است که ترا ده کند که خشت برداشتی و بخوراهم که از این ثواب بی نصیب باشی  
 رسول گفت چرا آن خیر یا عمار و او را خبر داد و گفت مستحق آن نعمت الهی با خود  
 زاده که منیاح من بمن گفت ترا اگر می خواهی با عیان بکنند و احضار تو شرفی باشد از شیر  
 باب امینت این اکثر صحابه بشنیدند تا روز صوفی عمار در شکامی المؤمنین بود که او از  
 منالای برآمد که یا حیله الله اگر ای بر نشینید و عمار کل خطی بر سر نهاله بود و انداخت که  
 خندان توقف کند که آن خطمی از سر فرو شود و سلاح در پوشید و بکارزار او اسب را  
 تاورد میداد و این شعر میخواند سخن صریحا کم علی بن یزید فانیوم نشو بکم علی تاویل  
 ضرب بر میل البهام عن مقبله او رجوع الحق الی سبیل از راست و حیدر میگرد تا مجروح  
 چش کردند بیا از این خواست شریقی پیش با و دهاند و دهان شربت شیرین و بخورد و گفت  
 صدق الله و صدق رسول با زکنت و عین میگرد تا کشته شد چون او را بکشند هر دو کمر را  
 معلوم شد که معاویه و لشکرش باقی الله از جنگ باز ایستادند و عاصی گفت تمام عیال پیدا و  
 علی کشت اگر علی را و با بکار داد و با وره کشته شدی ایشان دل خوش شد و با سر جنگ آمدند  
 امیر المؤمنین علی چون این بشنید گفت ای طغیون که اگر چنین است که او میگوید هر که در جنگ  
 بکشد و چنین کشته شد همه را رسول کشته باشد ذلک یا هم استحقاق الحیوة الدنیا ایشان را نصیب  
 خدای و عذاب او سبب آن بود که دنیا را دوست داشتند و ندانند که دنیا را بر آخرت اختیار  
 کردند و با نیک هدایت نکردند و راه نماید خدای تو قوم کافران اولئک الذین  
 طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولئک هم العاقلون

لَا جرم انعم فی الاخرة هم بالخسرون ثم ان ربک للذین  
 هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا ان ربک  
 من بعد ما لنعفور رحیم ایشان انا تندر که خدای تو بر دلها و ایشان مهر  
 نهاد تا ندانند و بر کوشش و ایشان تا نشوند و بر جسمها و ایشان تا نبینند یعنی از صراحت  
 بر کسر و ناشنیدن حق و نادیدن و ناداشتن بمن که کافی اند که خدا تو را عیان کرد  
 باشد از دانتن و شنیدن و دیدند و ایشانند که در قفله کاملاً تند و هیچ کس از میان غافلتر  
 نیست چون غافل اند از عاقبت حال خویش در آخرت لایحرم ایشان در آخرت زبان کاران  
 اند که دنیا بگذشتند و آخرت بدست نیامورند ثم ان ربک للذین هاجروا پس خلافت  
 ای محمد کافی را که حق کردند و از مکه با مدینه آمدند بعد از آنکه ایشان را در مکه عذاب  
 کردند پس از آنکه ایشان را از مکه با مدینه آمدند چهار کردند و صبر و نیکبائی کار فرمودند  
 بدستی که خدای پس از آن که ایشان را عذاب کردند تا با کراهت اخراج مراد کاران بود بگفتند ایشان را  
 امر دله و مهر بایست گفتند که اینه در حق جماعتی است که ایشان را شرکان که عذاب کردند  
 تا اخراج ایشان را خواستند بگفتند چون صحت کردند و پیش رسول آمدند تشویر زده بودند  
 حق تعالی بر او دلجوئی نشان چون اخلاص نشان داشت این ایه فرستاد یومئذ نافی  
 کل نفس مجادل عن نفسها وتوفی کل نفس ما عملت وهم  
 لا یظلمون و ضرب الله مثلا قریة كانت امنة یا تنهار زرقها  
 زغدا من کل مکان فکفرت یا نعمل لله فاذا قها الله لباس  
 الجوع و الخوف و بما كانوا یصنعون ای محمد یا لکن روزی را که در آن  
 روز هر نفی که باید مجاز از نفر خود کبد و سخن بر خود گوید و برنج و شقه از خود

مطهره

دفع کند قصد دیگری نکند و پیرایه غیری ندارد نفی نفی میزند و در آن وقت تمام بپندند  
هر نفی را باج کرده باشد و بعضی هم نگنند در حق است که رومی غرض خطاب کعب  
الاسمار را گفت ای کعب ما را و غطی کوی و پندی گفت یان خدای که جان من بفرمان اوست  
که اگر تو مثل مثل هفتال پیچ بر روی تو خالق و وقتی آید که در آن حال ترا هیچ صحت نباشد  
مگر بغض خود و دوزخ زدن میزند هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسلا انداخته اند و در این دنیا  
اگر هیچ پیغمبر یا رحمة خلق کوید خدا یا من خلیل تو هم از تو هیچ میخواهم با این وجه الاغش  
خود و تصدیق این حدیث در کتاب خدای است اینجا که گفت یوم کما فی کل نفس بحال عت  
نعمینا عبد الله عباس گفت روز قیامت مردمان را حضومت با انواع باشد تا که حضومت با  
جان و تن افتد جان کوید خدا یا مرا تو از بدی و از فعل تو صلا کردم مرادستی کین و پاپ  
روند و جسمی بیند هری تن کوید یا خدا یا مرا بیا فریدی باشد یا در همدردی کین بود  
نبود و در پاپم و وایی نبود و در جسم بینایی نبود این روح آمد چون شعاع نور ز بایم باو کشان  
شد و دستم گیرند و پاپم روند یا خدا یا عذاب او را کن خلاصه بر بیان مثلی زد که نابینایی و  
مثلا بی شد و دستم گیرند مرد یوا ربی شدند که در دستان خراب بود نابینا گفت مثلا  
من تراب دارم تا تو خرابی بگیری نابینا مقدر را بردارد او خرابی کرد عذاب بر هر دو باشد از اینجا  
که هیچ دو بی یکدیگر بکار نیامدندی آنکه گفت و ضرب الله مثلا خدای تو مثلی زد بدی یعنی  
بدی را و شهری را که صفت او ایست که میگوید مثل کرد شهری را که او را تملک صفت باشد گفت خلاصه  
مثل زد شهری را که اهل و امن بودند و از امید و آن شهر که بود یا بهتر از قهار و بی فراخ و بسیار  
از هر جای با و می آمد از دریا و جامان بیا بان فکر است پس ندیده یعنی اهل آن شهر خدای کا فز  
شدند و نعمتها و ویرا کنان کردند پس خدای تو بپایند او را لباس کوشکی و ترس باج اهل او

کردند

کرده اند از کافرتی و این بیان بود که رسول دعا کرد بر ایشان خدای تو ای ایا از هفت سال  
بکوشی و خط مبتلا کرد و رسول دعا فرمود تا عذاب طعام باجها بنزد بر عاقبتی که ایا از او تا کار  
ایشان تنگی و تنگی بجای رسید که استخوان سوخته میخوردند و مردار و خون تا کوسا که درین  
باب سخن گفتند و گفتند انکار که تا با مردان معا دانی چیست این زنان و کودکان از کوشی  
من میزند رسول فرمود تا اینجا طعام بردند و طعام فراخ شد بر ایشان و ایشان هنوز مشکی بودند  
و ترس ایشان هم از رسول بود و از بعوث و سراپا را و که بران هم میگردیدند و بعضی مستران  
گفتند که مراد شهری معین نیست چه فرض خدای مثل است نه تعیین شهری و ذکر لباس بر اوان  
کرد که این عذاب بر ایشان مشتمل بود چنانکه لباس مشتمل باشد بر پوشش و **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ**  
**رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ فَكُلُوا**  
**مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا لِنِعْمَةِ اللَّهِ إِنَّ كُفْرَكُمْ**  
**إِيَّاهُ تَعْذِرُونَ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَحَلَّلَ لَهُمْ**  
**يَوْمَ مَا أَهْلُ لَيْلِيَا نَبِيٍّ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ**  
**عَفُوفٌ ذُو بَرِّ** بدی که یا یان اهل یعنی باطل که پیغمبری هم از ایشان یعنی علیه السلام  
بر ایشان رسول را تکلیف کردند و بدو عذاب خدای ایا را بگرفت و ایشان ظالم  
و ستمکار بودند و این عذاب حفظ و تنگی بود که ذکر این رفت و عذاب شمشیری بود بید که هفتاد  
گزاره بود کان ایشان کشته شدند و هفتاد گز میر کشند آنکه خطیب کرد ایا را و فرمود بر سبیل  
اباچه و گفت بخورید از این خدای شما را و دنی کوه است حلال و پاک و نیکو کید نعمت خدای  
اگر خدای می رسید و گفتند که خطاب مؤمنان است یعنی از این شما را و دنی کرد از نعمتها  
و حلال کرد شما را بجز پیش از شما کسی دیگر را حلال نبود و این آیه دلالت بر آنکه باج رومی

باشد حلال باشد و حرام ردیفی نباشد انکه این حرام گزیده است بیان کرد و گفت بحقیقت حرام کرد  
بر شما چیزی از مردار و خون و گوشت خوک و این از آن نام حرام گشته باشند پس هر که مضطر  
شود و در ماند که چیزی از حلال پیدا و را رخصت است که از این جین نام حرام تناول کند  
میقدار آنکه جان وی بر سبب بماند و هلاک نشود بشرط آنکه باقی نباشد بر امام عدل بیرون نیاید  
باشد و عاقل نباشد بر کسی تعدی نکند راه نراند و گفته اند که از حد رخصت در نظر دو سیر می  
نرساند بدینستی که خلاصه امر زن و مهریان است بیا مژند و در حمت کند نه اینجا روی خرج  
باشد و نه در سختی باز خواست **وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ اللَّذِّبَ**  
**الْكَذِّبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنَقْتَرِ وَأَعْلَى اللَّهِ الْكَذِّبُ إِنَّ الَّذِينَ**  
**يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِّبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ**  
**أَلِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا**  
**ظَلَمْنَا هُمْ وَلَا جُنَّ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ**  
**عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ**  
**مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُوٌّ رَحِيمٌ** **ح** حق تعالی کرده است عذاب را و عینا نشان داده که از آنکه در  
خود جین نام حرام و حلال کنند گفت مگوید موصوف زبان دروغ خود را یا مگوید دروغ  
بر اراج زبان شما صفت آن میکند از بهایم بحلال و حرام در گفتار شما که مگوید ما فی بطون  
هذه الاقام خالیة لا کورنا و محرم علی و اجابا یا مگوید موصفت کردن شما زبان دروغ  
را و آن دروغ است که مگوید این حلال است و آن حرام بی حجتی و برمان تا افتد کنید و دروغ  
بر خدا رهنید و گوید این را خدا حلال کرده است و این را حرام کرده است که آنرا که بر خدای  
دروغ کنند هرگز قلاح نیابند و بیرون نشوند و این ایشان در انداختن حطام دنیا و خرابی

اوستا بی اندک است زود بگذرد و فانی شود و عقاب باقی ماند و ایشان را عذاب در دنیا بود  
انکه بیان کرد و گفت ما بر جهودان حرام کردیم این پیش ازین با تو سخاوت کردیم و قصه آن بنوی  
بکنیم در صورت الانعام فی قوله و الذین هادوا حرمنا کل ذی طغر و من البقر و الغنم حق  
ما علیهم شعوبها الا انکه گفت و ما طغنا هم بر ایشان ظلم نکردیم لیکن ایشان بر نفس خود ظلم کردند  
بکفر و عصیت که عذبان معصیت ایشان بکشت بعضی از محلات و ایشان حرام کرده شد ثم ان ربک  
پر خدای قوی محمد کانی را که گناه کردند و نالایقی تدبیر و اندیشه از اعتقاد باطل و کان بلکه  
ایشان بود انکه توبه کردند و توبه و پشیمان شدند و کار خود را با صلاح آوردند پس از توبه  
ایشان است و بار ایشان است بحقیقت که خدا رسول از آن امر **وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ اللَّذِّبَ**  
**الْكَذِّبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنَقْتَرِ وَأَعْلَى اللَّهِ الْكَذِّبُ إِنَّ الَّذِينَ**  
**يَقْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِّبَ لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ**  
**أَلِيمٌ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا**  
**ظَلَمْنَا هُمْ وَلَا جُنَّ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ**  
**عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ**  
**مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُوٌّ رَحِيمٌ** **ح** حق تعالی کرده است عذاب را و عینا نشان داده که از آنکه در  
خود جین نام حرام و حلال کنند گفت مگوید موصوف زبان دروغ خود را یا مگوید دروغ  
بر اراج زبان شما صفت آن میکند از بهایم بحلال و حرام در گفتار شما که مگوید ما فی بطون  
هذه الاقام خالیة لا کورنا و محرم علی و اجابا یا مگوید موصفت کردن شما زبان دروغ  
را و آن دروغ است که مگوید این حلال است و آن حرام بی حجتی و برمان تا افتد کنید و دروغ  
بر خدا رهنید و گوید این را خدا حلال کرده است و این را حرام کرده است که آنرا که بر خدای  
دروغ کنند هرگز قلاح نیابند و بیرون نشوند و این ایشان در انداختن حطام دنیا و خرابی

مهرادیان او را پسندیدند از جهودان و ترسیان و کوران و مسلمانان شهرین خوشبخت گفت  
بر اراش امت خواند که خدا تو را در هر عهدی میر که چهل کس نگاه دارد و بروایتی  
پس که دعا چهار کس در آن عهد مؤمن جزای شود حق تعالی که فی زمین را بدانت

و برابر ایشان خواند که هر حضتی یک که در امتی و عالمی باشد یا کند و روی مجموع بود خواند  
 نام گفت و پس من الله بشتنک ان یجمع العالم فی الواحد قاشا یا دار علیا بود و  
 و طاعت مسلمان بود و از جمله مشرکان نبود شاکو بود نعمت خدا را خدای او را بکن بدوره  
 نمود با انواع الطاف و توفیق براه راست که راه مسلمانی و دین حق است و ایقانه فی الله بنا  
 حسنند و او را در دنیا حقه عالم از رساله و خلعت و شایستگی و صلوات و درود و روی در گفتار  
 مسلمانان که اللهم صل علی محمد و آل محمد کاصیلت و بارکت علی ابرهیم و آل ابرهیم و ان  
 فرد ثواب صالح و او را حق از صالحان و نیک مردان است و نزدیک خدای منزلت و امر  
 بت ایثار دارد ثم اوحینا الیک پس و حق فرستایم بنوی محمد و کفیم متابعت ملت  
 ابرهیم کن یعنی اقتدا با او کن در دعوت کردن با وین خدای از توحید و عدل و نبی کردن از  
 شوک و پرا کردن از هر چه دین خداست و مراده است که به شیخ او رود و در رسول  
 بشریعت هیچ منعبد نبود که اگر بگوید و از امت ان پیغمبر بودی و ان پیغمبر بران بودی چه  
 مقتدا به ان مقتدی بود و این خلاف اجماع است و اگر بعضی از سائلین موافق شریعت  
 پیغمبری باشند بر سبیل اتفاق باشند بر سبیل قدا و او از جمله مشرکان شود و تکرار  
 بر او نمائید کرد و نفی نکند اما جعل است بدستی که و بال روز شنبه انان کرد که در و خلق  
 کردند و این و بال ان بود که ایشان را بلغت کردند و شیخ کرد و بر او انگ درین روز خلق کرد  
 وند بعضی گفتند که خلالت است مای که فتن درین روز و بعضی گفتند حرام است و گفتند که محرم  
 اینست که خدای تعظیم روز شنبه واجب نکرد الا با نانی که در و خلق کردند از جهودان و ان  
 ان بود که خدای تعظیم ایشان را تعظیم روزادینه فرمود و درین روز ایشان را عبادت فرمود و گفتند  
 ما این تعظیم روز شنبه را کنیم که خدای تعظیم روز آسمان و زمین بیا فرید و در روزادینه  
 غان و بکر فارغ شد و روز شنبه بیا شود و ان روز را تعظیم کنیم خدای تعظیم تعظیم شنبه بریان

نحت

نحت کرد ابوهریر از رسول ص روایت کرد که او گفت نحن الاخرون السابقون يوم القیامه  
 مته و الحقیان انما بینهم و سابقان با شیم روز قیامت امروز ما است یعنی روزادینه و فردا  
 خبر و راست یعنی روز شنبه و پس فردا ترسیا یا است یعنی روز یکشنبه که محول روایت کرد  
 که روزی عمر خطاب را بر چهره ی ذبی بود او را مطالبه میکرد او گفت بخدا که محمد با بر همه  
 او میان بر کن بد که ان تو مفارقت نکم تا حق خود نستانم پیوسته گفت خدای محمد را بر کن بد  
 بر حاکم عمر طحیبه بر روی او زد پیوسته گفت میان من و تو حاکم ابو القاسم باشد یعنی رسول  
 پیش رسول آمدند و بجهت رفته بود بگفتند رسول عمر خطاب گفت یا ن طحیبه که زده ای و لا و خوش  
 کن و اما قوی پیوسته بدان که اوم صغی الله و ابرهیم خلیل الله بود و موسی حکم الله بود و عیسی  
 روح الله بود و من حبیب الله ام بلی یا پیوسته خدای امت من و تو نام نهاد و ان نامها خود  
 اشتقاق کرد او را سلام نامت و امت مرا سلام خواند و او را قوم من نام است امت مرا قوم من  
 خواند بلی یا پیوسته شما رو بلی طلب کردید که انرا خدای تعالی ما ذخیر کرده بود و ان روز  
 ادینه است امروز ما است و فردا شما را و پس فردا ترسیا یا بلی یا پیوسته ما اگر چه اخر نیایم  
 اما روز قیامت سابقان با شیم نیست بر پیچان حکم باشد تا من در شوم و بر او صبار پیچان  
 تا و من من شود و قیامت تا امت من در شوند که خدای تع فرمود و ان و بک لیکم بینهم  
 خدای تعالی محمد حکم کند در میان ایشان روز قیامت در اینان خلاف میکنند ادع  
 الی سبیل رزقک بالحکمة و الموعظة الحسنه و جاد لهم یا  
 نبی اخی احسن ان رزقک هو علم بمن ضل عن سبيله و هو  
 اعلم بالمقتهدين و ان عافیتهم فعافوا عیال ما عوفیتهم  
 به و لیکن صبرتم لهو خیر للصابرین و اصبرتم لنا صبرکم الا یا

الله

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ  
الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿٥٠﴾ وچون و دعوت کن ای محمد  
مرد ما را با راه خدا و خود بخدا در دست و دلیلی روشن و بوعظی و پندگی بنکو و نصیحتی  
بکواب چنانکه برشان پوشیده ماند نصیحت تو و مجاهد و مناظر کن با ایشان بر وجهی و  
طریقی که بهتر باشد گفتار آن گفتند معنی آیه است که ایذا مکن ایشان را و بر جان و ترک  
رسالت گذاردن مکن گفته اند که حکم آیه منسوخ است بآیه فقال ان ردی بحقیقت که خدا تو عالمش  
بانگ از راه او کم شد و او دانا تر است با آنان که بر راه راست اند و آن عاقبت فاعلموا عیسی را  
عقوبتم به سبب نزول آیه آن بود که مشرکان در جنگ احد بسیاری را از مسلمانان کشتند  
و جمر را مثل کردند و شکمها را کافتند و حنظل را که اراغب را که بدید و او عامر از اراغب را  
ابوسفیان بود بر او حرمت او را حنظل را مثل کردند مسلمانان گفتند اگر با دست با نریان  
بالایان بر زمین کنیم و مثل کنیم که در غروب کس نکند باشد و درین روز حضرت عبدالمطلب را  
مثل کردند و شکمش شکافتند و بخت منبه جگر او بگرفت خواست تا بخورد در دهش سنگ  
شد بنیداخت رسول را ازین جنس حال ندگفت بر خدا از آن کرامی تراست که بعضی را از ویانش سوز  
چه حسن اهل بیت است و هیندا اهل دوزخ خواست که خون جن با حیات را عند محله شود و آنکه  
گفت رحیم الله خلقه اگر نه استی که قومی اند و مکن شود دعا کردی تا خدای تو او را از شکم  
جانوران حشر کووی آنکه گفت اگر مرا خدای بر میان طغرد به هفتاد کس را بوعوض خون من  
کنم خدای تو این آیه فرستاد و گفت و آن عاقبت اگر عقوبت کنید مثل آن و مقتدران کنید که با شما  
کرد باشند و اگر صبر کنید صبر کردن بهتر است صابران ای محمد صبر کن و صبر تو نباشد که بعبودت  
خدای و بتوفیق او و دولتک مباش از آنجایان میکنند یا تو آن مگر که خدای تو با آن است که آن

شکر

شکر پر عین تدوان معصیت خدا کردند و با آنان که ایشان نیکوکاران اند و الله ولی التوفیق  
﴿سوره یونس﴾ صد و یازده است حکایت آیه شریفه و آن کا دوا  
لیفتنوک الایات از رسول خدای روایت است که هر که این سوره بخواند دلش نرم شود اینجا که  
ذکر مادر و پدر است خداوند او را در بهشت دو قطار فرزند بدهد و هر قطاری هزار و دویست  
او قیبه باشد بهتر باشد از دنیا و سرجه در دنیا است از صاقلی عم روایت است که هر که در شب ادینه  
این سوره بخواند غیر تا آنکه که قائم ال محمد را در یاد و از یاران وی باشد  
لله الرحمن الرحیم سبحان  
الذی اسری بعزله لیل من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی  
الذی بارکنا حوله لیلیه من آیاتنا انه هو السميع البصیر  
پاکت و منزه از پنج لایق حضرت جلال قی نباشد آن خدای که بر دینش خویش را محبت در شبی از  
مسجد حرام که مسجد که است تا مسجد اقصی که مسجد بیت المقدس است آنکه از غیبت با سنگم آمد و  
طریقه الشفا و گفت از مسجدی که بر که گویم که بر گردان از جویم را رب زولان و انواع درختان  
میوه و بانگ مغز پیچران و مبهط فرشتگان که دایندیم تشریف براننش بر دیم تا بوی ما بویم ایاق  
و علامات خود را در بدن او از مکه بیت المقدس و از اینجا باستان و دین پیچران و رسیدن  
به بیت المقدس و سدره المنتهی انه هو السميع البصیر و ست خدای که شوا و نبیات افعال خلقان  
می بیند و اقوال ایشان می شنود از رسول عمر رسیدند که سبحان الله چه باشد گفت تفریه الله عن  
کلی سوء و دور کردن خدا از هر بدی و گفته الله معنی اینست که یا سبحان الله مبرد گفت و جبر این  
آن باشد که اگر بیند بدی بر وجه تعجب گفتی یا سبحان ای سبحان خدای که بدی خود را از مسجد  
حرام بمسجد بیت المقدس برد تا رسول را از کعبه بردند از رسول روایت است که گفت من در مسجد الحرام

در حجر بودم میان خفته و نیلای که جبرئیل آمد و براق آورد و این دعایت است و ابوطالح  
از اتم هائی روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله من بر ما سنان بردند غار خفتن بکرد و بخت و من  
بین با و غار خفتن بکردم و بخت او را در غار کاه زده کردم بیدار شدم تا آنکه که او مرا بیدار  
کرد غار با ملاده مرا گفت برخیز ای اتم هائی تا ترا حدیثی عجیب گویم که رسول الله احوال  
و احادیث تو عجیب باشد آنکه غار با ملاده بکرد گفت بیا نک دوش چون غار خفتن بکردم جبرئیل  
آمد مرا گفت برخیز و بیرون ای برخاستم و بیرون ادم فرشته را دیدم استایل بود و ابی مرگفت  
بر من بر نشستم من گفتم که بشی رسیلی دستها را زانندی و پاهایش کوتاه و پیر که بفرار  
رسیلی پاهایش در زانندی و دستها کوتاه تا به بیت المقدس رسیدیم و اینجا غار بکردم و  
حدیث معراج تمام بگفت آنکه گفت اکنون ادم و غار با ملاده با شما بکردم و این معراج بشر از معراج  
بود بیک سال و گفتند که او را دو بار معراج بود یکبار از مسجد الحرام و یکبار از خانه اتم هائی و  
در معراج خلاص کردند بعضی گفتند معراج رسول از مسجد الحرام تا به بیت المقدس بشیر بود  
و این قول معتزلیانست و بعضی گفتند که این معراج در خواب بود و این بخاریان اند و بعضی  
گفتند که معراج روح او یا بود و ایان حیوان اند و آنچه درست است آنست که رسول خدا  
بعضی وقت بر امان بردند امانها و بهشت دوزخ همه بر عرض کردند و او معاینه بدید چنانکه  
گفت و فرشتت علی العینه حتی مهمت ان اقطعت من غارها و عرفت علی ان رحتی القیت خرقا  
بیدی و سیاقی فقتله وایت است آنکه و عایشه و ابو هریر و اتم هائی باختلاف الفاظ و اتفاق  
تعالی است که رسول گفت من میگردم میان خفته و بیدار در حجر بودم و ای دیگر  
در خانه اتم هائی که جبرئیل آمد و مرا گفت برخیز برخاستم و بیرون ادم مرا فرمود تا باب زمین  
غسل کردم و بر وایتی دیگر تا بای بیام و دند و اب زمین را بایه کوه بر میافتنند و مرا فرمودند

تا از آن و صو کردم و ایضا حدیثی که گفتن کنم و شنیدن دل گویند و این حدیثی باطل است و از عقل  
و شرع دور آنکه گفت که مران مسجد بیرون آوردند بر در مسجد بر آبی استایل بود و از ابی بود از حد  
سهر و از شتر که بر رویش چون روی دیوان و دنانی چون دنانی شتر و پیش او چون پیش  
و دست و پایش چون دست و پایش شتر و دین او چون دین کاه و وسینش چون یا قوت رخ  
و پیشش چون در عیند و زبانی از دینها بر پشت بر و نهال و او را دو پر بود چون بطاوس و پیش  
چون برق بود و یک کام رخن چشم بود از ابی رایش من کشیدند و گفتند بر من این ایسا بریم  
خیل الله که رو کعبه را زیاده کردی خواستم تا بر نشستم سر باز زد جبرئیل علیه السلام گفت بیا رام ای براق  
که بهتر از خلقان بر تو خواهد نشست و این غر تر خواهد بود گفت بلی یا جبرئیل و لیکن شرط آنکه  
روزی قیامت بر من نشیند که من طاقت مفارقت و بی ندامت کنم که شرط کردم و دست بر پشت دین نهادم  
از حیوان شرم عرفان فی روان شد و پشت فرو داشت چنانکه نزدیک بود که شکست بر زمین  
رسد و روایت از امیر المؤمنین علی علیه السلام و عبدالله مسعود است که رسول الله گفت چون  
جبرئیل مرا از خانه اتم هائی بیرون آورد میکائیل را دیدم عیانی اسبی گرفته که از ابواقی  
گویند رویش چون روی او میان و رخسار چون رخ اسپان چشمهایش چون زهر و سرخ اغر  
بجلی بر هایش چون پر که کس دنانی چون دنانی کاه و شکست چون نیم سفید و پیشش چون  
در سرخ جبرئیل پیش من کشید و من بر نشستم و ساعتی بکام می رفت و ساعتی میدوید و ساعتی  
می پرید جبرئیل بر دست راست من بود روی به بیت المقدس نماز پیش براده و گفت ای محمد تو قند کن  
تا چیزی بر سرم من انشأت نکردم و بر ختم جویان بر ختم از دست راست ادا می شنیدم میگفت  
ای محمد یک ساعت بایست من توقف نکردم با ندیم و انشأت نکردم چون پان بر ختم از دست  
چپ و انی شنیدم که ای محمد یک ساعت بایست تا از تو چیزی بر سرم من انشأت نکردم

چون از آنجا بگذریم جبرئیل را گفت این که بود که از دست راست من اواز داد گفت آن داعیه یهودان بود یک کردی که جوابش ندادی که اگر جواب دادی است جبرودی بیل کردی گفت آن که بود که از دست چپ نه اگر گفت آن داعیه ترمایان بود و اگر جواب دادی است بر این میل کردی گفت آن مجور که بود که از پیش برآمد گفت تو گفت که دنا بود گفت اگر جواب دادی است بد نیاید کردی چون از آنجا برقم و اناش من آوردند یکی آب و یکی خمر من آب سدم و خمر ددم و خمر خورم جبرئیل عاقلت نیک کردی و اگر است بخور و دروغ ندانی از آنجا بگذریم که کردی را دیدم که چندی می گشتند خالی پیری آمد وی درودند که باده می گشتند گفت اینان که اند گفت بجا هدان اند که خنجر ایشان مضاعف میکنند از آنجا بگذریم شتم جماعتی را دیدم که کوچی را گرفته بودند و سرها را ایشان بسک میکردند هر که که بگوشتی که در دست شدی ذکر بازه بسک بگوشتند می گفت اینان کیستند گفتند آنان اند که در تازها از بهینه تقصیر کنند و در نادای کاغذی کنند و نادانان ناکرده بخشد ایشان را هم چنین عذاب کنند تا و در قیامت از آنجا بگذریم شتم جمعی را دیدم که هر یکی پاره خورده بر عود نه نماده ایشان را بجا داشت و دروغ می گفتند که گفت ای چیریک ایشان که اند گفت آنان اند که در کوه مال نماده اند درین عذاب باشند تا قیامت از آنجا بگذریم شتم جماعتی دیگر را دیدم که بگوشت پاکیزه و دیش ایشان نماده و بگوشت پلید خام ایشان گوشت پاک رها میکردند و گوشت پلید بخوردند گفت اینان که اند گفت آنان اند که نان با کین خود را از ها کنند و تعرض حد ام و در نان که شوهر از اها کنند و بیل مردان نامحرم کنند اند مردی بگذریم که ریشه شیده جمع کرده بود بنی توانست گوشت دیگر جمع میکرد و بر سران می نهاد و بخور است که تا بر کردنی توانست گفت این کیست گفت مثل وی است از است نوز که امانات و دمان در پیش دارد

در بان قیام نمی تواند کرد دیگر بیستاد و بر سران می نهاد گفت از آنجا بگذریم که کردی را دیدم که کتبا ایشان و دناها را ایشان را بدیض آهن می بریدند باز هم جان شدی گفت ایشان کیستند گفت خطباء الفتنه خطیبان فتنه اند که بر سیدم بجای کسوف را بود که از کار و کاری بزرگ بر و ن می آمد بخور است تا باز جای خوش شود بنی توانست گفت ای چیریک جیبیت این گفت این مثل وی است که سختی از دهن پس و نه اندازد بزرگ بشیمان شود خواهد که تا با پا آرد برود نتواند از آنجا بگذریم بود ای صیدم بود خوش شنیدم و او از وی خوش گفت این چه بویت گفت بوی بهشت است و آن از خانه نان اوست بگویند باورده ایا بخور و عذبه کرد ای با نجان رسیان که شرف و عزتی بلند تمام گشت پسندس و استبرق و حور و دلو و دودان و در و سیم بسیار شد اگر آب و ابارق و این و شن و بی و انکین بغایت رسید خدای گفت تجارت ای بهشت هر موی و مو من که ایمان دارد درین و پیغمبر این من و عمل صالح کند هر که از من ترسد این شش کم و هو که از من خواهد بدم و هو که بر من نکل کنند کتبا ایشان گفت که من خدای ام که جز از من خدای نیست و عذبه خود خلاف کنم مذ افلح المؤمنون تبارک الله احسن القائلین بهشت گفت و اضی شدم از آنجا بگذریم از و ادبی بوی تا خوش شنیدم و او از شش گفت این چه بویت وجه او از است گفت این بود و دروغ است و او از ن با نیان او میگوید خدایا یا آنچه ما را عذبه کرده بده که سلاسل و اغلال و زنجیر و حیم من پیر و ضریع و غیلین و عیاق من بسیار شد قعر من دور شد و کما در من سخت شد گفت قات هر شد کی و شد که و هر کار فری و کاف و خبیثی و خبیثه و کل صبار لا یومن یوم الحجاب گفت و اضی شدم از آنجا بگذریم شتم بجای رسیدم جبرئیل را گفت فدوی و نمان کن فدو و آدم و نادا کردم گفت فدای این نجاست گفت نه گفت

طبیقات یثقی مدینه و ایها المهاجر ان شاء الله و این هجرت کاه تو باشد ان شاء الله از آنجا  
برفتم بجایی دیگر رسیدم گفت فرو ای و نماز کن و نماز کردم گفت این طووسیات  
که خدای شایسته کرد با موسی علم ان آنجا بگذرتم بجایی دیگر رفتم گفت فرو ای و نماز کن و نماز  
کردم و نماز کردم گفت این بیت اللهم است مولی عیسی از آنجا برفتم تا بیت المقدس رسیدم  
جاعلی زشتکاران دیدم که از آسمان فرو آمده بودند بر من نیلایم کردند و مرا شکسته دادند  
بگذاشت از جهت خدای قهوس گفتند السلام علیک یا اول یا آخر یا حاضر من حیث یصلی  
را گفتیم که این چه خطابت است گفت تو اول کسی که خود را در قیامت از کور بر زمین و آخر  
بان معنی که تمام یغایر انی و حاشی بان معنی که حشد قیامت بت و انت تو بر زمین و بر من  
تا بد رسیده بیت المقدس چو بیک گفت فرو ای و نماز کردم و ادب مراد حلقه دور  
بجیدست و آن حلقه است که جل جبران که آنجا رسید ندی چهار پا یان خود را در  
بستندی چون در مسجد شدم پیچان را دیدم و در حدیث ابو العالیه ادراج  
یضا بران از عهد آدم تا بر روزگار عیسی علیه السلام خدای تعالی ایشان را جمع کرده  
بود و بر من پیغمبر کردند بهمان عبارت که ان زشتکاران کردند گفت ای جبریل ایشان  
که اندک ترا در آن توان انبیا و رسول فریشت دعوی میکنند که خدایان اینان است  
و جهود ان و زبانت بگویند خدایان افزون است ازین پیچان بر سر تا خدایان را  
شد یکی هست و در لک قول و سئل من ارسلنا قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن  
الله یعبدون ایشان هر قدر دادند خدایان بر بریت و برادریش داشت  
تا یا ایشان امانی نماز کردم و در وقت نماز کردم آنک پیچان نشنا کردند بر خدای  
آن تعنی که خدای بریشان کرد ابراهیم گفت پیاس ان خدایان که من اخلیل خود

گفت

گرفت و مرا ملک عظیم داد و انتی بر من سرد و باسلامت کرد موسی گفت پیاس ان خدایان که با من  
سخن گفت و ملاک فرعون و قوش و دست من که و بنی اسرائیل را بمن بجا داد و گفت پیاس  
ان خدایان که مرا ملک عظیم داد و انتی بر دست من زخم کرد اید و گوهارا مسخر من کرد تا با من تیغ  
کردند سلیمان گفت پیاس ان خدایان که مرا ملک داد و کس را نداد و سخن و انتی را در فرمان من کرد و زبان  
مراغان بمن امیخت عیسی عر گفت پیاس ان خدایان که مرا مثل من چون مثل آدم کرده که او را از شکلیا  
فرید و دست من مرده زدن کرد و آنکه و ابرص را بمن شفا داد آنک من گفتم پیاس ان خدایان که  
مرا رحمت عالمیان کرد و بکا خدایان فرستاد و انتی مرا بهترین امتان کرد و ذکر من رفیع کرد و مرا  
بناجی و خاتم کرد ابراهیم عیسی عر گفت پیاس ان خدایان که مرا شهادت فرمودن اعدا آنکه به اربابا و در ندای و شهادت  
و من از ان اندکی بخوردم و شیر من بخوردم خنجر من غرضه داشتند گفت مرا باین حاجت بفرست  
گفت اگر اب هر بخوردمی امتت باب غرق شد ندی و اگر خنجر خود را بخورم مؤمن شد ندی آنکه جبریل  
دست من گرفت و مرا بفرزدیکان شک کرد که پایه معراج بر و نهان است و ان حضرت بیت المقدس است  
پای معراج بر است و بالا ان باسما پیوسته است یک پایه اوان یا قوت و یکی ان زمره ملک الموت  
چون بقصد ادراج کند از ان معراج بر میاید و ان آنکه بود که بهار را چشمه را شود و معنی بماند چون  
ان معراج بر وی ظاهر شود آنک جبریل مرا بر گرفت و بران معراج بود با همان دیار رسید  
در برده گفتند بگفت جبریل است گفتند با تو کیست گفت محمد گفت محمد را فرستاد اندک گفت  
ای گفتند مر سحابه حیاه الله من اخ و من خلیفه فنعی الاخ و من الخلیفه فنعی بکند و نداده رفتیم  
خروس دیدم موی کردن او بین و سوس و سوسه که ازان نیکوتر بودی و سوزی ندیدم با ما را و در هفتم  
زمین و سراد در عرش چون شهاب بر زمین بالها بکشاید و بهم باز نند و خدایان را هیچ کوید  
باین تیغ سبحان الملك القدوس الکبیر المتعال لا اله الا الله الحق العتوم چون اواز او خرومان

زمین بشوید چله پاوان ایند و خدا یواست که گویند رسول ع گفت تا او را دیدم مرا از زور و بدیدار  
 اوست **انما یجی** بگذشت فرشته دیدم یک یقه تن او داشت و یک یقه از برف نه انش برف را میگردا  
 خت و در برف انش را میکت و تبیح او این بود و دغاها و نامولقا بین الثلج و النار ایست برف  
 قلوب عبادک المؤمنین گفت ای جبرئیل این کیست گفت او را حبیب گویند مویکت بر آتش و فیه  
 و اطراف زمین و او نصیحت کند اهل زمین را **انما یجی** بگذشت فرشته را دیدم بر سر بر که  
 نیست و لوحی بر کنار نهاد بر هیئت مردی و لشکر گفت این کیست که من بر هیچ فرشته نگذاشته که مرا  
 از دوزخی بود مگر این فرشته گفت ما این عهد از و خانیفیم و او مولا الموت است من گفتم کوی بالموت  
 طاقه فقال بالموت اطمح از پس مرگ است از مرگ عظیم تر است گفت ای جبرئیل هر که  
 میرد او را بنید گفت ای گفتم میخواهم تا بر قفس سلام کنم و از جبرئیل پرسیدم مرا پیش از برود سلام  
 کردم جبرئیل را با شانه گفت این کیست گفت محمد است بنی الرحمة و رسول العرب مرا گفت  
 من جبار بنی الرحمة و تحیه نیکو کرد و بشانه دارو گفت ای محمد من همه آثار حق را میباید  
 من بسم گفت الحمد لله المنان بالنعم این لوح چیست که در دست داری گفت لوح احوال است و نام  
 انا نیک روح ایشان قبض کرده ام در لوح دیگر است گفتم لوح کونه قبض را و احوال را زمین توانی  
 کرد و بجای خود نشسته گفت دست من همه جا میرسد و دنیا و پیش من همه را خوانی است نهال  
 تا جانانک خواهم دست دراز منیکم اعوانا من یا شانه من تعالج قبض روح کنند چون روح  
 بخلق رسد دست دراز کنم و بستانم بولا قبض جزا از من کسی دیگر کند چون از او بگذریم و بنید  
 دیدم عابن الفجر که بر المظفر که ششم در قفس ظاهر بود در نگاه کردم بر پدیدم گفتم ای حبیب  
 این کیست که تحت از و بر پدیدم گفت ای محمد ما همه در زیر زوایا من هستیم این مالک است  
 خازن دوزخ تا خدا یا افرین است بخندید است و هر روز خشم او بر خدا را بایر بود گفتیم

مرا بنزدیک او بر بنزدیک او رفتم سلام کردم و جبرئیل سلام کرد سر بر داشت جبرئیل گفت  
 یا مالک هذا محمد رسول العرب این محمد است رسول عرب سر برداشت و مرا تحیه کرد و بشانه  
 و گفتم چند کاهست تا دوزخ من تا بی گفت از آن وقت که خدا تو دوزخ از بدت اکنون و تا  
 قیامت خواهی تا رفت جبرئیل را گفتم بفرمای تا طرفی از دوزخ بمن بیا جبرئیل گفت او کوه  
 دوزخ بر کوهی است سیاه دیدم و دوزخی که از تار یکی او خاف از آن پر شد هوشی در دل من آمد  
 هوش از من رفت و یک بود که هلاک شوم از اینجا بگذشتم فرشتگان بسیار دیدم که عذابیان جز  
 خدا ندانند میان ایشان فرشته دیدم که او را هزار هزار بود بر سر سر هزار هزار روی بود  
 بر هر روی هزار هزار در من بود در هر دهی هزار هزار زبان بود تسبیح میکرد خدا را هزارانی  
 هزار هزار لغت بر خطا بر این فرشته بگذشت معانا که در آسمان و زمین کس نباشد تسبیح و عبادت من  
 حق تو گفت مرا بنید هت که تسبیح و عبادت او بر تسبیح و عبادت تو باشد و ثواب او پیش از ثواب  
 تسبیح تو است گفت با خدا یاد تو را باش تا او را بدیشیم او بیا در بران میان مویکل بود و شایان و  
 او را یافت که جز هرا این نمیکند و در تعقیب هرا این کلمات میگفت او گفت یا ایا ایا عباد  
 کز ان می بینم گفت در تعقیب هرا این کلمات میگوید که ان بلیغ تر است از تسبیح تو دان کلمات اینست  
 سبحان الله کلماتی است که شای و کما یحب الله ان یسبح و کما یواهد و کما یسبح لکم وجه و عز وجله  
 و الحمد لله کلماتی است که شای و کما یحب الله ان یسبح و کما یواهد و کما یسبح لکم وجه و عز وجله  
 الا الله کلماتی است که شای و کما یحب الله ان یسبح و کما یواهد و کما یسبح لکم وجه و عز وجله  
 اکبر کلماتی است که شای و کما یحب الله ان یسبح و کما یواهد و کما یسبح لکم وجه و عز وجله  
 از این بگذشت مرا دیدم نیکو صورت در وضعی و نقضانی بنو در دست راست او در می بود از اینجا بوی  
 خوش می آمد و دست چپ او در می و از روی بوی که می آمد چون با دست چپ که روی داشتند شدی  
 و بکربتی و چون با دست راست که روی شانه شدی و بخندیدی گفتم ای جبرئیل این کیست گفت پدر

پدید تو است ادم این در که راست بهشت است و آنکه رسوایان و دوزخ است چون نیکو یکی را  
از فرزندان ایش بهشت زند شای خود و چون بیند که یکی را از فرزندان او بد و زخ بر نهد لشکر شود  
و بگوید گفتند از اینجا رفتم با همان دوم رسیدیم جبرئیل در برد گفتند تو گیتی گفتند  
جبرئیل ام گفتند با تو گیتی گفتند محمد گفتند خدا او را فرستاد گفت اری گفتند حیا ه الله من اخ  
و من خلیفه منی الاخ و من خلیفه منی النبی و من خلیفه منی در یکتا دند و رفتیم دو جوان او دیدم گفت ایمان  
که اند گفت یکی عیسی است و یکی یحیی زکریا از اینجا بگذرتم با همان سیم جبرئیل گفت در یکتا بگذرتم  
گفتند و جبرئیل همان جواب داد مرا حجت کردند مودی را دیدم که او را بر خلقان چندان تفصیل بود  
که ماه را در شب چهارده بر ستارگان گفتند این کست گفتند و او را توفیق یوسف از اینجا بگذرتم  
چهارم رفتیم در یکتا دند در اینجا رفتم مودی را دیدم یث بحار باران گفت این کست گفت ادریس است  
پشت بدیوان خلایق باز همان است که در اینجا امور و احوال ایشان است از اینجا بگذرتم با همان پنجم  
رفتیم در یکتا دند مودی دیدم نشسته و در میان او قومی ایستاده و گفتند این کست  
گفت هرون است که محبوب بنو اسرائیل بود و ایشان بنو اسرائیل نامند تو است موسی از اینجا بگذرتم  
با همان ششم رفتیم در اینجا مودی را دیدم چون مرا دید بگریست گفت یا جبرئیل این کست گفت  
موسی عمران است گفت چرا بگریست گفت برای آنکه بنی اسرائیل دعوی کردند از تو که امری از خدا را  
بنده نیست و باید توانست که میباید از اینجا بگذرتم با همان هفتم رفتیم مودی کسل را دیدم برد  
بهشت بر کرسی نشسته و نزد یک او جماعت بودند با جامها سفید و رویها سفید و جمعی دیگر که  
در کوفه ایشان پیر کی بود ایشان را می رفتند و خورقین را بپوشند کوفه ایشان صاف شد و در حوض  
دیگر شدند و غسل کردند و بنیک صاف شدند بیا بماند و باز دیگر صاحب خود آمدند گفت یا جبرئیل  
اینان که اند و این مرد کست و این جوهر چیست گفت این مرد توست ابرهیم خلیل و این جماعتی

که روی ایشان سفید است آنان که ایمان آوردند و بظلم و فسق پوشیده نگردند و ایشان که در دین  
ایشان پیر کی بود آنان که کناه و طاعت بهم بر میافزینند آنکه توبه کردند و ان جوهرها یکی رحمت  
خداست و یکی نعمه او و یکی شراب طهور و ابیهیم بهشت بخانه باز داده است که از این است المعول  
گویند هر روز هفت هزار فرشته در رود و تا قیامت توبه با و ایشان رسد از اینجا بگذرتم  
رفتیم تا بسطرت المنتهی در زیران درخت چهار حقیقه بیرون میاید از اب و شیر و انگبین چون  
بسیار رسیدم او را بشناختم بشاخ و برگش و نوری بران درخت نشست ذخیره اخلاقی تو که  
وصف آن کس نداند و فوق له تو از بفتی لیسانه یافعی و فرشتگان که عباد ایشان جز خدا  
نداند و ان درخت را هزار هزار شاخ است و بر هر شاخ هزار هزاران کت و بر هر کت هزار  
هزار برگ است و بر هر برگ هزار هزار گردوس فرشته و هر گردوس هزار هزار فرشته است چون  
با اینجا رسیدم جبرئیل بایستاد مرا گفت پیش رو مقام من ایستاد و پیش رو نیست و در کوفه تو  
منا لا مقام معلوم و برد ای دی که جبرئیل رسول را گفت تو پیش رو رسول پیش میرفت  
و او بر اثر او میرفت گفت بخا می رسیدیم که از او فراموش کردیم جبرئیل بر حجاب بجنبانید  
گفتند کیت گفت جبرئیل و محمد با من است فرشته مؤکل بر حجاب گفت الله اکثر و من از حجاب  
بیرون کرد و مرا بگرفت و جبرئیل از من باز ایستاد جبرئیل گفت مرا در حجاب جار و امیکتی گفت  
ای محمد ای بجانمایت مقام خلقت هیچ گریست که از این حجاب در گذرد و هیچ فرشته زهن  
ندارد که پیر من این حجاب بگذرد و مرا بگرفت و فرشته مؤکل از من باز ایستاد جبرئیل گفت مرا در حجاب جار و امیکتی گفت  
که صاحب حجاب از هب بود مرا ببرد تا بجایی که از اینجا بیرون گویند حجاب بجنبانید صاحب  
حجاب گفت کیت گفت من صاحب حجاب زرد و محمد با من است ان فرشته تکبیر کرد و دست از  
حجاب بیرون کرد و مرا از ان فرشته ببرد تا بجایی دیگر حجاب بجنبانید ان فرشته

گفت کیت صاحب لولو و محمد که رسول عرب است یا منت او بکین کود و مرا از ویتند و بزرگ  
 حجاب رساید و صاحب حجاب سپرد هم چنین مرا از حجابی بخجانی می بردند تا از هفتاد حجاب  
 ببردند و سطرهای حجابی پانصد ساله را و از حجابی تا حجابی پانصد ساله را پس از آن حجاب  
 رفوفی بر فرد گذاشتند که بود افتاب را غلبه میکرد من در آن نور خیره شدم و بر آن رفوف  
 نهادند و بر عرش رسایدند و چون عرش بدیدم هر چه پیش از آن دیدم بودم در چشم من خیره  
 گشت خداوند مرا پسند عرش رساید از عرش قطره بچکید و بر زبان من را بطبع جنتدگان  
 از آن شیرین تر هیچ بخشیدند و خداوند مرا احسن حال از جن و انس و احریاق و زبان من بکلام  
 پس از آن که زبانم کند گشته بود از آن هیبت و عظمت من کفتم الحقاً فی الله و الصلوات الطیبات  
 الطاهرات خلای گفت السلام علیک یا نبی و رحمة الله و بیکاه من کفتم السلام علینا و  
 علی عباد الله الصالحین خداوند گفت دانی ای محمد تا ملا اعلی درجه خصوصت کرد و کفتم  
 یا رخدا یا فوق عالمتری که علام الغیوب ای گفت خلا فی ایشان در درجات و حسنات بود گفت  
 یا محمد درجات تو دانی و حسنات که چیست کفتم یا رخدا یا فوق عالمتری گفت اما الدرجات  
 فاسبغ الوضوء فی المکرهات و المشی علی الاقدام الی الجماعات و انتظار الصلوة بعد الصلوة  
 و اما الحسنات فافشاء السلام و اطعام الطعام و التمسک باللیل و الناس یتام درجات اسبغ  
 وضو باشد در رکعات و بیای رفتن بجماعات و انتظار نماز پس از نماز اما حسنات سلام  
 کردن بر همه کس و طعام دادن به هر کس و بیدار بودن در شب که همه خلق خفته باشند و آنکه گفت یا محمد  
 امن الرسول بما ازل الیه من ربه من کفتم نعم ای رب و المؤمنون کل من بالله و ملائکته و کتبه  
 و رسله لا یفرق بین احد من رسله كما فرقت الیهود و النصارای کفتم یا رخدا یا رسول تو ایمان آورد  
 و مؤمنان ایمان آوردند بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و جدا نمی گم میان پیغمبران  
 چنانکه جهنم دان کردند و ترسایان گفتند مؤمن بعض و کفر بعض گفت مؤمنان چه گفتند

کفتم

کفتم

بین الشاکرین ایچ ترا عالم بشان و از خلیه شاکران باش و آنکه ما من جین ما گفت که مرا نفرمود  
باشما گفتی آنکه بمن و امت من بخواه کونه غان فرض کرد چون بر کشم ترا بر آن روزی سیر  
نهادند تا سیدان و ایدم جبرئیل را دیدم ترا گفت بشان با ترا ای محمد که بهترین خلقی  
و کنیز پیغمبرانی ایچ ترا مالک را نداد از هر شکان مغرب و پیغمبران مرسل کواردند باک  
ترا این که انت آنکه گفت جبرئیل بیا تا از اینست بر من و با آن عالم ایچ خدا را تو ترا همان است تا  
ترا رغبت یغزاید در اخره و نهاده در دنیا آنکه فرو می مدیم از ابد سیکر و از پیروان  
ترا تا که بیست رسیدیم بفرمان خدا و مرادل ساکن شد بود و موش با من ایدم من جبرئیل را  
پی پرسیدم از عجایبها که دیدم در عیالین از دنیا و از شما و نورها و گفت سبحان الله ان سرا  
بود ماه عرش رب العزت است که بعرض او محبط است اگر نه ان حجابها است هر چه در عرش است  
از نور عرش بخونق و ایچ تو ندیدی بیشتر است و عجیبتر من گفت سبحان الله العظیم و اکثر عجایب  
خلقه آنکه گفتیم ان فرشتگان که صف در صف کین بودند خفا نکینا تا از زیر پخته که بود گفت  
رو حایان اند و روح اعظم ایشان است آنکه خدا را تو گفت یوم یوم الروح و الملائکه صفارونه  
قامت همه فرشتگان یک صف یا شند و روح یک صف آنکه از پس ان اسرافیل گفت یا جبرئیل ان  
یک صف چیست که از بالا همه صفهاست در بحر اعلی که از کرد در ان اند گفت که بیان اند که اشرف  
و عظماء فرشتگان اند و هیچ فرشته زهر ان ندارد که در ایشان نکرده و شان ایشان از ان عظیمتر  
که من وصف ایشان کنم و وصف ایشان ان بس که تو معاینه دیدی آنکه جبرئیل مرا در پیش  
بگردانید کوشکها دیدم از د ر و یا قوت و در بخند و درختان دیدم از در سحر شاخها از سروان  
پیغمبر و پیچ ان از من سفید و زمین او از مشک از دوز و من ان همه را جان بشناختم که کوی عالم  
در فی امل ام و شاد و در پیش خوب دیدم از شیر سفید تر و از شهد شیرین تر یکمان از دوز

و مترخان و کل و از منکر از دوز جبرئیل گفت این حوض است که خدای ترا مال است انا  
اعطیناک الکثیر از دوز عرش می بد و بر او و کوشکها و موشان می رود و در خلق رسیدم که از ان  
درخت در پیش نیکوتر نبود و بود از هر میوه که خدای ازین است در آسمان و زمین بنوع مختلف  
و بر یک مختلف و بطبع مختلف و بیوی مختلف من از ان حسن و بیعت خود ما ندیم گفت ای  
جبرئیل این چه درخت است گفت درخت طوبی است که میقل امت تو در سایه این درخت باشد  
و در پیش ان دیدم از نعمت که هیچ کوش نشیند و هیچ جینی ندید و در دل هیچ کس را و میان نکلاشت  
این همه ساخته و پرداخته کوش صاحبش میدادند تا پیچ میبارند سر این همه عظیم ایدم گفت  
لیثله هذا فلیعمل العاطلون ان که از انجا بیا ایدیم دوزخ بر من عرضه کردند تا من  
سکایل و اغلال او دیدم و فاران و کژ دمان و حیم و قوم او و عتاق و یحیوم او و دوزخ  
قوی را دیدم لهار ایشان چون لهار شتر و جاعل برشان مؤکل بودند که لهار ایشان من بر  
دند و سنگها و آتش در دهنها را ایشان می نهادند و ان در ایشان بیرون من قال که گفت ای جبرئیل  
ایشان که اند گفت انا شد که ما شیما خوردند نعل و ذلک قوله ان الذین یا کلون اموال الیاسام  
طلما انا یا کلون فی بطونهم ما ان الذین یا کلون جاعل را دیدم که سنگها را ایشان قراخ و بزرگ بود  
و ایشان برده کذب بود و چون ان فرعون با شان رسیدی پار بر شک ایشان نهاد ندی و بلکه شد که  
جبرئیل را گفت ایشان که اند گفت را با خواندگان دوز و یار با خود ده اند و ذلک قوله الذین  
یا کلون الزوا الا یعلمون الا کما یقوم الذی یخبطه الشیطان من الملت ان انجا ارفتم  
دانی را دیدم بیستاهذا و یحیه و بعضی بیا بها و یخترس نکون سا که گفت ایشان که اند گفت انا شد که  
خبر دانی را ندیده اند و فرزندانی خود را گفته انا انجا بیرون ایدم و روی بجهان زمین  
نهادیم ان آسمان با سماقی می مدیم و جبرئیل در صحبت من بود تا پنجاه گاه خود آورد مرا و ان  
همه در یک است بود ان من شیما عالی که هست من سید و لا اوم و لافق و اجل من نزدیست

پس از آنکه این همه عجایب دیدیم و همه مراد من است که با جوار رحمت خدای شوم و یا مراد  
 ان دوستان خدای و اولیاء او عزوجل عباس گفت با ما دان شب که رسول عمر معراج برده  
 نشسته بود و دستک داشت که کس را و با او نداشت که بیک شب گفت ای جان برید و بهشت و دوزخ  
 برید و بوجهل برقی بگذشت بیاید و در مملکتی بنشیند و بطریق استیذان گفت بیاید تا از تبارک  
 از خدا و تو چه فایده بود گفت ای مراد و ش به بیت المقدس ببردند گفت بیک شب به بیت المقدس  
 نزدی و بان امدی گفت بلی بوجهل گفت این که با من گفتی با قوم خود بگوئی گفت بگویم و از کار  
 یا معشر بنی کعب بنی لوی همه جمع شدند گفتند چه میگوئی میگوید میگوید که بتی محمد گفت مراد و ش به بیت المقدس  
 بردند و بان آوردند ایشان بیعت بکری دست بر خیم میزد و یکی صغیر میکرد و یکی فعلی دیگر میکرد  
 جماعتی مستضعفان که منظر ایمان بودند و بر طبق اتفاق بر گشتند و گفتند این دروغ صریح است شرکان  
 ان جماعت محققان اصحاب را گفتند نمی بینید که محمد چه میگوید میگوید که من بیک شب به بیت  
 المقدس پردند و بان آوردند گفتند راست میگویند و او را بوحی خدای عزوجل باور میدادیم  
 بر فتنه بیت المقدس بیک شب و بان آمدن باور نداریم در میان ان جماعت کانی بودند که بیت  
 المقدس دهن بودند و علامات راه ان شناخته گفتند اگر راست میگویند نشانها را ان راه بگوی  
 رسول هم گفت من میگویم و علامات مسجد را و دیگران بود که مشتبه شود بر من حق تعالی ان را  
 بر او من داشت تا من در روی من بگردیدم و میگویم گفتند اما التفت فقد اصاب صفت راست میگید  
 و نشان راست میدهند و ایشان دانستند که او ان راه نکرده بود و ایشان را کار وافی بود بنام  
 گفتند معجز کاروان ماجه دادی گفت ایشان را بر و حازه کرده ام اشترک کرده بودند بطلان است  
 میکنند و در رحل ایشان قدحی آب بود و من نشسته بودم بر سیدم و از ان قدح آب باز خوردیم  
 و قدح نمی بجای بان تمام چون در ایند بر سید گفتند این ایی دیگر است و فلان و فلان بر اثر

نشسته

نشسته بودند اشترایان ان من بر سید و فلان بیضا و دستش بشکست گفتند این هم ایی  
 دیگر است انکه گفتند این کاروان خاص ما تعلق دارد جنایان حیث و نشان ایشان بگوی  
 من ان وصفت ایشان مشغول بودم خدا تعالی مثال ان نصب چشم من کرد تا من دروس بگویم  
 و نشانها یک یک میگویم که ایشان چند اند و عدد اشتران ایشان چند است و گفت اکنون بخوان  
 رسید اند و در پیش کاروان اشتری دست خال رنگ و برود و غزاله نهال اند چون افتاب  
 بر آید ایشان را بیدار پس من کی گفتند این ایی دیگر است انکه بدو بدند و راه نیند میان قبه  
 کردند و بر آمدن افتاب تا بر آید و کاروان بیاید تا او را دروغ زن کنند یکی ان میان ایشان  
 گفت و الله هذا الشمس قد طلعت لهذا که افتاب بر آمد و دیگری گفت و الله هذا الابل قد طلعت  
 بقدر مهاجیلان و قینا فلان و فلان کافال انیک کاروان بر آمد با طلوع افتاب و شتر اوردی در  
 پیش ایشان ایستاد و انانرا که گفت همه در کاروان اند بخنا نکرده و گفت و الله که ما خدا این نشیدیم  
 و ندیدیم ان هذا الاصحی مبین این صحیحی روشن است و خدا تعالی او را گفت که مسجد اقصی بر دم  
 یکلف که با همان بر دم که اگر مرا قول باری گفتی تعجب ایشان بیشتر بودی و در تلبیس مبالغه بیشتر کرد  
 ندی قول گفت درین شرح که او را مسجد اقصی بر دم چون در دل ایشان قرار گرفت حدیث معراج  
 و انکه او با معان شد و بعرض نزد یک مد در سورة النجم بگفت ثم فی قتل و کان قات قوسین و  
 ادنی و انیتما موسی الکاتب و جعلناه هدی لبیتي سراجا  
 تَجِدُ قَامِنَ دُونِي وَ كَيْلًا دُونَِيَّةٍ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نَوْجِ اِنَّ  
 كَانَ عَبْدًا اشْكُوْكَ **و** وجه اتصال آیه بآیه پیشین است که گفت ما چنانکه محمد  
 را بر احسان بر دیم موسی را کتاب تودیه دادیم و انرا هدایت و بیانی کردیم بنی اسرائیل را و شاید که  
 صبر راجع باشد با موسی چه بجهت صفت را لطفی و هادی باشد و گفتیم ایشان را که ای فردا ان

کشی او را بر داشتیم با نوح پیغمبر در کشتی بدون من و کیلی میگردید که کار خود باقی گذاشت و  
بر او اعتقاد نداشتند آنکه نوح را مدح کرد و گفت او بنده بسیار شکر بود در حق است  
که چون نوح طعامی خواست خوردن گفت بسم الله و چون فارغ شدی گفت الحمد لله این مطابق  
آن خبر است که رسول عم گفت خدای تع از بنده راهی شود که چون طعامی بخورد گوید الحمد لله  
و چون شربتی آب یا ز خورد گوید الحمد لله و از محمد باقی و جعفر الصادق علیهما السلام روایت  
است که نوح پیغمبر را طود و شبانهگاه این کلمات گفت و شکر او این بود اللهم  
انني اسئدك ان تصبح واسمى لي من نعمة في دين او دنيا فتنك وحدك لا شريك لك لئلا يخذل  
وكل الشكر بما على خلقك من نعمتي و بعد الرضا و در خبری دیگر است که شکر او این بود که چون  
طعام خوردهی گفت الحمد لله المعنى ولو شاء ارجا عني و چون شربتی آب خوردهی گفت الحمد لله  
الذي سقاني ولو شاء اطفاني و چون جامه در پوشیدی الحمد لله الذي كساني ولو شاء اعراني  
و چون در کفش درپا می کردی گفت الحمد لله الذي حذاني ولو شاء احرقني و چون قضای  
خارجت کردی گفت الحمد لله الذي اخرج عني اواه في عافية ولو شاء احبسني على  
و قضيتنا الى بنی اسرائیل في الكتاب لنفسيك في بلاد من مريتين  
و لتعلن علق الكبر اذا جاء و غدا وليهما بعثنا عليهما  
كنا اولي ناسين شديد فينا سوا جلال الديار و كان و غدا مغفولا  
ثم رددنا لكم الكثرة عليهم و امددناكم باموال و بنين  
و جعلناكم اكثر نفيرا ان احسنتم احسنتم لا تفشكم و ان اساءتم  
فلها فاداء و غدا لآخره ليس و اوجوهكم و لئلا تخلق المسجود  
كما خلقه اول مرة و ليس بمر و اما علوا شين اعسى ربحكم

ان يرحمكم و ان عذتم عذنا و جعلنا جهنم للكافرين حصيرا  
قضى بعض خلق امت ففضله من سبع سموات و بعض فضل و حكم و الله يقضى بالحق و بعضي  
و قضى ربك الا تعبد و الا اياه و بعضي احبار و اعلام حينئذ تكلف و قضينا الى بنی اسرائیل  
ما جئنا به بنی اسرائیل لا در تودیه که شما در زمین دوبار فساد کنید بکی گفتن ذکر یا و حبس  
اربعینا چون ایشانرا از عذاب خدای انداز کرد و دوم گفتن یحیی ذکر یا و قصد گفتن عیسی  
و لبلعن و بلدی و نجین و تگن کنید ظلی و بعد ازی بزرگ فاذا جاء چون و عل یا و اول و کره  
لحسب ایدان فساد کردن شما و ان فساد شما صابر کرد و یا یا تگنیم و مسلط کرد اینم بر شما  
و تخلیه کنیم و تگنیم بر شما بندگان را که ما اند خدا و ندان سختی و شوکت و شجاعت سخت  
و این حالت بود و شکرش تا آنکه که خدای تع او را بر دست ماود هلاک کرد در مملکت طالوت علیه  
بن السیب گفت بختنصر بود سعید جبر گفت سنجار بپ بود حسن بصری گفت عالم بود حذیفه  
الجهان گفت که رسول عم گفت چون بنی اسرائیل تعدی و ظلم کردند از حد پیرند و پیغمبر از ایشان  
که فتنه خدای تع بختنصر یا بر ایشان مسلط کرد و پاکشامی و مستعد سال بود بالکری بسیار باید  
بر در بیت المقدس فرو برد و ای احصاء و بکنا و هفت هزار مرد را بر خون یحیی زکریا  
بکنت و هفت هزار را بر سر کرد و ان شهر بقاء دار و سلب و حلی بیت المقدس بیاورد و در ان  
خیلم صد هزار و هفت هزار کرد و ان کوان بارانها و زیورها و ایشان بیاورد و بپای آمد  
و اسیران بنی اسرائیل در دست او صیدال میاندند و بختنصر و شکرش همه کبر بود و در میان  
بنی اسرائیل بعضی صالحان و پیغمبران نادکان بودند بر زبان بعضی پیغمبران امر کرد پادشاهی  
ان پادشاهان فارس را نام او کوش و او مردی مؤمن بود که بنی اسرائیل را از دست بختنصر  
بستان و حلی بیت المقدس را از و بستان و بجا و او با زی و برفت و با بختنصر کارزار کرد

بنی اسرائیل را از دست او بکشید و حلقی بیت المقدس گرفت و با جوار خود بود بنی اسرائیل را  
 ان صد سال بطریق استقامت باستانه و بدان دیگرمان بر سر تعصیت شد و خدای تعالی پادشاهی  
 را بر سر ایشان مسلط کرد نام او انطیا نوشت بقزاق بنی اسرائیل از بیت المقدس را بخرجت و  
 اهلیش را بر کتی بیاورد محمد بن اسحق گفت که چون احداث بنی اسرائیل بسیار شد  
 خدای تعالی پیغمبر فرستاد تا ایشان را عذاب و انداز کند و بحدید احکام فوری کند تا چون عذاب  
 با ایشان آمد خدای تعالی ایشان را عذرا نکند بود و اول و فعلی که ایشان را افتاد بسبب جناياتی بود  
 که میکردند آن بود که پادشاهی نام صدیقه هم از ایشان بر ایشان پادشاه شد و در روز کارهای خدای  
 تعالی شعیبا را به پیغمبری فرستاد و بپادشاهی اسرائیل را بشان داد بعضی و محمد بن علی هاکم و آن پادشاه  
 را گفت بشان بالترای پادشاه که مری می باید که بخورشند و از پس وی مری که صاحب شتر  
 باشد چون طعنه پادشاهی او بر او افتاد و او را وفات زد و یک رسید و شعیبا پیغمبرهای بود سخاریب  
 ملکی یا بل یا بل یا شصت هزار سوار و بیت المقدس گرفت و صدیقه ملک را بپادشاهی رسید بود  
 و حق حرم از پس بر آمد چون چهر سخاریب شنید که لشکر شعیبا نزد یک او آمد و گفت ای پادشاه  
 در کارهای سخاریب چه تدبیر میدانی گفت من به ارم جنین که نومی بینی و لیکن خدای تعالی بقو  
 هیچ و ختی کردن است گفت نه ایشان درین بودند که شعیبا را وحی آمد که پادشاه را بگوی که وصیت  
 کن و خلیفه بردار کسی را که اهلیت این دارد پادشاه چون این بشنید روی بقبله آورد و بگریست  
 و دعا و نذر کرد و بپشت خالص خدای را بخواند و حیای شعیبا که پادشاه را بگوی که دعا تو  
 اجابت کردم و اجل تو تا حین که من پادشاه می باشم و او را و لشکرهای او را از سخاریب بر پا ندم  
 شعیبا بیاید و پادشاه را چهره که درین حالت در دست شد و شکر خدا کرد و شعیبا را گفت از خدا بزرگوار  
 خواه تا ما با این پادشاه ظالم سخاریب چه کار سازیم حق تعالی گفت من شادان شما کفایت کنم

استخوانی مانند دست وای بران است کلاه کاد که میداند که آفته ایشان از بخت و شتر داند  
که کلاه زان او بخت تا انجا شود و چها دپا داند که احز علف کجاست روی با چنانده این قوم  
از بهایم یاز پس ترند که میداند که چیز ایشان از کجاست میاید و ایشان خداوندان عقل و بصیرت  
اند و من بر ایشان مثل میرم بگوی ایشان را چه گویند در میانی که طفت در از حجاب باشد  
خداوند قوی و حکیم روی بعارت ان ارده و دیوار محکم کردن در دارد و کوشک در انجا بنا کند  
و گاه از اب دره روان گرداند و ان انواع درختان میوه درویشاند و این طایفه بنفش  
خود کند و نگه بان قوی و امین بر نگارد چون وقت ان دراید که درختان بر میزدند میوه  
حزوب بایند گویند این بدن میوه است سزا است که دیوارش خراب کند و کوشک بیت کند  
و خویش بقیارند و عرش بودند خدای تع میگوید این دیوار بیت دهمه منت و این کوشک  
شریعت منت و این خوی کتاب منت و این قسم پیغمبر منت و درخت نشانی ایشان در بر در  
خشان که حزوب اهل اهل بدایت منت تقرب میکنند بنگاه و کوشک کشتن و خنودان بن برسد  
و من گوشت ان بخوردم تقرب بمن ان باشد که بهیتر کار باشد و دست گیرند و انهار خون با حق  
رینتن که دستهای ایشان از ان الوقت است و نجاهد ایشان رنگین مسجد عام نکارد و با کین میکنند  
و دلها را ایشان پلید است و تنها ایشان طنس مرا چه حاجت مسجد نکاشتن و انجا نشستن من بیت  
و تنها را دفع میکنند و مراد انجا آمد و نشستن من فرمودم ام تا مسجد را رافع بد کوشک تسبیح  
من کنند میگویند اگر خدای قادر بودی دلها را ما الفت هادی ای شیاء در میان جمع ایشان دو  
جوب را بر ایشان بدار و بگو که ای جو بهای که خدای شما را میفرماید که مرد و یک شود شیاء چنان  
کرد و مرد و جوب یک جوب کنند خدای تع گفت بگوی ایشان را که من قائم کاین دو جوب را یکی  
یکی کردم قائم و بنام که دلها را ایشان را بایکد بیک الفت دهم میگویند ما روزه میداریم روزه ما پذیرفته

من شود و نماز میکنم مقبول میگردد و صدقه و رزق مایه پذیرند و دعا میکنم بماند ناله مرغان  
و میکنم با وان بهایم نه دعاهارا اجابت و نه او از مسموح ایشان بپرس تا چه منع است  
از اجابت دعاهایشان من اسع الشامعین ام و اصبر الباطلین و اقرب المحبتین ام و راست  
که خزان من کم مثل است یا دستها من ان خیر بته مثل است نه دستها رخت و روی من بخیر  
کمال است تا چنانکه میخواهم من بخشم و کلید دار خزان این نیز دیکر منت جز من کس نداند که ان  
باب را است که رخت تنگت لا بد رحمت من فراخ است بر همه چیز یا یا بختی من راه نیافته است  
من اکرم الاکرمین ام و رساله خیرات ام اگر ایشان بر او خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند  
و دلها را ایشان منور شود بر رحمت و لیکن ایشان دین بدینا فرودخته و از پی مواز نفس میرد و درو  
نمیداند که دشمن بر ایشان نفس ایشان است من درون ایشان چه کونه پذیرم و ان بدروغ و ریبست  
مشوب است و درون کثرت ایشان بر طعام خراست و نماز ایشان چه کونه قبول کنم و دلها را ایشان  
مایه است بدشمنان و صدقات ایشان چه کونه زانی شود و ایشان مال دیگران بصدقه میدهند و اگر  
خود دعاهایشان چه کونه قبول کنم و ان قریب بر بان که یقین دل بان صاحب بیت من دعاه  
انکس اجابت کنم که از صدق دل مراد عا کند و از صفها و مساکن بر درگاه من مسموع بود و علامت  
رضا من رضا درویشان بود اگر بر درویشان رحمت کند و حق میوه و بیت با ایشان رساند و  
صعیقا را بخود دزدیک گرداند و انصاف مظلوم بدهد و حق با حق و ردهند من نور چشم  
ایشان باشم سمع کوش ایشان باشم و عقل دلها را ایشان باشم و قوه دست و پا را ایشان باشم و دلها  
و عقلها را ایشان بجای بدارم چون کلام بشنوند گویند اقا و یل منقول است و اگر خواهم خیر بگویم  
انکه از من بپایان میدارند و براسد رو میار ایشان مطلع ام و در قضاء من رفقه است ان روزه  
که آسمان و زمین اعزیدم که بنوع در مزدوران کم و مملکت در شبانان و غن در ذلیلان و قوه

در صفحان و نوا الکرک در درویشان و بنیادی در اندکان و من ازین خلد چندی خواص فرستادن  
امی از میان جماعت جاهلان کم شده در میان ایشان مردی درشت باشد و بدختر باشد و بلند او را  
بناشد و در بار او را مخصوصت بخش بر زبان او زد و جامع باشد حفال خیر را و بخوی کرمان  
باشد سکنه لباس و باشد و بیضا را و باشد و نقوی قهر او باشد و حکمت معقول او باشد صدق  
و قاطعیت او باشد و غفور و معروف خالی او باشد و عدل سیر او باشد و هدی پیش رو او  
باشد و اسلام طر او باشد و احمد نام او باشد و باوراه غایم کم شد کار او با و بیارزم جاهلان را  
و رفیع کم بی نام او با و عن بر کم ذلیل را و با و جع کم پر کند کار او است او بهترین امتان  
کم است معروف و نهی منکر کند اثر اخلاق و تو حید و ایمان غایم برای من کند کاهی در قیام  
باشد و کاهی در قعود و کاهی در رکوع باشد و کاهی در سجده و در راه من جبار کند صف زده بر او  
رستار من مجتهد کند و نشین خود را کند در همه حالات با تسبیح و تهلیل و تکبیر من باشد  
طهران غایم کند و بر او بکین کی جامع از ساق بر او زند کتابها و لها را ایشان باشد شب  
عبادان باشد و بر وزیران و این فضل مستف با کس هم که خواص شعایر این خطب بگوید  
بنی اسرائیل اهل اهل او کردند تا او را بکشند از ایشان بگرخت خدا بر تو در حق بر او و شکافت وی  
در انجارت و درخت فراغم اید شیطان بیامد و گوشه جامه وی از درخت بیرون کشید تا ایشان  
بدان شدند تدبیر دیگر ندانند جز آنکه آره بیاوند و او را در آن درخت ببرد خدا و تع از پس  
او حاضر پیغمبر را فرستاد نام او را میا بود بر او ان و بر او حاضر خوانند که مرگها که وی بشنستی  
زمین بیکه سبز گشت او در میان ایشان بر خاست بدهوه و وعظ و تبلیغ رساله و تجدید احکام  
بود و در عهد او بخت نصر بیرون آمد و خیدانی را از ایشان بگشت و اسباه بخون ایشان بگرداند  
و این نوبه دوم بود که بنی اسرائیل در زمین فاک کردند خضران میان بگرخت در میان

بود

را و در خاتم زند و گفتار و قبول می کرد و ما بر خایم نوح را و او را که با وی بود در  
برند سام و حام و یافث و ز نانیان و شش کس دیگر که در عهد نوح رسالت کم چنان سل  
ایمان آورده بودند با و کلی گفت هتال بود چهل مرد و چهل زن مضرال  
گفتند که هتال بودند خدای گفت که طایفه را بر ما ندیم در کتی و غیفته کردیم اما آنرا که  
نگذیب ایات ما کردند از بهران که ایشان قومی کوران و کوردلان بودند و بمنزله ما  
بنیان یان که راه حق و صواب ندیدند و اندیشه نکردند تا بدانند و الی غاد انخا  
هم هوذ قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره اقله  
شقیون قال الملک الذین کفروا من حق میده انا لتربک فی  
سما هیه و انا لننظنک من الکاذبین قال یا قوم لیس فی  
ما هیه و لکنی رسول من رب العالمین ابلغکم  
الاحادیث ربی و انا لکم ناصح امین و ما فرستادیم بعد  
از ایشان را و نسب هود را که پسر صالح بن اریخ شد بن سام بن نوح بود بعد از  
نوح بن آدم بن سام بن نوح فرستادیم و این عل اولست و انیا را دعوت کرد و گفت  
ای قوم خدا را پرستید که شمار جز از و خدا نیست ای منی رسید و حذر نمیکند و هود در  
وقت برادر ایشان بود نهاد مادر و نه از برادر و لکن از قبیله ایشان بود و با ایشان  
قربانی داشت و حق تعالی بهم نبی برادرشان خواست و برادر دین نبود با اتفاق و این هم  
چنانست که امیر المؤمنین علیه السلام اهل جبل و صفین و من و انرا گفت اخوانا بنوا  
علینا یعنی اخوانا فی الشب و از بعد ازین هود را برادر ایشان و یکی از ایشان خواند از  
سوان تادل ایشان با و ساکن کردند و بواسطه میل کنند و هود معروفی بود نیز دیگر ایشان را داشت

و دیانت و صدق هود چون ایشان را دعوت کرد حبی از رؤسا و امثال قوم از کافران  
گفتند که ما تو را در سفاقتی بشیم و سبک عقل می شناسیم و دیوانه و سبکسار می دانیم و ما  
چنین می بیند ازیم که تو از جمله کاذبان و دروغ زبانی هود ایشان را خوب داد و گفت  
ای قوم من سفاقت نیست و خفته علی و بی خردی و لکن من رسولی ام شما از خطایی  
که ازین کان جهان یافست و شما مرا ساقی و می گدارم پیغامهای خدای خویش و من شما را  
تصحیح کنند امین و استوارم و همیشه من دیک شما امین و استوار بوده ام خون ان  
خدای بر سالت یادم ناسوار گشتم **اَوَعَجِبْتُمْ اَنْ يَّجَاوِزَ كُرِّيْ**  
**مِنْ رَّيْكِ عَلٰى رَجُلٍ مِّمَّكَ لَيَسِّرَنَّ لَكَ يَوْمَ ذٰلِكَ مَا تَدْعُوْا اِذْ يَخْلُقُ**  
**خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ قَوْمِ تُوْجِ وَرَاٰ كُرِّيْ فَاِذَا كُرِّيْ فَاِذَا كُرِّيْ فَاِذَا كُرِّيْ**  
**كُرِّيْ فَاِذَا كُرِّيْ فَاِذَا كُرِّيْ فَاِذَا كُرِّيْ** ای عجب می آید شما را و عجب می آید  
از این که شما پندید و موعظتی و یاد کردی بر مردی که او از شماست و از قبیل  
شماست تا شما را ترساند از عذاب خدای بزرگوار و محصیه شما و این موضع عجب نیست  
چون خدای تعالی صلاح داد که فلان لایق رسالت است و بر رسول فرستد و با ایمان  
خبر آید آن نتواند که از او و بگویند آن خدمتی را که خدای بر شما کرده است و آن است که  
قوم توح را هلاک کرده و زمین را از ایشان خالی کرد این شما را جانشینان ایشان گردانید  
و خلیفه ایشان کرد و خلیفه کسی بود که قائم تمام دیگری بود از پیش و شما را بفرمود  
و خلیفه و فریش و قوم و فاطمه بر دیگران تا بعدی که روایت کرده اند که گویا توح  
ایشان شصت گز بود و در آن زمین این صد گز بود و نه مجز باقی **وَكَفَى**  
سر یکی از ایشان بیالار تخی و خرابی در آن بود و بتوقع جهان بود که مردی از ایشان

**دُرَّةٌ وَكَانُوا ظَالِمِيْنَ فَلَمَّا سَوَّطَ**  
**مَدَامُ قَدْ صَلُّوا قَالُوا لَيْسَ لَكَ مِنْ حَقِّنَا**  
**مِنْ كُفْرٍ مِّنَ الْخَاسِرِيْنَ** اهل سیر گفتند  
میسر می توانی خولت آمد با بنی سرانک ایشان را عیدی بود و آن  
تا نزد یک قبطیان رفتند و حلی ایشان بعاریت بستند و از شهر بیرون  
در شب بر رفتند و شهر را که در دنیا نیک صفت آن گرفت و فرعون از پیش ایشان  
مد او با قوم خویش در دریا غرق گشت و حلی در دست ایشان پیانند چون موسی علی  
میتقای خدای رفت بناحیه ساری ساری بود منافق و در گزید و در ری زهار رفتی  
و در بنی اسرائیل بود داشت ایشان گفت از حلیها بمن آید تا برای شما چنین سازیم که از آن  
شالی که دیده همه میاورند و بوی داوند از آن کوساله ساخت زرین و باستانی و جاک و گئی  
چنان کرد که مختارین کلوی وی چنان بود که چون بال در روی دیدند که از دهن وی او را  
بیرون آمدی چون او را کار چنانک از خادین نای و بی او راها مختلف بدید این چون  
بال در آنجا دست و پا میاورد و روی که بال بود و بر مصب بال نهال و چنان نهال که بال در زمین  
اوشدی و بدین او بیرون آمدی از وی او از وی برآمدی که او را کا و را نای این قول  
جیاسی و لحنی و قول محققانست و بکران گفتند که او خاک سبب اسب جبرئیل برداشت و درو  
انداخت کوساله شد از گوشت و خون و او را او از ی بدید این چون او را کاف و قصه امین  
در شوق طه پیدا نشانده حق سبحانه و تعالی این حکایت کرد و گفت که قوم موسی پس از آنکه  
موسی بناحیه رفت از خلی و رویی که ایشان را و کوساله کردند و ساختند که تنی بود  
ای جان قابلی بودی و روح که او را بانگی بود چون بانگی کاف گفتند که یکباره بانگی پیش نکر

و گفته آمد که بانگ بود  
 عسان یک بانگ بشنید و انگیز گفت  
 بالبودی و ساندان دست بوهی بانگ کردی  
 که یا ایشان نمی دیدند که این کو ساله یا ایشان نمی گفت و این  
 ایشان بانگ این همه دیدند او را یعنی این کو ساله را بخندایی  
 ظاهر بود که عیان را نه در موضع خود بقادند و ظالم نفس خود بودند با تد  
 را مستحق عقاب گردانیدند آنکه حق را که ایشان چون بدانشند که بد کردند و  
 اندک اقبالند و بیچارگان گشتند و بدانشند که کرم شده اند پس از آنکه موسی  
 و ایشان را معلوم شد که آن تلبیسی بود که ساری بر ایشان گردانید از سرانست و  
 گفتند که اگر بخدای برادر حق نکند و ما را بیاورد ما را از حمله زبان کاران با شیم حسن بهر کف  
 همه کوساد پرست شده بودند هر هرون و بنیامینی که موسی خود را و هرون را دعا کرد و اگر  
 موسی دیگر بوهی او را با خود و هرون در دعا شریک کردی و تکلفی با عفریل و لا محی  
**وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَتَعْبُدُونَ إِلَهًا غَيْرَ اللَّهِ**  
**لَأُحَاقُّكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أُولَئِكَ قَوْمًا**  
**فَاسِقِينَ فَلَا يَخَفُوا بَرَأً إِلَهُي قَالَ عَنِيتُ عَلَيْكَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخْوَانِي**  
**الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أُولَئِكَ قَوْمًا فَاسِقِينَ فَلَا يَخَفُوا بَرَأً إِلَهُي قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخْوَانِي**  
 چون موسی از بیانات بازگشت با قوم خود قوم خود را دید که همه کوساد پرست شده بودند

و این بانگ عن الروح ای محمد ترا از روح میپرسند بگو که روح از فرمان خدا برشت  
 عبد الله مسعود گفت با رسول چه میفرمید در مدینه بجا عت جهودان بلکه شیم بعضی گفتند  
 او را از روح پرسید و بعضی گفتند میسید و من از پس او بودم و حی و اعدا و روی  
 بجهودان کرد و این ایتیه بر خواند ایشان گفتند ما در توبه هم چنین باقیم روح از فرمان  
 خداست عبد الله عباس گفت جهودان رسول را گفتند یا محمد ما را چه داری که روح  
 چه باشد و مراد ایشان از این روح حیوانی بود که حیوان با و نداشت رسول هم هیچ  
 جواب نداد جز بیک آیه از این آیه آورد در حقش که جمیع جهودان کرد  
 آمدند و قریش را گفتند از محمد پرسید تا روح چه باشد و از جماعتی که در میان او  
 متفق بودند و از آن مرد بترق و عرب زمین برسیه اگر ازین دو جواب گوید و از روح  
 نگوید حق پیغمبر باشد و اگر از هر دو جواب گوید بشارت که ما در کتاب خود هم چنین می یابیم  
 ایشان بیامدند و پرسیدند خدا را تع در باب مفعول از زبان او این آیه فرستادیم خبیث  
 آن اصحاب الکهف و الرقيم کا توانم یا تا عجباً و در باب آن مرد که بترق و عرب زمین  
 برسد این آیه و این بانگ عن ذی القرنین الایه و در باب روح و این بانگ عن الروح  
 قل الروح من امر ربي مفتخران خلافت کردند در آن روح که ایشان پرسیدند  
 از امیر المؤمنین ع روایت کردند درین آیه که او گفت نام فرشته ایت که او را هفتاد  
 هزار روی است بر هر روی هفتاد هزار دهانت در هر دهانی هفتاد هزار دانت بهتر  
 دنیا بی هزار هزار لغت تسبیح که در خدا را میسر تسبیحی خلافت فرشته اهنید تا با من  
 شکان می برد تا برون قیامت عبد الله عباس گفت روح خلق است از خالقان  
 خدای بر صورتی آدم طعام و شراب خوردند فرشته نیستند بعضی گفتند روح آدم

ادعای است دیگران گفتند مراد قرانت من امری بی باری است که گفت که ایشان گفتند ما را خبر ده از من  
قران که بتو هر روز می رسد یا بحدیث گفت من امری از قران خداست یعنی هر روز  
آنکه باز نمود که علم او میان آنکه است با آن که گفت و ما او تیمم من العلم الا قبله شما از علم  
دادند که اندکی **وَلَكِنْ شِئْنَا لَنُدَّهَبَنَّ بِالَّذِي اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا يَجِدُ**  
**لَكَ بِهِ عِلْمًا وَكَيْلًا بِالرَّحْمَةِ مِنْ ذِكْرِ اَنْ فَضْلُهُ كَانَ عَلَيْهِ كَرِيمًا**  
**قُلْ لَكِنْ اَجْمَعُكَ لِلنَّاسِ وَالْحَبْرُ عَلَى اَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ**  
**لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا** **وَاَكْرِهُوا حَيْثُ**  
ببریم این قران که بتو فرستاده ایم آنکه تو هیچ و کلی نیایی که با برودی کند و کلی دردی  
نمیکند تا تو را با کداری تا از ما طلب در قران کند تا هم چنین که هست **مِنْ طُورٍ مَحْفُوظٍ**  
کردد مگر رحمت خدای تو او را بدو این قران محفوظ و محفوظ بگذارد در جنت  
که دینی رسول عیرون آمد سر بایز است از پیچی که در او بود بر منبر رفت و خدا را حمد  
و ثنا گفت آنکه گفت این کتابها چیست که شما می نویسید جز از کتاب خدای تو دیگر است که  
خدا را خشم گیرد و از کتاب خود هیچ ورقی را نگیرد و هیچ دلیلی که در او آیتی باشد از قران الا که  
از او دارد گفتند یا رسول الله احوال مومنان چه گونه باشند از تو گفت هر که خدای او را  
خیر می خواهد او را توفیق بشارت دهد و کلمه توحید که لا اله الا الله است عبد الله مسعود  
گفت اولین چیزی که شما از دین خود بیابید اما نه باشد و آخرین چیزی که بیابید نماز باشد  
و قیام باشد که نماز کند و ایستادین بنشیند و روزی که شما در روز ایستاد و قران در  
میان شما بنشیند در دلها و نه در محضها **اَلَمْ يَأْتِ اِيَّاهُ وَجُودًا وَلَكِنْ شِئْنَا لَنُدَّهَبَنَّ بِالَّذِي**  
**اَوْحَيْنَا إِلَيْكَ** عبد الله عمر گفت قیامت بر چنین است تا قران با شما بیاید یا بشود که ما را است

و او را دوی باشد چون دو نماز می بخشد انگلیس  
پیش تو اهل ام مکه میخواهند و بر من کار میکنند و ایس  
آنکه گفت آن فضل بحقیقت که فضل و رحمت خدای تو بر تو محبت می رسد  
ای محمد مگر آن قران که شما چه گونه انکار کنید معنی را که کوه جله اعیان و پیمان جمع  
شوند و یکدیگر را یا بی کنند تا ما بنده این قران بیارند تا توانند آوردن و اگر چه بیکدیگر را  
یا بی کنند یا از جنت فرط فصاحت و بی علم و تربیت آن بیاید بر مذهب آنان که در جنت  
ایمان صرف گویند و این ایمه آنکه آمد که ایشان گفتند و لَوْ شِئْنَا لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا وَاَيُّهَا يٰ  
رَبِّ اَبْلِغْ بَرَاءَنَ كَسِ قُرْآنٍ مَعَارِضَهُ بِنَاوَرَنَ لَسْتُ وَنَسُوا لَدُّوْرَنَ هِجَ كَسِ نَزَّادِ اَعْيَانِ  
و نه از پیمان **وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ**  
**فَاَبَى اَكْثَرُ النَّاسِ اِلَّا كُفُورًا وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا مِثْلَ**  
**الْبُرْجَانِ يَبْقُوْنَ عَا وَاَكُوْنُ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ حَمَلٍ وَغَيْبٍ فَتَنْزِلَ عَلَيْنَا مِثْلَ الْاَنْطَارِ**  
**خَلَا لَهَا تَفْجِيْرًا اَوْ تَسْقُطُ السَّمَاوَاتُ كَمَا زُتْ غَمَّتْ عَلَيْنَا كِسْفًا اَوْ كَاتِي**  
**بِاَللّٰهِ وَالتَّلَاقِ وَكَفَا قَبِيْلًا اَوْ يَكُوْنُ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ ذُرِّي اَوْثَرٍ فِى**  
**رَفِ السَّمَاوِ وَكُنْ نُوْمِيْنٌ لِّرَفِيقِكَ حَتَّى نُنْزِلَ عَلَيْنَا مِثْلَ الْاَنْفَرِ وَهُ**  
**قَدْ سَبَّحَانَ رَبِّىْ هَلْ كُنْتَ اِلَّا بَشَرًا مِّثْلَ سَوَآءٍ** بدرستی که بیان کردیم و مگر  
کرد و ایندیم بپای مردمان در بین قران از هر صوفی که در حق همچون شایست و ایشان محتاج  
است در دین و دوز دنیا با میکنند بیشترین مردمان و بان کافر میشوند و گفتند که در معنی  
این که ما درین قران بگردانیدیم از هر کوه نمیشد و بهر نوعی مثل زدیم تا ایشان اعیان  
کینند و بان منعط شوند بجان احکام و اشار و مواظطه و قصص ایشان با میکنند

خبر داد و گفت فیقولون زود بود که ایشان گویند که چون چنین شوم که گفته شد که ما را اعلان  
کنند و نه کن دادند و بگویند ایشان را که بخدا ای که از اول باب شما را بیاورد بدین که اند چون  
تو این سخن بگوئی زود بود که ایشان سر راه خود را بجنبانند بر سبیل استقامت و افسوس و گویند  
ای محمد این که تو میگوئی که خواهد بود تو بگو ای محمد ایشان را همانا که این نزدیکی است باشد  
و پس دوریت آنکه بیان کرد و گفت و روی که شما را دعوت کند خلا و و بر آنکه در آن روز  
شما مطیع و متقابل باشید همه بطوع و رغبت از کور را برانید و مکان جنان بنیاید که در کور  
درنگ نکنید اندک زمانی فتنه شیون محمد ابن عباس گفت من در محمد امر و فرمان  
اوست و گفتند حامد بن یونس سجد جبر گفت از کور را بریزند و میگویند سجد نکال اللهم  
و محمد که در استقلال زمان دور گفته اند یکی نگار چون شرع یافت و رجوع بینند  
کمان بر نو که مقام ایشان اندک بود و در کور و دیگران که مراد بقریب حال بود و سوره انقلاب  
دینا با اخره جنانکه شاعر گفت **خَيْرُ كَانٍ لَمْ يَكُنْ وَمَوْتُ كَانٍ لَمْ يَمُوتْ** و **قُلْ لِعِبَادِي**  
**يَقُولُوا الَّذِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ**  
**لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ اِنْ يَشَاءُ رَحْمَتُكُمْ اَوْ اَنْ يَشَاءَ**  
**يُعَذِّبْكُمْ وَمَا ارْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا وَرَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ فِي**  
**السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ**  
**اٰتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا** بگو ای محمد بنده کسان را از مؤمنان تا بگویند با مشرکان کلام  
که آن نیکوتر باشد و سخن که بقبول بر ذلک باشد و آن فرمان که خدای فرمود و از آن می آید که  
خدای می کرد و بایکدی سخن خوش گویند و خطاب بیکدی کنند جنانکه در حکایت و عاقلان الله  
و اندک این و نباید که متابعت شیطان کنند که در میان ایشان سازد دشمنی از زود و وسوسه

خبر داد و گفت فیقولون زود بود که ایشان گویند که چون چنین شوم که گفته شد که ما را اعلان  
کنند و نه کن دادند و بگویند ایشان را که بخدا ای که از اول باب شما را بیاورد بدین که اند چون  
تو این سخن بگوئی زود بود که ایشان سر راه خود را بجنبانند بر سبیل استقامت و افسوس و گویند  
ای محمد این که تو میگوئی که خواهد بود تو بگو ای محمد ایشان را همانا که این نزدیکی است باشد  
و پس دوریت آنکه بیان کرد و گفت و روی که شما را دعوت کند خلا و و بر آنکه در آن روز  
شما مطیع و متقابل باشید همه بطوع و رغبت از کور را برانید و مکان جنان بنیاید که در کور  
درنگ نکنید اندک زمانی فتنه شیون محمد ابن عباس گفت من در محمد امر و فرمان  
اوست و گفتند حامد بن یونس سجد جبر گفت از کور را بریزند و میگویند سجد نکال اللهم  
و محمد که در استقلال زمان دور گفته اند یکی نگار چون شرع یافت و رجوع بینند  
کمان بر نو که مقام ایشان اندک بود و در کور و دیگران که مراد بقریب حال بود و سوره انقلاب  
دینا با اخره جنانکه شاعر گفت **خَيْرُ كَانٍ لَمْ يَكُنْ وَمَوْتُ كَانٍ لَمْ يَمُوتْ** و **قُلْ لِعِبَادِي**  
**يَقُولُوا الَّذِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ**  
**لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ اِنْ يَشَاءُ رَحْمَتُكُمْ اَوْ اَنْ يَشَاءَ**  
**يُعَذِّبْكُمْ وَمَا ارْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا وَرَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ فِي**  
**السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ**  
**اٰتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا** بگو ای محمد بنده کسان را از مؤمنان تا بگویند با مشرکان کلام  
که آن نیکوتر باشد و سخن که بقبول بر ذلک باشد و آن فرمان که خدای فرمود و از آن می آید که  
خدای می کرد و بایکدی سخن خوش گویند و خطاب بیکدی کنند جنانکه در حکایت و عاقلان الله  
و اندک این و نباید که متابعت شیطان کنند که در میان ایشان سازد دشمنی از زود و وسوسه

کند بیدی کردن یا یکدیگر و شیطان همیشه آدمی را دشمنی اشکارا بود است از عهد آدم باشد  
تا بدامن قیامت در یکم اهل یکم خدای شما بشما ملتزم است و باحوال شما و بدید و مصالح شما و انا  
ترست اگر خواهد بر شما رحمت کند بغض خویش و اگر خواهد عذاب کند بغض خویش و او عالم  
است بتفصیل اعمال شما و مقادیر استحقاق شما آنکه خطاب کرد با رسول و گفت تا انقضای عالم  
تا و یکل باشی بر ایشان و ما ترا بر ایشان موقوف نکردیم تا ایشان را بر اسلام جبر کنی و بفرمایان  
دانی و از کفر و عصیان منع کنی و باز دانی ما را از فرستادیم تا ایشان را بشارة دمی بشت و بیا  
کامانی از آنچه در پیش است از کار اخراج و بهشت و دوزخ با ایشان مدارا کن اگر قبول کنند خود  
نیگوست و اگر نکنند ترا باز خواستی بهشت و در یک اهل خدای تو عالمی است باحوال و اعمال و مقام  
انان که در آسمان و زمین و در هر چه در زمین است بر حسب پنج مصالح میداند و استحقاق و اهلیت  
بر شما دارد و بعد فصلی ما تفصیل داریم بعضی فرشتگان را بر بعضی و بعضی پیغمبران را بر بعضی  
برگزیدیم آدم را صغوه داریم و در ریس را رفعة داریم و نوح را اجابت دعوة داریم و ابراهیم  
را خلعة داریم و موسی را صخره ساجدة داریم و سلیمان را ملک داریم و داود را زبور داریم و  
عیسی را انواع معجزات داریم و محبت را محبت داریم و عیسی را مبشر مقدم او کردیم  
و مبشر رسول یاقی من بعدی من بعد از خود و در زبور داود میبینیم ان الارض بر شما عباد  
الضالون یعنی محمد و اهل بیت علیهم السلام **قَالَ دَعُوا الَّذِينَ زَعَمُوا مِنْ دُونِ  
فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا اُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ  
إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَ اللَّهِ إِنَّ عَذَابَ اللَّهِ كَانَ مُحَذَّرًا وَإِنْ مِنْكُمْ فِرْيَةٌ لَا تَخْشَى**

**مُحَلِّكُوها قُلْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَوْمَعَةٌ بُوها عَذَابًا شَدِيدًا كَانْ ذَلِكَ  
فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا** بگو این کافران که بخوانند انا که شهادت می میکنند  
بدون خدای از فرشتگان و ادیان چون عیسی و ادفع بلیت و کشف مضیق کنند  
از شما فلا یملكون پس نتوانند و انا که بشانند ترا که بلا را از شما بگردانند و بخوانند و بخوانند  
با ن بردن این جماعت انا تنگ خدای خود را میخواهند و بخوانند و بخوانند و بخوانند و بخوانند  
هر کدام از ایشان که بخوانند از دیگران و سبقت میجوید و امید رحمت خدای سداد و از عذاب  
او می ترسند بحقیقت که عذاب خدای تو همیشه ان بود است که ان و ترسند و خذ کنند چون  
حال ایشان چنین است مردها قبل جگر نه ایشان را برشته و طبع وسیله بخوانند چه گونه از ایشان  
دارد عذاب الله عباس و بیشتر مستتر از گفتند که مراد عیسی است و هر کس و فرشتگان  
که کافران که ایشان را می پرستیدند و ایشان خدا را می پرستیدند عباد الله مسعود گفت  
جمع کافران بودند که جماعت جنبا را می پرستیدند و ایشان خدا را آن جنبا را ایمان آوردند  
و خدای پرستند خدای نوع ایه فرستاد و این کافران را عیب کرد و طاعت فرمود و ان من قرینه  
و نیست زهی دهری و هیچ شهری که انا هلاک کنیم پیش از رون قیامت بمرگ یا عذاب کنیم  
ایشان را بقتل عذاب سخت بیب کفر و عصیان ایشان کافران را بر سبیل عقوبت و مؤمنان را  
بر سبیل امتنان بعضی گفتند مراد مشرکان کافران است عباد الله مسعود گفت و مشرکان  
که در دنیا ناطق و خدای نوع در ستوبی و در هلاک ان شهر را که بیان کرد که این لاهل  
خواهد بود و در کتاب که لوح محفوظ است **وَمَا مَعْصِيَاكَ إِلَّا سَبِيلُ بِالْأَلَا  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَقُولُوا لَمْ يَكُنْ لَنَا بِلَا إِلَهٍ إِلَّا أَنْتَ نَعْرِفُكَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِكَ  
يَوْمَ يَخْلَعُ السُّلْطَانُ أَلْبَسَهُ عِلْمُهُ الْبَاطِلَ لَمْ يَكُنْ لَنَا إِلَهٌ إِلَّا أَنْتَ نَعْرِفُكَ فَسَبِّحْ بِحَمْدِكَ**

در وجود دنیا بدانی که بران قادر نباشد و این در خدای مجاوره و استعانت باشد یعنی ترک  
میگویند که ما را منع نکرد و باز نداشت از عرشان آیات و معجزاتی بر حسب اقتراح ایشان الا  
صادق و باطنی از حکمت و ان تکلیف کردن پیشینیاست که ایشان را چون سحران آید و معجزه  
نمودند چنانکه ایشان درخواستند چون آیه بدیدند تکلیف کردند ما ایشان را عذاب استیصال  
فرستادیم و هلاک کردیم و حکم داشت که هر که ای در خواستد چون بیا بدید تکلیف کند و ایمان نیارد  
ما ویراهلاک کنیم و چون دانستیم که اگر ایشان میخواهند بنماییم تکلیف کنند و باور ندارند آنکه  
بستحق عذاب استیصال گردند ما این خواستند که کردیم و ندادیم که حکم دارد است است که ما  
ایشان را بعد از استیصال عذاب یکم از شرق و کرامت محمد بن عبد الله عباس گفت عیسی بن  
ایمان بود که اهل کربلا را گفتند اگر تو پیغمبری کوه صفای برادر ما را در کربلا میگوئی ما را ازین  
ما یعنی نیست الا آنکه چون این بکنیم شما تکلیف کنید چنانکه استان گشته کردند آنکه شما مستحق  
عذاب استیصال گردید چنانکه ایشان گشتند آنکه گفت و اینا عود النافه ما نمود که از صالح پیغمبر  
نافه در خواستند بدادیم نافه که ایشان را بصیرت رسانیده بود نافه که در روشنی بود کانی را که  
نظر کردندی پس ایشان و خود قسم کردند بکشتن آن نافه با کافر شدند با نافه که معجز بود  
و مستحق عذاب گشتند و ما آیات که فرستیم بر او تحریف و رسانیدن فرستیم تا برسد و ایمان  
آورند آورده اند که در کوفه زلزله بود عید الله مبعود گفت ای بندگان خدای تعالی  
با ریاض خود میخواهند نبه کنند و ریاض خدای حاضر کنند **و اذ قلنا لک ان ربک**  
**احاط بالناس و ما جعلنا الزویة الا ان تبک بالفتنة للناس**  
**و الشجرة الملعونة فی القرآن و نحو و هم قمارین لهم بطعنا**  
**ما کثیرا** **و** ای محمد چون گفتیم ما را که خدای تو محیط است بر مردمان یعنی علم

و ای محمد چون گفتیم ما را که خدای تو محیط است بر مردمان یعنی علم

وی محیط ایشانست و از علم وی بیرون نمی شوند احوال و افعال ایشان میداند و گفته اند که  
معنی اینست که ما وحی فرستادیم بنو و گفتیم که خدای تو محیط قریبت و هلاک کنند ایشان یعنی  
بنا نه داریم ترا بچنگ و نضرت و آن تو بر ایشان و نکردیم آن خواب را که بنو نمودیم الا فتنة و ان ما  
یعنی مردمانی گفتند آنکه مراد از این خواب معراج است و رسول را هم گفتند آنکه در میان معراج بود در  
خواب هم معراج بود سخن بن حنظل الغسانی گفت رسول را هم عان بودی که چون عان بآمدند  
بگری روی مردم آوردی و گفتی هیچ کس خوابی دیدن است دوش اگر کسی خوابی دیدی بگویی  
رسول معنایی که می رود روی عا آورد و گفت هیچ کس از شما دوش خوابی دیدی است ما گفتیم  
نه رسول گفت متر دوش چنان در خواب دیدیم که دو کس بیامند و مرا گفتند بر چنین و با ما بیامین  
و خاستم و با ایشان بر فتم مرا بیدار تا بیایا با فی راست و محو از نگاه کردم مردی را دیدم سنگ  
براز دست گرفته و مردی را بیفتند و با ن سنگ سر او میگوئی چون سنگ از دست پیدا کنی  
باز سر او همچنان شکری که بود و گویا سنگ برداشتی و سر او بگویی من گفتم این چیست مرا گفتند  
برو از اینجا بروم مردی را دیدم بقفا بان افکند و مردی دیگری کلوی حق بدست گرفته بود بان  
دهنی او میداد و گوشت از وی بان میکرد چون از یک جانب پیرد اخن یا دیگر جانب اطری  
ان و کرد دستش بدهی چون ازین یقین داشتی یا دیگر جانب اطری من گفتم سبحان الله این  
چیت مرا گفتند برو از اینجا بروم خانه دیدم مانند تنواری بالا را او شک و در او را خواست بران  
اش در ونگه کردم حجاجی را دیدم از مردان و ن نافه دیدم بوهه اش از نیران تنواری بر آمد  
و ایشان را بر سر او و ایشان فریاد میکردند گفتیم ایشان که اندر مرا گفتند برو از اینجا بروم چو می  
رسیدم از خون سرخ و در آن جوی مردی شنا و میگوید و بر کبان جوی مردی نشسته بود بکنها  
بسیار پیش و ریخته هوا که آن مرد از جوی برآمدی این مرد سنگی را شکها در دهان او نهاده  
او فریادی و باری دیگر در آن جوی ندی من گفتم این چیست مرا گفتند برو از اینجا بروم

مردم را دیدم که به المنظر بغایت میگویند و از گردان آتش میگویند که این چیست  
 سرافکند بعد از آنجا رفتم بستانای رسیدم بغایت خوش و خرم در انواع درختان میوه و  
 شکوفهها و جویهای آب بسیار و درختی بزرگ در میان درخت بزرگ نشسته بود و بر این  
 او کوزه کان بسیار نشسته بود ندانم این پیر کیست و این کوزه کان کیستند مرا گفتند که این  
 بر فتم درختی دوح دیدم تخت بزرگ و بغایت شکوفا گفتند برین درخت میروان درخت  
 شوم و ایشان نیز برآمدند از آنجا به مرستانی رسیدیم بنا کردیم بختیاری و برین و برین  
 شهرستان ندیم مردمی را دیدیم یک نیمه ایشان بغایت نیکو و یک نیمه بغایت زشت و آنجا  
 جوی بود بغایت خویشتن آب و آن پیر میفرمود این دو مرد که با من بودند ایشان را گفتند  
 باین جوی فرو شوید و خود را بشوید ایشان خود را بشویدند و برآمدند از شقی ایشان  
 را دیدم که وصوف ایشان نیکو ترین خود را گفت ایشان را گفت این عجایب چیست که امشب  
 دیدم گفتند آن مرد را که سر او بنکی شکستند و مردی است که قلان خواند و بنما فریضه  
 تقصیر کند و آن مرد که دهن او می دریدند و مردی است که آن خانه بیرون آید و روع گوید  
 با فاق عالم برسد و آن مردان و زنان که در آن توپا نشین بودند تا کنندگان اند و آن  
 مرد که سنگ در دهن او می نهاد و با خواند است و آن مرد که به المنظر که آتش می فروخت خوانند  
 و درخت است و آن پیر در آن بالا که در میان درخت نشسته بود ابرهیم خلیل است و آن  
 کوزه کان کانی اند که بر فخر اسلام و فایده اند و آن قوم که یک نیمه ایشان زشت بود  
 و یک نیمه خوب جماعتی اند که نیکی و بدی کرده اند و آن جوی که ایشان را بخارفتند و با بخت  
 کنند تو به است و آن روضه که بدی بهشت عدن است و آن شهرستان سرا و شیدان است که  
 مرا گفتند بر بالا نگر برنگ دیدم کوئی ندیدم ما آمدیم بر سفید گفتند آن جبار تولست و من جبرئیل  
 ام و او میکا ییل گفتیم بارک الله فیکم ما را از ما کنید تا بجای خود بروم گفتند وقت نیست که ترا

داده تا علی ماده است جوت تمام کنی با بخاری این قوی است از عبد الله عباس و جماعتی منین  
 علی بن طلحه گفت این خواب آن بود که رسول علیه دید که در مکه است با صحابه گفت واهنگ  
 که کرد مشرکان بیامند و او را هت کزدند باز گشت باز گشت رسول جماعتی را رفتند سال دیگر  
 بر رفت مکه بشاور در مکه رفت و خدای این آیه فرشتا دهند صدقه رسول الله و یا بالحق و ان  
 محمد یاف و جعفر صادق علیه السلام روایت کردند که این خواب آن بود که رسول عام در خواب  
 دید جماعتی بزرگان را اگر بر منبر می شدند و فریادی آمدند او را گفتند جبرئیل آمد و او را  
 خبر داد که کنی آیه بر منبر او غلب کنند در خبر که تا رسول این خواب  
 دید کس لب او خندانند و تا بر منبر خدای رفت و الشجرة الملعونة و بزرگ دیدم درختی بلخت کرده  
 را در قرآن مکرر بر آورفته بود مان و این درخت در قوم است چون اصحاب این ملعون اند  
 از آنجا که کافران از این درخت چشایند و ایشان ملعون اند و صفت ایشان بر درخت  
 احد اگر ندید بر سبیل محان و فتنه مردمان با و آن بود که چون این آیه آمد از شجره  
 ان قوم طعام الا یثم ارجعهم گفت از در روع آبی ایست که میگوید در میان آتش درختی  
 است و آتش را سودد چگونه در درخت روید و محمد با و عله گفت درخت ملعون بنو  
 امیه اند و بخورنهم و مانی و سائیم ویم میگویم تخم و انداز مانی افزاید ایشان را مگر  
 طغیانی بزرگ و عصای عظیم و اد قلنا للملک که اسجدوا لآدم  
 فسجدوا الا ابلیس قال و اسجد لمن خلقت طینا قال و اسجد  
 هذا الذی کذب علی لئن احدثت فی الیوم القیامه لاخس کن ذریه  
 لا یلبث قال اد هب من سجدک منهم فان خفهم خذوا و کم جزاؤم موفور را  
 و استغفر من من استغفرت منهم یصوتیک و اجلب علیهم یخبطک و یجک

و شَارِكُهُمْ فِي الْمَوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَلَيْهِمْ وَمَا يَعْزُبُ عَنْهُ الشَّيْطَانُ  
 لَا غُرُورَ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا  
 و باز کن ای محمد چون گفتیم ما فرستگار از سجده کنی نام را هر سجده که در نماز کنی بپسندیم و هر سجده که در غیر نماز کنی بپسندیم و هر سجده که در نماز کنی بپسندیم و هر سجده که در غیر نماز کنی بپسندیم  
 گفت ای سجده کن من کی را که تو او را از کل امر بگیری و در حالی که بگیری که او کل بوده قال یا رب  
 شیطان گفت که چهره من و بیا که این شخص را که تو بزرگوار کردی و بر من تفصیل نهایی  
 چرا تو او را بر من اختیار کردی و من بهترم از او که استبداد کرد و گفت اگر تو مرا تا بزرگ کنی و این من  
 باز پس داری تا در روز قیامت من ازین و بیخ برکم هر دزدان او باغی که اندک را که از ایشان  
 و ایان معصومان اند و وحشی دیگر نیست که بی بی تو این را که بر من تو کرم کردی و تفصیل  
 های اگر مرا تا بزرگ کنی و مهلت دهی تا در روز قیامت من بزرگ دزدان او را بزرگ و معصیت راه غایم  
 تا معصیت کند و بفرمان ازین و بیخ و افتد و این و پیشان برکم مگر اندکی اندیش انداز  
 تی و بیا گفت برو بکار خویش که هر کسی که بی روی شود از فرزندان آدم و من است تو که دوزخ  
 جزا شمت جزا تمام اندک با شیطان خطاب کرد و سبیل بر میدید و وعید و گفت برو و انکیز  
 و بکسار کن و از جای برو و کراه کردان اندک تو می توانی با او از خود یعنی بدعت خود ایشان را  
 با معصیت و هر داعی که با معصیت و حق کند از انکار بلیس باشد میخاهد گفت مراد او آن  
 مزایم و سزود است و لحظ علیهم کرد کن بر ایشان سواران و بیارکان خود را عبد الله عیال گفت  
 ابلیس را سوار و بیارکان انداز کن و انس هر سوارانی و بیارکان که در معصیت خدای سعی کند  
 از انکار بلیس باشد و شاکم فی الاموال و الاولاد و بالایشان شریک شود در ایشان و فرزند  
 ایشان بعضی از معصیان گفتند که مراد هر دلی است که از معصیت بدست دارند عطا گفت  
 ریاست قتال گفت انت که مشرکان بر خود حرام کردند از بچین و باییم و وصیله و مراد

با اولاد فرزندان اند که در حرام حاصل آیند و مادران بکشند ایشان را و گفتند شاکم در اولاد  
 است که ایشان فرزندان از عبد الحرف و عبد الشمن نام نهادند و عبد الله و عبد الله و عبد الله  
 عدا و باطل از طول آمد و در این حال و شفاعت تبار اند گفت و عدا نهاده ای را شیطان  
 مکر عود و عزیب آن عیالی بدستی که بندگان من تبار ایشان را می بود و تسلطی نباشد و این  
 بر سبیل مذلت و خواری شیطان گفت تا بنماید که بندگان مخلص و دعوت او را اجابت نکند  
 و او را مطیع و متعال نباشند و پسند است خداوند و پسند است و یکل بندگان خود که کارها  
 یا می گذارند و بر حق تو کل کنند تا ایشان را از بدی شیطان نکر دارد **و رَحِمَهُمُ اللَّهُ**  
**يُرْسِي لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهٗ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً**  
**وَ إِذْ أَمَرْتُمْ كُفْرًا فِي الْبَحْرِ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا يَأْتِهِ فَلَمَّا بَلَغَ**  
**إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْبَشَرُ لَكُفْرًا أَفَأَمْسِمْ أَنْ يُجِيفَ**  
**بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُسِيلَ عَلَيْكُمْ خَاصِيبًا ثُمَّ لَا تُجِدُوا الْكُفْرَ**  
**وَ كَيْلًا أَمْ أَمْسِمْ أَنْ يُعَذِّبَكُمْ فِيهِ نَارُةَ أَخْرَايَ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ**  
**حُمَْاصًا مِنْ الرِّيحِ فَيُغِيرَ فُكْرَكُمْ بِمَا كُفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تُجِدُوا الْكُفْرَ**  
**عَلَيْتَابِهِ تَتَّبِعَانَّ** خدا شما است که بر شما گفتی و در دایم را اند تا شما طلب کنید  
 از فضل او و نعمت او و جان و بارز کافی و اگر نه سخنی و بوی این همه از رحمت اوست بر  
 خلقان و او حش بر شما مشفق و مهربان بود است اندک احوال در میان و ان یار ایشان را  
 و گفت چون در دریای بیاری و در بحر شما در حوض غرق شدن از خاطر شما و هم شما را کرده  
 انکس و ویرانی بر سبیل مکر خدای یعنی چون دریا مضطرب شود و با باد و مختلف حشمت کن و امواج

دریا مثل اطم کرد و شما از غرق شدن بر جان این بنایید معبودانی را که می خوانید بدون  
 خدای از شما کم شود و از یاد و خاطره شما برون کشید و بخوانید که خدا را بجلاله پس آنکه  
 بفضل و رحمت خود شما را بخانه دهد و ببینایان و خشکی رساند شما از خواندن وی اعراض  
 کنید و روی بگردانید و در نعمت وی کافر شوید و آدمی همیشه کافر نعمت بود است اما میتم ای  
 این ملک اید از آن که باز گرداند شما حاجت زمین را در وقت که شما بر آن با شیل و بر میان  
 فرورد شما را بخانه کارون را فرورد یا فرورد و مستند بر شما باری سخت که سنگ دین او را و  
 بار را ملط کرده اند بر شما تا سنگ را بردارد و شما را سنگ را کند یعنی چون از دریا بخانه یا قنبد  
 و ببینایان و خشکی رسیدی بار دیگر بر سر معصیت و ترک شری چه این شری از آنک شما را  
 عذاب کند بخف که بر زمین تان فرورد یا ببینایان و سنگان هلاک گرداند و ببینایان بار  
 دیگر با دریا برود و باری سخت را بر شما فرستد باری که بختی درختان را بشکند پس شما را غرقه  
 گرداند بسبب کفران شما آن نعمت و اگر از دریا خلاص یافتی پس آنکه نیاید بر خود کسی  
 و اگر تابع شما باشد تا شما را بر ماضی کند و انتقام شما و کینه شما را بخواند **وَلَقَدْ**  
**كُرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَا هُمُ فِي الْمَرْءِ وَالْجَبْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ**  
**الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ**  
**أُنثَىٰ بِمَا مَآمَرْتَهُمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابًا بِهِ يَمِينُهُ قُلُوبُهُ يَوْمَ تَقْرَأُ لِكُلِّ أَتَمَّ**  
**وَلَا يَطْمَئِنُّ قَلْبُهُ وَفَتِيلًا وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ**  
**وَأَصْلُهُ سَبِيلًا** ما فرزندان آدم را گرامی گردیدم و بزرگ گردانیدیم و بقل و  
 نطق و قیام و صبر و نیکو قامت راست و تدبیر و مرعاش و با آنکه ایشان را ملط کردیم  
 بر پنج مرتبه است در میان بنی و حیوانات و چهار پایان و در دریا بر کشتیها جانک بیاورد

و گفت و حملناهم فی البر و البحر ایشان را بزرگ داشتیم در میان بنی و خشکی بر چهار پایان و در دریا  
 یا با کشتیها و روان تا هوکی که خواهند بجات میروند و بر میان انسان باشد و رونی  
 کردیم ایشان را از طعامها و لذیذ و از شایها و پالین و خوش و خوش گوشت و از انواع  
 حلوا و شیرینها و تفصیل داریم ایشان را بر بسیار از آنکه ما فریدیم تفصیل دادنی کردیم  
 بایشان آیه استدلال کردند بر تفصیل فرشتگان بر پیغمبران و گفتند خلافت مکلفان سه  
 حشر اند فرشتگان اند و آدمیان و جنیان و این معتقد نیست بر آنکه حق تعالی در آیه  
 اکرام و تفصیل جمله بنی آدم گفت و ما تکفیم که همه آدمیان از فرشتگان بهتر اند گفتیم پیغمبران  
 از فرشتگان بهتر اند کجی گفت — بنی آدم مفضل اند بر هر چه خدا و فرید مگر بر  
 طاعت از فرشتگان و انجیر نیل و میکانیل و اسرائیل و عزرائیل و جماعتی که و بیان اند  
 زید بن اسم درین آیه گفت که فرشتگان خدا را کفند با رخدا یا تو بنی آدم را در دنیا  
 انواع نعمت های که از آن مجزوند و شمع میکنند را عیوض آن در آخرت بده خدای تعالی گفت  
 من فرزندان انما که تو را خلق او بخودی خود کرده ام برابر تکلم با آنکه ایشان را کفتم  
 بباشید بیودند و وایتب کرد اند از ابو هریرن رسیدند ازین آیه او گفت المؤمن  
 اکرم علی الله من الملائکه الذین عندک مؤمن بر خدا و گرامی تر است از فرشتگان که بزرگتر  
 او اند یوم ندعوا کلنا یس با ما مهم یار کن ای محمدرودی که ما دعوت کنیم و بخوانیم هر قومی  
 را با نام خود یا نسبت کنیم هر قومی را و باز خوانیم یا ایشان تا مراد باین امام کیت  
 بخانه و بعضی مفت و ان گفتند که مراد بولات صحاک گفت کتاب است هر امتی را با کتاب  
 او دعوت کنند باو العالیه گفت اعمال است یعنی باز خوانند هر یکی را با گردایش قنات گفت  
 نامه اعمال است و دلیل این تاویل سیاق است فن اوتی کتاب به معینه ابو هریرن از رسول



روایت کرد که او گفت هر که در سبیل خدا نفعه گذرد روز قیامت او را از بهشت نماند که  
 این عوس و مهتر است یا این که از آن که از خود که از بهشت و ایمان  
 و نعمت میکند اهل این در اهل نماز را از در نماز و اهل روز را از در روز و اهل جهاد  
 را از در جهاد و اهل صدقه از در صدقه یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله که باشد که او را  
 از همه جدا نکند گفت بگو میلاست که شما از آنان باشید و بعضی گفتند ایضا و با او  
 بخوانند و درین سه وجه حکمت گفته اند موافقت عیبی هم و شرف حق و حبه  
 السلام و بر حق و کذا است و بر او لادن تا عید که الله عباس گفت سر او اما ملت  
 کردن است و الله هدی و اینه صلا و در صراط الله از پدرانش از ائمه و موافقت علیهم السلام  
 روایت کرد که است از رسولی که روز قیامت هر قوم را بچند چیز باز خواهد آمد با هم  
 ز ما نشان که با او اقتدا کرد باشند و بنه پیغمبران و بکتاب خدای ایشان و از صراط حق  
 و بعد علیهم السلام روایت کرد که او گفت (لا یحدون الله اذا کان يوم القیامة  
 فذری کل قوم الی من یتولونه) و انما الی رسول الله و فزعم الینا فی این قوم ینذهب بکم  
 الی الجنة و رب الکعبه قال لهما نشانای دوستان و موافقان و خدا را حمد و ثنا می کنند  
 بدان وقت که چون روز قیامت باشد هر قوم را با آن کس دعوت کنند که ایی قند  
 کردن باشد ما ایشان را رسول خدای دهیم و بجز در وی نینم و شما پناه بماند و بعد از این  
 بر اند شما را بهشت براند بخداوند کعبه و این سه بار بار گفت فمن اوتی کتابه پس اگر کسی نامه  
 اهل وی بدست راست خود دهد ایشان را مهر خود را بخوانند و بر ایشان بقتیل ظلم نکنند  
 و قتل آن باشد که چون انکشت بهم بمانند در میان دو انکشت حاصل شود از بزرگ و آن باشد  
 که در میان جوی است و خدا باشد و این کتابت از قله و حقان آنکه گفت و من فی هذا

۲۸۸



المر

1  
29/58

